زندگانی حضرت امام محمدتقی جوادالائمه علیه السلام

حسین عماد زاده

بسم الله الرحمن الرحیم

زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه (علیه السلام)

نویسنده:

حسین عمادزاده

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه

مشخصات کتاب

سرشناسه:عمادزاده، حسین، ۱۲۸۵ - ۱۳۶۹.

عنوان و نام پدیدآور:زندگانی حضرت امام محمدالتقی جواد الائمه علیه السلام/ حسین عمادزاده ؛ به اهتمام و پیشگفتار غلام حسین عمادزاده.

مشخصات نشر:اصفهان: حسینیه عمادزاده، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری:۵۰۴ ص.: نمونه.

شابک:۳۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۱۲۵-۷-۲

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع:محمدبن علی (ع)، امام نهم، ۱۹۵ - ۲۲۰ق.

رده بندی کنگره:BP۴۸/ع۸ز۹ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی:۲۹۷/۹۵۸۲

شماره کتابشناسی ملی:م۸۵-۳۷۱۰۲

پیشگفتار

بسمه تعالی اگر انسان دریچه ی دل و قلب خود را بروی کسانی گشاید که نور حق و حقیقت در آنها جلوه گر است، رشته زندگانی خود را به کسانی ارتباط دهد که به چشمه ی جاودانگی مزین است، بی شک به نورانیت و فراخی قلمرو حیاتش کمک رسانده است. به همین جهت پیوستگی و ارتباط با برگزیدگان الهی که بالاترین مظهر اوصاف خداوندی می باشند نه تنها راه خلاصی از گرداب ها و گردبادهای مادیت را برای آدمی آسان می سازد بلکه گوهر وجود انسان را فروغی خاص می بخشد و راه سلوک به قله های کمال را برای انسان ها میسر می سازد. اهتمام و دغدغه ی امامیه از بدو حیاتش راهجوئی به این ارتباط و اتصال بوده است او پیشوایانی را جستجو می کرده که تربیت شده مکتب ربوبی و نماینده ی اوصاف حضرت احدیت و آیینه ی وجود سبحانی وی باشند. و در این جستجو جز به قرآن کریم و سخنان پیامبر اکرم تمسک نجسته است. راه وصل به انسانهایی را می جسته که نشانی آنها را از پیامبر اکرم دریافت نموده و دنبال مصادیق سخنانی بوده که از پیامبر رحمت به طور قطع صادر شده و به نصوص قطعی الصدور معروف است. پیوسته برتری و پیشوایی را مخصوص کسانی می دانسته که خلیفه

ی واقعی الهی باشند و رمز برتری آدم بر ملائکه را نشان دهند

بنابراین شاخص صفات الهی را در [صفحه ۱۲] تبلور و ظهور علم جستجو نموده و لازمه اطاعت و پیروی همه جانبه را در اتصال به علم ربوبی و تعلم از ساحت اقدس الهی دانسته و این عقیده را با حجتی عقلانی از کلام همان بزرگوارانی که مفتخر به این افتخار بوده اند پذیرفته است. الله اکرم و ارحم و أرأف بعباده من أن یفرض طاعه عبد علی العباد ثم یحجب عنه خبر السماء صباحاً و مسائاً. کرامت و مهربانی و رأفت خداوند به بندگان بیشتر از آن است که اطاعت بنده ای را بر بندگان خود واجب کند و خبرهای آسمانی در هر صبح و شام را از او مخفی نگه دارد. (اصول کافی ۱ / ۲۶۱) اطاعت و علم را لازم و ملزوم یکدیگر دانسته و اطاعت مطلق را نسبت به کسانی پذیرفته که دارای علم پالوده ای باشند که آلوده به جهل نشده باشد. گرچه این اصل بنیاد عقیدتی وی را تشکیل می داده ولی بعد از فاجعه ی کربلا در برهه ای از زمان درباره ی این عقیده به تقیه روی آورده است. ولی بعد از انتقال امامت به امام هشتم علیه السلام فرایند جدیدی در اظهار این عقیده مشاهده می نماییم. عقیده ی شیعه ی امامیه درباره ی الهی بودن امامت به وسیله ی حضرتش آشکار و عیان می گردد و اعتقاد امامیه درباره خصوصیات امام به صورت شفاف در میان امت اسلامی ظاهر می شود. چون مأمون یکی از مکارترین و دوراندیش ترین خلفای عباسی است و تلاش نمود که با روش جدید و توطئه ای پیچیده تر از گذشتگانش با امام و خط امامت برخورد کند و با توجه به اینکه علاقه و وابستگی شدیدی

به مکتب معتزله داشت و به اجتماع دانشـمندان آنها که در موشکافی مسائل و احتجاج در آن دوران کم نظیر بودند اهتمام می ورزیـد و آنها را تحریص و ترغیب می کرد که با امام رضا علیه السـلام مباحثه و مناظره نمایند شاید در گفتگو و مباحثشان آن حضـرت را در خصوص بزرگ ترین مـدعای خود و پدرانش که بنیاد اعتقادی امامیه را تشـکیل می دهد شـکست و یا حداقل نمایشـی از شـکست برای حضـرتش ایجاد نمایند، چنانکه مأمون از حمید بن مهران درخواست کرد که با امام رضا علیه السلام مباحثه و مجادله کند تا از منزلت او [صـفحه ۱۳] بکاهـد و به او گفت چیزی از اینکه از منزلت او کاسـته شود نزد من محبوب تر نیست. (صـباغ مـالکی / الفصول المهمه ص ۲۳۷، اعلام الوری ص ۳۱۴) به سـلیمان مروزی گفت به خاطر شـناختی که از قـدرت علمی تو دارم به مبـاحثه بـا او می فرسـتم و هـدفی نـدارم جز اینکه فقـط در یک مورد او را محکوم کنی. (عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۷۹). موقعی که امام اوصاف بچه ای را که کنیز مأمون بـدو حامله بود فرمود، مأمون گفت پیش خود گفتم به خـدا قسم این بهترین فرصت است تـا اگر، چنـانچه او گفته، نباشـد او را از ولایتعهـدی خلع کنم و همواره در انتظـار حمل آن کنیز بود سـپس روایت می گویـد آن بچه به همـان اوصـافی که امام فرموده متولـد گشت. (غیبت شـیخ طوسـی ص ۴۱، عیون اخبـار الرضا ج ۲ ص ۲۲۴) وقتی به تاریـخ مراجعه می نمـاییم می بینیم که در تمـام این منـاظرات حتی یـک نمایش شکسـت گزارش نشده است در تمام این بحث ها حضرتش

غالب بوده و هدف خلیفه را در عمل به پوچی و بطلان کشانده اند. مأمون راه دیگری انتخاب می کند و آن مسموم کردن و شهید نمودن حضرتست. امام رضا علیه السلام در سال ۲۰۳ هجری قمری به دست مأمون شهید می گردند، جانشین حضرتش امام جواد است که سن مبارکش را در سال شهادت پدرشان هفت سال و چند ماه نوشته اند ولی امام هشتم افق امامت الهی و خلیفه اللهی را روشن و عیان فرموده است که سن و سال در موقعیت امامت نقشی ندارد و ما خانواده ای هستیم که کودکانمان از بزرگانمان مو به مو ارث می برند. (ارشاد مفید ص ۳۵۷، کافی ج ۱ ص ۲۵۷) ولی وسوسه های شیطانی، بعضی از شیعیان را متزلزل می کند، در خانه ی عبدالرحمن بن حجاج بین خواص شیعه همچون یونس بن عبدالرحمن و ریان بن صلت برخورد رخ می دهد و این باعث می شود که هشتاد تن از علمای بغداد و شهرهای دیگر مجتمع شده راهی حج و سپس مدینه شوند و پرسش هایی از حضرتش بنمایند که تعداد آنها در بعضی روایات به هزاران می رسد ولی حضرتشان همه را پاسخ می گویند و دیگر شک ابتدائی که برای بعضی از شیعیان حادث شده [صفحه ۱۴] بود زائل گشت. و حضرتش این مطلب را در آزمایش عملی به کرسی اثبات نشاندند که علم امام، علمی الهی است نه بشری، و سن و سال در آن دخالت ندارد. و چنانچه طیف معارضین امامیه را در آن زمان مورد توجه قرار دهیم، حاکم یا حاکمانی که به تمام ارکان قدرت پنجه افکنده و استبداد دینی و سیاسی به معنای جدید در تمام مظاهر حکومتشان بروز و

ظهور دارد و حکومتشان را بر اهرمهایی استوار ساخته که یکی از آنها علمای دربار هستند که صدرنشینی و ریاست و برتری طلبی بالاترین خواسته آنها را تشکیل داده و بازی با دین و استفاده از آن راحت ترین راه برای رسیدن به امیالشان می باشد، در این مقطع تاریخی بهترین فرصتی است که خود را از گزنـد عقیده ای که پیوسته از تاریخ تولدش مزاحم قدرت مطلقه ی آنان بوده خلاص کننـد، از کاه کوهی بسازنـد و با تخریب زیربنای اعتقادی امامیه به راحتی به حیات فرهنگی او خاتمه دهنـد. ولی می بینیم این عقیده امامیه نه تنها تضعیف نمی شود بلکه از این آزمایش سربلند و مفتخر و پیروز بیرون می آید، اگر می بینیم بعضی از مؤرخان، این مقطع از تاریخ را به سکوت برگزار می کنند و یا گزارش های مختصری از آن ارائه می دهند نشانه ی آن است که نتوانسته اند از آن نقطه ی ضعف و شکستی گزارش کنند، زیرا پیوسته چشمهای بیرونی برای رصد کردن یک خلاف علمی و یا اخلاقی مسلح و آماده بوده است، آری زندگی امام جواد حیات فرهنگی و اعتقادی مذهب شیعه ی امامیه را بیمه نموده است، بنابراین تا جائی که از منابع و مآخذ تاریخی و حدیث به جا مانـده و از دستبردهای مخالفان در امان مانـده باید از او استفاده و بهره برد. برگی از صفحات حیات امام نهم علیه السلام با قلمی شیوا و روشی زیبا در این نوشتار از نظر خوانندگان محترم می گذرد که مؤلف محترم آن مرحوم عمویم استاد و دانشمند معظم جناب آقای حاج آقا حسین عمادزاده یکی از نویسندگان پرکار و مؤثری بوده که عمر خود را وقف دفاع از مبانی تشیع

نموده و در این راه شب از روز نمی شناخته است. [صفحه ۱۵] وی در سال ۱۳۲۵ هجری قمری در خیابان احمدآباد اصفهان دیده به جهان گشوده و در رمضان سال ۱۴۱۰ قمری (فروردین ۱۳۶۹ شمسی) در تهران رحلت نموده و در مقبره ی ابن بابویه مدفون گشته است. پدر و جد او حاج میرزا احمد و حاج میرزا محمد حسین از مشاهیر و خطبای اصفهان و هر دو به ملکات اخلاقی و سجایای نفسانی مشهور بوده اند، تحصیلات خود را در حوزه ی علمیه ی اصفهان که در آن زمان یکی از مراکز علمی و فرهنگی جهان تشیع بوده آغاز نموده و از محضر اساتیدی چون مرحوم حاج شیخ محمود مفید ۸۲ - ۱۳۰۲ قمری، سید ابوالقاسم دهکردی ۱۲۷۲ - ۱۳۵۳، حاج سید صدرالدین کوهپایه ای ۷۲ - ۱۳۰۱، شیخ محمد خراسانی ۱۳۵۵ - ۱۲۹۵ حاج سید علی نجف آبادی ۱۳۶۲ - ۱۲۸۷، حاج میرزا علی آقا شیرازی ۱۳۷۵ - ۱۲۹۴، شیخ محمدحسین ذو علم فشارکی ۷۳ - ۱۳۰۴، حاج میرزا محمد طبیب زاده ۱۳۹۰ - ۱۳۰۶ و شیخ علی مدرس یزدی و حاج میرزا رضا کلباسی ۱۳۸۳ - ۱۲۹۵ کسب فیض نموده و در همان زمان به تدریس در مدارس قدیم و جدید مشغول گردیده است، با تمام اشتغالات مختلفی که داشته ارتباط خود را با حوزه های علمیه نجف و قم آن زمان حفظ کرده تا جائی که به اجازه ی روایتی چهل نفر از علمای بزرگواری که هر کدام ستارگان درخشانی در آسمان تشیع بوده اند نائل آمده است و گفتار و نوشته های این فرزانگان درباره ی وی گواه معتبری بر شخصیت علمی و دینی او می باشد. حاصل مطالعات و تحقیقات

او بیش از شصت عنوان کتابی است که بیست جلد آن شرح حال چهارده معصوم علیهم السلام می باشد و کتابی که از نظر خوانندگان می گذرد یک جلد از این مجموعه است. مرحوم علامه بزرگوار شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب نفیس خود «الذریعه فی تصانیف الشیعه» بعضی از کتابهای او را نام می برد (ج ۱۲).کثرت آثار وی در موضوعاتی چون زندگی معصومین علیهم السلام، تاریخ انبیاء، و دیگر تألیفات وی بینش وی را در تبعیت از معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام [صفحه ۱۶] نشان می دهد و تعهد وی را در خدمت به معارف شیعی آشکار می سازد. اگر چنانچه فراهم نبودن امکانات و شرایط و اوضاع زمان حیات وی و حوادث و رخدادهایی که برای ایشان اتفاق افتاده است را مد نظر قرار داده و به این مسأله توجه کنیم که ایشان در لباس روحانیت نبوده، آن وقت است که درجه ی پایبندی ایشان به واقعیت و التزام به معنویت و ارزش و مقام رفیع خدمات دینی و فرهنگی و همت والای او مشخص و امتیاز او از بسیاری از معاصرینش به اثبات می رسد. یکی از کارهای با ارزش او شرح حال دویست نفر از بزرگمردان و اندیشمندان اسلامی است که در مقاله های مجله ندای حق به رشته تحریر درآورده است. یکی از آثار ایشان که به چاپ نرسیده و برای کسانی که به تراجم و رجال اهتمام دارند از اهمیت ویژه ای برخوردار است نگارش شرح حال بیش از پنج هزار دانشمند اسلامی است که گردآوری بیش از هشتصد عکس آن هم در آن دوران ارزش این تألیف را مضاعف ساخته است. اما چیزی که از

مرز نوشته فراتر و تمام وجودمان را تحت تأثیر قرار می داد شخصیت وی و اخلاق آن بزرگوار بود، وجودش لبریز از صفا و وفا و در صبر و بردباری و فضایل و مکارم اخلاقی کم نظیر بود، زیبایی اخلاق اسلامی و سجایای انسانی در همنشینی و هم صحبتی با او به نمایش در می آمد. خداوند در آن عالم او را به انواع نعم بهشتی متنعم گرداند و شعاعی از نورانیت اولیاء خود را نصیب ما فرماید. و السلام علی من اتبع الهدی غلامحسین عمادزاده ۲۵ – ۸ – ۱۳۸۵ ۲۴ – شوال المکرم – ۱۴۲۷ [صفحه ۱۷]

مقدمه ی مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم حسبنا الله و نعم الوکیل امام رضا علیه السلام می فرماید: «ان الله سبحانه و تعالی بعث عیسی بن مریم رسولاً نبیاً صاحب الشریعه، مبتدأء فی أصغر من السن الذی فیه أبوجعفر» انسان از آغاز آفرینش تا رسیدن به تکامل انسانی در دو دوره ی رشد در حرکت است. از طرفی در مراحل تکامل جنینی، دوران شیرخوارگی و خردسالی، نوجوانی و جوانی، و کمال جسمانی طی می کند، از طرف دیگر در دوران پیری و سالخوردگی و تکامل روحانی است. در هر کدام از این دو دوره، رشد عقل انسان همگام با شرایط زمان و مکان و تناسب محیط و کیفیت حرکت تکاملی – قابلیت و شایستگی هر کاری را که داشته باشد – از خود اثر و مآثری به جا می گذارد، تا آن که مراحل تکامل حاصل گردد و او در این سیر تکاملی از هر درجه و رتبه ای به درجه و مراتب بالاتری قدم گذارد. در حقیقت، در این سیر تکاملی خلع و لبس

صوری و معنوی رخ می دهد، یا به اصطلاح فلاسفه، حرکت جوهری یافته و درجات تکامل را طی می کند. بدیهی است که این اثر و مآثری که به جا می گذارد، به گونه ای است در غیر دوران خود، نه پسندیده است، نه امکان وقوع دارد و نه مورد قبول قرار می گیرد. [صفحه ۱۸] به عنوان مثال، همان طور که یک کودک پنج - یا شش - ساله از لحاظ جسم، قابلیت توالد و تناسل را ندارد و فاقد نطفه است؛ در نیروی عقل و خرد نیز قابل هضم و تحلیل عقاید حکمی و فلسفی، یا تجزیه و ترکیب یک مسأله ی ریاضی و طبیعی نخواهد بود. این سیر کمالی، یک سنت است که حتی در جمادات و نباتات هم مشهود و محسوس است. به عنوان نمونه، یک قطعه ذغال سنگ با گذشت روزگار و شرایط زمان و مکان - از نور، حرارت، و حرکت - مبدل به الماس می گردد. و یک شاخ تاک، با طی مراحل تکاملی، غوره می دهد و با گذشت ایام و کیفیت شرایط - نور، حرارت آب و تقویت ریشه - انگور، مویز و کشمش می گردد که این شاخه، هم از جهت آب و رنگ و حرارت و هم از جهت طعم و حجم، حرکت جوهری نموده و دوران تکاملی را می پیماید تا به کمال مطلوب خود برسد، و آن گاه که به حد کمال خود رسید، توقف نموده و دیگر حرکتی برای آن، جز حرکت نزولی نیست. انسان نیز که در تکون، توالد و تناسل با حیوانات شریک است، از نظر جسمانی بایستی مراحل تکاملی را طی کند تا به کمال مطلوب برسد.

علاوه بر این، در انسان یک لطیفه ی دیگری به نام روح و یک گوهر نفیس به نام نفس قدسی موجود است که در حیوانات وجود ندارد، او با روح و نفس قدسی معقولات را ادراک نموده و ماورای حس و آن چه را که قابل اشاره ی حسیه است، می نگرد. بنابراین، انسان بدین جهت اشرف مخلوقات و اکرم موجودات است که معانی لطیفه ی رقیقه ی عقلانی را درک می نماید و به علم و عقل، قضاوت و حکومت می کند. این حقیقت را قرآن، حدیث، عرفان و نظم و نثر حکیمانه معرفی می نماید، چنانچه مولوی به بخشی از آن مراحل کمالی اشاره نموده و گوید: [صفحه ۱۹] از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم به حیوان سر زدم مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم؟ وز ملک هم بایدم جستن ز جو (کل شی هالک الا وجهه) حمله ای دیگر بمیرم از بشر تا برآرم چون ملائک بال و پر بار دیگر از ملک پران شوم آن چه اندر وهم ناید، آن شوم پس عدم گردد، عدم چون ارغنون گویدم که (انا الیه راجعون) مرگ دان، کان اتفاق امت است کآب حیوانی نهان در ظلمت است مرگ او آب است و او جویای آب می خورد و الله أعلم بالصواب جوی دیدی کوزه اند در جوی ریز آب را از جوی کی باشد گریز؟ آب کوزه چون در آب جو شود محو گردد در وی و جو او شود وصف او فانی شد و ذاتش بقا زین سپس نی کم شود نی بد لقا آری، مرگ و زندگی، استکمالی است که به

ترتیب طولی قرار گرفته و در این مسیر هر چه از فعلیات در مرحله ی اول تحصیل کرده با یک چیز اضافی در مرحله ی دوم دارا می گردد، چنان که از قوای فعلیه آن چه مرتبه ی نباتی باشد اکنون در مقام حیوانی است و آنچه در مقام حیوانی – از قبیل نیروی محرکه و مدرکه ی جزئی – باشد در مقام انسانی بشری نیز هست که می تواند معانی کلی را درک کند و آن چه استعداد و لیاقت محض باشد فعلیت وجودی یافته و آن چه در کل است در انسان نیز موجود است. این مراحل استکمالی، مراحل خلع و لبس نیست که لباسی را از تن بیرون کرده و لباس دیگری بپوشد؛ بلکه لبس پس از لبس است. یعنی: در عین حال که انسان نیروی نباتی دارد، نیروی حیوانی نیز دارد و در عین حال که نیروی حیوانی دارد، نیروی انسانی هم دارد، و همو که روح انسانی است، مجمع البحرین صفات جمادی، نباتی و حیوانی نیز هست. اگر چه مرگ، خلع لباس خاکی و پوشیدن لباس برزخی است، ولی موجب حفظ نیروی معنوی می گردد. آن چه انسان را به حد کمال ظهور و بروز می رساند ولایت است که به روح [صفحه ۲۰] انسانیت و نفس قدوسی درك و تصرف می شود. البته ما درباره ی ولایت و معنی اولی به تصرف در جلد مربوط به زندگانی شاه ولایت، علی علیه السلام، حق مطلب را ادا کرده ایم، از این رو تکرار نمی کنیم. در این جا فقط می خواهم تربیت شدگان مکتب ربوبی را – که به روح ولایت مطلقه ی الهیه اجازه و اذن تصرف در موارد کاینات داده شد –

تـذکر دهیم و مصـداق بـارز آن را معرفی کنیم. سـنن مادیات روی مبانی محسوسات قابل اشاره ی حسـیه گذاشـته شـده که با آلات و ادوات محسوس، احساس می شود؛ ولی سـنن ربوبی در ماورای ماده، مـدت و عـدت و شدت است که غیر قابل اشاره حسـیه بوده، و درست برخلاف ممکنات مادی می باشد. بدین جهت، آن را «معجزه» گفته اند که بشر از آوردن مثل آن عاجز و ناتوان است. سـنت ربوبی در ساختمان آدم و عالم، به تمام کائنات و مواد و موجودات عالم احاطه دارد که قرآن می فرماید: (انه بکل شی ء محیط) [۱] . شک و تردیدی نیست که هر صانع، مصنوع خود را دوست می دارد و برای ابراز قدرت صنع خود بـارزترین و کـاملترین آن را معرفی می نمایـد. علاوه بر این که وجود و ساختمـان آن مصـنوع را از مواد عالیه و مصالـح بهتر، کـاملتر، لطیفـتر و گرانبهـاتر می سـازد بالاخص که منظـوری در ساختمـان وجودی او داشـته باشـد و لحـاظ نمایـد و در چنین مصـنوعی تحسـین و آفرین گویـد. چنـانچه پروردگار عالم در خلقت آدم علیه السـلام تصـریح فرموده است که: (و لقـد خلقنا الانسان فی أحسن تقویم). [۲] . آن گاه می فرماید: (فتبارک الله احسن الخالقین) [۳] که پس از خلقت و بیان سازمان وجودی و اسـتواء و کمـال و راست نهادن قـد و قامت و ساختمان هیکل انسان در [صـفحه ۲۱] بهـترین صورت متصوره آفرینش او را تبریـک و تهنیت فرموده است. و بـاز هم تأییـد کرده انـد که: «من لم یعرف الطب و الهیئه لم یعرف الله» علم و عرفـان به کمال قدرت و علم و حیات الهی را مبتنی بر علم و

معرفت به انسان - که عالم صـغیر است - و علم به هیئت - که منظومه های شمسـی جهان که عالم کبیر است - موکول فرموده انـد. و آن لطیفه ای که بحث ما در آن است؛ در پاسـخ فرشـتگان که گفتنـد: آیا ما برای عبادت و بنـدگی تو کافی نبودیم که آدمی را آفریـدی؟ فرمود: (انی اعلم ما لا تعلمون) [۴] . و سر این بیان، حیات انسانی است که در این قالب عنصری مرکوز و متمرکز شـده است. در حـدیث نبوی آمـده که حضـرتش فرمود: من عرف نفسه فقد عرف ربه [۵] . هر کس خود را بشـناسد، خدا را شـناخته است. از این سـخن زیبا معلوم می شود که رمز حیات در وجود اشـراف است، در صـفوف بشـری - که اشـرف مخلوقـات است - افرادی هسـتند که بـارز و جـامع جمیع صـفات و کمال و جلال و جمال می باشـند و آن ها به ادراکات کلیه رسـیده، رشد و رقاء عقلی یافته و برای تربیت عامه ی خلق تربیت شده اند. این افراد به منزله ی آموزگاران بشـر می باشـند که برای تـدریس در مـدرسه ی وجود، خلق و تربیت شده و دوره ی دارالمعلمین ربوبی را طی کرده اند، اسـرار و رموز تدریس و آموزش و پرورش ادب و آداب را دریافته انـد و به حد کمال خویش رسـیده اند، چون به این عالم قدم نهاده اند کامل بوده و مکمل آمده اند. این مربیان بشـری که به نام انبیاء و اوصیای آنها معروف هستند در مکتب [صفحه ۲۲] ربوبی دوران کمال را طی کرده و به کمال مطلوب خود واصل شده اند، آن گاه مأمور تربیت نفوس بشـری گردیده و به این نشـئه ی عالم طبع اعزام و

ارسـال گردیـده انـد. این افراد تربیت شـده و کمـال یـافته، گرچه به صورت ظـاهر بـا سـایر بشـر فرقی ندارنـد، ولی در باطن و حقیقت، از مصالـح دیگری ترکیب وجودی گرفته و درون برون آن هـا بـا مردم دیگر بسـی فرق و امتیاز دارد. با چنین حسن و ملاحت اگر اینان بشـرند ز آب و خاک دگر و شـهر و دیار دگرنـد آیین انسانیت و روش پرورش صـحیح تکاملی – که کوتاه ترین، روشن ترین و صـافت ترین راه هـا است – در مکتب ربوبی به آن هـا آموخته شـده و نقشه ی عـالم وجود زیرنظر آن ها گسترده گردیده و اسـرار و رموز به آن ها نشان داده شده تا در تعلیم و تدریس مدرسه ی وجود، هیچ نقصـی در آن ها نباشد. آنان به همه چیز جهان، عالم و واقف، از همه جا آگاه و مطلع هسـتند، به همه ی قدرت ها دست یافته اند، کلیه مواد و خواص آن ها در اختیار آن آموزگاران بشـری نهاده شده است و فرمان ولایت و تصرف به آن ها داده شده است تا در اقتضای زمان و شرایـط، هر کجـا محیـط مقتضـی باشـد، علم و دانش و قـدرت خود را به عرصه ی ظهور و بروز برسانـنـد. کلام زیبای «خلقت الاشـیاء لاجلـک و خلقتـک لأجلی» شـارح و مبین این حقیقت است که همه را در فرمـان عقل کل و اشـرف رسل قرار داده و علوم او را به ودیعه – دست به دست – به اوصـیای او سپرده، در اذهان و افکار آن ها حفظ کرده و بشـر را در مدرسه اسلام به علم و دانش و کمال تربیت نموده و آن چه که لازم بوده آموخته اند. در حدیث شریف کساء می فرماید: «فقال الله عزوجل:

یا ملائکتی! و یا سکان سماواتی! انی ما خلقت سماءا مبنیه، و لا أرضا مدحیه، و لا شمسا مضیئه، و لا قمرا منیرا، و لا فلکا یدور، و لا بحرا یجری، و لا فلکا یسری، الا لمحبه هؤلاء الخمسه الذین هم تحت الکساء» [صفحه ۲۳] در این حدیث شریف، علت غایی خلقت را وجود این انوار خمسه ی طیبه معرفی فرموده است، چرا که آن ها مربی عالم بشریت در ادوار خلقت بوده و هستند. همان گونه که در یک مدرسه سال های متمادی یک معلم و آموزگار می آید و تدریس می کند و می رود و باز می آید و می آموزد و می رود؛ پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و اوصیای او علیهم السلام نیز آموزگاران مکتب خلقت هستند که بشر را به کمال مطلوب خود ارائه ی طریق و ایصال به مطلوب نموده و اوصیای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در دو قرن و نیم، مدرسه ی اسلام بشر را به تمام آن چه لازمه ی زندگی و حیات آن هاست، راهنمایی نموده اند. از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: اگر شرق و غرب عالم را بگردید، چیزی نخواهید یافت که در قرآن و اسلام تعلیم بشر نشده باشد. [۶] . درست است اگر برای تفهیم و تفهم بشر بگوییم: دین اسلام مانند یک دستگاه ماشین است که دارای هزاران چرخ و پیچ و مهره می باشد و با یک کلید فرمان می گیرد؛ همان طور که کلید برق را می زنند، یک باره شهری روشن می گردد، کلید کارخانه را می زنند دستگاه عظیم ریسندگی، یا بافندگی، یا کامیون چند تنی، یا هواپیمای جت عظیم الجثه به حرکت در می آید

و به بالا- یا جلو پیش می رود. پروردگار عالم، این دستگاه آفرینش خود را که با هزاران عنصر مختلف آفریده و به تصریح (سخر لکم ما فی السماوات و ما فی الأرض) [۷] در اختیار اولیای خود گذاشته تا با یک فرمان، روشن و خاموش کنند، نهایت آن که مشیت و اراده ی انبیا و اولیاء علیهم السلام پیرو مشیت و اراده حق تعالی جل شأنه می باشد که: (ما تشاؤون الا أن یشاء الله) [۸] آن چه را خدا نمی خواهد آن ها نیز نمی خواهند، اراده و مشیت آن ها تابع اراده و مشیت حق است و در نشئه ی عالم طبع، به سبب علم و دانش - که از منبع علوم غیبی [صفحه ۲۴] به آنها افاضه ی اشراقیه شده است - همه چیز را می دانند و به همه ی علوم و فنون و امور و شئون واقف، مطلع و آگاه هستند. اما این که این علوم، به چه نحوی به آن ها افاضه شده؛ حضوری یا حصولی است، به وسیله ی فرشته ی مقرب است، یا الهام افاضی است، در کتب گذشته گفته شده. آن چه قرآن تصریح دارد این است که: همه ی این علوم به نص (انا أنزلناه فی لیله القدر) در شب قدر سرنوشت و تعیین نقشه ی عالم بر قلب پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تابش نموده و به مرور در بیست و سه سال با شأن نزول آن به وسیله ی فرشته ی مقرب، وحی شده و با شرایط خاصی که درباره ی اوصیا و اولیای او علیهم السلام وجود داشته به ارث به آن ها داده شده که در زیارت آن بزرگواران می خوانیم: «السلام علیک یا وارث آدم صفوه الله» تا آن

جا که قرآن میراث نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد خاتم پیامبران علیهم السلام را بیان می کند. البته مراد تنها ارث و ترکه ی مالی مانند عصای موسی، یا انگشتر سلیمان، یا پیراهن آدم که به سیدالشهداء علیه السلام رسید نیست؛ بلکه ارث معنوی و علوم و فنون پیامبران علیهم السلام است که همه به امیرمؤمنان علی علیه السلام افاضه شده و او باب مدینه ی علم است و از او به یازده نفر از فرزندانش که به نام و خصوصیاتشان به نص صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث رسیده که هر یک از ائمه ی پیشین به امام بعد به ارث می گذاشته و همه ی آنان این علوم را می دانستند. اولیا و اوصیای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل و اوصیای سایر پیامبران بودند، همه به اسرار و رموز آفرینش واقف و آگاه بودند و برای تربیت بشر آمده اند. مفاد این مقدمه را برای روشن شدن افکار خوانندگان به عبارت دیگری می آوریم که منظور ما روشن تر و رساتر گردد. یک دولتی که بخواهد سفیر کبیری به خاک دولت دیگری بفرستد تا اسرار و رموز تاریخ و جغرافیای آن کشور بر او روشن گردد، باید از روحیات، اخلاق، [صفحه ۲۵] عادات، فضایل، رذایل، خصوصیات تاریخی و جغرافیایی، اوضاع طبیعی و سیاسی آن کشور - اگر چه به صورت اجمال باشد - اطلاع داشته و سفیری که واجد این شرایط باشد، انتخاب کرده و به آن کشور اعزام نماید. سفیر کبیر و نماینده دولت باید به حد امکان از خصوصیات آن سرزمین واقف و مطلع باشد تا نمایندگی او را

بپذیرنـد و پـذیرش او را - که مؤیـد صـلاحیت اوست - اعلام کننـد، او با مطالعات خردمنـدانه ی خود آن چه موجب تحکیم مبـانی دوستی و روابـط تجـاری، اقتصادی و علمی می باشـد بین دو کشور ترویـج داده و معمول می دارد. این مفهوم سـفارت اسـت و بارهـا گفته انـد: جهـان هسـتی سـخت به هم ارتبـاط نزدیـک دارد. این جهـان در نقش خلقت بس خـوش و زیبـاستی صورتی در زیر دارد هر چه در بالاستی کلیه ی سـنن مخلوق، از سـنن ربوبی اتخاذ سند نموده است. نهایت این که چون انسان در مرتبه ی ادراکات مقهور حس و شـهوات بوده، گاهی از امور قابل اشاره ی حسـیه نگذشـته و به معانی رقیقه نرسـیده اند. و بعضـی هم توانسته اند به نیروی ریاضات شاقه ی از مرز ماده گذشته و با نور ایمان، سراسر وجود و مرائی و مناظر را ببینند. این قیاس مع الفارق، برای تفهیم مقام شـباهت است تا افکار را تنزل داده به قیاس آشنا نماید، آن گاه از حضیض ماده به اوج معنی ارتقاء دهیم. دولت ابـد مـدت الهی که آغازش بی ابتدا و پایانش بی انتهاست، به سـنت ربوبی خود هیئت وزرایی را با شـرایط زمـان و مکـان آفریـد و اسـتعداد لایق و قابلیت کامل آن ها را واسـطه ی افاضه ی اجرای منویات ربوبی خود قرار داد، زیرا او وجود مقـدس واجب الوجود از هر وصف و درک و معنی تصوری محـدود، منزه است. خداوند بر پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله برای پاسخ علمای یهود در پرسش شناسنامه ی خدای عالم، سوره ی اخلاص نازل فرمود که: [صفحه ۲۶] (قل هو الله احد - الله الصمد - لم یلد و لم یولد -

و لم یکن له کفوا احـد) [۹] . چون ذات باری جل شأنه منزه از چون و چرا و ترکیب و تماس و اصـطکاک بشـر است، بایـد از جنس بشـر شخصـیتی بیافریند که او، واسـطه ی افاضات اشراقیه و عامل انوار ربوبی به مواد عنصری باشد. سفیر کبیر الهی برای بشـر، بـایستی دارای صـفات جمـال، کمـال و جلال بوده و خلیفه الله باشـد. یعنی همان صـفات را به افاضه ی اشـراقیه و علم و دانش واجـد باشـد تـا بتوانـد قافله سالار بشـر گردد و مردم عالم را به منظور مقـدس و هـدف اصـلی خالق عالم رهبری نمایـد. خداونـد در قرآن می فرمایـد: (ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون) [۱۰] ای لیعرفون. هدف اصـلی و علت غایی، شناختن حق است. این سـفیر کبیر که به نام پیامبران و اولیای خدا نامیده شده، واجد همه شـرایط بوده، شـهوات، هوی و هوس در آنها نفوذ نداشـته که: (ما ینطق عن الهوی – ان هو الا وحی یوحی) [۱۱] . آن ها بشـری بوده اند مانند سایر افراد بشر که: (أنا بشر مثلکم یوحی الی) [۱۲] . من بشـری همانند شـما هستم با این فرق که به سبب تمرکز شرایط در مکتب ربوبی به من وحی می شود. و من هم مانند شـما در بازارها راه می روم، زن می گیرم، می خورم، می آشامم، جذب، دفع، حرکت، سـکون، خواب و بیداری دارم. از کلیه ی وسایلی که در اختیار پیامبران علیهم السـلام بوده و با تمام قدرتی که به آن ها داده شده و می توانسـتند به نظر کیمیا اثر خود فلزات و مواد خاکی را تبدیل به زر و سیم و گوهر ثمین نمایند، به حداقل از زندگی قانع و

جز برای تکامل روح انسانیت از [صفحه ۲۷] موجبات و وسایل این نشئه ی عالم حیات استفاده دیگری نکرده اند. از سنن ربوبی این بود که به منطوق آیه ی شریفه ی: (هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه) [۱۳] . از جنس خود مردم و در لباس و زی همان قوم، مردی را برگزیند و در مکتب ربوبی تربیت کند و به سوی آن خلق بفرستد، تا آیات الهی را برای مردم بخواند، قدرت های حق را در مظاهر مادی نشان دهد، آن ها را تزکیه و تهذیب نماید و علم و دانش بیاموزد و حکمت و بینش تعلیم دهد. اگر تمایلات، شهوات و هوی و هوس در آموزگاران آسمانی بود، موفق به انجام وظیفه ی محوله نمی شدند. این سنت به حکم قاعده ی لطف و عنایت ربانی است که فرمود: «ما بر مردم منت نهادیم که پیامبرانی از جنس خودشان برای هدایت و ارشادشان فرستادیم و احکام شریعت و آیین آدمیت را به آن ها آموختیم تا روش پرورش و تکامل را دریابند و بدانند که این آفرینش عبث و بیهوده نبوده است». [۱۴] . اگر این لطف، منت، نعمت و رحمت نبود و مردم را به وظایف خود آشنا نمی کردند، وجود بهشت و جهنم و وعده و وعید بی جا و عبث بود. عقیده به مبدأ و معاد، ایمان به خدا، رسول، عدل و امامت از افاضات الهیه است که به وسیله ی پیامبران به بشر تعلیم شده است. برای آن که پیامبران شناخته شوند، در میدان عالم حیات به آن ها نقشه ی عالم وجود و اجازه ی فعل و انفعال داده شده، تا

به مقتضای محیط و قدرتی که به آن ها عطا شده به عرصه ی ظهور و بروز برسانند و به موقع، از ذواتی که راه انحراف رفته و نادم و [صفحه ۲۸] پشیمان شده اند، توبه نموده شفاعت کنند که: (من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه). [۱۵] . نمایندگان حق و برگزیدگان مکتب ربوبی در مدرسه ی شدید القوای آسمانی تربیت و تقویت یافته اند، تا بتوانند دستی بر ساق عرش گرفته و دستی بر حضیض فرش گیرند از لوح محفوظ و نقش قلم بگیرند و بر دل های مردم و قلوب عامه ی خلق تزریق، تلقین و تعلیم نمایند. آن ها مؤید به تأییدات الهی بوده و هستند و مستظهر به افاضات ربانی می باشند که هر لحظه به آن ها وحی و الهام می شود و سرنوشت و راه سعادتی که باید به خلق بیاموزند افاضه می گردد و برای ادامه ی وظایف اجتماعی در بحران حوادث، معجزات خود را ابراز می دارند تا همه ی خلق آن ها را پیامبر یا امام بدانند. و این همان معنی «اولی به تصرف» و ولایت است و این همان حدود اختیاراتی است که از پشت پرده ی غیب و شهود به پیامبران داده شده و از آن ها به اوصیای آن ها به ارث رسیده است. امام - که وصی پیامبر است - باید دارای تمام شرایط اختیارات پیامبر باشد و دوازده نفر اوصیای خاتم النبیین علیهم السلام واجد این خصال بوده و دارای معجزات و علم و دانش به همه ی عالم بوده اند، تا هر کس از آن ها سؤالی کند درمانده نباشند. و بدین جهت، شاه اولیا فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی» [۱۶] . بپرسید از من هر چه بخواهید قبل از آن

کـه مرا از دسـت دهیـد. و ایـن، اعلاـم علم و دانش آسـمانی است، بشـری که از مکتب شدیـد القـوای تأییـد نشـده باشـد و از سرچشـمه ی علم و دانش سـیراب نگشـته باشـد، جرئت چنین دعوا را نـدارد. تنها ائمه ی معصومین علیهم السـلام بوده انـد که هیئت وزرای دولت ابد مدت الهی را تشـکیل داده و ابدا و ازلا صاحب این منصب می باشند، چنانچه پیامبر [صفحه ۲۹] اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کنت نبیـا و آدم بین المـاء و الطین. [۱۷] . من پیـامبر بودم در حالی که هنوز آب و گل آدم سرشـته نشده بود. آن حضـرت درباره ی شـفاعت هم فرمود: در روز قیامت صد صف از بشر تشکیل می شود که تعداد آن صفوف را جز خداوند نمیداند، نود و نه صف آن را تنها سـید الشـهداء علیه السـلام شـفاعت می کنند. و در یک صف دیگر هم که سایر انبیاء و اولیاء شفیع هستند، حسین علیه السلام شرکت دارد. بنابراین، آغاز و انجام کار خلق به دست این خاندان است که هیئت وزرای ربوبی می باشـند. بـا این مقـدمات روشن شـد که جهـان آفرینش با یک نقشه و هـدف عالی و علت غایی خلق شـده و اختیار آن را به دست نخست وزیری داده اند که عقل کل و اشرف رسل بوده و قرآن او، جامع ترین آیین رشد عقلی انسانی و برنامه ی کمال ترقی و سعادت است. او دوازده نفر جانشین دارد که به تعداد نقبای بنی اسرائیل اند، او با هیئت وزرای آسمانی خـود، مجری احکـام قرآن و شـریعت کامـل و مکمـل اسـلام بوده انـد و بـا اصول تعلیم و تربیت بی نظیر خود در تمـام شـئون سیاسی، علمی و اجتماعی

ملت مهذبی تربیت کرده که در کمتر از نیم قرن بر تمام جهان بشریت سیطره یافته و بزرگترین خراج گیران جهان را - که روم و ایران بودند - در زیر فرمان کشیده و بر همه غالب و مظفر گردید و اصول آدمیت را تا اقصی بلاد شرق و غرب به همه ی آدمیان ابلاغ نمود. دوران نبوت و تعلیم اصول شریعت او بیست و سه سال طول کشید، و قریب دو قرن و نیم تعلیم فروع آن ادامه یافت و هیچ چیزی فروگزار نگردید که ابواب فقه [صفحه ۳۰] اسلام، بهترین معرف آن است؟! از این عده اوصیای خاتم النبیین علیهم السلام نهمین آن ها مانند عیسی بن مریم علیه السلام که در عهد صباوت به رسالت مبعوث شده اعلام نمود: (انی عبدالله اتانی الکتاب) [۱۸] همو که در گهواره نبوت خود را به مردم اعلام نمود. امام محمدتقی، جوادالائمه، ابن الرضا علیه السلام نیز در سن هفت سالگی بود که پدر بزرگوارش مسموم شد و از جهان درگذشت و مسند امامت را جانشین گردید و در این سال به همه ی علوم ربانی عالم و از تعلیم و تربیت جسمانی و روحانی بی نیاز بود و بر بزرگترین دانشمندان در بحث علمی فائق آمد و هیچ کس از او سؤالی نمی کرد مگر آن که پاسخ می داد و جواب کافی و شافی می شنید. شرایطی که پدر بزرگوارش امام رضا علیه السلام درباره ی امامت فرمود، سی خصلت بود که امام بایستی آن ها را دارا باشد، یعنی: اعلم، اتقی، اشجع، اسخی، ازهد، اعبد و غیره باشد، و امام جواد علیه السلام دارای تمام این ملکات نفسانی بود. در نظر او، سلطان و خلیفه با سایر

مردم فرقی نـداشت؛ زیرا او خلیفـه را مردی مسئول رعیـت می دانسـت و از او بیمی نـداشت. او در منـاظرات علمی در مجلس خلیفه شـجاعت و شـهامت علمی خود را نشان داد، در زهـد، تقوا، عبادت و سـخاوت - همان طور که نوشتیم - مصداق کامل معـانی ملکات نفسانی بود. در شـجاعت، فصاحت و بلاغت ماننـد جـد بزرگوارش امیرمؤمنان علیه السـلام بود. همان گونه که امام زین العابدین علیه السـلام در بحرانی ترین روزگار زندگی، با کمال قدرت و شهامت منظور مقدس خود را بر تبهکارترین مردم، یزیـد بن معـاویه و شامیان معانـد بیان کرد؛ حضـرت جوادالائمه علیه السـلام نیز در قبال بنی عباس و طرفـداران سیاسـت پرچم سـیاه، قیـام نمود، مقاومت کرد و حقایق را با فصاحت و بلاغتی شـگفت انگیز به مردم رسانیـد. همان طور که عیسـی بن مریم علیه السـلام تربیت شـده ی مکتب ربوبی بدون پدر در دامن [صـفحه ۳۱] مـادر، ناگهـان ظهور و بروز نمود و خود را به رسالت معرفی کرد؛ امام نهم علیه السـلام نیز که از او در سن بزرگتر بود و از جهت پدر و مادر مشخص و مشهور معروف بود خود را صاحب ولایت مطلقه الهیه معرفی کرد و از عهـده ی آن برآمـد، هر چند علمای عصـر مشـعشع مأمون عباسـی پشت در پشت یکدیگر را کمک و حمایت می کردند که مشـکل ترین مسایل زندگی و سـخت ترین مطالب علمی را بپرسند در کمال سادگی و آسانی به همه ی آن ها پاسخ می داد. بنابراین، قـدرت تصـرف در مواد، سـلب و ایجاد، تشدیـد و تحکیم عناصـر و آوردن کارهایی که دیگران عاجز از آن باشند تنها امام می تواند انجام دهد، آن ها بزرگ و کوچک، سالخورده و خردسال و جوان

و پیر ندارد، زیرا تحصیلات آن ها در مکتب های انسانی و خلقی و ادراکات ظاهری نبوده که مدت و عدت داشته باشد، بلکه تعلم آن ها در مکتب ربوبی و ارتباط آن ها با انوار اشراقیه ی الهی است که هر لحظه بر دل آن ها افاضه می گردد و به همه ی علوم و نقشه عالم و ساختمان وجود عالم کبیر به هر فردی از عوالم صغیر سلطه و احاطه و علم و وقوف دارند که محتاج به کسب علم و اطلاع از مکتب بشری نبوده اند. نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد از این رو هیچ یک از ائمه ما در مکتبی از مکتب های تعلیم و تربیتی بشری زانو نزده اند و از کسی علم و دانش فرا نگرفته اند، زیرا کسی اعلم از آن ها نبوده و حضرت جوادالائمه علیه السلام که از میان اهل بیت عترت و طهارت علیهم السلام عمرش چون گل کوتاه و مآثرش چون قرآن پاینده است؛ نهمین کرسی نشین مسند ولایت بود که دوران صباوت، آینه خاطرش با منبع انوار غیبی وضع و محاذات داشت و از سرچشمه ی علوم ربوبی کسب فیض نموده و در سن خردسالی مشکل ترین مسایل علمی را در مجلس رسمی خلافت حل نمود که به سالخوردگان و مقام شیخ الاسلامی و قاضی القضاتی سخت مشکل می نمود که از کودکی هفت، یا هشت ساله درس علم و ادب و فضیلت گیرند، ولی چون علم او غیر قابل انکار بود چرا که متصل به علم ربوبی [صفحه ۳۲] بود و گوهر دانش او مستند و مبرهن به قرآن عظیم بود؛ ناگزیر کسانی که در این رشته قدم

زده بودند، باید تمکین نمایند و تسلیم شوند. مأمون الرشید عباسی که دانشمندترین خلفای آن سلسله بود، با تمام قدرت سیاست و نفوذ، سر تواضع در پیشگاه آن کودک هفت ساله خم نموده و سرانجام دختر خود را در سن یازده سالگی به امام نهم علیه السلام تزویج کرد و در احترام ظاهری او قیام و اقدام نمود. اکنون اوراق را ورق می زنیم تا شخصیت حضرت ابن الرضا، جوادالائمه علیه السلام را بشناسیم. ۱۵ شهریور ۱۳۴۱ ه ش، ۶ ربیع الثانی ۱۳۸۲ ه ق تهران، قریه ی رستم آباد شمیران حسین عمادزاده [صفحه ۳۳] این کتاب در هفت فصل تدوین و تنظیم شده است: فصل اول: مولد و میلاد، دوران صباوت و کودکی امام جواد علیه السلام. فصل دوم: امامت، نقابت و نصوص امام جواد علیه السلام. فصل سوم: معجزات و خوارق عادات امام جواد علیه السلام. فصل چهارم: علم امامت و مأخذ و منبع و ظاهر و باطن و حقایق علوم امام جواد علیه السلام. فصل پنجم: آثار و مآثر امام جواد علیه السلام. فصل ششم: سبب تقرب امام جواد علیه السلام در نظر مأمون و مقدمه ی شهادت آن حضرت. فصل هفتم: همسران، فرزندان و مدفن و زیارت امام جواد علیه السلام. [صفحه ۳۷]

مولد و میلاد، دوران صباوت و کودکی امام جواد

میلاد امام جواد

امام ابوجعفر، محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام معروف به «ابن الرضا» و «جوادالائمه» شب جمعه یازدهم ماه رمضان - یا دهم ماه رجب - سال ۱۹۵ هجری در مدینه ی طیبه متولد و شب جمعه بیست و نهم ذی القعده سال ۲۲۰ هجری در بغداد به شهادت رسید. [۱۹] . مورخان، مدت عمر آن حضرت را بیست و پنج سال و دو ماه و یازده روز نوشته اند،

که هفده سال آن، دوران امامتش بود که عمر آن حضرت چون گل، کوتاه، و مآثرش بسیار بلند و والا ـ است. برخی از مورخان، وفات آن حضرت را شب سه شنبه، هفتم ذی حجه نوشته اند. از این قول چنین استظهار می شود که آن حضرت در روز سه شنبه مسموم گردید و شب جمعه در اثر آن سم به شهادت رسید. آن روز، هفتم ذ?حجه ی سال ۲۲۰ بوده است. [۲۰] . [صفحه ۳۸] البته در مورد این که آن حضرت در شب جمعه درگذشته اختلافی میان مورخان نیست، نهایت اینکه برخی از مورخان شب شهادت او را ۲۹ ذی القعده و بعضی دیگر ۲۷ ذی القعده دانسته اند که ما بین این دو روز، ایام مسمومیت آن حضرت بوده است.

پدر و مادر امام جواد

پدر بزرگوارش حضرت علی بن موسی الرضا علیهماالسلام و مادر گرامیش «سبیکه نوبیه» [۲۱] نام داشته که به «خیزران» معروف است. این بانوی بزرگ، از زنان قبیله نوبه [۲۲] و از مجلل ترین خاندان ماریه ی قبطیه، کنیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است. مسعودی می نویسد: مادر امام جواد علیه السلام «سبیکه» بوده؛ او افضل زنان عصر خویش بود، هنگامی که این فرزند از او متولد شد، حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند به من فرزندی را ارزانی داشت که شبیه موسی بن عمران است که دریاها را می شکافت و مانند عیسی بن مریم است که مادرش مقدسه است، او طاهر و مطهر آفریده شده، و این فرزند، عمر کوتاهی دارد و به سم جفا مسموم خواهد شد. آن گاه فرمود: هذا المولود الذی لم یولد مولود أعظم برکه منه. [۲۳] . [صفحه ۳۹] از این اخبار

روشن می شود که مـادرش مظهر تقوا و فضـیلت و دارای عظمت و جلال بوده است. البته ما درباره ی پـدر بزرگوار امام جواد علیه السـلام - یعنی امام هشـتم علی بن موسـی الرضا علیه آلاف التحیه و الثنا کتاب مستقلی نگاشته ایم که دیگر مطالب آن را در این جا تکرار نمی کنیم؛ ولی در مورد مادر گرامی او علاوه بر آن که آوردیم، آمده است: نام آن بانو را «نوبیه»، «مریسیه»، «ام ولد»، «سبیکه»، «سـکینه» و «دره» هم ضـبط کرده اند. همچنان که بیان نمودیم، مادر امام جواد علیه السـلام از دودمان ماریه ی قبطیه، مادر ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، ولی بعضی نام او را «خیزران» نیز نوشته اند. [۲۴] . مادر گرامی امام جواد به نام «سبیکه» بوده که امام رضا علیه السـلام او را «خیزران» خطاب می فرمود، از رسول خدا صـلی الله علیه و آله نقـل شـده که درباره ی امام جواد علیه السـلام می فرمایـد: «بأبی ابن الخیره الاماء النوبیه الطیبه» پـدرم به قربان پسـر بهترین کنیزان بـاد که از اهـل نوبه و پـاکیزه است. در روایتی آمـده: امـام کـاظم علیه السـلام در راه مکه از وجود امام علی النقی علیه السـلام - که از کنیز امام محمـد تقی خواهـد بود - خبر داد و فرمود: کنیز او، مادر علی چهارم خواهد بود، او از خاندان ماریه ی قبطیه کنیز [صفحه ۴۰] پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله است و سلام مرا به او برسان. در روایت دیگری رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: بأبی ابن خیره الاماء الطیبه الفم، المنتجبه [۲۵] الرحم و قدست ام ولدته، خلقت طاهره مطهره. [۲۶] .

کیفیت میلاد امام جواد

در کیفیت

تولـد پیشوای نهم، امام جواد علیه السـلام، ابن شـهر آشوب مورخ و محـدث معتبر چنین می نویسـد: حکیمه خاتون، دختر امام موسی کاظم علیه السلام می گوید: روزی برادرم امام رضا علیه السلام مرا احضار کرد و فرمود: ای حکیمه! امشب، فرزندی از خیزران متولـد می شود، بایـد در حین ولادت حاضـر باشـی. من در خدمت آن حضـرت ماندم، چون شب شد و درد مخاض و زایمـان بر خیزران مسـتولی گردیـد، من و قابله به همراه خیزران در اتاقی بودیم، برادرم چراغی نزد ما افروخت و در را به روی مـا بست و بیرون رفت، چون او را درد زائیـدن گرفت بالاـی تشت نشانـدیم، چراغ خـاموش شـد از تاریکی ناراحت و غمگین شـدیم، ناگهان دیـدیم فرزنـدی از خیزران متولـد شـد در حالی که اتاق روشن گردیـد و نوری از چهره ی او تابش نمود و در میـان تشت قرار گرفت و مثـل این که پرده ی نـازکی اطراف او را احـاطه کرده بـود. این پرده شـبکه ای از نور بود و از جمـال زیبـایش نور پرتو افکن و ساطع گردیـد، به طوری که تمام آن حجره منور شـد و دیگر از غم تاریکی بیرون آمـده از چراغ بی نیاز بودیم. من، آن وجود نورانی را گرفته و بر دامن خود گذاشـتم و در جامه های مطهر پیچیده بودم که امام رضا علیه السلام وارد حجره شـد و او را از من گرفت. آن حضـرت به سـنت رسول الله صـلی الله علیه و آله در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه خواند و در [صـفحه ۴۱] گهواره ی عزت و کرامت گـذاشت و به من فرمود: از کنـار گهواره ی او دور مشو! من از

او دور نمی شـدم تـا آن که روز سوم ولاـدتش دیـدم چشم های خود را گشود و به اطراف نگریست و با کمال فصاحت مانند کودکان راشد و بالغ گفت: «اشهد أن لا اله الا الله و أشهد ان محمدا رسول الله» من سخت در حیرت فرو رفتم و آن چه دیده و شنیـده بودم خـدمت برادرم عرض کردم. برادرم بـا لبخنـدی فرمود: اکنون عجـائب و شـگفتی هـای بیشتری از او خواهی دیـد. مجلسـی رحمه الله می نویسد: در این اثنا، شـعاع انوار الهی از آسـمان ولایت ساطع شد و تمامی خانه ی امام علیه السـلام را فرا گرفت. ابوجعفر، امـام جواد علیه السـلام در وسـط تشت قرار گرفت و پرده ی نور او را احاطه نمود بود که منادی از عالم غیب چنین نـدا کرد: یـا فلاـن بن فلان!؟ أثبت أنت صـفوتی من خلقی و موضع سـری و عیبه علمی و أمینی علی وحیی و خلیفتی فی أرضـی، لـک و لمن تولاـک أوجبت رحمـتی و منحت جنـانی و أحللت جواری. و عزتی و جلاـلی! لاصـلین من عـاداک أشـد عذابی و ان وسعت علیهم من سعه رزقی. [۲۷] . -قریب بدین مضمون - ای امام پسر امام! تو در مأموریت خویش ثابت قدم و پایـدار باش! تو را برگزیده ام تا محل اسـرار و ظرف علم من باشـی، تو امین بر وحی و خلیفه من در روی زمین هستی. ما برای تـو و برای دوسـتداران تـو رحمت خـود را واجب نمـوده و بهشت هـای خویش را به آن هـا خواهم بخشـید و در جوارم وارد [صفحه ۴۲] می سازم. به عزت و جلالم سوگند! به دشمنان تو سخت عذاب خواهم نمود، اگر چه در دنیا

به آنها روزی فراوان دهم. در این حال مولود، دست بر سر نهاد و گفت: (اشهد الله انه لا اله الا هو و الملائکه و اولوا العلم قائما بالقسط لا ـ اله الا هو العزیز الحکیم) [۲۸] . عوفی شاعر معروف این حقیقت را در منظومه ی خود چنین بیان و تشریح نموده است: هو الذی اذا ولدته امه عاجلها منه حسیبا ما ابتدر حتی تفز عن النساء من حولها و قلن هذا هو مر مبتکر والد الطیب قد جلله عنهن مولاـه یثوب فاستتر در کتاب «عیون المعجزات» می نویسد: کلیم بن عمران گفت: پس از آن که مدتی از ازدواج امام رضا علیه السلام گذشته بود، خدمت حضرتش عرض کردم: دعا فرما خداوند پسری به تو عنایت فرماید. [امام رضا علیه السلام فرمود: برای من یک فرزندی نصیب خواهد شد که او از من ارث خواهد برد، و در آن شب که امام جواد علیه السلام متولد شد، امام رضا علیه السلام به اصحابش فرمود:] فی تلک اللیله قد ولد لی شبیه موسی بن عمران – علیه السلام – فالق البحار، و شبیه عیسی ابن مریم قدست أم ولدته لقد خلقت طاهره مطهره. ثم قال الرضا علیه السلام: یقتل غصبا فیبکی له و علیه أهل السماء و یغضب الله تعالی علی عدوه و ظالمه فلا یلبث الا یسیرا حتی یعجل الی عذابه الألیم و عقابه الشدید. [۲۹] . [صفحه ۴۳] خداوند به من فرزندی عنایت فرمود که مانند موسی بن عمران دریاها را می شکافد و مانند عیسی بن مریم است و مادرش که او را به دنیا آورده پاک است و طاهر و مطهره آفریده شده. سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: این

فرزند مرا به جور و ستم خواهند کشت و اهل آسمان بر او گریه می کنند و خداوند بر دشمن ستمکار او غضب خواهد کرد و جز مدت کوتاهی پس از او نمی ماند که به عذاب دردناک و کیفر شدیدش گرفتار می شود. فرزند من از زندگانی دنیا بهره نخواهد برد، در جوانی او را خواهند کشت و کشنده ی او به زودی به عذاب دردناک الهی مبتلا می شود. در شبی که امام جواد علیه السلام متولد شد آن حضرت با فرزندش که در گهواره بود تا صبح به سخن پرداخت. امام رضا علیه السلام کنار گهواره با او در اسرار امامت، ودایع نبوت و ولایت سخن می گفت و اسرار الهی را به گوش او می رسانید. [۳۰] . این نکته را ندیده ام کسی متذکر شود؛ ولی چون این حدیث را خواندم اعجاز به نظرم رسید، زیرا به شرحی که نوشتیم در کتاب «تاریخ بیهقی» می نویسد: «هنگامی که امام رضا علیه السلام در خراسان بود، امام محمد تقی علیه السلام از راه دریا به خراسان آمد.» ولی تعجب می کند که چگونه دریا را طی کرده و آن روز آن دریا کشتی رانی نداشته است. آری، این همان قدرت امامت است که از مدینه از راه دریا که آن روز بوده امام عبور فرموده و به خراسان و مرو رسیده است. البته از نظر ما، این طی الارض، سیر در دریا و خشک نمودن آب که امام علیه السلام مانند حضرت موسی بن عمران علیه السلام با عصا دریا را خشک کرده و عبور کند، برای ما [صفحه ۴۴] مهم نیست، زیرا حدیث «علماء امتی أفضل من أنبیاء بنی اسرائیل» حدیث مشهور نبوی است و

جایی که علمای امامیه برتر از انبیای بنی اسرائیل باشند امام معصوم به طریق اولی افضل از حضرت موسی علیه السلام بوده که به امر او دریا خشک می شده و حضرتش عبور می کرده است. تردیدی نیست که ائمه ی اطهار همچنان که در ارواح، مقدس هستند در اجساد نیز طیب و طاهر و پاک و مهذب می باشند. چنان که در زیارت آن ها از زبان معصوم گفته شده: «السلام علی روحک الطیب و جسدک الطاهر» به حکم عقل و خرد و طبق اصول روان شناسی و علم النفس و علم الاجتماع، تناسب روح و جسم از شرایط اولیه ی خلقت است که ارواح آن بزرگواران در اجسام طاهره تصرف و سلطه می یابند و ارواح کثیفه در ابدان جیفه جا می گیرند و به همین جهت است که در زیارت ائمه ی بقیع می فرماید: «ینسخکم من أصلاب کل مطهر و ینقلکم من أرحام المطهرات، لم تدنسکم الجاهلیه الجهلاء و لم تشرک فیکم فتن الأهواء طبتم و طاب منبتکم» ارواح طیبه در ارحام مطهره که آلوده به شرک و هوی پرستی نشده اند نشو و ارتقا یافته و ارواح خبیثه در ارحام آلوده رشد و نمو کرده اند. طبق سنت ربوبی پیوسته ارواح مقدس از اصلاب آباء مهذب به ارحام طیبه ی پاک منتقل گردیده و از کلیه ی شوائب و آلودگی ها منزه و مهذب بوده اند. از این رو، درباره ی رسول گرامی صلی الله علیه و آله تا به آدم ابوالبشر برسد، تصریح و تأیید و تحکیم شده که روح پاک و مقدس عقل کل در اصلاب آباء موحدین نقل و انتقال یافته تا به صلب عبدالله رسیده و از آن جا به رحم آمنه بنت وهب علیهاالسلام

انتقال یافته و در سلسله آباء و امهات او همه موحد و دارای عقاید پاک و ایمان خالص به خدای عالم بوده اند. [صفحه ۴۵] بیان امام رضا و امام کاظم علیهماالسلام نیز به همین حقیقت تجلی دارد که نطفه ی امام جواد علیه السلام در رحم پاک کنیز «نوبیه» که در فطرت موحد و خداپرست و بی آلایش بوده، انتقال یافته، تربیت شده و نشو و ارتقا پیدا کرده تا در این عالم به ظهور رسیده و در دامان تربیت معصوم به کمال خود نایل گردیده است. استعداد لایق طاهر و طیب موجب قابلیت و قبول کلیه ی شرایط امامت گردیده و آن چه لازمه ی رهبری و راهنمایی مکتب تربیتی بشری بوده از مکتب ولایت مطلقه ی الهیه - که پدر از پدر تا به رسول خدا صلی الله علیه و آله برسد - گرفته و خود، حجت خدا بر خلق گردیده است.

نام امام جواد

نام مبارک محمد از نام های مقدسی است که لطایف و دقایقی را که متضمن است. ما برای بیان این لطیفه ناگزیر از یک مقدمه کوچکی هستیم تا این لطیفه را تشریح نماید. در عالم ایجاد و وجود، موجودات به اسماء شناخته می شوند و نام و اسم، دلیل بر مسمی می باشند، چنانچه اولین تعلیمی که قدرت خالقه جل شأنه به آدم علیه السلام آموخت بیان اسما بود که: (و علم آدم الأسماء کلها) [۳۱] یعنی: مسماها را بنام و اسامی به آدم ابوالبشر - اولین بشری که آفرید - تعلیم فرمود تا او به مفاهیم، مدلول و معانی برسد و درک کند. اگر اسامی نبود مسماها شناخته نمی شدند. حرف، لفظ و کلمه دلالاتی بر معانی هستند و

این حقیقت را خداوند عالم از درون آدم علیه السلام بیرون آورد که به او اعضا، احشا و امعایی داد، آلات گوشت، غضروف، پوست، مو، هوا و حرارت آفرید تا با قبض و بسط و شهیق و زفیر این اعضا حرکت کند و بر هم بخورد و تولید [صفحه ۴۶] اصوات و الحان نماید و با گوش ارتباط یابد و این اصوات و الحان در قالب الفاظ و حروف نماینده ی معانی مکنونه درونی بشری باشند. به عبارت دیگر: خداوند در انسان قوای حساسه و نیروی مدرکه قرار داد تا حس کند، درک نماید و بتواند مدرکات و محسوسات خود را بگوید و دیگران را در احساسات و ادراکات خود شرکت دهد و این مفاهیم، جز از راه الفاظ و حروف میسر نیست. بنابراین، تمام عالم وجود الفاظ و دلالات برای معانی و مفاهیم می باشند. این الفاظ، یا حروفی هستند مانند: اسامی حسن، حسین،محمد، تقی و غیره که در وضع لغوی برای معانی وضع شده اند، یا حروف تکوینی هستند مانند اشجار و درختان که هر یک نوعی میوه می دهد و خاصیتی ممتاز دارد، یا حروف تشریعی هستند، مانند احکام قرآن که هر یک از آیات، دال بر مدلول و معانی خاص و داروی امراض روحانی می باشد. با این مقدمه، که اشاره جمالی شد، حروف و الفاظ دال بر معانی هستند و در این دلالت، انواع و اقسام حروف وضعی به کار رفته که در حروف عربی - که فارسی و ترکی هم با آن مشترک است - بیش از چهارده نوع ترکیب لفظی و حروفی داریم که حروف تهجی و حروف ابجد و غیره از آن

اقسامند و با هر یک از آن، یک رشته - بلکه رشته هایی - از حروف و اعداد مدون و منظم گردیده که در علوم ریاضی، فلکی و علوم غریبه به کار می رود. اکنون بحث ما در کلمه «محمد» است، می خواهیم بگوییم: کلمه ی «احد» از اسامی مقدسه ی عالم است که ذات حق تعالی این نام را بر خود گذاشته و با یک «م» اضافه به پیامبرش - که تربیت یافته ی مکتب ربوبی است - نام نهاده و کلمه ی «احمد» و «محمد» هر یک الفاظی هستند که حاکی معانی دقیقه ی رقیقه می باشند. ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر این یک میم غرق است [صفحه ۴۷] کلمه ی محمد - که انتخاب شده ی الهی می باشد برای اولین صادر و نخستین مخلوق است - به معنی پسندیده شده، حامد و محمود به معنی پسندیده است. «اکنون علمای حروف گویند: لفظ «م ح م د» «محمد» ترکیب حروفی دارد که بسان ترکیب وجود انسان در رحم عالم، یا رحم مادر ساختمان یافته است یعنی: در کلمه «محمد» حروفی در هم فرو رفته است به خط نسخ عربی اسم برای مسمای انسانیت است و چون طی درجات تکامل جنینی را نموده این است نیز به صورت تکاملی در می آید به طوری که در خط کوفی به صورتی می نویسند که این کلمه ی درهم فرو رفته کم کم مستقیم و پایدار و مستوی می گردد تا به کلمه ی کوفی صحیح نوشته می شود «محمد» است.» گفته اند: هر کس را «محمد» نام نهند، نامش با جسمش و اسمش با جسدش مطابقت تام دارد. محمد کش قلم چون نامور ساخت ز میمش حلقه ی

طوق کمر ساخت توانـد شد ز سـر جانش آگاه خرد با جمله ی دانش حاش لله چو پا آراست از خلخال دالش سـر دین پروران شـد پایمـالش چه نـام است این که در دیوان هستی بر او نگرفته نامی پیش دستی زبانم چون ز وی حرفی سـراید دل و جانم ز لذت بر سـر آید چه نام این است نام آور چه باشد مگر بر تو بود از هر چه باشد کلمه ی «محمد» نخستین نام رسول الله و خاتم النبیین صـلی الله علیه و آله است که «الذی فی السـماء اسمه أحمد و فی الأرض أبوالقاسم محمد صلی الله علیه و آله» و این نام صـادر اول، عقـل کـل و اشـرف رسل و خاتم پیامبران می باشـد که با نام «احـد» قرین و مقرون است. احـد، نام واجب الوجود واحمد، نام اولین ممکن الوجود است و میم فاصله ی امکان و وجوب است. و محمد صلی الله علیه و آله کلمه ی جامع صفات جمال، جلال و کمال احمد است که مرآت [صفحه ۴۸] صفات ربوبی واجب الوجود است. نظامی گوید: تخته (نقطه ی) اول که الـف نقش بست بر در محجـوبه ی احمـد نشـست حلقه ی حـاء را کـالف اقلیم دال طوق ز دال و کمر از میم داد لاـجرم او یافت از آن میم و دال دایره ی دولت و خط کمال «کنت نبیا» چو علم پیش برد ختم نبوت به محمـد سپرد مه که نگین دان زبر جـد شـده است خاتم او مهر محمـد شده است گوش جهان حلقه کش میم اوست خود دو جهان حلقه ی تسـلیم اوست خواجه مساح و مسیحیش غلام اینت بشر آنت مبشر بنام امی

و گویا به زبان فصیح از الف آدم و میم مسیح هم چو الف راست به عهد وفا اول و آخر شده بر انبیا چشمه ی خورشید که محتاج اوست نیم هلال از شب معراج اوست بنابراین، کلمه «محمد» نخستین اسم دال بر معانی جامع کمال و فضیلت است که خاص پیامبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله شد و قبل از او، کسی را به محمد صلی الله علیه و آله نناميده بودند و این نام مانند ارکان اربعه در سازمان ولایت مطلقه ی الهیه است که برای اهل بیت خود، انتخاب فرمود، همچون نام علی که بر ارکان اربعه سازمان ولایت عترت، وضع شده است. محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله؛ محمد، باقر العلوم علیه السلام؛ محمد، تقی الجواد علیه السلام؛ محمد، ابوالقاسم صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه. علی، امیرالمؤمنین علیه السلام؛ علی، امام زین العابدین السجاد علیه السلام؛ [صفحه ۴۹] علی، امام رضا علیه السلام؛ علی، امام هادی علیه السلام. بنابراین، چهار محمد و چهار علی و حسن، حسین، جعفر، موسی و حسن عسکری علیهم السلام که در محور ذات مقدس فاطمه ی زهرا علیهاالسلام دور می زنند؛ چهارده معصومی هستند که الفاظ و اسامی آنها دال بر معانی عالیه و لطایف و دقایق رقیقه می نمایند. محمد صلی الله علیه و آله پسندیده آسمان ها و زمین و علی علیه السلام هر کجا باشد علی و عالی و با علو و برتر است، علی خواه در اول، یا دوم، یا سوم و چهارم، یا در صف اول، دوم، سوم و چهارم. علی هر کجا باشد علی است و دنی هر کجا باشد دنی است و محمد تقی علیه السلام از این

نام مشتق است که پسندیده و محبوب عالمیان است. اللهم صل علی محمد بن علی بن موسی الرضا، علم التقی، و نور الهدی، و معدن الوفا، و فرع الازکیاء، و خلیفه الاوصیاء، و أمینک علی وحیک این، یادگار خاندان نبوت و ولایت، پرچمدار تقوا و زهد و پرهیزکاری و پارسایی بوده، و نور هدایت معدن وفا و وارث خلافت است.

کنیه و القاب امام جواد

امام محمد تقی علیه السلام به جواد ملقب و به اباجعفر الثانی مکنی بود. امام محمد باقر علیه السلام ابوجعفر الاول و امام محمد تقی علیهماالسلام اباجعفر الثانی بود. تقی، قانع، مرتضی، منتجب و عالم نیز از القاب آن حضرت است. پنج لقب مخصوص امام محمد تقی است که «تقی» مشهورترین آن هاست و مأخوذ از تقوا و پرهیزکاری است که بهشت را خداوند عالم، محل مخصوص پرهیزکاران قرار داده آن جا که فرمود: (الجنه للمتقین) [۳۲] . [صفحه ۵۰] و هر کس بدین صفت متصف باشد -که بهترین صفت و عالی ترین وسیله ی قرب الهی است که فرمود: اقربکم اتقاکم و (اکرمکم اتقاکم) [۳۳] - بهترین صفت انسانی را در جهان آفرینش داراست. و در آیه ی دیگر فرمود: (تلک الجنه التی نورت من عبادنا من کان تقیا). [۳۴] . لقب دیگر حضرتش جواد، که از جود و بخشش است و در اسماء الحسنی در معنای کلمه «جواد» لطایف دقیقی است. و مرتضی، به معنی انتخاب شده از میان خلق است. و قانع، بهترین صفت انسان در معیشت و زندگی است که ملازمت با عزت دارد و چون امام جواد علیه السلام خود به کم می ساخت و هر چه داشت به خلق می بخشید او را قانع و جواد

می گفتند.

خصایص امام جواد

همان گونه که بیان شـد کنیه ی امام جواد علیه السـلام ابوجعفر ثانی بود و از القابش جواد، قانع و مرتضـی است. نقش انگشتر آن حضـرت: «نعم القـادر الله» بود. و دربـانش، عمر بن فرات و بنـا به نقل مناقب ابن شـهر آشوب، عثمان بن سـعید سـمان بوده است. شـاعر مخصوص آن حضـرت: حماد و داود بن قاسم جعفری است. فرزنـدان امام جواد علیه السـلام: امام علی هادی علیه السـلام، و موسـی پسران، و فاطمه و امامه، دختران آن حضرت بودند. [۳۵] . ابن شـهر آشوب، اولاد پسر امام جواد علیه السلام را امام علی هادی علیه السـلام و موسـی، و دختران آن حضـرت را حکیمه، خدیجه و ام کلثوم نوشـته است. [صـفحه ۵۱] امام جواد علیه السـلام از دختر مـأمون اولادی نیاورد و او زن جنایتکاری بود، چه بهتر که مقطوع النسل از دنیا رفت. مادر امام علی النقی علیه السـلام به نام «مریسـیه»، یا «سبیکه» یا «سـکینه» یا «خیزران» بوده، که ایشان را «دره» و «ریحانه» نیز گفته انـد. از مفاد اخبار چنین مفهوم می شود که امام جواد علیه السلام زنی به نام «مریسیه» یا «سبیکه ی نوبیه» داشته و زنی به نام «خیزران قبطیه» که از خانـدان مـاریه قبطیه بوده است و کنیه ی مادر امام علی نقی علیه السـلام ام الحسن بوده است. در «مصـباح المتهجـد» در دعـای شـیخ کبیر ابی القـاسم، تولـد امـام جواد علیه السـلام را چنین نقل می کنـد که: «اللهم انی أسألک بالمولودین فی رجب محمـد بن علی الثـانی و ابنه علی بن محمـد المنتجب...» [۳۶] . ابن عیـاش تولـد آن حضـرت را در دهم رجب نقـل نموده می نویسد: انه کان یوم العاشر من رجب مولد أبی جعفر الثانی علیه السلام و وفات آن

حضرت را روز شنبه – آخر – یا پنجم و ششم – ذی الحجه نوشته است. و در روایتی آمده: وفات آن حضرت در روز سه شنبه، هفتم ذی الحجه سال ۲۲۰ هجری رخ داد. [۳۷] . همه ی مورخان به اتفاق، محل دفن آن حضرت را مقابر قریش، پشت سر حضرت موسی بن جعفر امام کاظم علیه السلام نوشته اند و در این که عمر شریف آن حضرت نیز بیست و پنج سال بوده، حرفی نیست. کلینی عمر شریف امام جواد علیه السلام را بیست و پنج سال و دو ماه و هیجده روز ضبط کرده و برخی دیگر عمر شریفش را بیست و پنج سال و سه ماه و بیست و دو [صفحه ۵۲] روز ضبط نموده اند و ابن خشاب نیز بیست و پنج سال و سه ماه و دوازده روز نوشته، ولی شیخ رحمه الله قول اولی را معتبر دانسته است. بنابراین، امام جواد علیه السلام با پدرش هشت سال – و یا هفت سال و چهار ماه و دو روز – و پس از پدر بزرگوارش هجده سال و بیست روز کم زیسته و مدت امامت آن حضرت همان هجده سال منهای بیست روز بوده و تردیدی نیست که آن حضرت در زمان معتصم، خلیفه ی عباسی مسموم شده و به شهادت رسید.

صورت و سیرت امام جواد

«کان علیه السلام أبیض اللون، معتدلا فی بیاضه – و قیل، بیاضه أقرب الی السمره – معتدل القامه» امام جواد علیه السلام سفید رنگ – که در سفیدی معتدل بین گندم گونی و سفیدی بود – و دارای قامتی معتدل بوده. چهره اش از جهت غیرت و حمیت شبیه موسی بن عمران علیه السلام و از جهت ورع

و پارسایی شبیه به عیسی بن مریم بود. آن حضرت، محجوب، عفیف، باحیا، موقر، بردبار و حلیم بود. همان طور که گفته شد امام، برگزیده ی الهی است و از نظر عقلی نیز بایستی از جهت جسم و جان، صورت و سیرت برتر، عالی تر، بهتر و برتر از سایر خلق باشد و ما نسبت به همه ی پیامبران و اولیا و اوصیا این حقیقت را از روی آثار و مآثر آن ها دریافته ایم که در ملاحت و جذابیت، حسن صورت و قد و قامت دارای نظام احسن وجود بوده، و هیچ گونه نقصی در وجود آن ها رخ نداده است. اگر چه اشکالی ندارد که خداوند ارواح طیبه را به عللی در وجود ناقص قرار دهد، ولی قدرت و سنت ربوبی بر این بوده، که نفوس قدسیه را در اجساد و ابدان کامله ی حسنه جا دهد که تناسب روح و جسم آن ها محفوظ بماند و به همین جهت، همه ی پیامبران، خوشگل، خوش سیما، زیبا و رسا و فریبنده و جذاب خلق شده اند و [صفحه ۵۳] ارواح آن ها نیز عالی و راقی بوده و بر همه ی خلق تفوق و تقدم داشته اند.

چهره و شمایل امام جواد

امام جواد علیه السلام دارای چهره ای گندم گون متمایل به سفید و ترکیبی در نهایت نزاکت و لطافت بوده، ابروهای قوسی شکل پیوسته و باریک - آن طور که امروز هم می پسندند - صورتی چون گل محمدی با طراوت، جالب و جاذب داشت. گونه های سرخ و سفید به هم آمیخته که می توان گفت: کاملا شبیه جد بزرگوارش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بوده است. چشم های سیاه، دندان های ریز و سفید چون در خوشاب، بینی کشیده و

باریک که «ن و القلم» مسوده آن است و دست های رسا و انگشتان بلند و کشیده ای که حاکی از ذکاوت و زیرکی است داشتند. میان کتفین او گشاده، کمرش باریک بود و سینه ی فراخ و شکم هموار و صاف داشت، خطی از موهای رعنا از میان پستان های او تا نزدیک ناف او بود. محاسن سیاه و به هم پیچیده ای داشت. گردن بلند و قامت متوسط مایل به بلندی و بندها و پیوندهای او قوی و در یکی از کتفین آن حضرت، مهر امامت هویدا بود. از نظر اخلاق نیز چون صورتش زیبا و سیرتی پسندیده داشت، با وجود صغر سن در همه حال در کمال متانت، تمکین و آرام دل و خضوع بود. هرگز قهقهه از او ندیدند و هیچ گاه از او تندی و خشونت با خدمه و غلامان نشنیدند. با آن که اکثر شاهزادگان و امیرزادگان در جوانی طغیان و غرور و کبر و نخوت می ورزند؛ ولی امامان ما از این صفات زشت و ناپسند به کلی مبرا بودند. آن ها فریب جاه، مقام و مال و منصب را نمی خوردند، تا با احساس بی نیازی از مال و جاه طغیان کنند که: (کلا ان الانسان لیطغی - أن رآه استغنی). [۳۸] . [صفحه ۵۴] و همین دلیل بارزی بر تربیت آسمانی این ائمه ی معصومین علیهم السلام است که در جوانی و صغر سن از هواجس نفسانی، تمایلات، شهوات، خشم و خودپسندی به کلی دور بودند. آنان در عین حال که با جمع کودکان بودند از جهت فکر با آن ها امتیاز داشتند. وقتی مأمون به فکر خود، او را برای بازی کودکانه دعوت کرد و اسباب بازی

پیش روی او ریختند، با کمال متانت و سطوت فرمود: «ما للعب خلقنا، بل خلقنا للجید لأمر عظیم» ما را برای بازی گیری نیافریده اند، بلکه ما برای یک امر مهم که علت غایی آفرینش است، آفریده شده ایم. مأمون سخت از این سخن تکان خورد!! چنانچه از اخبار مستفاد می شود امام جواد علیه السلام از نظر عمر کوچک ترین ائمه بوده، ولی از نظر امامت کوچک و بزرگ، پیر و جوان مفهومی ندارد، چرا که حضرت مسیح علیه السلام در کودکی گفت: (انی عبد الله آتانی الکتاب). [۳۹] . و حضرت موسی علیه السلام به هنگام تولد در رتبه ی نبوت بود. وقتی مأمون عباسی با امام جواد علیه السلام در دوران کودکیش برخورد او را زیرک، زکی، با کیاست و دارای نبوغ شناخت. در حالی که هنوز بالغ نشده بود، دارای مقام علم و حکمت، ادب و فضیلت و کمال عقل بود، مأمون نتوانست هیچ کسی را با او مساوی و برابر بداند، حتی مشایخ اهل زمان، ریزه خوار خوان علم و دانش او بودند. به همین دلیل، مأمون در نه سالگی آن حضرت را اکرام و احترام وافری می نمود تا جایی که دختر جنایتکار خود را - قبل از مبادرت به جنایت - روی اظهار علاقه ای که به آن حضرت می نمود به همسری او در آورد. [صفحه ۵۵] او به دختر خود توصیه و تأکید در اطاعت امر و احترام آن حضرت نمود و حتی روزی که دخترش از زن گرفتن امام به پدرش شکایت کرد، خلیفه ی عباسی از دختر خواست که در این زمینه دخالت نکند و او را امر به حلم و بردباری و اطاعت و احترام شوهرش نمود.

شباهت امام جواد به موسی بن عمران

برگزیدان حق در مکتب ربوبی همان طور که در سیرت به هم شبیه هستند در صورت نیز شباهت دارند. امام رضا علیه السلام قبل از تولد فرزندش امام جواد علیه السلام فرمود: دعا کردم و از خدا خواستم که فرزندی به من عنایت فرماید که در مراحل کمال توحید یگانه ی عصر باشد. و چون امام جواد علیه السلام متولد شد، امام رضا علیه السلام به اصحاب خود فرمود: خداوند به من فرزندی عنایت فرموده که شبیه به موسی بن عمران علیه السلام است، یعنی او شکافنده ی دریاهاست و شبیه عیسی بن مریم علیه السلام در قدس، تقوا، زهد و پرهیزکاری است و در طهارت مادرش مانند مریم پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر بود. حضرت اضافه فرمود: «یقتل غضبا، فیبکی له و علیه أهل السماء و یغضب الله تعالی علی عدوه و ظالمه و لا یلبث الا یسیرا حتی یعجل الله به الی عذابه الألیم و عقابه الشدید» [۴۰] . او را از روی کینه می کشند پس اهل آسمان بر او می گریند، دشمن و ستم کننده ی بر او مورد غضب خدای متعال قرار می گیرد که جز در مدت کوتاهی نمی ماند و به عذاب دردناک و کیفری سخت مبتلا [صفحه ۵۶] می شود. و همان طور که امام هشتم علیه السلام فرموده بود، ام الفضل، دختر مأمون که این امام جوان را مسموم کرد، خودش به مرضی مبتلا شد که علاج نداشت و می سوخت تا به آتش جهنم ملحق گردید. همچنین امام جواد علیه السلام شباهتی به جد بزرگوارش حضرت ابی عبدالله الحسین و جد امجدش رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت که در حق او گفته اند: یابن الذی بلسانه و بیانه

هدی الأنام و نزل التنزیل عن فضله نطق الکتاب و بشرت لقدومه التوراه و الانجیل لولا انقطاع الوحی بعد محمد قلنا محمد من أبیه بدیل هو مثله فی الفضل الا أنه لم یأته برساله جبرئیل

نقش انگشتر امام جواد

در مورد نقش انگشتر امام جواد علیه السلام پیش از این اشاره ای کردیم، شیخ مفید رحمه الله و خاتون آبادی می نویسند: نقش انگشتر آن حضرت «نعم القادر الله» بود. گفته شده: در اسلام، انگشتر به دست کردن سنت است و این از مزایای اسلام بوده، گر چه سایر ملل هم به علل و وجوهی حلقه های فلزی و سنگی در دست می کردند، یا روی سنگ و فلز کلماتی حک می نمودند، یا اعداد و حروفی را به صورت طلسم حکاکی می نمودند - چنانچه در سیره ی هندوها معمول بود - در دست می کردند. نصاری - چنانچه امروز هم معمول است - فلز قیمتی به صورت حلقه را در دست چپ می کردند. هنگامی که معاویه، در روم شرقی - یعنی شامات - به حکومت رسید از آن ها تقلید کرد و حلقه و انگشتر را به دست چپ نمود و درباره ی حکمین نیز هنگامی که اشعری از عمرو عاص فریب خورد عمرو عاص انگشتر را که به سنت اسلام در دست راست بود بیرون آورد و علی امیرمؤمنان علیه السلام را از [صفحه ۵۷] خلافت خلع کرد و به دست چپ نمود، او در این عمل، دو جنایت بزرگ معنوی مرتکب شد: یکی سنتی را بدعت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتر را به دست راست می کرد و در دست چپ انگشتر نمی کردند. علتش هم این بود که چون در اسلام طهارت مخرج

به دست چپ انجام می گیرد، نباید به دست چپ انگشتر کرد که مبادا پلید گردد. و جنایت بزرگتر عمرو عاص این بود که مجرای حکومت اسلامی را از حق منحرف و در مسیر باطل قرار داد و میلیون ها نفر از مردم جهان را از راه حق و حقیقت منحرف ساخت، و به جای مردی پرهیزکار و «عالم بما کان و ما یکون» و پیشوایی بی نظیر یک مرد جنایتکار، جاه طلب، منحرف، بیگانه پرست، خودسر و خودخواهی را به خلافت نصب کرد، تا خود شریک حکومت او باشد. از آن روز بین سیاستمداران دنیا طلب و مردم ظاهر بین بی خبر از حقیقت، رسم شد که انگشتر را به دست چپ کنند، و از نصاری و مسیحیت تقلید جاهلانه نمودند. برای آن که این روش نامطلوب، اخلاقا و از نظر روان شناسی با مسائل اجتماعی برخورد سویی نکند در طول دو قرن، ائمه ی دین و اهل بیت معصومین علیهم السلام به شیعیان و پیروانشان دستور مؤکدی صادر نمودند که از شرایط مؤمنین این است که انگشتر را در دست راست کنند و در نقش نگین آن، کلماتی حق از قرآن و آیات الهی و نام های مقدس ربانی نقش کنند. به خصوص که در روی عقیق و در باشد بهتر است. البته سایر سنگ ها و جواهرات نیز تجویز شده به شرط آن که روی حلقه ی نقره باشد. طلا، مس و برنز مفاسدی در دست ایجاد می کنند که مخصوصا انگشتر طلا بر مرد حرام شده و در زن اشکالی ندارد. شیعیان و مؤمنان علاقه مند به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله مقید هستند که انگشتر [صفحه ۵۸] عقیق در

حلقه ی نقره حک شده به نام چهارده معصوم علیهم السلام یا آیات قرآن به دست کنند که اخباری بر زیاد شدن حسنات برای ثواب نماز درباره ی آن وارد شده است.

لباس از مشخصات صوری افراد بشر است

بشر، عریان به دنیا آمده و از دنیا هم جز با کفنی سر تا پا پوشیده نخواهد رفت. در دنیا نیز در مقام راز و نیاز به دربار بی نیاز، لباس یک رنگ پوشیده و متحد الشکل و متفق القول جز خدا خدا سخنی ندارند. چنانچه در این سنوات اخیر یک میلیون نفر در مکه بدین لباس در می آیند، چون بشر از یک مادر و یک پدر است و از قدرت خلاقه ی الهی به قبایل و عشایر، طوایف، گروه ها، انواع و اقسام مختلف تقسیم شده اند، ما به الامتیاز فطری و طبیعی آن ها صورت و رنگ هاست و ما به الامتیاز اختصاصی لباس و تعینات ظاهری است. خداوند می فرماید: (و من آیاته أن خلقکم من تراب ثم اذا أنتم بشر تنتشرون - و من آیاته أن خلق لکم من أنفسکم أزواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون - و من آیاته خلق السماوات و الأرض و اختلاف ألسنتکم و ألوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین). [۴۱] . قرآن در بیان آیات و نشانه های قدرت خلاقه ی عالم، همین حقیقت را مورد توجه خردمندان قرار داده که آن ها با رشد عقلی خود فکر کنند که چگونه از یک پدر و یک مادر که برای آرامش پدر از جنس خود او آفریده شده به جاذبه ی مودت و محبت و رأفت و رحمت ارتباط افراد را با هم محکم، پیوسته و استوار ساخته و

رنـگ ها و زبان های آن ها را مختلف قرار داده، با لهجه ها و اصوات و الحان مختلف - [صـفحه ۵۹] که هر یک ممیز قومی از قوم دیگر است - به خوبی تشـخیص داده شود و این آیـات، برای دانشـمندان علم الاجتماع است که فکر کننـد و به قـدرت خلاقه عالم توجه نماینـد. لباس هم تابع همان السـنه و الوان - نژادها، چهره ها، قیافه ها، حتی سـلیقه ها، فکرها - است. البسه و امکنه هم در هر قوم به صورت خاصـی در می آیـد، تا هر قومی از قوم دیگری و هر قبیله ای از قبیله ای دیگر مشـخص و ممیز گشـته و از هم جـدا شونـد. عرب را به لبـاس مخصوص عربی، عجم را به لبـاس عجمی، کرد، هنـدی، افغانی، ژاپنی، چینی هر یک را به لباس اختصاصی خود می توان شناخت. ولی همین بشر در آغاز و انجام - یعنی هنگام آمدن و رفتن - عریان آمده و بـا یک کفن می رود و در مناسک حـج هم در ساحت اقـدس کبریایی حق بایـد با ساتری ساده و بی تکلف باشـد. چنانچه در عرفات در این سـنوات اخیر یک میلیون نفر با یک لباس متحد الشکل «لبیک لبیک» می گویند و این تعین را که از لباس برای افراد تهیه شـده برطرف نموده، تشـخیص و تمییز لباس صوری از بین می رود همه یک رنگ می شوند. بنابراین، لباس از جمله تعینـات اولیه ی بشـری است که در پیشـگاه حق برطرف می گردد و آن جـا بایـد بی تعین رفت. کلاه، کفش، لباس و روپوش لباسماننـد عبا، شـنل و غیره همه تعین ظاهری است که به حضـرت موسـی علیه السـلام خطاب شد: (فاخلع نعلیک) [۴۲] . که گفته اند:

مراد تعین و تعلق است، خواه به مادیات از جهت لباس و کفش، خواه به تمایلات از قبیل حب زن و فرزند. در هر حال، در حضور ساحت کبریایی باید هیچ گونه تعلق، تمایل و تعین [صفحه ۶۰] وجود نداشته باشد، باید با خلوص عقیدت، ایمان پاک و عمل صالح رفت، آن جا لباس، تعین و ارزش ندارد. و این معنی را ائمه ی اطهار علیهم السلام به ما درس دادند که این تعینات را باید در صورت لزوم تعین به کار برد، ولی در باطن و برای پارسایی و تقوا فقط و فقط باید به خدا متکی بود و از همه گسست و به او پیوست. به همین جهت، این لباس که در ظاهر برای معرفی و تشخص و تمیز است به مقتضای زمان و مکان تغییر شکل داده می شد و از جهت کیفیت و کمیت اختلاف داشت. یک روز همه ی مردم ساده ی عربستان که به یک پیراهن اکتفا می کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام به دو جامه ی کهنه ی وصله زده قناعت داشتند تا مانند پایین ترین افراد طبقه ی مردم باشند. ولی یک روز که تعین و تجمل رومی و کوکبه ی سلطنت رومیان به امویان رسید و قصور و کاخ ها و دربار و تعینات و تجملات به وجود آمد، باید لباس متناسب با آن داشت که انسان در نظر بی خردان به لباس شناخته می شود. در عصر بنی عباس که خلفای عصر با جبه های خز و لباس های زربفت و جواهر نشان بیرون می آمدند و صندوق بیت المال مسلمین مملو از در آمد بود، امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفرصادق علیه السلام هم

در مجالس رسمی جبه ی خز، ترمه و لباس های قیمتی می پوشیدند تا مردم به نظر حقارت ننگرند. در زمان امام جواد علیه السلام، همین مقتضیات وجود داشت. به همین جهت، امام جواد علیه السلام لباس قیمتی سفید عالی به تن می کرد، ولی به جهت زهد و ورعی که داشت، لباس خشن سیاه زیر جامه و روی بدن می پوشید که از سنت جدش خارج نباشد و می فرمود: «هذا لله و هذا لکم» [۴۳] . [صفحه ۶۱] برای کسانی که عقلشان در چشمشان قرار دارد این لباس رو و ظاهر را پوشیده ام تا امام را در عصری که قدرت مالی امپراطوری اسلام همه را اعیان و متمول نشان می دهد خوار و خفیف ننگرند و برای آن ها که عقلشان در دلشان قرار دارد، لباس خشن زیر را پوشیده ام تا بدانند علامت تقوا این است که انسان همیشه به یاد خدا افتد و خدا را در هر حال فراموش نکند.

لباس و آراستگی امام جواد

امام جواد علیه السلام در صورت، لباس و آراستگی بسیار موقر و مؤدب به آداب بود، متین راه می رفت، لباس پاکیزه می پوشید. کلینی رحمه الله از این امام علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «انا معاشر آل محمد نلبس الخز و الیمنیه» ما خاندان پیامبر، خز و لباس های قیمتی می پوشیم. شیخ صدوق رحمه الله از علی بن مهزیار از همین امام علیه السلام روایت کرده است که علی بن مهزیار گوید: رأیت أبا جعفر الثانی علیه السلام یصلی الفریضه و غیرها فی جبه خز طارونی، و کسانی جبه خز، و ذکر أنه لبسها علی بدنه و صلی فیها و أمرنی بالصلاه فیها. [۴۴] . دیدم امام جواد علیه السلام را که نمازهای واجب را با

جامه ی خز و سایر لباسهای قیمتی می خواند و به من جامه ای که از خز بود پوشانید و فرمود: که من خود آن را پوشیده و در آن نماز خوانده ام و دستور داد که در آن نماز بخوانم. در این که امام جواد علیه السلام با سابقه ای که شاه ولایت در لباس داشت چگونه لباس [صفحه ۶۲] خز می پوشید؛ این بحث روانشناسی است که در فصلی بیان خواهیم کرد که زمان امامت شاه ولایت اقتضای آن لباس را داشت و زمان امام جواد علیه السلام مقتضی این لباس بوده است.

چرا امیرمؤمنان لباس وصله دار می پوشید و امام جواد لباس خز؟

اسلام، دین عقل و خرد و کمال و فضیلت است و در عین حال، برخی از احکام شریعت منطبق بر عرفیات است و حتی در قضاوت طبق روش عرف حکومت و داوری می کند. درباره ی لباس هم اسلام می فرماید: بهترین لباس، لباس عصر است که همه ی مردم در آن اتفاق نموده اند و حتی دستور دارد که از پوشیدن لباسی که موجب سخریه و استهزا و موجب غیبت شود، خودداری نمایید. بنابراین، لباس، همان لباس عمومی اجتماعی عصر است و موضوع «من تشبه بقوم فهو منهم» هم همین حقیقت را تأیید می کند، چرا که لباس، معرف هویت ملی است و با لباس می توان قبایل و عشایر عالم را شناخت. تردیدی نیست که لباس عمومی مسیحیت با لباس عمومی اسلامیت، با لباس عمومی کلیمیت و لباس عمومی هندو و سیک، یا چینی و ژاپنی با هم فرق دارد، ولی چون دنیای امروز به قدری به هم نزدیک شده و وسایط نقلیه اتوموبیل، هواپیما روی کره ی زمین را - که روزی از هم هیچ اطلاعی نداشتند - مانند اتاق های یک

خانه به هم نزدیك و مجاور ساخته از این رو از جهت لباس، خوراك، مسكن و آداب هم به هم نزدیك شده و تحت تأثیر هم قرار گرفته انـد. و نمی توان به گونه ای قـاطع گفت: کـدام بهتر است، زیرا محیـط و زمـان و مکـان و مقتضـیات آب و خـاك موجب تهیه ی لباس محلی شـده است. بـدون تردیـد مردم سواحل دریا با مردم کوهسـتان در لباس فرق دارند. مردم ریگسـتان عربسـتان سوزان با مردم اروپای سـرسبز و شـهرهای ابری که سالی چنـد روز بیشتر آفتاب ندارنـد، نمی توانند در لباس یکسان باشند. [صفحه ۶۳] علاوه بر این که همین لباس هم در ادوار مختلف زنـدگی بسـی فرق و امتیاز دارد، دوران کودکی با عهد شباب و جوانی، عصـر ابوت و کمال انسانی با دوره ی پیری و سالخوردگی و شیخوخیت فرق بسیاری دارد، در هر زی و لباس کـه باشـد بـاز در این شـدت و ضـعف فراوان از جهت کمیت و کیفیت فرق دارد. بنـابراین، لبـاس تـابع آداب و ادب محیـط و شرایط زمان و مکان است. علاوه بر این خصوصـیاتی که گفتیم، لباس شـرایط دیگری هم از نظر مقام و منزلت و منصب دارد، چنانچه امروزه لباس قضات دنیا با لباس اطبای جهان، یا لباس کارگران و مهندسین با لباس سیاستمداران و روحانیون فرق دارد و هر طبقه ای لباس مخصوصـی دارنـد که خود را بـدان فضـیلت و شـرایط معرفی می نمایند. حتی طبقات مختلف، اداری های کشوری و لشکری، یا پلیس و نیروی انتظامی، مأمور راهنمایی و رانندگی، فرهنگی، مأمور بهداشتی و کارگر کارخانه هر یک لباس مخصوص دارند که بدان ممتاز و مشخص می گردند. از این گذشته یک

معنی هم بر اینها حکومت دارد و آن بی رنگی است که اسیر رنگ تعلق و تعین نگردند. غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهر چه رنگ تعلق پذیر آزاد است این همه لباس ها، نمونه های تعین این نشئه است و اسلام برای آن که اصول ارتقا و تکامل مصون بماند، بشر را از همین رنگ ها بر بی رنگی هدایت نموده است، تا تعلقات مادی را کنار بگذارند و به معنویات بپردازند، چنانچه درس حج، بزرگترین سرمشق بی رنگی و آزادی از تعلق رنگ هاست. همان گونه که دیده می شود در آن مراسم، صدها هزار نفر و بالغ بر یک میلیون و سی صد هزار نفر در همین سال ۱۳۸۱ هجری قمری شرکت کرده و همه ی لباس هایی را که رنگ تعلق است، بیرون نموده و با سر و پای برهنه با دو قطعه پارچه ندوخته ی سفید، متحد الشکل و متحد القول به یک نقطه غیر قابل اشاره حسیه، [صفحه ۶۴] توجه دارند. امام متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرمود: «من باید مانند ضعیف ترین فرد از مسلمانان باشم تا مسئولیتی متوجه من نگردد» این بیان به دو نظر بود: اول آنکه: محیط صدر اسلام از تعلقات ظاهری و تعینات ملبوس هنوز فارغ بوده و آرایش و آلایش نداشت، لباس همه ساده بود و آلایش صنفی، فنی، علمی و غیره نبود. وقتی نماینده ی امپراطور روم به عربستان آمد تا خلیفه را ملاقات کند، هر چه نگریست کاخ و قصر و درباری ندید. گفتند: خلیفه در مسجد است. وقتی رفت همه را یکسان دید. گفتند: در نخلستان است. به نخلستان رفت، دید جز مردی که خشتی زیر سر نهاده و مانند غریبان

در سایه ی نخلی خوابیده، کسی نیست! گفتند: این خلیفه مسلمین است، که در لباس مانند سایر مردم بوده و هیچ تعینی ندارد. حتی یک روز پیراهن بلندی پوشیده بود، مردم بر او اعتراض کردند که چرا از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله خارج شدی؟!! روزی گفت: اگر من منحرف شوم شما مردم چه خواهید کرد؟ بدون هیچ بیمی، مردی با شمشیر برخاست و گفت: با این شمشیر تو را از کجی و اعوجاج و انحراف برمی گردانیم. سادگی به این حد بود که لباس رنگ تعین نداشت، بلکه فقط ساتر عورت و حافظ سرما و گرما بود. [صفحه ۶۵] در مدت پنج سال خلافت، امیرمؤمنان علی علیه السلام با لباس وصله دار سلطنت و خلافت می کرد و به حدی وصله روی وصله می زد که می فرمود: دیگر از وصال خجالت می کشم. آن حضرت در سال به دو پیراهن - که لباس رسمی علی علیه السلام بود - قناعت می کرد و می فرمود: باید من در کشوری که حکومت می کنم مانند پایین ترین افراد از لحاظ لباس و غذا باشم. با نان جو خشک، نمک، سرکه و دو پیراهن وصله زده بر مردم حکومت می نمود. این اقتضای لباس دوران امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود. اما دوران سیاست اسلامی از نظر ظاهر رو به تکامل گذاشت و مسلمین با ملل متمدن مترقی روم، ایران، هند و چین آشنا شدند و قهرا به آداب و رسوم ظاهر آن ها در لباس، مسکن و معاشرت و مجالست آگاهی یافته همدوش و هم خو شدند. در این سیر تکاملی روز افزون که اسلام وسعت یافت و امپراطوری اسلام از شرق و غرب عالم مسکونی را

زیر فرمان گرفت، مسلمانان چهارصد سال بر آب های دنیا فرمان روایی داشتند و هشت قرن بر تمامی قلل مرتفع، خشکی و دریا، شرق و غرب تا سواحل دریای مانش و شرق اقصای آفریقا پیش رفتند و مردم از اطراف و اکناف عالم به مرکز خلافت نزدیک می شدند و با مسلمین اختلاط می نمودند. در اثر این اختلاط و امتزاج اجتماعی، آداب و رسوم جهانی در دریای ادب و تربیت اسلام مستهلک شد و لباس هم تابع لباس عمومی گردید. یعنی لباس عرب مخصوص عرب و لباس عجم مخصوص عجم شد و حد مشترکی در بین بوده - که بی آلایش و عدم قید به لباس اولی و شدت و حدت و حمیت در لباس - لباس ملی گردید، به طوری که تقریبا همه در لباس شدت تعلق رنگ را کنار گذاشتند و لباس [صفحه ۶۶] ملی عمومی به تن نمودند. خلفا و سلاطین به روش قیصرها و کسری های روم و ایران لباس رسمی پوشیده و دربار مجلل تشکیل داده و پرده دار، دربان، خدم و حشم بسیاری پیدا کردند. مردم هم که از آداب و رسوم ملل مختلف آگاهی یافته بودند و اوضاع مالی و بنیه ی اقتصادی آن ها در کمال قوت و قدرت بود به حدی که بیش از ده میلیون دینار اضافه درآمد خزینه ی سلطنتی بود لباس های فاخر می پوشیدند و به زیورآلات مجلل خود را می آراستند. در این عصر بایستی امام - که راهنمای روحانی و پیشوای معنوی است - به همان لباس عصر آراسته باشد و به همین جهات بود که در عصر خلفای اموی و عصر خلفای عباسی که خلافت، دارای دربار و دربان

تشریفات شد ائمه ما نیز برای حفظ صورت ظاهر اسلام لباس خز و پشم و لباس گران بها و عالی قیمت می پوشیدند. امام صادق علیه السلام - مخصوصا امام رضا علیه السلام که مقام ولیعهدی ظاهری داشت - به حکم ضرورت به خاطر مردم ظاهربین لباس رسمی قیمتی می پوشیدند، ولی در زیر، لباس پارسایی و پرهیزکاری خود را به تن داشتند. امام جواد علیه السلام نیز که داماد خلیفه ی عباسی بود به حکم ضرورت، از رو لباس خز و حریر می پوشید و زیر آن به لباس خشن کرباس قناعت می کرد و می فرمود: آن برای مردم و این برای خداست.

تولد امام جواد و رسوایی واقفیه

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از جمله ائمه ای بود که تا سن بیش از چهل سالگی اولاد پسری نیاورد و برخلاف پدرش که کثیر الاولاد بود، او قلیل الاولاد بود. چهل و هفت سال از سن امام رضا علیه السلام گذشت و فرزند پسری برای حضرت [صفحه ۶۷] متولد نشد همین جهت، موجب گردید که مردم در امامت آن حضرت توقف کردند و صوفیه در طریقت به او متوقف گردیدند. ولی از آن جایی که در سنت ربوبی و سرنوشت اولیه، مقرر شده بود که دوازده نفر منصوص و منصوب اوصیا و اولیای خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله باشند و نام امام جواد علیه السلام در صف اولیای رسول خدا صلی الله علیه و آله به خط نور، بر ستون و ساق عرق نقش شده بود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در اخبار متواتره اسامی جانشینان خود را تصریح فرموده بود، به همین جهت، این فرزند بدون تردید امام نهم پس از امام رضا

علیه السلام بود. توقف و شک برخی از معمرین موجب شد که در مقام تفحص و تجسس برآیند، از این رو دیدیم که امام جواد علیه السلام از میان مردم، در حال کودکی و صغر سن، خود را به علم و فضل و کمال معرفی فرمود، همان گونه که عیسی بن مریم علیهماالسلام خود را معرفی کرد و مردم با مشاهده ی معجزات متوالی و متواتر او پیشوای نهم امام جواد علیه السلام را شناختند. بسیاری از مردم از امام رضا علیه السلام می پرسیدند: امام پس از شما کیست؟ حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام پیش از ولادت امام جواد علیه السلام یا پس از ولادتش او را به اسم و رسم و وصف و شخصیت معرفی می فرمود و در دوران کودکی او را به اصحاب خود نشان می داد و در وداع آخر تصریح به جود او و به هنگام سفر اجباری به خراسان نمود و در منطق خود، در عصر ولایت عهدی مکرر در مکرر به وجود او تصریح، تأکید و توصیه فرمود. مولد و میلاد امام جواد علیه السلام چهار سال پیش از دعوت مأمون به ولایت عهدی بود. هنگامی که امام رضا علیه السلام عازم مسافرت گردید امام جواد علیه السلام چهار ساله بود و امام رضا علیه السلام او را به علم، تقوا، فضیلت و سخاوت سفارش فرمود و اسرار امامت را به او سپرد و تصریح کرد که من از این سفر، بر نخواهم گشت. با این مقدمات امام رضا علیه السلام به هنگام ولادت جوادالائمه علیه السلام فرمود که: گهواره ی او را نزدیک استراحت گاه خود نصب نمودند و حضرتش از این فرزند [صفحه ۶۸] مراقبت می کرد. بدون تردید از نظر حب نسل و

سنت بشری، هر مردی که تا سن چهل و پنجاه سالگی فرزندی پیدا نکند و پس از آن صاحب فرزند گردد قهرا او را دوست می دارد و علاقه ی مفرطی نسبت به او نشان می دهد و در حفاظت و حراست او به شدت می کوشد. امام رضا علیه السلام نیز به این فرزند علاقه ی زیادی داشت و در این چهار سال که زیر نظر و مراقبت آن حضرت بود، شدت علاقه پدری مشهود گردید. این حقیقت در کتب رجال و حدیث، در باب نص بر امامت امام جواد علیه السلام مورد تأیید و تصدیق همه بوده و اصحابی که از آن حضرت راجع به امام پس از او می پرسیدند، آن ها را به وجود امام نهم علیه السلام مطمئن می ساخت. از کسانی که مورد اعتماد و وثوق بود و تأیید در معرفی و تصریح در وجود امام نهم علیه السلام می کرد و شاهد و ناظر بر او و معرف او بر مردم بود؛ علی بن جعفر عموی آن حضرت است که فداکاری بسیاری در این راه نمود، حتی کسانی که در مورد امامت متوقف شده و درباره ی امام نهم به شک افتادند، در غیاب امام رضا علیه السلام - که به سفر اجباری خراسان تشریف برده بود - به وسیله ی علی بن جعفر به قیافه شناس مراجعه کردند تا گواهی داد که ابوجعفر، محمد ثانی، فرزند امام رضا علیه السلام می باشد. قیافه شناس به رسم عربیت آمد و با کتمان از نسب و حسب تشخیص داد که او از خاندان عترت و طهارت و دامان عصمت و عفت است. علی بن جعفر، نخستین کسی بود که این گواهی را تأیید نمود و لب و

دهان امام نهم علیه السلام را در کودکی بوسید و گفت: گواهی می دهم که تو، امام و پیشوای خلق و برگزیده ی پروردگار هستی. برخی این خبر را در بیست و پنج ماهگی امام جواد علیه السلام در حضور امام رضا علیه السلام نوشته اند. این جا بود که حضرتش فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد! که خود، معرف [صفحه ۶۹] شخصیت خود می باشی. محمد بن اسماعیل حسینی از امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده که حضرتش فرمود: امام جواد علیه السلام را در بیست و پنج ماهگی در مکه به قیافه شناسی نشان دادند. مردم اطراف او را در مسجد الحرام گرفته بودند که نور حق از سیمای این کودک به آسمان تلالؤ داشت و آن قیافه شناس گفت: والله! این نور الهی است که در چهره او هویداست و این مولود از ذریه طاهره ی امیرالمؤمنین علیه السلام است. آنگاه رو به آن هایی که در شک بودند نمود و گفت: بروید، استغفار کنید. در همین اثنا امام جواد علیه السلام به زبان آمد، نطقی بلیغ نمود، و با فصاحت تمام که همه ی حاضرین خوب می شنیدند و درک می کردند، چنین فرمود: «الحمد لله الذی خلقنا من نوره، و اصطفانا من بریته، و جعلنا امناءه علی خلقه و وحیه. ایها الناس! أنا محمد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی سید العابدین بن الحسین الشهید بن أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب و أنا ابن فاطمه الزهرا و ابن محمد المصطفی ففی مثلی یشک؟ و علی علی أبوی یفتری، و أعرض علی القافه. و الله انی لأعلم بأنسابهم من آبائهم انی و الله لاعلم بواطنهم و ظواهرهم،

و انی لأعلم بهم أجمعین و ما هم الیه صائرون أقوله حقا و أظهره صـدقا و عـدلا و علما أورثناه الله قبل الخلق أجمعین و قبل بناء السـماوات و الأرضـین. و أیم الله! لولاـ تظـاهر أهـل الباطل علینا و غلبه دوله الکفر و توثب أهل الشـرک و الشک و النفاق علینا لقلت قولا یتعجب منه الاولون و الآخرون. [صـفحه ۷۰] ثم وضع یـده علی فمه و قال یا محمـدا (و اصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل، و لا تسـتعجل لهم...) [۴۵] . سپاس خـدائی را که ما را با دست قـدرت خویش از نور خود آفریـد و از میان مخلوقاتش برگزیـد و مـا را امیـن بر وحی خـود و بر مردم قرار داد. ای گروه مردم! من محمـد بن علی الرضـا بن موسـی الکـاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی سـید العابدین بن الحسـین الشـهید، بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السـلام هستم. من فرزند فاطمه ی زهرا علیهاالسـلام و فرزند محمد مصـطفی صلی الله علیه و آله هستم. آیا در نسب همچون من (که دارای چنین نسب والائی هسـتم) شک و تردیـد راه دارد؟ آیا بر من و پدر و مادر من افترا بسـته و به قیافه شـناسان عرضه می شود؟! قسم به خدا! من به نژاد و نسب شـما از پدرانتان آگاه تر هسـتم، سوگند به خدا، من با باطن و ظاهر شما آگاهم، و از همه ی آنها و از تمـام افکارتـان و آنچه در پیش داریـد آگـاهم، این مطلب را بـا حق و واقعیت می گویم و با راستی و عـدل آن را آشـکار می نمایم، که این دانشی است که خداوند متعال آن را

پیش از آفرینش همه ی مخلوقات و پس از بنای آسمان ها و زمین ها به ما ارزانی داشته است. سوگند به خدا اگر نبود که اینک باطل بر ما چیره گشته و غلبه با دولت کفر است و حرکت ناباوران، مشرکان و سرکشان بر علیه ماست سخنی را ابزار می کردم که پیشینیان و آیندگان در شگفت می شدند. در این هنگام آن حجت خدا دست خود را بر دهان خود نهاد و به خود گفت: ای محمد! آرام و خاموش باش و سکوت اختیار کن! آنسان که پدران [صفحه ۷۱] تو سکوت اختیار کردند. این آیه شریفه را تلاوت فرمود. (فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل و لا تستعجل لهم...) «پس صبر کن آن گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن...» چون این سخنان در حضور جمعی پایان یافت و مجلس تمام گشت، و خبر به امام رضا علیه السلام رسید فرمود: «الحمد لله الذی جعل فی و فی ابنی محمد اسوه برسول الله صلی الله علیه و آله و ابنه ابراهیم». سپاس و ستایش پروردگاری را که در مورد من و فرزندم محمد الگوئی و اقتدائی به رسول خودش و فرزندش ابراهیم قرار داد. آن گاه رو به حاضرین نموده و فرمود: هل علمتم مارمت به ماریه القبطیه فی ولادتها ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قالوا: لا أنت اعلم یابن رسول الله فخبرنا. [۴۶] . آیا می دانید نسبت به ماریه قبطیه در حین تولد ابراهیم، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چه تهمت ناروائی زدند و افترائی بستند؟ شیعیان و خواص دوستان عرض کردند: ما به جریان

آن واقف نیستیم، برای ما بیان کن! چرا که تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و از درون خانه بهتر با خبری که: «أهل البیت أدری بما فی البیت». آن گاه امام رضا علیه السلام فصلی بدین شرح از تاریخ صدر اسلام و تولد ابراهیم و مقام ماریه قبطیه و خادمی که او را به رسم پادشاهان خدمت می کرد، بیان فرمود: [صفحه ۷۲]

ابراهیم، فرزند پیامبر خدا و ماریه قبطیه

چون سخن امام رضا علیه السلام به شکر و سپاس بدینجا رسید که: پروردگارا! همان طور که مردم را درباره ی ماریه از شک بیرون آوردی، شکر می کنم که مردم را درباره ی فرزندم جواد علیه السلام از شک بیرون آوردی. مردم اجتماع کرده و عرض کردند: یابن رسول الله! قصه ماریه را برای ما بیان کن. چگونه بود؟ امام رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که ماریه قبطیه را به رسم تحفه و هدیه تقدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودند خادمی نیز به همراه او برای خدمتش به نام «جریح» بود. این خادم هم در خاندان سلطنتی به آداب پادشاهان و تربیت درباری تربیت شده بود که به ماریه علم و ادب می آموخت. چون ماریه قبطیه مسلمان شد، او هم به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد در ضمن، برخی از زنان پیامبر نسبت به او حسد بردند و دو زن او از پیامبر به پدران خودشان شکایت کردند و گفتند: پیامبر ماریه را بیشتر از ما دوست می دارد. وقتی ماریه به ابراهیم آبستن شد، آنها نسبت ناروا داده و گفتند: ابراهیم از «جریح» بوده نه از پیامبر (!!!) آن دو با جسارت به پیامبر خدا

صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله! این شایسته نیست که از تو جنایتی رخ دهد و ماریه به فحشا بگراید (!!) پیامبر صلی الله علیه و آله سخت برآشفت، رنگش متغیر شد، فرمود: «و یحکما! ما تقولان؟» گفتند: جریح با ماریه ملاعبه کرده و باید قضیه روشن شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر دو را بازجویی کنید، تا بین آن ها قضاوت کند. امیرمؤمنان علی علیه السلام آماده ی اجرای حکم رسول خدا شدند. چون تحقیق کردند و در اتاق آن ها رفتند، دیدند آن ها در یک مشربه (تشت) و [صفحه ۷۳] به آداب و سنت قدیمی خود - مانند حمام های «وان» امروزی - شستشو می کنند و جریح آب می ریزد و ماریه استحمام می نماید و می شنیدند که ماریه تقدیر و تعظیم مقام نبوت نموده و افتخار و مباهات می کرد که به همسری او در آمده. جریح تا چشمش به علی علیه السلام و شمشیر برهنه ی آن حضرت افتاد از ترس فریاد کشید و خود را پوشانید. حضرت فرمود: پوشش را بینداز که در امان هستی. او خواجه و بدون آلت رجولیت بود که برای تربیت زنان دربار انتخاب شده بود که کمک دختران و خدمتگذار آنان باشد. امیرمؤمنان علی علیه السلام برگشت و جریان را خدمت پیامبر گزارش داد که آن ها به رسم قدیم خود در تشتی شستشو می کنند و نظافت می نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جریح! جامه خود را بپوش و خود را حفظ کن، آن چه خدا و رسول می دانست، روشن شد. آن دو نفر شاکی، از گفتار خود توبه و استغفار نمودند، رسول خدا صلی

الله علیه و آله فرمود: پس از تهمت و افترا بر خدا و رسول توبه می کنید؟ خداوند توبه ی شما را قبول نمی کند. گفتند: ای رسول خدا! ما را ببخش! فرمود: شما با چه جرئت چنین نسبتی به رسول خدا صلی الله علیه و آله دادید؟ گفتند: ما بد کردیم و امید عفو داریم (!!!) آنگاه این آیه نازل شد: (ان تستغفر لهم سبعین مره فلن یغفر الله لهم) امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: «الحمد لله الذی جعل فی و فی ابنی محمد اسوه برسول الله صلی الله علیه و آله و ابنه [صفحه ۷۴] ابراهیم» [۴۷] . این افترایی بود که به ماریه مادر ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت دادند. علی بن ابراهیم قمی- که از علمای امامیه است و در قرن سوم می زیسته - در تفسیر خود از ثقات رجال روایت کرده که از زراره بن اعین گوید: از امام محمد باقر شنیدم که فرمود: هنگامی که ابراهیم در گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله سخت محزون شد. فقالت عائشه: ما الذی یحزنک علیه فما هو الا ابن جریح القبطی (!!) فبعث النبی صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام و أمر بقتله فخاف منه جریح و تسلق نخله فی بستان، فانکشف ثوبه، فاذا لیس له ما للرجال، فرجع علی علیه السلام الی رسول الله صلی الله علیه وآله و أخبره بما رأی. فقال الحمد الله الذی صرف عنا السوء أهل البیت. ثم نزلت هذه الآیه (ان الذین جاوا بالافک...) [۴۸] . همچنین در تفسیر مذکور از امام صادق علیه السلام روایت نموده که حضرتش فرمود: «ان

رسول الله صلی الله علیه و آله کان عالما بکذبها، و لکنه أراد أن یدفع القتل عن جریح و ترجع المرأه عن ذنبها» [۴۹] . پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست که زنان حسود، دروغ می گویند، ولی می خواست قتلی رخ ندهد و قضیه روشن گردد و آن زن هم از گناه خود توبه کند و برگردد. ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» می نویسد: [صفحه ۷۵] چگونه عایشه جرئت نمود که چنین تهمتی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بزند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله تهمت او را روشن نمود که دروغ و بهتان است و در قرآن درباره ی این بهتان حسد انگیز آیه نازل شده که او را سخت به عذاب تهدید نمود؟ [۵۰] . این حقیقت واقعه ای است که در «شأن نزول» آیه ی «افک» نقل نموده اند؛ ولی جمعی به احترام عایشه، جریان را صورت دیگری داده و او را تبرئه کرده اند، از آن جمله بخاری در «صحیح» خود [۵۱] و مسلم در «صحیح» خود و خازن در «تفسیر» خود [۵۲] و بغوی در «حاشیه ی تفسیر طبری» [۵۳] و دیگران این جریان حقیقی را تحریف نموده اند. در ادامه آن روایت آمده: ثم قبض علی ید رجل الی جنبه و مشی یتخطأ رقاب الناس و هم یفرجون له، فلما رأی شیوخ بنی هاشم ذلک و سمعوا منه هذه المقاله قالوا: (الله أعلم حیث یجعل رسالته) [۵۴] . در این موقع امام جواد علیه السلام دست آن کس که پهلوی او نشسته بود را گرفت و او پا روی پشت و بالای مردم می گذاشت و مردم به او راه می دادند، حضار -

که از شیوخ بنی هاشم بودند و این حقایق را دیدند و شنیدند - گفتند: و الله! خدا بهتر می داند چگونه رسالت خود را به کدام خاندان بسپارد. [صفحه ۷۶]

نامه ی امام رضا به فرزندش امام جواد

بسم الله الرحمن الرحیم أبقاك الله طویلا و أعاذ من عدوك یا ولد! فداك ابوك قد فسرت لک مالی و أنا حی سوی و جاء أن ینمیک الیه بالصله لقرابتک و الموالی موسی و جعفر رضی الله عنهما. فأما سعیده، فانها امرأه قویه الحزم فی النحل و لیس ذلک کذلک، قال الله: (من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له أضعافا کثیره) و قال (لینفق ذو سعه و من قدر علیه رزقه فلینفق مما آتیه الله) و قد أوسع الله علیک کثیرا یا بنی! فداك أبوك لا تستر دونی الامور لحبها فتخطی حظك و السلام. [۵۵] . به نام خداوند بخشنده ی مهربان خداوند تو را نگهدارد و در پناه خود از شر دشمنانت محافظت فرماید، ای پسرم! پدرت فدای تو باد. من در حال حیات و صحت و سلامتی اموال خود را به تو واگذار نمودم، به امید آن که خداوند بر تو منت گذارد و بر خویشاوندان خود و غلامان حضرت موسی بن جعفر و امام صادق علیهماالسلام احسان و بخشش کنی. و اما سعیده او زنی است که هوشیار است و استعداد قوی و دقت نظر دارد در اموالی که می بخشد. خداوند تبارك و تعالی فرموده است: «کیست که به خداوند وام دهد وام نیکوئی، و او برایش چندین برابر کند». و فرموده است: «تا آنکه اشخاص دارا و ثروتمند به اندازه ی ثروت خود [صفحه ۷۷] و کسانی که نادار

هستند به قدر امکان که خدا به آنها مرحمت نموده بخشش کنند» و هر آینه خداوند به تو وسعت زیادی عطا کرده است. ای فرزند عزیزم! پدرت فدایت شود، کارها را از من پنهان مکن که از نصیب خود بی بهره بمانی. و السلام.

نامه ی دیگری از آن حضرت

شیخ صدوق رحمه الله در «عیون الاخبار» از بزنطی روایت می کند که گوید: نامه ای که حضرت رضا علیه السلام برای فرزند گرامیش حضرت جوادالائمه علیه السلام نوشته بود و به مدینه فرستاد و آن را می خواندم بدین شرح بود: فرزند عزیزم! به من خبر داده اند که چون از منزل بیرون می روی غلامانت بخل و حسادت می ورزند و برای آن که خیری از تو به کسی نرسد تو را از درب کوچك بیرون می برند. اکنون به تو می نویسم به همان حقی که بر تو دارم سوگند می دهم! که رفت و آمد خود را علنی و رسمی و از درب بزرگ عمومی قرار دهی و هرگاه سوار مرکب می شوی درهم و دینار همراه خود بردار تا هر کسی که از تو درخواست کند به او چیزی ببخشی و مردم از خیر تو بهره مند شوند. جواد عزیزم! اگر عموهایت از تو چیزی بخواهند به هر یک کمتر از پنجاه اشرفی و اگر عمه هایت از تو درخواست کنند به هر کدام کمتر از بیست و پنج اشرفی نبخش؛ ولی نسبت به زیادتر از آن خود دانی. بدان که چون این بخشش از تو دست دهد، حق تعالی مرتبه ی تو را بلند گرداند، همواره در انفاق و بخشش مداومت کن و از فقر و تهی دستی [صفحه ۷۸] هراس نداشته باش. [۵۶] .

اسلام در عصر امام جواد

دوران اعتلا و ارتقای امپراطوری اسلام در عصر هارون و مأمون به حد کمال رسیده بود و اگر فرصتی به امام رضا علیه السلام داده می شد و حسن نیتی در انتخاب آن حضرت به ولایتعهدی بود، در عظمت اسلام و ترویج شعائر دین بزرگترین قدم مؤثر برداشته می شد و آن

کشـور پهنـاور که بیش از چهـل و پنـج کشـور بزرگ فعلی و شامـل میلیونهـا مسـلمان بود از حقیقت دین و تعلیم و تربیت آن اسـتفاده می کردنـد. بـا کمـال تأسف بایـد گفت: جاه طلبان سـعایت کردنـد و همان طور که گفته انـد: «الملک عقیم» مأمون، ولیعهد بی نظیر خود را کشت و دوران امامت و ریاست روحانی به امام جواد علیه السـلام منتقل شد. امام جواد علیه السـلام در ترویج دین و حفظ شـعائر اسلام همان وظیفه را داشت که حضرت سجاد یا امام محمد باقر علیه السلام داشتند، از نظر امامت و ولا۔یت همه در یک صف قرار گرفته و مسئولیت مسـتقیمی در بارگاه الهی برای تبلیغ دین و تشـریح احکام سـید المرسـلین و تعلیم و تربیت اسـلامی داشـتند. امام جواد علیه السـلام که عمرش چون گل کوتاه بود و با سـیاست جدایی فرقه های اسلامی و تقویت ائمه ی شـافعی، حنفی، مـالکی و حنبلی رو به رو گردیـد بایـد طریقه حقه امامیه را - که اصل قوانین لایتغیر فقه اسـلام است - به مردم برسانـد. پروردگار موجبات آن را فراهم کرد که یک کودک نا بالغ که زمامـدار ولایت مطلقه ی عصـر اسـت در مقابـل سـیل علمـای مختلف العقیـده و محققین بزرگ و شـهیر اسـلام، احتجاج، مناظره و مباحثه نمود و مشـکلات علمی و معضـلات مسایل فقها و مهمترین امور اجتماعی را حل نمایند. [صـفحه ۷۹] حضـرت با همین سن و در همین محیط که علم و دانش رو به ترقی نهـاد و علوم و فنون سـایر ملـل در اسـلام ترجمه و نشـر یـافته، مکتب اسـلام وسـعتی گرفته، دانشـگاه اسـلام سرتاسر جهان را از کتاب و تعلیم و تربیت پر کرده، امام

و اولی به تصرف از خاندان هاشمی در صغر سن وارد بحث علمی گشت و فحول علما را در مضیقه نادانی محصور ساخت و به تحقیق و تشریح فقه، اصول، اخلاقیات، ریاضیات و فلکیات پرداخت. و همان خدمتی که بعضی از ائمه هدی علیهم السلام با شمشیر می کردند، این امام همام با احتجاجات خود نموده، و به کلی خط سیر حرکت فکری مسلمین را برگردانید و جامعه ی علما و روحانیون با تعصبی هم که داشتند اعتراف و تصدیق کردند که علم و دانش امام جواد علیه السلام از منبع علوم نبوت سرچشمه گرفته و در مکتب شدید القوای ربوبی تربیت یافته و بنی هاشم از صغیر و کبیر در علم و دانش بی شبیه و نظیرند. بطلان آن چه را که مردم گمان کرده بودند و پیشوایان ساختگی و جاعلین حدیث و خبر به مردم آموخته بودند برای مسلمانان کشف کرد و چهره ی زیبای حقیقت دین را به مردم نشان داد.

نقبای اثنا عشر

سنت ربوبی بر این بوده که رهبران آسمانی خود را برای وضع شریعت و تعلیم اصول عقاید بفرستد و برای هر کدام از آن ها وصی و ولی و جانشینی معین فرماید که فروع شریعت را تعلیم نمایند. این سنت در اسلام به تواتر از شیعه و سنی نقل شده است و بیش از شصت و پنج حدیث از طریق عامه و نوزده حدیث از طریق امامیه روایت شده است. از جمله ی احادیث معتبر، موثق و مورد اعتماد فریقین، حدیث سلمان فارسی رضی الله عنه است که عیاشی با اسنادش نقل کرده، گوید: سلمان فارسی رضی الله عنه گوید: خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب

شدم چون نظرش به [صفحه ۸۰] من افتاد فرمود: یا سلمان! ان الله عزوجل لم یبعث نبیا و لا رسولا الا جعل له اثنی عشر نقیبا. قال: قلت یا رسول الله! قد عرفت هذا من الکتابین قال یا سلمان! فهل علمت نقبائی الاثنی عشر الذین اختارهم للامامه من بعدی. فقلت: الله و رسوله أعلم. قال صلی الله علیه و آله: یا سلمان! خلقتنی الله من صفاء نوره، فدعانی فأطعته، و خلق من نوری علیا فدعاه فأطاعه و خلق من نوری و نور علی، فاطمه، فدعاها فأطاعته و خلق منی و من علی و فاطمه، الحسن و الحسین، فدعاهما فأطاعاه فسمانا الله بخمسه أسماء من أسمائه. فالله المحمود و أنا محمد، و الله العلی و هذا علی، و الله فاطر و هذه فاطمه، و الله الاحسان و هذا حسن، و الله المحسن و هذا حسین. ثم خلق من نور الحسین علیه السلام تسعه ائمه، فدعاهم فأطاعوه قبل أن یخلق الله سماء مبنیه و أرضا مدحیه، او هواء او ماء او ملکا او بشرا، و کنا بعلمه نسبحه و نسمع له و نطیع. فقال سلمان یا رسول الله! بابی أنت و امی! ما لمن عرف هولاء؟ فقال صلی الله علیه و آله: یا سلمان! من عرفهم حق معرفتهم و اقتدی بهم فوالی ولیهم، و تبرأ من عدوهم فهو و الله منا یرد حیث نرد و یسکن حیث نسکن. قلت: یا رسول الله! یکون ایمان بهم بغیر معرفتهم و أسمائهم و أنسابهم. فقال: یا سلمان لا. فقلت: یا رسول الله! فانی لی بهم؟ قال صلی الله علیه و آله: قد عرفت الی الحسین. ثم سید العابدین علی بن

الحسین. [صفحه ۸۱] ثم ابنه محمد بن علی باقر علم الأولین و الآخرین من النبیین و المرسلین، ثم ابنه جعفر بن محمد لسان الله الصادق، ثم موسی بن جعفر الکاظم غیظه صبرا فی الله، ثم علی بن موسی الرضا لأمر الله، ثم محمد بن علی الجواد المختار من خلق الله ثم علی بن محمد الهادی الی الله، ثم الحسن بن علی الصامت الأمین العسکری، ثم ابنه حجه بن الحسن المهدی، الناطق القائم بأمر الله. قال سلمان: قلت: یا رسول الله! ادع الله لی بادراکهم. قال صلی الله علیه و آله: انک مدرکهم و أمثالک و من تولاهم بحقیقه المعرفه قال سلمان: فشکرت الله کثیرا. ثم قلت: یا رسول الله مؤجل فی الی أن أدرکهم. قال صلی الله علیه و آله: یا سلمان! اقرأ (فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعدا مفعولا ثم رددنا لکم الکره علیهم و أمددناکم بأموال و بنین و جعلناکم أکثر نفیرا) قال سلمان: فاشتد بکائی و شوقی و قلت: بعهد منک فقال: ای و الذی أرسل محمدا! أنه بعهد منی و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و تسعه ائمه و کل من هو منا و مظلوم فینا. ای و الله! ثم لیحضرن ابلیس و جنوده و کل من محض الایمان محضا و محض الکفر حتی یؤخذ بالقصاص و الأوتاد و التراث و لا یظلم ربک أحدا و نحن تأویل هذه الآیه: (و نرید أن نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الأرض و نری فرعون [صفحه ۸۲] و

هامـان و جنودهما منهم ما کانوا یحـذرون) [۵۷] . ای سـلمان! خداونـد هیـچ پیـامبر و رسولی را نفرسـتاده مگر آن که برای او دوازده ولی و وصی قرار داده است. سلمان گوید: عرض کردم: آری ای رسول خدا به آن از دو کتاب تورات و انجیل آگاهی دارم. فرمود: ای سـلمان آیـا نقبـای دوازده گانه مرا که خداونـد آنان را برای امامت پس از من اختیار فرموده می شناسـی؟ من گفتم: خـدا و رسول او بهتر می داننـد. آن گـاه فرمود: ای سـلمان! خداونـد نور مرا از صـفای نور خویش آفریـد و مرا خوانـد، اطـاعت نمودم. و از نور من، نور علی را آفریـد. پس او را خوانـد و او اطـاعت کرد، سـپس از نور من و نور علی نور فـاطمه را آفرید، پس او را خواند و او نیز اطاعت امر حق می نمود و از من و علی و فاطمه، حسن و حسـین را آفرید و آن دو را خواند و آنها اطاعت کردنـد. و ما را با پنج نام از نام های خود نامید. او محمود است من محمد، او علی است و این علی، او فاطر اسـت این فـاطمه، او احسـان است این حسن، و او محسن است این حسـین. سـپس از نور حسـین، نه نور دیگر آفریـد و آنها را خواند همگی اطاعت نمودند و این قصه پیش از آن بود که خدا آسـمانی را بنا کند و زمینی را بگستراند یا آب، هوا، فرشـته یا بشری باشـد و ما به علم پروردگار تسبیـح، تقدیس و تهلیل می نمودیم. سـلمان عرض کرد: یا رسول الله! چه پاداشـی دارد کسـی که آنها را بشناسد؟ فرمود ای

سلمان کسی که آنها را به خوبی و آنگونه که سزاوار است [صفحه ۸۳] بشناسد و به ایشان اقتدا کند، دوستانشان را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزاری جوید، به خدا قسم از ما به حساب می آید و هر کجا ما وارد شویم، وارد می شود و هر کجا که ما ساکن گردیم، ساکن می گردد. عرض کردم: ای رسول خدا آیا ایمان به آنها بدون شناخت ایشان و شناخت نام و نسبشان ممکن است؟ فرمود: نه. عرض کردم: چگونه آنها را بشناسم؟ فرمود: تا امام حسین که شناختی، پس از او سرور عبادت پیشه گان علی بن الحسین است، پس از او فرزندش محمد بن علی شکافنده علم اولین و آخرین از پیامبران و رسولان، پس از او فرزندش جعفر بن محمد، زبان راستگوی خداوند است سپس موسی بن جعفر است که خشم خودش را در راه خدا از روی صبر و شکیبائی فرو می نشاند، سپس علی بن موسی است که به امر خداوند راضی و خشنود است، سپس محمد بن علی است و او بخشنده ای است که از میان آفریدگانش خدا اختیار فرموده، سپس علی بن محمد آن هدایتگر به سوی خداوند است، سپس حسن بن علی است که ملقب به امین و عسکری می باشد و پس از او فرزندش حجه بن الحسن المهدی است که زبان گویای حق و قیام کننده ی به امر اوست. سلمان گوید: عرض کردم ای رسول خدا دعا کنید که من آنان را درک کنم، فرمود: تو و امثال تو و هر که ولایت ایشان را پذیرا باشد به حقیقت معرفت آنان را درک می کنید. سلمان گوید: با شنیدن این

بشارت بسیار خدا را سپاس گفتم سپس [صفحه ۸۴] عرض کردم: ای رسول خدا! من مهلت داده می شوم تا آن زمان که آنان را درک کنم؟ فرمود: ای سلمان، بخوان این آیه را: (فاذا جاء وعد اولیهما...) که این آیه اشاره به رجعت و بازگشت دوباره به عالم، پس از مرگ است. سلمان گوید: از روی شوق گریه زیادی کردم و عرض کردم: آیا به عهد شما است؟ فرمود: آری به حق آنکه محمد را فرستاد، در دوران من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر دیگر از امامان و هر که از ما به حساب آید و در راه ما ظلم شده باشد، به خدا سوگند، ابلیس و لشکر او و هر که ایمان خالص در وجودش باشد یا کفر خالص، همه آنها را حاضر کنند تا قصاص گرفته شود و پروردگارت هرگز به کسی ستم نکند، و ما تأویل این آیه شریفه ایم: (و نرید أن نمن علی الذین...) در حدیث یونس بن ظبیان آمده: امام صادق علیه السلام فرمود: «ان الله اذا أراد یبحل بامام أوتی بسبع ورقات من الجنه، فأکلهن قبل أن یقع فاذا وقع فی الرحم سمع الکلام فی بطن امه فاذا وضعته رفع له عمود من نور فیما بین السماء و الأرض و کتب علی عضده الایمن. (و تمت کلمه ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم) [۵۸] . فاذا سقط من بطن امه اوتی الحکمه و جعل له مصباح یری به أعمالهم». [۵۹] . امام رضا علیه السلام فرمود: «ان الله عزوجل قد ایدنا بروح منه مقدسه مطهره لیست بملک و لم

تکن مع أحـد الا ـ مع رسول الله صـلی الله علیه و آله و الائمه منا تسـددهم و توفقهم و هو عمود نور بیننا [صـفحه ۸۵] و بین الله عزوجل» [۶۰] . اسـتاد شیخ محمد علی یعقوبی، خطیب و شاعر معروف گوید: و معنف ماطاب أصلا لامنی بولاء آل المصطفی الأطیـاب ویـل امه أو مـاوری أنی امرؤ منهم علقت بـأوثق الأسـباب انی ادخرت و لا هم لیکون ما بینی و بین النار خیر حجاب لا ادلجت فی الرکائب أن اکن فی غیر وادیهم جلست رکابی أأخاف أن نشـرت غدا کتب الوری و بمدح حید قد ملأت کتابی أو انی أخشی الحساب و هو له و علی یدیه غدا یکون حسابی [۶۱] .

یک یا دو امام؟!

یکی از اصـحاب، خدمت امام رضا علیه السـلام آمد، هنوز امام هشـتم، فرزند پسـری نداشت یا او را نمی شناخت، عرض کرد: «یابن رسول الله! أتخلوا الأرض من امام؟!» آیا زمین از امام و حجت خالی خواهـد شـد؟! امام علیه السـلام فرمود: نه. باز گفت: «أیکون فیها اثنان؟!» آیا ممکن است دو امام باشـند؟ فرمود: نه، اگر هم باشد یکی صامت و دیگری ناطق است. گفت: آیا پس از شـما امام نیست؟ حضـرت فرمود: از کجا دانستی که امام نیست؟ گفت: چون شـما اولاد ندارید و باید امام فرزند امام باشد. امام رضا علیه السـلام فرمود: «و الله لا تمضی الایام و اللیالی حتی یولد لی ذکر من صلبی، یقوم مثل مقامی، یحق الحق و یمحق الباطل». [۶۲] . [صـفحه ۸۶] به خـدا سوگنـد روزها و شب ها سپری نمی شود تا آنکه فرزنـد پسـری از صـلب من به دنیا آید، جایگاه او جایگاه من است مانند

من قیام به امر پروردگار کنـد، حق را ثابت بـدارد و باطل را از بین برد. هنگامی که امام جواد علیه السـلام متولد شد، حضـرت علی بن موسـی علیهماالسـلام فرمود: سپاس خدایی را که به من فرزندی ارزانی داشت که وارث علم، مال و صـفات من اسـت همـان گونه که آل داوود وارث علم و ملکات او بودنـد. بزنطی گویـد: وقتی امام جواد علیه السـلام متولـد شـد، امام رضا علیه السـلام مردم دور و نزدیک را در ولیمه ی او دعوت کرد و فرزندی که وارث علم، مال و صفات جمال و کمال او بود، معرفی نمود و فرمود: «هذا المولود الذی لم یولد مولود أعظم برکه علی شیعتنا منه» [۶۳] . این مولودی است که مولودی بابرکت تر از او برای شـیعیان مـا به دنیا نیامـده است. عن صـفوان بن یحیی قال: قلت للرضا علیه السـلام قـد کنا نسألک قبل أن یهب الله لک أبـاجعفر فکنت تقول: یهب الله لی غلامـا فقـد وهبه الله لک و أقر عیوننا، فلا أرانا الله یومک فان کان کون فالی من؟ فأشار علیه السـلام بیده الی أبی جعفر الجواد علیه السـلام و هو قائم بین یدیه. فقلت له: جعلت فداک! هو ابن ثلاث سنین» فقال: و ما یضره من ذلک قـد قام عیسـی علیه السـلام بالحجه و هو ابن اقل من ثلاث سـنین» [۶۴] . صـفوان گوید: به حضـرت رضا علیه السلام عرض کردم: پیش از آنکه خداوند اباجعفر را به شـما ببخشد و ما از امام پس از شـما سؤال می کردیم و [صفحه ۸۷] شما می فرمودید: خداوند به من پسری خواهد داد. اکنون که خدا به شما آن پسر را مرحمت فرموده است و چشم ما را

روشن ساخته است، خداوند آن روز را (که شما نباشید در میان ما) به ما نشان ندهد، اما اگر اتفاق افتاد امر امامت به چه کسی محول می گردد؟ حضرت رضا علیه السلام با دست مبارکش به فرزند عزیزش حضرت جواد علیه السلام که پیش رویش ایستاده بود اشاره کرد. عرض کردم فدای شما شوم، او که سه سال بیشتر ندارد. فرمود: کمی سن ضرری نمی زند، خداوند عیسی را حجت برای عالم قرار داد در حالی که کمتر از سه سال عمر او بود. امام باقر علیه السلام به حضرت صادق علیه السلام فرمود: «بأبی أنت و امی لا تلهو و لا تلعب» [۶۵] . پدر و مادرم فدایت! تو فرزندی هستی که به لهو و لعب نمی پردازی. به یحیی بن زکریا رحمه الله گفته شد: بیا برویم بازی کنیم؟ فرمود: «ما خلقنا للعب» [۶۶] . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لم یزل ینقلنی الله من أصلاب الطاهرین الی أرحام المطهرات، حتی أخرجنی فی عالمکم هذا، لم یدنسنی بدنس الجاهلیه» [۶۷] . همواره خداوند مرا از صلب های پاک پدران به رحم های پاک مادران منتقل کرد تا آن که مرا در عالم شما یعنی این عالم خارج ساخت، [صفحه ۸۸] هرگز به آلودگی جاهلیت مرا آلوده نساخت. هنگامی که امام جواد علیه السلام متولد شد، حضرت رضا علیه السلام فرمود: «ان الله وهب لی من یرثنی و یرث آل داود علیه السلام» [۶۸] . خداوند به من فرزندی داد که او از من و آل داود ارث می برد. آری، این مولود به انبیا و پیامبران سلف شباهت دارد، یک جا تشبیه به سلیمان علیه السلام می شود، جایی شبیه به عیسی بن مریم

علیهماالسلام و یک جا به ابراهیم علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و این تشبیهات همه برای آن است که اهمیت و ارج معنوی این بزرگوار به دست آید، با آن که کودک بود، دارای علم و دانش و فضل و کرامت بوده است. [صفحه ۹۱]

امامت، نقابت و نصوص امام جواد

امامت امام جواد

قبل از بیان امامت امام جواد علیه السلام در اصل موضوع امامت - که مهمترین مسایل عملی و عقیدتی اسلامی است - سخنی چند به نظر خوانندگان می رسانم. امامت از نظر اهمیت موضوعی، اساس عقیده و ایمان مسلمانان است به حدی که کلیه اختلافات مسلمانان از این مسأله سرچشمه گرفته است. منبع اختلافات و سرچشمه ی نظریات مختلف مردم، پیرامون همین موضوع مهم است و سبب بروز اختلافات هم بدون تردید حب جاه و احراز مقام و منصب جاه طلبان بوده و با آن که در کتب گذشته ادله ی مفصلی نقل کرده ایم، باز هم ریشه ی موضوع را مطرح نموده و علل بروز اختلاف را بیان می کنیم. پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم دو دسته شدند: ۱ - دسته ی علوی. ۲ - دسته ی بوبکری. طبقه ی اول به نصوص متواتره علی بن ابی طالب علیه السلام را که اول مؤمن به اسلام بود و در هشتاد جنگ فداکاری از خود نشان داده بود و در هنگام رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و یک روز از معرفی او در غدیر خم می گذشت، او را خلیفه، وصی، امام و جانشین پیامبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله می دانستند و در نظر آن ها تردید و شکی باقی نمانده بود، [صفحه ۹۲] به همین جهت

به هیچ منطق، حاضر به عدول از نظریه خود نشدند. دسته ی دوم، اصحاب سقیفه ی بنی ساعده بودند که به خلافت ابوبکر تن در داده و محکوم توطئه سقیفه شدند. این دسته می گفتند: امام به اختیار مردم و اجتماع ساختگی ابوبکر است با آن که ابوبکر چهل و هشت سال از عمرش را در بت پرستی گذرانده بود و پس از آن در احکام دین توجه نداشته و جاهل به مسائل دین بود. این طبقه با وجود آن که اختلاف دستورات را می دیدند و زلات و عثرات و لغزشهای او را مشاهده می کردند و می شنیدند که بارها می گفت: «اقیلونی و لست بخیرکم و علی فیکم»؛ با این حال او را برگزیده ی امت می دانستند و به فرمان او بودند. دسته ی اول علویین که معتقد به خلافت و امامت علی علیه السلام بودند از یک طرف وقوف و علم و اطلاعات علی علیه السلام را نسبت به احکام شرع می دانستند. از طرف دیگر، احادیث نبوی را درباره ی انتصاب آن حضرت شنیده بودند، از این رو، او را معصوم شناخته از هر خطا و زلت و لغزش مصون می دانستند و می گفتند: «معصوما من الزلل و الخطأ لم یهم بمعصیه و لا اختارها فی صغره و کبره و لا عبد صنما و لا وثنا و لم یشرک بالله طرفه عین أبدا» علی، امیرالمؤمنین علیه السلام معصوم از هر گونه لغزش و خطا بوده و هیچ گاه فکر و اندیشه معصیت هم نداشت، نه در کودکی به کوچکترین معاصی دست آلود و نه در بزرگی به گناهان صغیره و کبیره مبادرت کرد و هرگز در تمام مدت عمر حتی به اندازه یک چشم بر هم

زدن، نه بت پرستی نمود و نه به خدا شرک ورزید. حاشا و کلا! آن حضرت از آغاز حیات تا آخرین دم مرگ موحد و مصون از خطا بود و همین جهات که مشهود مردم بود، او را وصی و خلیفه ی بلا فصل پیامبر به نصوص متواتره شناختند. [صفحه ۹۳] هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت طبقه ی اول مشغول تجهیز، کفن و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و از مسأله ی خلافت و امامت - که رکن اساسی عقیده و اصول ایمان مسلمین و مفروغ عنه بود - خیال راحتی داشتند و به کار تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداختند. طبقه ی دوم بدون توجه به اهمیت تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله جنازه ی پیامبر را رها کرده فوری برای انتخاب خلیفه - که پیش از آن در سر و پنهان توطئه آن چیده شده بود- جنگ زرگری را آغاز کردند و اختلاف از همین جا بین مسلمین ایجاد شد. در تاریخ انبیا گفتیم: فرستادگان الهی و رسولان آسمانی اطبای روحانی هستند که خداوند آنها را برای معالجه امراض روحانی فرستاده و شکی نیست که طبیب باید حاذق و عالم به علم طب روحانی باشد تا بتواند معالجه کند. طبقه ی دوم به این عقیده هم عارف نبودند - که معالج باید عالم و حاذق باشد، تا طبیبی به علل و اسباب بروز امراض و علاج و داوری آن واقف نباشد امکان ندارد بتواند معالجه کند. امیرالمؤمنین علیه السلام - که به عقیده امامیه خلیفه و امام است - طبیب روحانی امراض نفسانی

بشر می باشد و به احکام شریعت از حلال و حرام به طور کامل واقف و عالم به کتاب و سنت و تعلیمات آسمانی بود. در حالی که طبقه ی دوم به نصوص تاریخ، جاهل و نادان و نابخردان به دین و احکام شریعت بودند. گفتار ابوبکر - که اشاره کردیم - و سخن عمر که «لولا علی لهلك عمر» دلیل قاطعی بر این حقیقت است که آنها اساسا طبیب نبوده اند، چه جای آن که طبیب عالم یا جاهل باشند. این مسأله ی علمی در زمان هارون و مأمون - که در مجالس رسمی بحث از افضلیت خلفا می کردند - ثابت شده و در حضور یحیی بن خالد و رجال لشکری و [صفحه ۹۴] کشوری شاگردان امام کاظم علیه السلام احتجاج نموده این مسأله ی کلامی را حلاجی و تجزیه و تحلیل نمودند، هارون الرشید و پسرش مأمون درباره ی خلافت گفتند: «الملك عقیم».

مجلس هارون و بحث در مورد مسأله خلافت

یحیی بن خالد - که از مقربان دربار هارون الرشید - روزهای شنبه مجلسی داشت و متکلمان از هر فرقه و مذهب آنجا گرد می آمدند و درباره ی ادیان و مذاهب خود با یکدیگر مناظره و احتجاج می کردند. خبر این مجلس به هارون الرشید رسید. هارون به یحیی بن خالد گفت: این مجلسی که در خبرش به من رسیده چیست؟ یحیی گفت: هر گروهی با اختلاف مذاهبشان در آن مجلس جمع می شوند و با یکدیگر احتجاج می کنند و حق آنها شناخته می شود و فساد مذاهب باطله نمودار می گردد. هارون گفت: دوست دارم در این مجلس حاضر شوم و سخنان آنها را بشنوم مشروط بر آنکه کسی از حضور من آگاه نشوند و از من نترسند و

مذاهب خود را اظهار کنند. یحیی گفت: اختیار با شماست، هر موقع اراده کردید در خدمتم. هارون گفت: دست را بر سر من بگذار و تعهد کن که از حضور من مطلع نشوند و او نیز چنین کرد. این خبر به معتزله رسید و میان خود مشورت کردند و تصمیم گرفتند در آن مجلس با هشام در باب امامت گفتگو کنند، چون مذهب هارون و مخالفت او با امامیه را می دانستند. مجلس تشکیل شد و خلیفه پشت پرده نشست، رؤسای معتزله همانند عبدالله بن یزید اباضی که سرسخت ترین مردم نسبت به هشام بود، همه حاضر [صفحه ۹۵] شده و مجلس رسمی شد. هشام بن حکم - از شاگردان امام صادق علیه السلام - در مجلس وارد شد و بر عبدالله بن یزید سلام کرد. یحیی بن خالد گفت: ای عبدالله! با هشام در باب امامت که مورد اختلاف شماست گفتگو کن. ای وزیر! آنها پرسشی از ما و پاسخی برای ما ندارند، زیرا آنان گروهی هستند که با ما در امامت مردی اتفاق داشتند و بدون علم و معرفت از ما جدا شدند، نه آنگاه که با ما بودند حق را شناختند و نه آنگاه که از ما جدا شدند دانستند که برای چه جدا شدند؟ پس از ما سؤالی ندارند و پاسخی هم برای ما نخواهند داشت. بنان که یکی از حروریه گفت: ای هشام! از تو پرسشی دارم، آیا اصحاب علی آن روز که دو حکم معین کردند مؤمن بودند یا کافر؟ هشام گفت: اصحاب علی علیه السلام در آن روز سه گروه بودند. ۱ - گروهی مؤمن ۲ - گروهی مشرک ۳ -

گروهی گمراه. اما مؤمنان کسانی بودند که مثل من می گفتند: علی از جانب خدای تعالی امام است و معاویه شایستگی آن را ندارد و به آنچه خدای تعالی درباره ی علی علیه السلام گفته است ایمان آورده و به آن معترف بودند. اما مشرکان کسانی بودند که می گفتند: علی امام است و معاویه نیز شایسته ی آن است و چون معاویه را در صلاحیت همراه علی علیه السلام کردند مشرک بودند. اما گمراهان کسانی بودند که از سر حمیت و عصبیت قبایل و عشایر از دین خارج شدند و چیزی از این مطالب نفهمیدند و نادان بودند. بنان گفت: اصحاب معاویه چگونه بودند؟ [صفحه ۹۶] هشام گفت: آنان نیز سه گروه بودند، گروهی کافر و گروهی مشرک و گروهی گمراه. اما کافران کسانی بودند که می گفتند: معاویه امام است و علی شایسته ی آن نیست و از دو جهت کافر شدند یکی از آن جهت که امامی را که از جانب خدای تعالی منصوب کرد انکار کردند و دیگر از آن جهت که فردی را که از جانب خدای تعالی منصوب نبود به امامت برگزیدند. اما مشرکان گروهی بودند که می گفتند: معاویه امام است و علی نیز شایسته ی آن است و معاویه را در صلاحیت شریک علی علیه السلام کردند. اما گمراهان اصحاب معاویه نیز مانند گمراهان اصحاب علی علیه السلام بودند، آنان نیز کسانی بودند که از سر حمیت و عصبیت قبایل و عشایر از دین خدا خارج شدند. در اینجا بنان از کلام فرو ماند. یکی دیگر از خوارج به نام ضرار گفت: ای هشام! در این باب، من پرسشی دارم و هشام گفت خطا کردی. گفت برای چه؟

هشام گفت: برای آنکه همه ی شما در انکار امامت مولای من متفق هستید و این شخص از من پرسشی کرد و شما حق پرسش دوم را ندارید تا من از مذهب تو در این باب پرسش کنم. ضرار گفت: بپرس هشام گفت: آیا تو معتقدی که خدای تعالی عادل است و ستم نمی کند؟ ضرار گفت: آری او عادل است و ستم نمی کند. هشام گفت: اگر خدای تعالی زمین گیر را تکلیف کند که به مسجد برود و در راه خدا جهاد کند و نابینا را تکلیف کند که قرآن و کتاب بخواند آیا او عادل است یا ستمکار؟ ضرار گفت: خدا چنین حکم نمی کند. [صفحه ۹۷] هشام گفت: می دانم که خدا چنین نمی کند، اما بر سبیل بحث و جدل می پرسم: اگر خدا بنده را تکلیفی کند که بر ادا و انجام آن راهی نداشته باشد، آیا ستمکار نخواهد بود؟ گفت: اگر چنین کند ستمکار خواهد بود. هشام گفت: به من بگو آیا خدای تعالی بندگانش را به دین واحدی تکلیف کرده که اختلافی در آن نیست و آنها هم باید طبق آن تکلیف عمل کنند؟ ضرار گفت: چنین است، هشام گفت: آیا برای آنها دلیلی برای وجود آن دین قرار داده است یا آنکه آنها را به چیزی تکلیف کرده که هیچ دلیلی بر وجود آن ندارند؟ و در آن صورت آیا او به منزله ی کسی نیست که نابینا را به قرائت کتابها تکلیف کند و زمین گیر را به رفتن به مساجد و جهاد تکلیف نماید؟ ضرار ساعتی سکوت کرد و سپس گفت: به ناچار باید دلیلی باشد، اما مولای شما نیست. راوی گوید: هشام

تبسمی کرد و گفت: نیمی از تو شیعه شد و به ناچار به حق گراییدی و میان من و تو اختلافی نیست جز در نامگذاری. ضرار گفت: من در این باب سخن را به تو برمی گردانم، و او گفت: برگردان. ضرار به هشام گفت: امامت را چگونه منعقد می کنی؟ هشام گفت: همانگونه که خدای تعالی نبوت را منعقد کرد. ضرار گفت: پس در این صورت او پیامبر است. هشام گفت: خیر زیرا نبوت را اهل آسمان ها منعقد می کنند، اما امامت را اهل زمین، عقد نبوت به توسط ملائکه است و عقد امامت به دست پیامبر و هر دو عقد به امر خدای تعالی صورت می گیرد. گفت: دلیل آن چیست؟ [صفحه ۹۸] هشام گفت: اضطرار در آن باب. ضرار گفت: چگونه؟ هشام گفت: کلام در این مقام از سه وجه خارج نیست: یا آنکه خدای تعالی پس از رسول اکرم از خلایق رفع تکلیف کرده و آنها را مکلف ننموده و امر و نهی به آنها نکرده است و خلایق به منزله ی درندگان و چهارپایانی شدند که هیچ تکلیفی بر آنها نیست، و پس از رسول رفع تکلیف شده است، ای ضرار! آیا تو چنین می گویی؟ ضرار گفت: نه من چنین نمی گویم. هشام گفت: وجه دوم آن است که مردمان مکلف پس از رسول خدا به دانشمندانی تبدیل شده باشند که به مانند رسول اکرم عالم باشند و هیچیک از آنها به دیگری نیازمند نبوده و به وجود خود، بی نیاز از غیر باشد و به حقی که هیچ اختلافی در آن نیست رسیده باشند، آیا تو چنین می گویی که مردمان همه دانشمند شدند و در

علم به دین مانند رسول اکرم گردیدند به غایتی که هیچیک از آنها به دیگری محتاج نبوده و در وصول به حق به وجود خود بی نیاز از دیگران شدند؟ گفت: من چنین نمی گویم، بلکه مردم محتاج به غیر خود هستند. هشام گفت: تنها آن وجه سوم باقی ماند و آن این است که ناچار باید عالمی باشد که رسول اکرم او را برای مردم معین کند و مرتکب سهو و غلط و ستم نشود، معصوم از گناهان و مبرای از خطایا باشد، مردم بدو محتاج باشند و او نیازمند به یکی از آنها نباشد. گفت: دلیل بر آن چیست؟ هشام گفت هشت دلیل دارد، چهار دلیل در صفات نسب اوست و چهار دلیل در صفات خودش. اما آن چهار دلیلی که در صفات نسب اوست چنین است: او باید معروف [صفحه ۹۹] الجنس و معروف القبیله و معروف البیت باشد، و از طرف صاحب دین و ملت به او اشاره شده باشد. اما در میان این خلق جنسی معروف تر از جنس عرب که صاحب دین و ملت از میان آنهاست دیده نشده است، کسی که نامش را هر روزه در عبادتگاه ها پنج مرتبه فریاد می کنند و می گویند: اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و دعوت او به گوش هر نیکوکار و بدکار و عالم و نادان و معترف و منکر در شرق و غرب عالم می رسد و اگر روا بود که حجت خدای تعالی بر خلق از غیر این جنس باشد روزگاری بر جوینده و خواستار می آمد که او را جستجو می کرد اما

نمی یـافت و روا بود که او را در اجناس دیگری از این خلق همچون عجم و غیره بجویـد و لازم می آمـد آنجایی که خـداوند اراده ی صـلاح دارد فساد پدیـد آیـد، و این در حکمت و عـدل خداونـد روا نباشـد که بر مردم امری را واجب کنـد که یافت نشود و چون این روا نباشد جایز نخواهد بود که امام در غیر این جنس باشد، زیرا به صاحب دین و ملت متصل است و در میان جنس عرب هم روا نباشـد که در غیر قبیله پیامبر یعنی قریش باشـد، زیرا نسب آنان قرب به پیامبر دارد و چون روا نباشد از این جنس و قبیله نباشد، روا نخواهد بود که از این خاندان نباشد، زیرا نسب این خاندان قرب به پیامبر دارد و چون اهل این خاندان بسـیارند و به خاطر علو و شـرافت این مقام با یکـدیگر به مشاجره پرداخته و هر یک از آنها این مقام را برای خود ادعا کند، بر صاحب دین و ملت ا ست که به او اشاره کرده و نام و نسـبش را بیان کنـد تا دیگری در آن طمع نکنـد. اما چهار دلیلی که در صفات خود اوست چنین است: او بایـد اعلم همه خلایق به واجبات و مسـتحبات و احکام خدای تعالی باشد تا به آنجا که هیچ حکم کوچک و بزرگی بر وی پوشـیده نباشـد و بایـد از همه ی گناهـان معصـوم باشـد و از همه ی مردم شـجاع تر بوده و در بخشـندگی از همه ی خلایق [صفحه ۱۰۰] سـخاوتمندتر باشد. آنگاه عبدالله بن یزید اباضـی گفت: از کجا می گویی که باید اعلم مردم باشد؟ هشام گفت: برای

آنکه اگر عالم به همه ی حدود الهی و احکام و شرایع و سنن او نباشد، اطمینانی بر او نیست که حدود الهی را دگرگون نکند و ممکن است کسی را که باید قطع عضو کند تازیانه بزنند و کسی را که باید تازیانه بزنند قطع عضو کند و حدی را برای خدای تعالی بر طبق فرمانش اجرا نکند و آنجایی که خداوند اراده صلاح دارد فساد واقع گردد. عبدالله گفت: از کجا می گویی که باید از گناهان معصوم باشد؟ هشام گفت: زیرا اگر از گناهان معصوم نباشد، مرتکب خطا شود و خود و خویشانش و نزدیکانش را نتواند حفظ کند و خدای تعالی به مثل چنین شخصی بر خلایق احتجاج نکند. عبدالله گفت: از کجا می گویی که باید شجاع ترین مردم باشد؟ هشام گفت: برای آنکه او فئه و پناه مسلمین است، کسی که مسلمانان بدو رجوع کنند و خدای تعالی فرموده است: (و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال أو متحیزا الی فئه فقد باء بغضب من الله) و اگر شجاع نباشد، بگریزد و به غضب الهی گرفتار آید و کسی که به غضب الهی گرفتار آید، روا نباشد که حجت خدای تعالی بر خلقش باشد. عبدالله گفت: از کجا می گویی که باید بخشنده ترین مردم باشد؟ هشام گفت: برای آنکه او خزانه دار مسلمانان است و اگر بخشنده نباشد، با اشتیاق به اموال مسلمین میل کند و آنها را بگیرد و خیانت کند و روا نبود که خدای تعالی به خائنی بر خلقش احتجاج نماید. در اینجا ضرار گفت: امروز چه کسی دارای این صفات است؟ گفت: صاحب این کاخ امیرالمؤمنین! و هارون همه ی این

کلام او را شنید و [صفحه ۱۰۱] گفت: به خـدا سوگند که او را ما را گرفته و از انبان نوره به ما عطا کرده است وای بر تو ای جعفر! - و جعفر بن یحیی بـا او در پس پرده نشسـته بود - مقصود او کیست؟ جعفر بن یحیی گفت: یـا امیرالمؤمنین مقصود او موسـی بن جعفر است؟ هارون گفت: قطعا مقصود او کسانی هسـتند که شایسـتگی آن را دارنـد و سـپس لبان خود را گزیـد و گفت: اگر چنین شخصـی زنده باشد، پادشاهی ساعتی بر من نخواهد بود، به خدا سوگند تاثیر زبان این شـخص بر قلوب مردم از صد هزار شمشیر بیشتر است. یحیی دانست که هشام را خواهند گرفت، به هشام اشاره کرد، هشام از جریان مطلع شد، فوری از بغداد به کوفه رفت و در آنجا پنهان گردید و دسـتور داد اگر خلیفه در پی من فرسـتاد بگوئید: او مرد و از دنیا رفت و چنین هم شد. [۶۹] . از این روایت استفاده شد که امامت به نص صریح آیات و احادیث و به حکم عقل، نقل و اجماع با فاضل مردم است نه با مفضول و پس از پیامبر جز علی علیه السـلام کسـی واجد این شرایط نبوده و این خصال هشت گانه در حسب، نسب و ملکات به ارث به فرزنـدان او رسـیده که پیش از تولـد هر یک به نام و نشانی معرفی شـده بودند و هر یک وصـی و خلیفه و امام پس از خود را به مردم معرفی نمود. حضـرت امام رضا علیه السـلام نیز مکرر فرزندش امام جواد علیه السلام را به اصحاب خود معرفی

می کرد که او امـام و خلیفه حق در میـان امت و حجت حق بر خلق است. بنـابراین، امامت حضـرت جواد علیه السـلام با وجود نص صریح و آثار و علائم و معجزات، قابل انکار نبوده و نیست. کسانی که در کتب اسلامی تتبع و تحقیق نموده اند می دانند که این دوازده بزرگوار علیهم السـلام منصوب و منصوص هسـتند، در حالی که برادران دیگری هم داشـته اند، [صـفحه ۱۰۲] ولی مقـام امامت و ولایت از جانب حق به دست آنها سپرده شـده و این یک منصب آسـمانی است نه زمینی، این موهبت الهی است نه حاصل کشش و کوشش زندگانی اجتماعی.

چرا علی حقش را مطالبه نکرد؟!

این پرسشـی است که روزبهان ناصبی، در شـرح «احقاق الحق» نوشته، می گوید: اگر علی، وصی و خلیفه بود و سهمی در این مقـام داشت با آن که شـجاع بود، چرا برای احقاق حق خود قیام نکرد؟! در صورتی که برای احقاق حق خودش در قبال طلحه و زبیر، قیام کرد و شمشیر به دست گرفت و خروج نمود؟! پاسـخی که از طرف علمای شـیعه به او داده شـده این که نه تنها تو این پرسـش را نموده ای، بلکه در زمان خود آن حضـرت، اشعث بن قیس همین سؤال را از امیرمؤمنان علی علیه السلام پرسید: اشـعث گوید: سألت أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السـلام فقلت: سمعت یا أمیرالمؤمنین! تقول: مازلت مظلوما منذ قبض رسـول الله صـلی الله علیـه و آله فمـا أن تضـرب بسـیفک دون مظلمتـک؟ [۷۰] . از امیرالمـؤمنین علی علیـه السـلام پرسـیدم یا امیرالمؤمنین! شـما که می فرمودید: من از وقت رحلت رسول خدا صـلی الله علیه و آله تا به حال همیشه مظلوم بوده ام و به من ظلم

و ستم کرده اند، تو با این شجاعت و قدرت و شمشیر بران، چرا حق خود را مطالبه نکردی و با نیروی شمشیر مطالبه حق خود ننمودی؟! حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: منعی ما منع هارون بن عمران، اذا قال لأخیه موسی بن عمران: انی خشیت أن تقول: فرقت بین بنی اسرائیل، و ذلک أنه قال حین مضی لمیقات ربه: ان [صفحه ۱۰۳] رأیت قومی قد ابتغوا غیرک فنابذهم و جاهدهم ان وجدت أعوانا و ان لم تجد فاحق دمک و اکفف یدک. و کذلک قال حبیب قلبی و أخی رسول الله صلی الله علیه و آله: ان وجدت أعوانا فجرد السیف و الا فاصبر و احقن دمک، فهذا منعنی. یابن قیس! همان علتی که مانع شد تا هارون در قبال طاغیان صبر کند و شمشیر نکشد، همان مانع شد که من نیز شمشیر نکشم و بردباری نمایم. هنگامی که موسی بن عمران علیه السلام برای میقات به کوه طور رفت به هارون برادرش گفت: ای برادر! اگر مردم از پیروی من و اجرای تعلیماتی که به آنها دادم بیرون رفتند و دیگری را اختیار کردند، چه کنم؟ حضرت موسی به او گفت: اگر یاوری داشتی و مددکاری جستی مجاهده کرده و مبارزه نما وگرنه در خانه بنشین و صبر کن و خون خود را محافظت نما. یابن قیس! برادر و حبیب دلم پیامبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله به من فرمود: یا علی! اگر یاوری داشتی جهاد کن و دست به شمشیر بزن و اگر کمک و یاوری نداشتی آرام باش و صبر کن. و شاهد بر این که من کمکی نداشتم این بود

که عمر گفت: قریش چگونه تو را دوست دارند در حالی که تو هفتاد نفر از بزرگان قریش را به دست خودت کشتی. اگر من دست به شمشیر می زدم قریش از فرط خشم و غضب با رشک و حسد دست از اسلام بر می داشتند و به کفر اول بر می گشتند. و هدف اصلی ما، حفظ دین بود، نه حفظ مقام شخصی و آن روز حفظ [صفحه ۱۰۴] دین به این بود که صبر کنم و بردباری بنمایم تا مسلمانان در دین خود ثابت باشند. ولی در قبال معاویه و زبیر، قریشی در کار نبود، بلکه اهانت به اصل دین می شد و آنها با دین بازی می کردند به همین جهت آن حضرت دست به شمشیر زده و با آنها به مبارزه برخاست.

امامت امام نهم حضرت جوادالائمه

در این که حضرت امام جواد علیه السلام نهمین کرسی نشین مسند خلافت و امامت بود در نظر امامیه تردیدی نیست. شیخ مفید رحمه الله در نص امامت آن حضرت از پدرش امام رضا علیه السلام و جدش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایاتی را از صفوان بن یحیی، معمر بن خلاد، و حسین بن بشار، ابن ابی نصر بزنطی، ابن قیام واسطی، حسن بن جهم، ابویحیی صنعانی، خیرانی، یحیی بن حبیب زیات و افراد بسیاری نقل نموده که احادیث و اخباری درباره ی امامت و نص خلافت الهیه آن حضرت است. از جمله روایتی را به اسناد خود از جعفر بن محمد، از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده که صفوان بن یحیی گوید: قلت للرضا علیه السلام: قد کنا نسألک قبل أن یهب الله لک أباجعفر، فکنت تقول: یهب الله لی غلاما، فقد

وهب الله لـک و أقر عيوننـا، فلاـ أرانـا الله يومک، فاذا کان کون فالی من؟ فأشار بيـده الی أبی جعفر عليه السـلام و هو قائم بين يـديه. فقلت له: جعلت فداک! هذا ابن ثلاث سـنين؟! قال: أما يضـره من ذلک قد قام عيسـی بالحجه و هو أقل من ثلاث سـنين. [۷۱] . [صـفحه ۱۰۵] به امـام رضا عليه السـلام عرض کردم: شـما پيش از تولـد اباجعفر عليه السـلام فرمودیـد: خداونـد به من پسری عنايت می فرمايد که چشم همه به او روشن خواهد بود و من آن کودک را نمی بينم، او کی و کجاست؟ امام رضا عليه السـلام با دست اشاره به پسـری کرد که در برابرش نشسته بود، فرمود: اين است آن فرزندی که به تو خبر داده ام. عرض کردم يابن رسول الله! اين کودک سه ساله است؟! فرمود: مگر عيسی بن مريم در کمتر از سه سالگی حجت خدا بر خلق نشده؟! (سن که مدخليت در تربيت شدگان ربوبی ندارد). در حديث ديگر شـيخ مفيد رحمه الله از جعفر بن محمد، از محمد بن يعقوب، از معمر بن خلاـد روايت می کنـد که گويـد: از امام رضا عليه السـلام سـخنی شـنيدم گفتم: اين سـخن درباره ی کيست؟ فرمود: دربـاره ی ابوجعفر - و او کنـار زانوی امـام رضا عليه السـلام نشسـته بود - و فرمود: «انا أهل البيت يتوارث أصاغرنا عن أكابرنا القذه بالقذه» [۷۲] . مـا اهـل بيت، مواريث امـامت، خلاـفت و ولايت را به ارث از يکـديگر می بريم، کودکان ما از بزرگان ما بـدون هيـچ کمی و زيادی و تقديمی و تأخيری. در حديث ديگری فرمود: «ان الله سـبحانه و تعالی بعث عيسـی بن مريم رسولا نبيا صاحب شريعه مبتدأه فی اصغر

مـن السـن الـذی فیه أبـوجعفر علیه السـلام» [۷۳] . خداونـد عـالم، عیسـی بـن مریـم را برای هـدایت و ارشـاد خلـق برگزیـده و برانگیخت و از دوره ی صباوت، او را رسول و پیامبر و صاحب شریعت قرار داد تا در کودکی آغاز به فرمانفرمایی در نفوس و ارواح مردم [صـفحه ۱۰۶] بنماید و در همین سـنی که ابوجعفر علیه السـلام را می بینید چند سال حضـرت عیسی کوچکتر هم بوده، حجت خدا و رسول و پیامبر بود. بنابراین، امام و حجت خدا بودن ابوجعفر علیه السـلام که بزرگتر از حضرت عیسی علیه السـلام بود با چنین سابقه ی مشـهوری هیچ اسـتعجاب و شگفتی ندارد. علاوه بر این، در مکتب رسالت و حجر و دامان تربیت ربوبی، بزرگ و کوچک، سـیاه و سفید معنی ندارد، هر کس را که خدا بخواهد لیاقت می بخشد، استعداد و قابلیت می دهد و او را آمـاده ی وحی و الهـام و پیشوائی و رهبری می کنـد. آدم ابوالبشـر و پیامبر ما پیش از آمـدن به این نشـئه، پیامبر بودنـد و ابراهیم، موسـی و عیسـی علیهم السـلام پیش از آمدن به دنیا رسول خدا و نبی الله بودند. ائمه نیز همین مکتب را طی کرده اند، سیدالشـهداء علیه السـلام - به نص اخبـار متواتر صـحیح و معتبر - پیش از تولـد، سـید و آقـای شـهداء و امـام و حجت بر خلق معرفی شـده بود. حضـرت امـام جواد علیه السـلام و امـام زمان حجه بن الحسن علیه السـلام در سن پنـج و هفت سالگی امام و پیشوا و قائد عظیم الشأن و رهبر و راهنمای خلق آفریده شده بودند و در این جهت، از نظر قرآن و حدیث و علوم اسـلامی هیچ اختلافی نیست. ابن شهر

آشوب، در «مناقب» از کتاب «جلاء و الشفاء» روایت می کند: هنگامی که حضرت امام رضا علیه السلام درگذشت، محمد بن جمهور العمی، حسن بن راشد، علی بن مدرک، علی بن مهزیار و گروه بسیار زیادی از شهرهای اسلامی به طرف مدینه حرکت کردند تا از خلف و جانشین و امام پس از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مطلع شوند، این جمعیت به قریه ای از مزارع امام موسی کاظم علیه السلام - بود، که در سه میلی شهر مدینه بود رفته و در آنجا سکنی گرفتند. در آنجا قصری بود که عبدالله بن موسی سکونت داشت، مردم می گفتند: او امام است. [صفحه ۱۰۷] اما فقهای امت با این نظریه مخالف بوده و می گفتند: حضرت صادق علیه السلام از پیامبر خدا نقل فرموده که: «لا تجتمع الامامه فی اخوین بعد الحسن و الحسین» و این عبدالله بن موسی، امام پس از حضرت رضا علیه السلام نیست، زیرا او، برادر امام رضا علیه السلام بوده و به نص فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله امامت پس از امام حسن و امام حسین در هیچ برادری جمع نخواهد شد. تا آن که عبدالله بن موسی، برادر امام رضا علیه السلام آمد و در صدر مجلس نشست، یکی از حضار پرسید: شما در مورد طلاق مردی که به قدر ستارگان آسمان، زنش را طلاق داده چه می گوئید؟ گفت: بانت منه بصدر الجوزا و النسر الواقع؛ این سخنی است که کودکان می گویند. همه از این سخن در تحیر افتادند، زیرا مکتب امام صادق علیه السلام علم نجوم را به شاگردان خود خوب آموخته بود و امام کاظم علیه السلام نیز ریاضیات را تشریح فرموده بود.

شاگردان مکتب جعفری از نجوم و ستارگان بی خبر نبودنـد که همه در تحیر فرو رفته به هم لبخنـدی زدند. تا آن که اباجعفر محمـد تقی وارد شد و در آن وقت هشت ساله بود، همه برخاسـته و به او احترام و تعظیم نمودند، عبدالله بن موسـی نیز از جای خود برخاست و ابوجعفر را به جای خود نشانید؛ آنگاه فرمود: هر پرسشـی دارید بپرسید؟ خدای رحمتتان کند. مردی برخاست و پرسـید: یـابن رسول الله! ما تقول فی رجل طلق امرأته عـدد نجوم السـماء؟! قال: تقرء القرآن؟ قال: نعم قال: اقرأ سوره الطلاق الی قوله (و اقیموا الشـهاده لله) یا هذا! لاطلاق [صفحه ۱۰۸] الا بخمس؛ شـهاده شاهدین عدلین فی طهر من غیر جماع باراده و عزم. ثم قال: بعد کلام: یا هذا! هل تری فی القرآن عدد نجوم السماء قال: لا، الخبر. [۷۴] . ای پسر پیامبر! چه می فرمائید درباره ی مردی که زنش را به قـدر سـتاره هـای آسـمان طلاـق داده؟ فرمود: آیـا قرآن خوانـده ای گفت: بلی فرمود: سوره طلاـق را بخوان، تلاوت کرد تا بـدین آیه رسـید که «اقامه شـهادت کنیـد». آنگاه فرمود: ای مرد! طلاق واقع و محقق نمی شود مگر پنج شرط، شـهادت دو شاهد عادل، در طهر باشد، بدون مواقعه و همبستری باشد، با قصد و اراده و عزم نیز باشد. سپس فرمود: آیا معنی عدد نجوم در قرآن این است. همان طور که سـتارگان آسـمان، رهبر و راهنمای خلق و باعث هوشـیاری می باشـند؛ ائمه دین علیهم السـلام نیز سـتاره های درخشان زمین هسـتند که رهبر و راهنمای خلق و هوشیار به معارف الهی می باشند و زنده و مرده آنها فرق نمی کند، درخشان بوده

و مظهر هـدایت و ارشاد هسـتند. چنانچه در حدیث دیگری آمده: وجود ائمه ی اطهار علیهم السـلام در روی زمین و قبور آنها در زمینماننـد سـتارگان آسـمان و نجوم روشن درخشان می باشـد. تا در قیـد حیات مادی هسـتند تعلیمات و روش پرورش و عملیـات آنها مردم را [صـفحه ۱۰۹] هـدایت می کنـد و چون درگذشـتند و رحلت نمودنـد قبور آنهـا مرکز تجمع اهل علم و دانش و تقوی می باشـد و آثار آنها، هادی و رهبر و معلم و آموزنده خلق است. هم اکنون هنگامی به جغرافیای تاریخی جهان اسـلام کنیـد! ببینیـد، مکه، مـدینه، نجف، کربلا، کاظمین، مشـهد مقدس رضوی، سامرا، حتی قم، روضه ی مطهره ی فاطمه ی معصومه، ری، روضه حضـرت عبـدالعظیم علیه السـلام و سـایر امـام زادگان - ماننـد امام زاده داود - بالای جبال البرز - یا امام زادگـانی که در اصـفهان، ری، قزوین، فـارس، خراسـان و دیگر شـهرها و آبـادی هـا می باشـند، همه ی آنها سـتاره ی فروزان هدایت حق می باشند و محل نماز و خیرات هستند.

عصر امامت حضرت جواد

وقتی اوراق تاریـخ را ورق می زنیم از سـال ۱۱ هجری، رحلت رسول الله صـلی الله علیه و آله تـا سال ۲۰۴ هجری؛ رحلت امام هشـتم، حوادث متنـاوب و متواتر، یکی پس از دیگری ظهور و بروز داشت و تحولاـت روز افزونی عمق صـفحات تاریـخ را به خود مشغول نموده است. پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بلافاصله سقیفه ی بنی ساعده پیدا شد و منشاء اختلاف و مبدأ نفاق و خلاف گردید، به طوری که کلیه اختلافات جامعه ی اسـلامی از آنجا سرچشـمه گرفته است. پس از آن، جنگ «رده» پیش آمد، که مخالفین ابوبکر از دادن زکات به دولت

غـاصب، خودداری کردنـد، سـپس فتوحات اسـلامی آغاز شـد و روم و ایران به دست مسـلمانان افتاد و این نهضت جهانگیر با انقلاب خونین و تحولات عمیقی پیش می رفت تا دامنه ی اسلام به شرق و غرب رسید. پس از عمر، جهانگیری و جهان داری عصـر به عثمان رسـید، او نیز به سـبب عـدم کفایت و آلت دست امویان شـدن و صـدور ناسـخ و منسوخ احکام سیاسـی، مورد حملات قرار گرفت تا کشـته شد. [صـفحه ۱۱۰] عصـر حکومت علوی هم بـا مخالفین جاه طلب سرسـختی چون طلحه، زبیر و معـاویه روبرو شـد و حضـرتش چهـار سـال بـا آنها جنگیـد، اگر چه همه ی آنها مقهور و منکوب شدنـد، ولی به حیله و تزویر متوسل شـده تا امام پرهیزکاران را کشـتند و خود بر سـریر سـلطنت جا گرفتند. معاویه ۱۸ سـال حکومت و بیست سال خلافت نمود، در این مـدت برای حفظ مقام و منصب خود از هیـچ جنایتی خودداری نکرد و به شـرحی که در «زندگانی سیدالشـهداء علیه السـلام» نوشتیم حوادث شـگفت انگیزی در عصـر او روی داد که موجب قیام حضـرت ابی عبدالله علیه السلام گردید و با شهادت سیدالشـهداء علیه السـلام صـفحه ی تازه ای برای تاریـخ در انقلاب خونین باز شده و رسـتاخیز عظیمی برپا گردید که دامنه ی آن قرن هـا ادامه داشت. فاجعه بزرگ روز عاشورای سال ۶۱ هجری ده سال در عربسـتان و حجاز دامنه پیدا کرد و بر اثر خون خواهی قبایـل عرب بیش از چهارصـد هزار نفر در این انقلاب و شورش خون خواهی کشـته شدنـد و هر روز بر عمق انقلاب افزوده می شد و اثر آن بیشتر می گردید. پس از پایان اسارت اسرای اهل بیت سیدالشهداء علیه السلام و انقلاب عراق،

شامات، حجاز و ایران - که منجر به ضعف و سقوط بنی امیه گردید - اوضاع سیاسی منقلب و دگرگون گردیده و رشته ی حکومت از بنی امیه سلب و به دست بنی عباس سپرده شد. در این مدت هم عصر انقلابی سخت و ناگواری بود که حضرت امام سجاد علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام با آن مواجه بودند و می سوختند و می ساختند. فقط فرصتی مناسب پیش آمد که بنیان گذاری مدرسه جعفری به دست امام باقر العلوم علیه السلام تأسیس و تشکیل گردید و در زمان امام صادق علیه السلام به کمال خود رسید و در قرن دوم توسعه یافت. [صفحه ۱۱۱] پس از متلاشی شدن دولت اموی و استقرار خلافت عباسی، جنگ سرد و کشتار سری و ترور و مسمومیت با قوت ادامه یافت، چنانچه در زمان منصور و هارون چندین هزار نفر از سادات علوی را کشتند و میان گچ گذاشته و در میان دیوارها و ستون ساختمان ها نهادند، یا آن قدر بر آنان سخت گرفتند که متواری شدند و بر فراز قله های کوه ها و دشت های پهناور دور افتاده پناه بردند. و آنجاها نیز به اعلام شوم بنی عباس و گرفتن جایزه و مقام و منصب از دست جنایتکاران، کشته می شدند. فهرست امام زادگانی که در اطراف شهید شده اند ملاحظه کنید این حقیقت را ظاهر و آشکار می نماید. در ربع اول قرن سوم که مأمون فرمان فرمائی داشت با مسموم ساختن حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و تمرکز سادات (و زیر نظر گرفتن آنها، تا حدودی در این بیست و پنج سال، وضعیت خاصی برقرار شد) بنابراین می توان به جرأت گفت: عصر امام نهم علیه السلام عصر سکوت

بود و انقلابـات فقـط جنبه ی سیاسـی داشت. زیرا که امـام نهم علیه السـلام دامـاد خلیفه بود و حوادث انقلاب فکری و دینی و علمی و تحولات عقیدتی و اساسـی – که در زمان امام سجاد، امام صادق، امام رضا علیهم السلام در جریان بود – در این عصر وجود نداشت. حضـرت امام جواد علیه السـلام مواجه با مبارزات مشـکل نبود، بلکه یک مبارزه آرام علمی آن هم مأمون برای مفـاخره ی دامـاد خـود تشـکیل داده بـود و خـودش هم اطلاعـات علمی داشت و در مجـالس رسـمی هر هفته، دو روز مجلس مباحثه و مناظره داشت و در اثبات ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام پافشاری می نمود، با قید آن که می گفت: «الملک عقیم» روی هم رفته عصـر امامت جوادالائمه علیه السلام در حدود ۱۸ – ۱۷ سال، عصـر تعلیم و تربیت عمومی آرام بی مبارزه بود که چون از طرفی کشور توسـعه یافته بود، از طرف دیگر علمای اسلام نیز زیاد شده بودند و به اطراف جهان اسلام حرکت [صفحه ۱۱۲] می کردنـد و اصـول و فروع را به مردم می آموختنـد. تنهـا چیزی که در این عصـر از نظر شـخص خلیفه و امـام جمعه و قاضـی القضات و شـیخ الاسـلام او، مورد توجه بود، معضـلات فروع علوم بود، چنانچه دیدیم در بحث مجلس رسـمی خلیفه مشکل ترین مسائل علمی بحث یک فرع فقهی پیرامون صید و ذباحه، نکاح و طلاق، یا وظایف محل و محرم حج بود و یـا آن کـه تفسـیر برخی از آیـات را می پرسـیدند و امـام علیه السـلام آنهـا را به روش صـحیح مکتب وحی و تفسـیر اهـل بیت عصمت و طهارت تفسیر و بیان می فرمود. با این مقدمه، عصر

امامت حضـرت جواد علیه السـلام عصـر آرامش و سکون بود، و مردم از انقلاب، حوادث و مشکلات دور بودند، آن حضرت در مـدتی - که قریب ده سال می شـد - در مـدینه به آرامش تمام می زیسـتند و در آنجا در مسـجد جد بزرگوارش رسول الله صلی الله علیه و آله به توسعه و تعلیم تفسیر اهل بیت علیهم السلام و نشر احادیث و اخبار آل محمد علیهم السلام می پرداختند.

محیط امامت حضرت جواد

برای شـناخت محیط امامت حضـرت جواد علیه السـلام بایستی زندگانی پرافتخار حضـرت علی بن موسـی الرضا علیه السلام - ارواحنا فداه - را ورق بزنیم تا محیط عصر امام جواد علیه السلام را بشناسیم. محیط زندگانی امامان معصوم علیهم السلام - غیر از حضـرت امام رضا علیه السـلام - پس از خلافت کبرای امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام، محیط روحانیت، انزوا و اعتزال بود. تنهـا کـار ائمه مـا، قیام به امر از راه تعلیم و تعلم بود که به مردم حقایق علمی را بیاموزنـد که مصـداق أتم و أکمل آن، گشـایش مـدرسه جعفری و ادامـه ی آن تـا آخریـن روزهـای زنـدگانی امـام موسـی کـاظم علیـه السـلام بـود. ولی محیط زندگانی امام رضا علیه السـلام به ویژه در چهار سال آخر، زندگانی سیاسـی آمیخته به سیادت و روحانیت بود. اگر چه شخصا حضـرتش تعهـد گرفت در امور [صـفحه ۱۱۳] سـیاست دخالت نکنـد، عزل و نصبی نفرمایـد و در تشـریفات سیاسـی مداخله ننماید؛ ولی مقام ولایتعهد، مقام سیاسـی و سـلطنت و خلافت عظمای مسـلمانان بود که در خارج عظمت، سـطوت و اهمیتی به سزا داشت!! این عصـر آمیخته به سیادت و سیاست یک محیط بزرگی به وجود آورد که جاذب و جالب هم بود، زیرا علاوه بر مراتب

فوق، جذبه ی علمی شخص خلیفه - که بهتر و بیشتر از خلفای سابق دانش و بینش داشت و مقید و معتقد به روحانیت و اعلمیت و سیادت بنی هاشم هم بود - احترامات او برای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام [در صورت ظاهر] یک محیط متناسب محبوب تری به وجود آورد که مردم ایران، خراسان، عراق و سایر ممالک مطیع آن، به منطوق «الناس علی دین ملوکهم» مجذوب و مرعوب مقام سیادت و روحانیت شده بودند. اهمیت حضرت امام جواد علیه السلام فرزند امام رضا علیه السلام از جهت سن و سال و آن قدرت علمی، ادبی و فضیلت و اخلاقی - که خلافت سنت طبیعت بوده - کمک کرد و محیط جاذب و جالب بوجود آورد. علاقه مأمون، خلیفه عباسی، تسلیم شدن یحیی بن اکثم، مفتی بزرگ، قاضی القضات پایتخت اسلامی، هر دو موجب شد که نام ابن الرضا علیه السلام با آن که از ۹ تا ۲۵ سال پیش نبود مورد تعظیم، تکریم، تجلیل و تبجیل قرار گرفت و هر کجا و هر زمان نامی از امام جواد علیه السلام برده می شد، همه او را به عظمت یاد می کردند و به روحانیت، سیادت، سیاست و بزرگواری می شناختند. این عظمت نام، با پراکندگی مرکز خلافت پراکنده شد؛ ولی عظمت قوت یافت، سیاست بنی عباس شکست خورد و بین ترک و فارس و عرب همان عظمت و روحانیت از بنی هاشم و علویین تقویت، شدت و استقرار یافت. اما سیاست داخلی بنی عباس رو به سقوط و اضمحلال رفت تا آنجا که خلفای بنی عباس دست نشانده ی امرای بلدان و امصار و کشورهای ترک، فارس، [صفحه ۱۱۴] دیلم و تاتار شدند، به شرحی که

در کتاب تاریخ مفصل اسلام نوشته ام. محیط امامت حضرت جواد علیه السلام رو به توسعه و تعظیم نهاد. یعنی در این اختلاف سیاسی مقام سیادت، اعلمیت و روحانیت ابن الرضا علیه السلام به اتحاد و اتفاق و شدت و قوت رسید و همه ی نژادهای اسلامی سر تواضع و ادب در ساحت مقدس امام نهم جواد علیه السلام خم می کردند و هر کجا نامی از حضرت جواد علیه السلام برده می شد بدون استثناء، همه احترام و توقیر می نمودند. حضرت جواد علیه السلام در این محیط متناسب توجهی به سیاست نکرد و در پی خلافت نبود، بلکه وجهه ی همت و هدف اصلی آن حضرت، نشر، توسعه و تعمیم مسائل مشکل و لاینحل مسلمین بود که باید به دست این امام علیه السلام تجزیه و تحلیل شود و معضلات مسایل فقه حل گردد. بدین جهت، دیدیم که چگونه مسأله ای از این امام طرح می شده موضوع تجزیه و تحلیل قرار می گرفت، بحث روی تعمق و دقت نظر بر اصل اساس ریشه لغات و معانی مقصوده شارع دین و نظر اصلی امامیه بحث می شد. این وظیفه ی خطیر در حدود ۱۷ سال از سن ۸ تا ۲۵ سالگی در تمام محافل اجتماعی مورد توجه بود و امام جواد علیه السلام جوان ۲۵ ساله مانند پیرمرد عالم مقتدر، کار آزموده و تجربه اندوخته و چون پدری سالخورده، به تمام دقایق حیات و رموز زندگی آشنا، به کلیه ی مطالب علمی و مسائل حل نشده دین به اقتضاء زمان و مکان و استعداد و لیاقت مردم عصر، مشکلاتی که در حضورش بحث می شد حل کرده و تجزیه و تحلیل نموده و به مردم می آموخت.

یک بحث علمی و اجتماعی

خداوند متعال در قرآن می فرماید: (و السارق

و السارقه فاقطعوا أیـدیهما جزاء بما کسـبا نکالا من الله و الله [صـفحه ۱۱۵] عزیز حکیم) [۷۵] . «دسـت هـای مرد و زن دزد را ببرید به جرم آن کسب شنیعی که نموده اند، این عقوبتی از خداوند است و خداوند عزیز و حکیم است». یکی از صفات رذیله که منشاء کلیه ی فتنه ها و فسادها می باشـد، دروغ است این کار کلید هر رذیلت و منبع هر جنایت و خیانت است، هیچ بشـری نیست که به کمال انسانیت رسیده باشد، مگر از راه راستی و مبارزه با دروغ. هیچ بدبخت و شقی نیست که به انواع نقمت ها و نکبـت هـا مبتلاـ نشـده باشـد، مگر از جهـت دروغ و نـادرستی. دروغ، آن عفریت زشت سـیرت هـوای نفس است که بر تمـام اعصاب غلبه می کند و آدمی را از تکامل نفسانی و موفقیت و رسـتگاری باز می دارد. دروغ، مادر رذایل اخلاقی مانند، ترس، جبن، ریا، حیله، مکر، خدعه، تزویر، تقلب و خیانت است. امام حسن عسـکری علیه السلام می فرماید: «تمام خبائث را در خانه ای قرار داده انـد که مفتـاح و کلیـد آن کـذب و دروغ است». از محصـول این غریزه ی شـوم، خیـانت و دزدی است، بـدترین صفات بشـر دزدی است، این دزدی انواع و اقسامی دارد. دزدی از مال مردم، از اسرار مردم، از گفتار مردم، از کردار مردم، از شئون مردم و از انواع امور مادی و معنوی مردم می باشد که در تمام این امور به نسبت مقدار دزدی مقداری از حیثیت و آبرو، ارزش و شخصـیت وجودی از بین می رود تا جایی که دیگر ارزشـی برای دزد باقی نخواهـد گـذاشت. این دزد به دو علت در افراد و جامعه پدیدار

می گردد: یکی سوء تربیت و بی دینی دیگری ضعف بنیه مالی و فقر اقتصادی [صفحه ۱۱۶] البته عوامل فقر و بدبختی بیش از هر چیز آدمی را به دزدی و خیانت وا می دارد به همین جهت فرمود: «کاد الفقر ان یکون کفرا» «تا آنجا که فقر مردم را کافر می سازد و رشته تقوی را می گسلد» سعدی گوید: با گرسنگی قوت پرهیز نماید افلاس عنان از کف تقوی بستاند خدای نکند که مردی دانا و عالمی ارجمند فقیر شود به حدی که رشته فضلش مبدل به رذیلت گردد که گفته اند: «العالم بلا عمل کالشجر بلا ثمر و معه ألف خطر» چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا دزدی، کلاه برداری و خیانت و تعدی به جان و مال و ناموس مردم در این عصر طلا-یی و اتمی ارتقاء یافته و خوانندگان حوادث دزدی و بینندگان فیلم صحنه ی خیانت، سرانگشت عبرت حیرت به دندان گرفته اند که بشر از راه اضطرار، یا سوء تربیت و عدم دین و مذهب کارش به کجایی رسیده که به هیچ چیز عقیده ندارد و شرایط انسانیت را نمی شناسد و گویی که مکتب دزدی در اروپا و آمریکا دایر است و از آنجا به کشور ما سوغات آورده اند. دزد جاهل گر یکی ابریق برد دزد عارف دفتر تحقیق برد دزد اگر شب گرم یغما کردن است دزدی حکام روز روشن است شیوع و تعمیم دزدی به جهت فقدان ایمان و عدم مجازات است. پروین اعتصامی گوید: گر تهی دستی به رهزن رهنماست ور نداری موجب جرم گداست رو بگو با بی نیازان از چه رو در ره دزدی بریزند آبرو؟ به تجربه ثابت شده

است که افزایش دزدی در اثر بی عدالتی است، هر چه عدالت اجتماعی از نظر امور مالی ضعیف شود دزدی قوت می گیرد و دزدی یک نسبت مستقیم با ظلم دارد. [صفحه ۱۱۷] اختلاف طبقاتی که از فقدان عدالت اقتصادی به وجود آمده، موجب فقر مالی و کثرت دزدی است، باید ریشه ی علل را قطع کرد تا عوامل از بین برود. این دزدی همیشه بوده، ولی هیچ وقت مانند امروز قوت نگرفته بود که مردم را جسور و متعدی ساخته است که با حربه ی سرد و گرم و تشکیلات و وسایل نقلیه با انواع حیل و خدع و زبردستی به دزدی بپردازند. و به نظر ما علت العلل این همه خیانت و جنایت، فقدان ایمان و مجازات است. فقدان ایمان به خدا ایمان به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان به حشر و نشر، پاداش و کیفر و حساب و کتاب موجب چنان خیره سری ها می شود و اسلام برای آن که ملت خود را از این صحنه خارج سازد برای دزدی حدود و احکامی معین فرموده که کتب قصاص و دیات و حدود و فقه اسلامی مدون است. اینک برای نمونه یکی از مواد آن را که حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام تشریح فرموده به نظر خوانندگان ارجمند می رسانم: در اوراق گذشته دیدیم که اعلمیت، سیادت وجود و سخاوت ائمه هدی علیهم السلام بر خلفای اموی و عباسی سخت گران می آمد، آنان می خواستند به هر وسیله ی ممکن آنها را در نظر مردم تحقیر کنند. یکی از طرق تحقیر آنان، مناظره و احتجاج و بحث های علمی بوده که هر یک از خلفا علمای عصر را دعوت

می کردنـد و بـا آن که همه مغلوب می شدنـد بـاز این سـیره جـاری بود تـا خداونـد بزرگ نماینـدگان خود را معرفی و اثبات نماید. امام محمد تقی علیه السـلام معاصـر با مأمون، معتصم بوده، مأمون در احتجاجات در مجالس رسـمی بحث علمی خود با علما فهمید که مقام امامت با اوست و حضـرتش مغلوب کسـی نمی شود، از این رو تا زنده بود متعرض آن حضرت نشد. ولی معتصم بـاز جلسـاتی تشـکیل می داد و امـام محمـد تقی الجـواد را در آن مجـالس دعـوت می کرد و از آن حضـرت بر سـبیل اسـتخفاف سؤالاتی می کرد. [صـفحه ۱۱۸] حضـرت جواد علیه السـلام گـاهی از بیـان مطلب تقیه می فرمود، زمانی عـذر می خـواست و مـوقعی هم حقـایق را آشـکارا و عیـان تشـریح می فرمـود تـا آن که روزی در بـاب سـارقی که آورده بودنـد و می خواسـتند حکم و قصاص درباره ی دزد اجرا کنند در مجلس عامه اختلاف شد. این اختلاف را که به صورت احتجاج و بحث علمی در آمده علامه مجلسی رحمه الله از تفسیر «عیاشی» چنین نقل کرده است:

احتجاج حضرت جواد درباره ی حد دزد

عیاشـی در تفسـیر خود از ذرقان - که مصاحب و نـدیم احمـد بن ابی داوود بود، و با او چون دو روح، در یک قالب بودنـد - روایت می کند که ذرقان گوید: روزی ابن ابی داوود از نزد معتصم بر گشت، بسـیار عصبانی و گرفته بود، گفتم به تو چه شده که این چنین متغیری؟ گفت: «لما کان من هـذا الأسود، أبی جعفر محمـد بن علی بن موسـی الیوم یدی أمیرالمؤمنین» از دسـت این ابی جعفر، فرزند علی بن موسـی الرضا که در برابر امیر می نشیند. گفتم: چه شده؟ گفت: سارقی را در محضر امیر آوردند که اقرار

به دزدی خود کرده بود، خلیفه طریقه ی قصاص و تطهیر او را پرسید که چگونه باید حدود را جاری کرد؟ همه ی فقها حاضر بودنـد، خلیفه دسـتور داد بقیه فقها را نیز احضار کردنـد، و محمد بن علی را هم خواست، از ما پرسـید: چگونه باید حد جاری شود: من گفتم: من الکرسوع «بالای مـچ دست» گفت: به چه دلیل؟ گفتم: به دلیل آن که دست اصابع است و کف تا کرسوع است و در آیه تیمم می فرماید: (فامسـحوا بوجوهکم و ایدیکم) [صفحه ۱۱۹] بسـیاری از علما در این نظریه با من اتفاق کرده و تأییـد نمودنـد. عـده ای از علمـا گفتنـد: بایـد دست را از مرافق بریـد. خلیفه پرسـید: به چه دلیل؟ گفتم: به دلیل آیه غسل (و ایـدیکم الی المرافق) دلیل است که بایـد دست دزد را از مرفق بریـد. گروه دیگری گفتند: از شانه باید برید، زیرا دست اطلاق بر تمـام این قسـمت می شـود. و چون اختلاـف پیـدا شـد در این موقع خلیفه رو به محمـد بن علی علیه السـلام کرد و گفت: یا ابـاجعفر! شـما در این مسـأله چه می گوئیـد؟ آن حضـرت فرمود: علما در این زمینه صـحبت کردنـد، مرا از نظریه معاف بـدار! معتصم گفت: سوگند به خدا! که باید شـما نظر خود را در این بحث علمی بگوئید. اباجعفر علیه السـلام گفت: اکنون که قسم دادی می گویم، این حدود که اهل سنت و علمای حاضر گفتند اشتباه و خطاست، «فان القطع یجب أن یکون من مفصل اصول الاصـابع، فیـترک الکـف» خلیفه پرسـید دلیـل شـما چیست؟ امـام جواد علیه السـلام گفت: قـال رسول الله صـلی الله علیه و آله: السجود علی سبعه أعضاء: الوجه، الیدین،

الركبتين، الرجلين، فاذا قطعت يـد، من الكرسوع او المرفق لم يبق له يـد يسـجد عليها، و قال الله تبارك و تعالى: (و أن المساجد لله) پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: سـجود با هفت عضو باید انجام شود: صورت، دو دست، دو زانو، دو انگشت ابهام پا و اگر دست را از شانه یا مرفق یا مچ قطع کنند برای سـجده حق محلی باقی نمی ماند و در خداوند در قرآن هم [صفحه ۱۲۰] می فرماید: (و أن المساجد لله) مساجد کف دست و صورت و دو زانو و دو انگشت پاست که «التی یسجد علیها، فلا تدعوا مع الله أحـدا و ما كان لله لم يقطع» معتصم از این حکم بسـیار مسـرور شد و تصدیق نمود و دسـتور داد انگشـتان دزد را طبق نظریه حضـرت جواد علیه السـلام بریدنـد. ذرقان می گویـد: ابن ابی داود سـخت پریشان شـده بود که چرا نظریه او رد شد و سه روز پس از این جریان نزد معتصم رفت و گفت: یا امیرالمؤمنین (!!!) آمـده ام تو را نصـیحتی کنم و این اندرز به شـکرانه ی محبتی است که به ما داری و اگر نگویم می ترسم کفران نعمت کرده باشم و به آتش بسوزم. معتصم گفت: نصـیحت تو چیست؟ ابن داود گفت: وقتی شـما مجلسـی از علمـا و فقها تشـکیل می دهی تا یک امر مهم دینی را مطرح کنی خواننـدگان، نوازنـدگان، وزراء، امرا و صاحب منصـبان لشـکری و کشوری خـدم و دربانان شاهـد و ناظر آن مجلس هسـتند و مذاکرات این مجالس در خارج مطرح می شود و چون ببینند که شما رأی علما و فقها را تحت الشعاع آرای محمد بن علی الجواد

بنمائی کم کم موجب می شود که مردم به آنها توجه کننـد و از بنی عباس منصـرف شوند امامت و خلافت را از تو گرفته و به او محول نماینـد و حکومت تو و خاندان عباسـی سـقوط کند. معتصم، سـخت تحت تأثیر این سـعایت قرار گرفت و به این فقیه حنفی گفت: «جزاك الله عن نصیحتك خیرا» روز چهارم دستور داد یکی از نویسندگان از جمعی دعوت کند و محمد بن علی التقی الجواد علیه السـلام در آن مهمانی باشد و او را مسـموم نمود و چون حضرت احساس سم کرد برخاست تا زودتر از خانه بیرون رود، صـاحب خـانه تعـارف کرد که زود است. فرمود: برای تو بهتر است که من زودتر خارج شوم و به فاصـله یک روز امام [صفحه ۱۲۱] جواد علیه السلام مسموما رحلت کرد. [۷۶] .

قطع دست دزد و شرایط آن در فقه جعفری

ایـن حکـم در قرآن بـه گـونه ای عـام بیـان شـده اسـت و در سـیره ی اصـحاب مختلـف عمـل می شـد و اجرای حـق به دسـت امیرالمـؤمنین علی علیه السـلام جـاری گردیـد و امـام محمـد تقی الجـواد علیه السـلام طریق اجرای آن را برای مردم جهـان در محضـر معتصم عباسـی روشن فرمود. حکم در اجمـال خود عمومیت بر هر سارق دارد، ولی با بیان نبوی صـلی الله علیه و آله و شرح امام علیه السـلام دزدی پسـر از پدر، بنده از آقای خود، غانم از غنیمت، شریک از مال مشترک و غیره خارج می شود، و در بیان دیه و طریقه ی قطع دست اختلافی است که در این احتجاج و بحث علمی حل می شود. دفعه اول چهار انگشت دسـت راست او را باید قطع کنند و انگشت ابهام را باقی بگذارند، و مقدار دزدی

یک ربع دینار طلا است که کمتر از آن را سارق نگویند. در مجلس معتصم [۷۷] خوارج گفتند: دست دزد را از منکب (شانه) قطع کنند. معتزله گفتند: از مچ حنفیان گفتند: ده درهم دیه ی آن است. مالکیان و شافعیان گفتند: ربع دینار دیه دست دزد است. حسن بصری گفت: یک درهم کافی است. در حالی که طرح مسأله از نظر فقه جعفری، کاملترین نظریه علمی است. ابوحنیفه در باب دزدی اجازه می داد که دزدی کنند و صدقه بدهند. روزی دیدند دو قرص نان دزدی کرد و یکی را صدقه داد، گفت: دزدی یک [صفحه ۱۲۲] درجه گناه دارد و صدقه ۱۰ درجه ثواب دارد و باز هم تجارتی است که صرف می کند (!!!) حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای ابوحنیفه! مگر قرآن نخوانده ای که می فرماید: (انما یتقبل الله من المتقین)؛ عبادت از پرهیزکاران قبول می شود، نه کسانی که از راه دزدی صدقه بدهند. [۷۸] . ناصر خسرو علوی در این مورد ائمه اربعه را سرزنش کرده و گوید: شافعی گفت: که شطرنج مباح است و مدام کج مبازید که جز راست نفرموده امام بوحنیفه، به از او گوید در باب (شراب) که ز جوشیده بخور تا نبود بر تو حرام حنبلی گفت: اگر آن که به غم درمانی بسته ی بنگ تناول کن و سرخوش بخرام گر کنی پیروی مفتی چهارم مالک آن هم از بهر تو تجویز کند وطی غلام بنگ و می می خور وطی می کن بنمای قمار که مسلمانی از این چهار امام است تمام

شرایط قطع ید دزد در فقه جعفری

این فرع فقهی را برای این جهت آوردیم که خوانندگان نظریه ائمه اربعه را با سایر فرق

اشاعره و معتزله در اجرای حد و قصاص و قطع ید دزد بخوانند و نظر دوربین و مآل اندیش [صفحه ۱۲۳] ائمه امامیه را نیز دریابند که تا چه حد اطراف و جوانب امر را رعایت می کردند. اینک شرایط قطع ید دزد را می نویسیم تا مطلب روشن گردد: ۱ - این که دزد عاقل، بالغ و مختار باشد. ۲ - آنچه دزدیده مالیت داشته باشد. به عنوان مثال شراب، مسکرات و آلات قمار اطلاق دزدی در قطع دست نمی شود. ۳ - آنچه دزدیده معادل ربع دینار مسکوک رواج باشد، یا ربع اشرفی عینا یا قیمتا. ۴ - مال از فرزند خودش نباشد زیرا اطلاق دزدی بر آن نمی شود. ۵ - از مولا و مالکش نباشد. ۶ - در سال قحطی نباشد. ۷ - مال مشترک از شریک سارق نباشد که به طور توهم حلال بودن بردارد. ۸ - از محرمات نباشد. مانند سگ، خوک و نجاسات. ۹ - از حرز یعنی جای مقفل و در بسته باشد. یعنی جائی که مال را برای محافظت پنهان کرده باشند. ۱۰ - دزد در بیرون آوردن مال از حرز (محل مقفل) شخصا به تنهایی بیرون ببرد. اگر چند نفر قفل را باز کنند دست هیچ یک قطع نمی شود. ۱۱ - متاع را خود دزد به دست خود بردارد و حمل کند. اگر کودکی بردارد یا به حیوانی حمل کنند که دست خود دزد بر او نرسد، دزدی نیست. ۱۲ - آن که پنهانی مال را به دزدد نه آشکارا و به قهر و غلبه، زیرا بردن اموال دیگری به قهر و غلبه حکم دیگری دارد. [۷۹] . اگر دزد

با این شـرایط به دزدی اقرار کنـد باید دست او را به همان ترتیب که امام جواد علیه السـلام فرمودند باید قطع کرد. برای اولین بار، و بار دوم و سوم حکم دیگری دارد [صفحه ۱۲۴] که گذشت و اگر توبه کرد و مال را به صاحبش مسترد نموده، خداوند توبه او را قبول می کنـد و عقـاب آخرت رفع می شود، ولی قصـاص دنیـا باقی است و حـد به توبه رفع نمی شود. این یک فرع فقهی در مسأله ی دزدی است که با رعایت جوانب کار و شرایط حال و رعایت محیط و پیدا کردن ریشه و علل دزدی در نظر صاحب شـریعت و فقه جعفری بیان شده است. و همین یک فرع کوچک کافی است که سایر قوانین مقدس اسـلام را از طریقه فقه جعفری ملاک عمل قرار داده و فرق بین عالم آسـمان و عالم مکتب بشـر را دریابید. روزی ابوالعلاء معری با سـید مرتضی رحمه الله در حد و دیه ی قطع ید سارق معارضه کرد، گفت: چرا دستی که ربع دینار دزدید پانصد دینار دیه بدهد؟ دیه دست نصف دیه کامله است و این شعر را انشاد کرد: ید بخمس مأتین عسجد و دیه ما بالها فی ربع دینار؟ تناقض مالنا الا السکوت له و ان نلوذ بمولانـا من النـار دستی که خـدای تعـالی دیه اش را پانصـد دینار مقرر فرموده از مروت دور است که چون ربع دینار می دزدد حاکم آن را می برد یک شـیی را گاهی پانصد دینار بها مطالبه کنند و گاهی ربع دینار قیمت نهند این حکم متناقض است و از فتوای خرد دور است. یکی از شاگردان شریف مرتضی رحمه الله در

پاسخ او بیت را انشاد کرد: هناک مظلومه غالت بقیمتها و هاهنا ظلمت هانت علی الباری چون دست را به ناحق برند مظلوم است و حق تعالی رعایت مظلوم را از دست نمی دهد، از این رو، گرانبها باشد و چون به مال مردم دراز شود ظالم بوده پروردگار ظالمان را پست و حقیر کرده بدان جهت قیمتش ربع دینار است. [صفحه ۱۲۵] یکی از شاگردانش به نثر گفت: الید لما کانت أمینه ثمینه فلما خانت هانت؛ دستی که امین و مورد امانت باشد عزیز و گرانبهاست و دست خائن خوار و ذلیل است. سید مرتضی رحمه الله در جواب ابوالعلای معری فرمود: عز الأمانه أغلاها و أرخصها ذل الخیافه فافم حکمه الباری [۸۰] .

دحوالارض چیست؟

خداوند در قرآن می فرماید: (أأنتم أشد خلقا أم السماء بناها - رفع سمکها فسواها - و أغطش لیلها و أخرج ضحاها - و الأرض بعد ذلک دحاها - أخرج منها ماءها و مرعاها - و الجبال أرساها - متاعا لکم و لأنعامکم) [۸۱] . آیا شما در خلقت و آفرینش سخت تر یا آسمان، چه کسی آن را بنا کرد؟ چه کسی سقفش را راست و مستوی کرد؟ چه کسی شب را تاریک و روزش را روشن ساخت؟ و پس از اینها زمین را گسترانید و از آن آب ها بیرون آورد و چراگاه ها به وجود آورد و کوه ها استوار گردانید تا برای شما و حیوانات شما چراگاه و متاعی باشد؟ کلمه ی «دحوالارض» یک موضوع علمی، ریاضی، جغرافیائی، فکلی و هیئتی [صفحه ۱۲۶] است که با آن می توان در بسیاری از علوم وارد شد و معنی آن را در این آیه

به دست آورد آنگاه با اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله تطبیق نمود، و دید چه اندازه تطبیق عالم تکوین با عالم تشریع رعایت شده است و به راستی دین، دین فطرت است. اکنون برای بیان معنی «دحوالارض» باید مقدمه کوتاهی بیاورم تا مطلب روشن گردد. اگر برای هر چیز آغاز و انجامی در نظر بگیریم باید پیدایش زمین را از روز ۲۵ ذی قعده - که روز دحوالارض است و زمین از زیر خانه کعبه بر روی آب پهن و کشیده شده - آغاز زمین بدانیم. اما این امتداد، در چه سالی رخ داده، آن روز زمان و مکانی نبوده تا سال و ماه معین شود. [۸۲] . حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام در نخستین خطبه خود در «نهج البلاغه» درباره ی توحید و عظمت قدرت پروردگار که از شاه کارهای علمی آن مرد آسمانی است، در باب آفرینش عالم، زمین و آدم قریب بدین مضمون می فرماید: پیش از خلقت همه جا فضا بوده - بقول حکماء و فلاسفه: بعد مجرد که غیر متناهی است - و چون خداوند متعال اراده فرمود که عالم و آدم بیافرینند فضا را از آب ممتلی گردانید - که فلاسفه بعد ممتلی گویند و این بعد متناهی است - وقتی این فضا پر از آب بوده باد را خلق کرد و آب را به حرکت انداخت و از حرکت آب، امواجی بوجود آمد و آن موجها کف ها بر زبان آوردند و کف آن، چنانچه کنار دریا به خوبی دیده می شود هر قطعه از آن کوچه می افتد، از این کف آب زمین ساخته شد و از بخارات حرکت آب، آسمان ها

بنا و استوار گردید. و از این کف «زبد» که زمین ساخته شد و مصالح اربعه زمین است برای نخستین بار نقطه ای زیر کعبه ی خانه خدا و محل توجه او بود پهن گردید و سخت استوار شد و امتداد پیدا کرد و پهن شد تا قابل روییدن نبات، حیوان و آفرینش [صفحه ۱۲۷] انسان گردید. در این فضا جز آب نبوده و در حرکت آب افلاک حادث شد، زمان و مکان موجود گردید و کرات ثابت و سیار و منظومه های شمس به وجود آمد و آب محیط بر زمین بود - البته نه محیط تام - پس از آب کره هوا که محیط تام به آب است یعنی زیر و روی آب را احاطه کرده سطح مقعر این هوا متصل به زمین و آب است و هوا هر قدر بالاتر برود دور از خورشید حرارت آن کم می شود تا به زمهریر برسد که همه چیز در آن منجد می گردد. (کره زمهریر متصل به کره اثریا اتر است و کره اثیر محیط به کره زمهریر است و سطح محدب آن به کره قمر متصل است که فلک ماه باشد و آن به کره ی عطارد که سماء این دنیاست و آسمان اول در عرف قدماء مشهور است). پس از آن، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری و زحل است. پس از زحل، فلک ثوابت است که «منطقه البروج» گفته اند و پس از آن فلک اطلس است که معدل النهار در آن است و در این تقسیم در نظر قدمای علم هیئت قمر، عطارد، زهره (افلاک سفلین)، مریخ، مشتری و زحل «افلاک علویین» و شموس در وسط و

میـانه این افلاک قرار گرفته است. بالاتر از آنها عرش و کرسـی است که در قرآن مجیـد به «سـموات سـبع» تعبیر شـده است و عالم اجسام به این محیط تمام می شود و از این مرز که گذشـته شد دیگر جسم عنصری نیست و حکما آن را «لا خلا و لا ملأ» می گوینـد که بعد ممتلی تمام می شود، و بعد مجردات است و آن از وهم و خیال بشـر خارج است. این بعد قبل از این فضا و پس از این فضا بوده، ولی این افلاک و عناصـر و ثوابت و سـیارات نبوده، بلکه حادث شده اند. از این رو قدمای حکما فضا را قدیم گویند و آن جا فوق و تحتی نبوده. حضـرت امیرالمؤمنین علی علیه السـلام در ذیل آیه ی [صـفحه ۱۲۸] (او لم یر الذین کفروا أن السـماوات و الأرض کانتا رتقا ففتقنا هما و جعلنا فیها فجاجا سـبلا لعلهم یهتدون - و جعلنا السماء سقفا محفوظا و هم عن آیاتها معرضون) [۸۳] . می فرمایـد: پروردگار در این فضا، آبی آفرید و آفرینش همه چیز از آب است و چون آب جسـم است و سـطح دارد متصـد? جریـان آب هـواست که از زیر و رو احـاطه کرده و این هوا آب را به حرکت می آورد و موج می زنـد و از موج کف حاصل می شود و از کف آنچه بخار بود آسـمان ها و آنچه رسوب داشـته زمین را آفریـده. پس از خلقت (فسویهن سـبع سـموات) آنجا را مسـتوی و هموار و صاف گردانیـد و به هفت آسـمان تقسـیم کرد، و زمین را پس از هموارى امتداد داد و اول نقطه مورد توجه خانه خودش کعبه بود

که فرمود: (أول بیت وضع للناس للذی ببکه) و بکه خاکی است که خاکش مکیده شده باشد و پس از آن که هوا آب آن کف ها را مکید و به صورت خاک در آمد و خانه خود را قرار داد (بعد ذلک دحیها) پس از آن زمین را پهن کرد و امتداد داد و از همین نقطه سخت و استوار زمین بکه آن را امتداد داد و مد دادن یک وقت است شی ء را می کشند تا مد پیدا کند یک موقع از جنس خودش به آن متصل می کند در این امتداد، دحوالارض زمین را از خودش امتداد داد و سرد کرد (و اسکنها الملائکه) و این افلاک و کرات ثابت و سیار را به دست ملائکه سپرد که آنها حمله ی عرش هستند و هر دسته متصدی و حافظ یک فلک می باشند. این نظریه که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از آن وصف می فرماید، اساسی تر از حدس [صفحه ۱۲۹] و تخمین «تئوری» و نظریه ی ملل غربی است و در بسیاری از موارد نیز با هم تطبیق می کند، زیرا در منظومه شمسی هم آفتاب در وسط و شش فلک دیگر در خطوط حرکت منظمی قرار گرفته اند. نهایت آن که قدما معتقد بودند افلاک از نظر جاذبه سطح مقعر هر یک با سطح محدب دیگری تماس دارد و کروی دانسته. امروز این مدار را بیضی شکل تصور کرده اند در هر حال، در اصل آن آفرینش اختلافی نیست و در این که آسمان و زمین به هم متصل بوده و از هم جدا شده اند. قدما گفته اند: آب و کف بوده است. متأخرین جرقه و آتش ملتهبی تصور کرده که جدا

گشته و سرد شده و عناصر و موالید به وجود آمده است. در هر حال و هر تصور به قول سعدی: ادیم جهان سفره ی عام اوست بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست حضرت امام محمد تقی علیه السلام از حضرت رضا علیه السلام روایت می فرماید که: روز ۲۵ ذیقعده روز بزرگ ایام است و روز دحوالارض است. روزی است که حضرت ابراهیم و عیسی علیهماالسلام متولد شده اند و زمین از زیر کعبه پهن شده است. هر که این روز را روزه بگیرد ثواب شصت ماه روزه دارد. این است اساس آفرینش زمین در آغاز خلقت و این است بشر ناچیز که اشرف مخلوقات است در برابر این عظمت عالم. بشر در جنب این نه طاق خضرا چو خشخاشی بود بر روی دریا او از آغاز و انجام و ابتدا و انتهای این آفرینش اطلاع و وقوفی ندارد، چنانچه گفته اند: پشه کی داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است انسان در اراده و اختیار و قدرت و نیروی بدنی با میلیونها موالید جوی که یکی [صفحه ۱۳۰] از آن را اگر ۱۵ هزار برابر بزرگ کنیم به اندازه ی یک دانه خشخاش می رسد و آدمی مقهور این گونه میکروب های غیر مرئی است، بسیار ضعیف است اگر منحرف شود. و بسیار قوی است اگر براه حقیقی دین برود آن وقت است که تمام عوالم را می تواند با تمام موالید در اختیار خود آورد. [۸۴] .

شطری از کرامات حضرت جواد

صاحب «روضه الصفا» می نویسد: حضرت جواد علیه السلام در کمال فضیلت و علم و ادب و حکمت بوده، هیچ سیدی به مرتبه ی او نرسیده.

یکی از اکـابر علمـا گویـد: در عراق شـنیدم که شخصـی دعـوی نبـوت کرده و او را بـا بنـد آهن به شـام آورده و در گوشه ی زنـدانی کردنـد. من برای ملاقات او بـدانجا رفتم و به دربان چیزی دادم که پیامبر جدید را ملاقات کنم. چون بر او وارد شدم، دیـدم مردی در کمـال فهم و فراست و ذهن و کیـاست می باشـد گفتم: تو کیستی و از کجـایی و چه می گوئی؟ گفت: من از شهر شام هسـتم و سال ها به حال خود عبادت می کردم. شبی در همان مسجدی که سر مبارک حضرت حسین بن علی بن ابی طـالب امیرالمـؤمنین علیه السـلام را نصب کرده بودنـد روی به قبله نشسـته بـودم و به عبـادت و ذکر حـق تعـالی مشـغول بودم، شخص جوانی پیش روی من ظاهر شد و گفت: برخیز. من برخاستم و چون مقداری مسافت قطع کردم خود را در مسجد کوفه یافتم. [صفحه ۱۳۱] فرمود: می دانی اینجا کجاست؟ گفتم: آری، مسـجد کوفه است، او به نماز ایسـتاد، من نیز اقتدا کردم، از نماز فارغ شـدیم بیرون آمـد، با او همراه بودم پس از آن که قدمی چند برداشتیم خود را در مسـجد رسول الله صـلی الله علیه و آله در مـدینه دیـدم به روضه مبـارکه وارد شـده سـلام کردیم او در نمـاز ایستاد و من مشـغول شـدم. پس از ادای نمـاز بیرون آمدیم، باز چند قدم رفتیم خود را در مکه دیدم فرمود کجاست؟ گفتم: اینجا مکه است. مشغول طواف شدیم، پس از طواف، از مکه بیرون آمده به جای خود قرار گرفته و به عبادت مشغول شدم. من از این حال در شگفت بودم، تا سال

دیگر در همان اوقات آن شخص آمد، سلام عرض کردم، مانند سال گذشته همان امکنه متبرکه را زیارت کردیم چون موقع مفارقت رسید، او را سوگند دادم که خود را به من معرفی کن. فرمود: من محمد بن علی بن موسی ابن جعفر هستم. روز دیگر این گزارش را با یاران خود در جلسه ی به میان گذاشتم، آنها خبر را افشا کرده و به والی شام گزارش دادند. او همه ی ما را به نام دعوت نبوت زندانی کرده، در حالی که من ادعائی ندارم و نامه ای به والی شما نوشتم حقیقت امر را برای او شرح دادم. والی دستور داده او را آزاد نمایند تا در یک شب از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از آنجا به مکه برود. من از جواب استهزایی والی ملول شدم، به سراغ او رفتم تا بار دیگر او را ببینم و با او حکایت باز گویم، دیدم نگهبانان و سپاهیان حافظ زندان مضطرب هستند گفتم: چه شده. [صفحه ۱۳۲] گفتند: آن زندانی دیشب غائب شده با آنکه مقید به غل و زنجیر بوده، معلوم نیست به زمین رفته یا به آسمان. من فهمیدم از انفاس قدسیه حضرت جوادالائمه امام محمد تقی علیه السلام آزادی یافته است. [۸۵] .

شمه ای از مناقب حضرت جواد

در سطور تاریخ گذشته دیدیم که حج، آن کنگره بزرگ اسلامی محل معارفه و معاطفه مسلمانان بود و ائمه هدی علیهم السلام در آنجا خود را به مردم معرفی می کردند و مسلمانان در آنجا پیشوایان خود را می شناختند. در دوران امامت حضرت جواد علیه السلام برای برخی که ایمانشان ضعیف بوده به علت صغر سن امام نهم علیه السلام

تـأملی در امـامت آن حضـرت داشـتند و چون مرکز اجتماع و معارفه مسـلمانان کعبه بوده از اطراف عالم برای حـج به مکه می آمدنـد و ائمه دین هم همیشه در شـرایط آزادی از حـج خودداری نمی کردند. حضـرت جواد علیه السـلام (حداکثر در هشـت سالگی) به امامت رسـید و تصـرف در نشـئه وجود می کرد فقها، علما و دانشـمندان و اشـراف و اعیان شـیعه از اطراف ممالک پهناور اسـلامی به منظور ادای مناسک حج و زیارت حجت خدا به مکه روی آوردند تا امام زمان خود را بشناسند. بیشتر مردم قبل از حج، به مدینه مشرف می شدند تا آرامگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کنند، گروهی بدین منظور به مدینه وارد شدند که امام زمان خود را بشناسـند. پس از زیارت مزار شـریف، به خانه ی حضـرت جواد علیه السلام رفتند و از زیارت جمال زیبایش بهره منـد شـده سؤالاتی کردند و غوامض مسائل را پرسـیدند. امام نهم علیه السـلام همه ی مسائل آنها را پاسـخ داد، به طوری جواب های کافی و شافی [صفحه ۱۳۳] می داد که از وفور علم و دانش او در این سن، در شگفت می شدند و کرامات و خوارق عادات و معجزات بسیاری مشاهـده کردند که موجب یقین و نیروی ایمان آنها شد. در کتاب «اصول کافی» از علی بن ابراهیم قمی چنین روایت می کننـد: جمعی از مردم نواحی و سواحل دریای مـدیترانه و اقیانوس آرام به مکه آمده و از حضـرت جواد علیه السـلام سـی هزار مسـأله پرسـیدند: امام نهم در سن ده سالگی بود تمام مسائل آنها را جواب داد. [۸۶] .
علامه ی مجلسی رحمه الله در «بحارالانوار» می نویسد: که کلینی رحمه الله روایت می کند فقهای

شیعه امـامیه در سـفر مکه در ظرف روزهای متوالی، سـی هزار مسأله ی مشـکل از مسائل فقه که در ظرف یک سال یادداشـت کرده بودند، از امام پرسـیدند و آن حضـرت همه را جواب فرمود. در «عیون الاخبار» می نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه السـلام شـهید شد حضـرت امام تقی علیه السلام هفت سال و چند ماه داشت، مردم بغداد درباره ی امامتش تردید داشتند و در این زمینه سخن ها گفتند. در کوفه نیز جمعی از بزرگان شیعه و موثقین امامیه در خانه عبدالرحمان بن حجاج جمع شدند برای امام رضا علیه السـلام سوگواری کردند. در این محفل یونس بن عبدالرحمان آغاز سخن کرد و گفت: تا حضرت جواد به سن بلوغ نرسد حجت خدا در میان خلق چه کسـی خواهد بود و مسایل و احکام را از که باید پرسـید؟ ابان بن صـلت که از موثقین روات و اصـحاب حضـرت رضا علیه السـلام بود، از شـنیدن این سـخن برآشـفت و برخاست و گلوی یونس را فشرد و سیلی بر صورت او زد و گفت: معلوم شد که ایمان تو ظاهری بوده و شک و ریبی در امامت داری! اگر حضرت جواد از طرف خداوند به امامت برگزیـده شده باشد سن در او [صـفحه ۱۳۴] مـدخلیت نـدارد، کوچک و بزرگ در مکتب ربوبی یکسان هسـتند. و اگر از طرف خـدا نباشـد پیرمرد و کودک نیز یکساننـد. حضـار یونس را سـرزنش کرده، پس از آن هشت نفر از علمای شـیعه امامیه در کوفه و بغـداد به طرف مـدینه حرکت کردنـد تا از نزدیک مقام امامت را مشاهـده کننـد. آنان وقتی خدمت امام نهم علیه السلام شرفیاب شدند سؤالاتی از حضرتش کردند و

پاسخ مقنعی شنیدند و مطمئن گشتند. محمد بن حسن بن عمار روایت چنین می کند: ده سال در مدینه، خدمت علی بن جعفر بودم و درس می خواندم، روزی ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام وارد شد، چون چشم علی بن جعفر بدو افتاد بی اختیار استقبال کرد و تعظیم و تجلیل نمود و دست او را بوسید، آن حضرت نیز به عمویش احترام و دعا کرد. [۸۷] .

شخصیت حضرت جواد

شیخ مفید رحمه الله می نویسد: مأمون بخشی از فضایل امام نهم علیه السلام را شنید، شوق زیارت او را یافت در ضمن می خواست که سادات علوی و عباسی هم در حیطه اقتدار او باشند به همین جهت، دستور داد حضرت جواد علیه السلام را به خراسان دعوت کردند. چون این جوان هاشمی را دید که با صغر سن در علوم و فنون، حکمت و ادب و کمال عقل همچون سالخوردگان و مشایخ علما می باشد، دختر خود ام الفضل را به او تزویج کرد و او را با احترام تمام به مدینه فرستاد و دستور و بخشنامه صادر کرد که همه جا احترامات فائقه به او معمول دارند. وقتی عباسیان اهمیت حضرت جواد علیه السلام و شخصیت آن حضرت را در دربار خلافت پهناور مأمون دیدند و علاقه مأمون را با تزویج دخترش به حضرت [صفحه ۱۳۵] جواد علیه السلام شنیدند، بیم آن داشتند که مبادا پس از مأمون خلافت از بنی عباس به علویین برگردد و آنها را از مقام و منصب و مال و منال بی بهره بمانند. از این رو، گروهی با حال غضب برای سعایت نزد مأمون جمع شدند، گفتند: با تزویج ام الفضل بیم آن می رود که خلافت از بنی عباس به

بنی فاطمه برگردد. آن ها آن قدر سعایت کردند و از سیره ی خلفای راشدین، امویین و عباسیین درباره ی محروم ساختن اولاد علی علیه السلام از خلافت گفتند که مأمون سخت در غضب شد و گفت: ای بنی اعمام من! اگر از حسب و نسب او می گوئید آنها به مراتب از شما شرافتمندتر و عالی نسب تر هستند و ابوجعفر بر تمام اهل علم از معاصرین خود تبرز و اعلمیت دارد. این جوان علوی با این صغر سن اعجوبه ی زمان است و من امیدوارم او پیشوای علم و فضیلت مردم باشد. او جوانی است که از سرچشمه علوم غیبی آسمانی سیراب شده و در خاندان وحی و الهام بزرگ شده. او در ادب و آداب دین بر تمام اقران برتری دارد. شما او را کودکی حقیر فرض می کنید، آیا میل دارید او را بشناسید و امتحان کنید؟ گفتند: آری، ما چند سؤال از فقه شریعت می پرسیم، اگر جواب داد اعتراض خود را پس می گیریم، اگر عاجز ماند همان پیشنهاد خود را تقویت می کنیم. قرار شد سؤالات خود را بنویسند و مجلسی بیارایند و ابن الرضا علیه السلام را بخوانند تا از او بپرسند. [۸۸] . در آن جلسه و به دنبال سرافکندگی ابن اکثم و یارانش در برابر امام جواد علیه السلام و در همان سکوتی که مجلس را به حیرت فرو برده بود، خلیفه روی به بنی عباس کرد و گفت: دیدید و شناختید اباجعفر را؟! سپس روی به ابی جعفر علیه السلام کرد و گفت: یا اباجعفر! آیا خطبه می خوانی؟ [صفحه ۱۳۶] فرمود: آری. [۸۹] .

ازدواج حضرت جواد با دختر مأمون

حضرت جوادالائمه علیه السلام هفت سال و چند ماه داشت که پدر بزرگوارش شهید سم جفا شد

و امـامت بـدو منتقـل گردیـد. نصوصـی در امامت او هست که در اخبار ضـبط شـده. حضـرت رضا علیه السـلام مکرر او را به ولایت و امامت پس از خود معرفی فرمود و ۱۷ سال زعیم روحانی و پیشوا و ملجاء مسلمانان بوده. این امام متقی عمرش چون گل، کوتاه وصیت مآثرش بلند بود. او غنچه ی گلبن ولایت و نهان گلشن امامت و دارای علوم اولین و آخرین بود. زیرا دستی قوی به دریای علم ولایت جدش داشت فضـیلت اخلاقی و مناقب نفسانی و سجایای ملکوتی او به حد کمال رسیده بود در این صف بزرگ و کوچك یکساننـد. در «کشف الغمه» آمـده: روزی امام جواد علیه السـلام در سن کودکی در کوچه های بغداد می گذشـتند گروهی از کودکان هم مشـغول بازی بودند، وقتی مأمون آمد از آنجا عبور کند همه ی اطفال فرار کردند جز او. مأمون رسـید و پرسـید: ای کودك! چرا تو با سایر کودکان از سـر راه نرفتی؟! پاسخ داد: ای امیر! راه تنگ نبود که به رفتن آن را بر تو بگشایم و خطایی هم از من سـر نزده بود که از تو بیم داشـته باشم و تو هم بی جهت کسـی را آزار نمی رسانی. مأمون که او را نمی شـناخت وقتی قیافه ی زیبا و فصاحت و بلاغت و شـجاعت او را دید، فریفته شد پرسـید: نام تو چیست؟! [صفحه ۱۳۷] جواب داد: محمد. گفت: پسـر کیستی؟ پاسخ داد: پسـر علی الرضا علیه السـلام. مأمون بر حضرت رضا علیه السلام درود فرسـتاد (!!) و گذشت و از شـهر بیرون رفت، در شـکارگاه، بازی را پرواز داد تا طایری را بگیرد. آن باز شـکاری مدتی از نظر مأمون ناپدید

شـد و چون بـاز آمـد، مـاهی بر منقـار داشت. مـأمون ماهی را که هنوز رمقی داشت از منقار باز گرفت و در دست داشت و به شهر برگشت دو مرتبه به آن کودک رسید گفت: ای محمد! چه چیز در دست من است؟! حضرت جواد علیه السلام فرمود: ان الله تعالی خلق بمشیته فی بحر بقدرته سمکا صغار تصیدها بزاه الملوک و الخلفاء یختبرون بها سلاله أهل النبوه پروردگار متعال در دریاهـا ماهیـان کوچـک به وجود می آورد که باز شـکاری به دست خلفاء می رسانـد و بـدان خانـدان نبوت را امتحان می کننـد. وقتی مأمون این پاسخ را شـنید، درشـگفتی عمیقی فرو رفت و گفت: أنت ابن الرضا حقا. [۹۰] . مأمون توجه خاصـی به حضـرت جـواد علیه السـلام داشت، زیرا اساسـا یـک کـودک نـا بـالغ قـدرت علم و دانش و فصـاحت و بلاـغت و شـهامت هر شخصـیتی را می فریبـد. خلیفه فرمان داد آنچه درباره ی علی بن موسـی الرضا علیه السـلام می پرداختند، مضاعف به حضـرت جواد علیه السـلام بدهنـد و به او احترام کننـد. [صـفحه ۱۳۸] شـیخ مفیـد رحمه الله در «ارشاد» می نویسـد: حضـرت جواد علیه السـلام در صـغر سن بود که علم و کمالش نهایت رقاء ارتقاء رسیده بود، در آن زمان هیچ کس را یارای مقاومت مناظره برابر این امـام نبوده مأمون شـیفته ی مکارم اخلاقی و علم و دانش او شـد و تصـمیم گرفت ام الفضل دختر خود را به ابن الرضا علیه السـلام بدهـد و به حبـاله ی نکـاح او درآورد. چنـانچه سابق گفتیم، مأمون سـی و سه هزار نفر از بنی عباس را اطراف خودش جمع کرده بود تا مبادا داعیه ی امامت نمایند و یا علم مخالفت برافرازند، کشورهای اسلامی هم بیش

از ۴۴ کشور بزرگ بوده و پس از هارون ده میلیون دینار اضافه هزینه کشور اسلامی در بیت المال موجود بوده [۹۱] و به همین جهات در مهام امور با بنی عباس مشورت می کرد و آنها را نیز اداره می نمود. بنی عباس نتوانستند مأمون را از این نظریه برگردانند حقد و حسد این امام را به دل گرفتند و در مقام شماتت و تهمت و سعایت برآمدند، گفتند: مأمون اگر چنین وصلتی کند ممکن است خلافت از بنی عباس به بنی هاشم نقل شود و آنها خوشحال بودند که ولایتعهد مسموم شد و از این جهان گذشت باز وصلتی در کار می آید که موجب زوال خلافت از بنی عباس می شود. مأمون از حضرت جواد علیه السلام بسیار راضی و مسرور بود، پذیرفت؛ ولی برای اقناع آنها که می گفتند: این کودک بی اطلاع از فقه است، جلسه ای تشکیل داد که وجوه علمای آن عصر و فقهای بزرگ حضور یافتند. و نیز یحیی بن اکثم، که بزرگترین مفتی آن عصر و قاضی القضات و فقیه دوران بوده و با حضرت جواد علیه السلام احتجاجاتی داشت. پس از این که امام محمد تقی علیه السلام به فتح و پیروزی ظفر یافت مأمون در همان جلسه ی رسمی گفت: یا محمد! تو خطبه بخوان. حضرت خطبه خواندند، و ام الفضل [صفحه ۱۳۹] را با ۵۰۰ درهم ما فی القباله به حباله حضرت جواد علیه السلام آورد. [۹۲] . مأمون گفت: الحمد لله علی هذه النعمه و التوفیق فی الرأی. سپس به اطرافیان نگریسته گفت: اعترفتم الان ما کنتم تنکرونه. و آنگاه رو به جواد علیه السلام کرده گفت: اخطب و جعلت فداک لنفسک! فقد رضیتک لنفسی و أنا مزوجک أم الفضل ابنتی.

امـام جـواد علیه السـلام فرمود: الحمـد لله اقرارا بنعمته و لاـ اله الاـ الله اخلاصـا لوحـدانیته، و صـلی الله علی محمـد سـید بریته و الأصـفیاء من عترته. أما بعـد، فقـد کان من فضل الله علی الأنام أن أغناهم بالحلال عن الحرام، فقال سـبحانه و تعالی: (و انکحوا الأیـامی منکم و الصـالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضـله و الله واسع علیم) ثم ان محمـد بن علی بن موسـی یخطب ام الفضل بنت عبـدالله المأمون قـد بـذل بها من الصـداق مهر جـدته فاطمه بنت محمد صـلی الله علیه و آله و هو خمسـمائه درهم جیادا، فهل زوجته یا أمیرالمؤمنین! بها علی هـذا الصـداق المـذکور؟ [۹۳] . مـأمون گفـت: آری، به زنی به تو دادم ای ابوجعفر! دختر خود ام الفضل را بر صداق مذکور فهل قبلت النکاح؟ امام فرمود: قبلت النکاح ذلک و رضیت به. شیخ مفید می نویسد: امام جواد علیه السـلام در موقع تزویج، ام الفضل نه ساله بود. آنگاه دستور داد از خواص و عوام و درباریان و علما و قضات و نقبا، و مشایـخ رجال و ارکان دولت دعوتی کردند و جشن ازدواج دختر خود را با حضـرت جواد علیه السـلام برپا کرده، مردم دسته دسته حضور یافته تبریک می گفتند. [صفحه ۱۴۰]

شب زفاف

این عروسـی از نظر تجلیـل مقـام بسـیار جـالب توجه بوده و به روایت محمـد بن ریان شب زفاف ام الفضل، مأمون دسـتور داد دختر خود را بیارایند و به خانه داماد بفرستد. صد نفر از بهترین کنیزکان زیبا و خوش منظر را که بین چند هزار کنیز به زیبائی و طراوت و طنازی و غمازی ممتاز بودند و بیشتر آنها از

لعبتان رومی، اسپانیولی و اندلسی بودنـد با بهترین لباس های رنگارنگ فاخر زینت کردند و هر یک جامی مملو از جواهرات در دست گرفتند و مهیای مشایعت عروس بودند. چون حجله ی عروسی را آراستند و جای داماد را منظم کردند، این کنیزکان دور تا دور مجلس را گرفتنـد به محضـر ورود حضـرت جواد همه او را اسـتقبال کردند و تبریک گفتند. این کنیزکان ماه روی جام های زرین پر از جواهر خود را تقـدیم و بر سـر عروس و داماد پاشـیدند و به خواندن و نواختن و پای کوبیدن و کف زدن مشـغول شدنـد، ولی حضـرت جواد آن کوه وقـار و آن دامـادی که یک دست به دست عروس و دست دیگری بر ارکان عالم وجود داشت اصـلا و ابـدا اعتنـا و توجهی به آن ماهرویـان طنـاز و غمـاز بـا نـاز و عشوه نفرمود. آنگاه یک مرد ریشـداری که مسـخره و بازیگر شب جشن عروسـی بود آمـده و در میان این کنیزکان زیبا نشـست و به خوانـدن و نواختن پرداخت، امام سـر خود را به زیر انـداخته فرمود: «اتق الله یـا ذالعثنون»؛ ای مرد ریش دار! از خـدا بـترس. این قواد دیگر برای همیشه شـغل خود را ترک کرد و آن مجلس عروسـی و شب زفاف به سـلامتی پایان یافت. سـپس مجلس رسـمی جشن ازدواج حضـرت جواد علیه السـلام تشکیل داده شد و هدایا [صفحه ۱۴۱] و اکرام و انعـام فراوان از طرف خلیفه به مردم بر حسب مراتب شـئون آنها داده شـد. خـدمه و جواری یک حجله ی هم چون کشتی از نقره آراسـته که اطراف آن با ابریشم پوشانیده شده بود و این کشتی پر از عطریات

غالیه [۹۴] بود. مأمون دستور داد همه حضار مجلس، ریش و محاسن خود را از عطریات خضاب کنند و نقل و خرما و حلوا به رسم آن عصر به همه دادند، کام های مردم مرکز خلافت از شیرینی جشن ازدواج حضرت جواد علیه السلام شیرین گردید و سفره ها گستردند و طبق هائی از انواع غذا از مأکول و افشره حاضر کردند و هر طبقی به دست یکی از خدمه و جواری بود و پس از صرف غذا کنیزان دیگر طبق های جواهری آوردند، انواع جواهر سکه های زر و سیم، لئالی و مروارید آنها را در مقابل خلیفه و دامادش گذاشته و مأمون به هر یک، از آن جواهرات مقداری می داد. این جشن از جشن های تاریخی جهان اسلام است که خلیفه ی عباسی در منصب خلافت دختر خود را به پاکیزه ترین و بزرگوارترین سید علوی در سنین کودکی عقد می بندد و پیوستگی دو خاندان بزرگ صورت می گیرد، چه قصاید و چکامه ها که سروده شد، چه اشعار که در مدایح این خاندان گفته شد. روز بعد نیز مأمون جشنی برپا ساخت و برای اشراف و اعیان پایتخت خود تحفه و هدایای عروسی فرستاد و مردم متمکن، صاحب منصبان، بزرگان و اعیان هدایائی برای عروس و داماد فرستادند. این مجلس، با کمال تجلیل و عظمت پایان یافت و هر کسی شرکت داشت از آن بهره مند گردید. [صفحه ۱۴۵]

معجزات و خوارق عادات حضرت امام جواد

معجزات حضرت امام جواد

برای آن که هر کسی دعوی هر مقام و منصبی را نکند و شایستگان مقام به درجات در خور شأن خود برسند، سنت بر این بوده که مدعیان مقامی، هنر و ارزش خود را نشان دهند. مولوی برای اثبات این سخن می گوید: هر

که دعوی خیاطت نمود، بایـد پارچه و قیچی به او داد تا ثابت کنـد خیاط است یا خیر؟ ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست در سـنت ربوبی این آئین تعلیم شده که مردم را با معجزه هدایت نمایند، تا بدانند اعجاز کار هر کس نیسـت، بلکـه مخصـوص پرورش یافتگـان مکتـب نبـوت اسـت. از همیـن نظر، بین معجزه، حیله گر، جـادو و غیره فرق است تا برگزیدگان ربوبی که دارای معجزه هستند، به مردم ساحر و کذاب و جادوگر اشتباه نشده و انسان ها به دست هر ناکس دست بیعت نسپرنـد و سـر تعظیم فرود نیاورنـد. این خود دلیلی بارز بر این است که از عالم غیب و شـهود این افراد برگزیـده، تایید و حمـایت می شونـد و خداونـد آنهـا را در پنـاه خود حفـظ می کنـد و مصونیت داده تـا در انجـام امور محوله غیر بر آنها غالب نگردد. از این رو امیرالمؤمنین علیه السـلام را غالب کل غالب گفتنـد که بر نفس اماره هم غالب بود و به پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله در قرآن تصـریح شـد که: (ان الله یعصـمک من الناس) «خداوند [صـفحه ۱۴۶] تـو را از دست مردم مصون خواهد داشت» تربیت شدگان مکتب ربوبی سـنتی داشـتند و آن معجزاتی بود که باید نشان دهند تا مردم آنها را بشناسند. ما در کتاب «تاریـخ انبیاء» مفصل نگاشـته ایم که خداوند عالم برگزیدگان خود را به کارهائی برگزیده که آوردن آن برای دیگران ممکن نیست، و به همین جهت که سایر خلق عاجز از آوردن و عمل کردن کارهای انبیاء هستند، عمل آنها را معجزه گویند و

معجزات انبیاء ربطی و قیاسی با اعمال علمی و فنون علوم غریبه مانند سحر و جادو و تسخیر نفوس و ارواح یا به قول امروزی ها منیتزیسم، هیپنوتیسم و غیره، ندارد. سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار سامری کیست که دم از ید و بیضا بزند؟ به زبان علمی، فرق سحر با معجزه این است که عمل سحر، خلع و لبس اثر صورت اشیاء و خواص مواد و فلزات و عناصر است، ولی معجزه اعدام و ایجاد ماده و عنصر است با یک مثال مطلوب ما روشن می شود. عصای موسی در بلعیدن هفتاد تن مواد و اسباب سحر و اثاثیه سحر موجودی باقی نگذاشت در حالی که جادوی جادوگران تغییر صورت می داد و اصل مواد اشیاء باقی می ماند و این عمل غیر اعدام و ایجاد است که چیزی از کتم و نیستی به وجود آید و لباس هستی بپوشد. این عمل را که مخصوص پیامبران و ائمه ی معصومین علیهم السلام است معجزه گویند و جز به اذن و اجازه خالق متعال - جل شأنه - و طهارت و تقوای دل، آوردن معجزه ممکن نمی گردد.

معجزات امام جواد

در کتب اخبار نزدیک به بیست معجزه ی بزرگ که نشانه ی اعجاز و عظمت و بزرگی مقام او بود ضبط نموده اند تا مردم بشناسند که او امام و تربیت شده ی مکتب ربوبی و [صفحه ۱۴۷] پیشوا و رهبر خلق و حجت خدا بر مخلوق می باشد. چنانچه در سابق اشاره شد، محیط عصر امامت حضرت جواد علیه السلام آرام بود، مردم در مجالس رسمی هارون و مأمون نسبت به مقام سیادت و امامت خاندان علوی ایمان و ایقان یافته، شک و تردیدی

نداشتند، مگر کسانی که آنها را از نزدیک نمی شناختند، برای اطمینان قلب خود گاهی به یک سئوال علمی، یا طلب معجزه ای مطمئن می شدند که میوه ی درخت پاک نبوت و گل گلستان ولایت است. بسیاری از مردم هم به تواتر شنیده بودند که جواد الائمه ابن الرضا علیه السلام فرزند امام هشتم علیه السلام است و دارای ملکه اعجاز، علم، شجاعت، تقوا و سخاوت که مهمترین نمونه های بارز امامت بود و به تواتر مکارم اخلاقی و عظمت روحی داماد جوان خلیفه ی عباسی و پیشوای مسلمین به گوشها رسیده بود که همه نسبت به مقام امامت، سیادت و اعلمیت او یقین داشتند، نهایت حضورا او را ندیده بودند. از این رو روزی که معتصم عباسی آن حضرت را به بغداد دعوت نمود، استقبال عجیبی از آن حضرت نمودند و پستی و بلندی خیابان های بغداد را مردم گرفته بودند تا امام نهم و داماد خلیفه ی عباسی را ببینند و همین استقبال که نمونه ی علاقه مردم بود، موجب تشدید تصمیم معتصم علیه آن حضرت گردید.

ظهور معجزات، دلیل بر امامت حضرت جواد

یکی دیگر از نمونه های بارز امامت، ظهور معجزات و خرق عادات است که به دست مردم عادی میسر نیست و کارهائی که بشر، عاجز از ارتکاب آن است، که شناوری برخلاف سیل است، و آن کار برگزیدگان الهی است، تا به نیروئی که به ودیعت به آنها سپرده شده اثر وضعی اشیاء را خنثی نموده و اقتضای حال اثر را از مأثور بردارند. مثلا آتش، حرارت و سوزش نداشته باشد، مانند آتش خلیل علیه السلام که گلستان شد، یا آب مانند خشکی محل عبور گردد، مانند رود نیل برای حضرت موسی علیه السلام [صفحه ۱۴۸] که

این آثار به وسیله ی آن نیروی ربانی که به آنها ودیعت سپرده شده از اثر خارج می گردد. چون این کار برای بشر عادی میسر نیست، ناگزیر باید آن را نمونه ی بارز انتخاب و برگزیدگی و امامت و خلافت و ولایت دانست و این مفهوم کلی هم در شخصیت حضرت امام محمد تقی علیه السلام مصداق تمام و کمالی داشته. چنانچه در فصل معجزات گفته ایم که مکرر شده امام جواد علیه السلام کارهائی نموده که موجب اعجاز و اعجاب دیگران گشته است. ما در فصل معجزات و خرق عادات و کارهائی که از این امام صادر شده و از نظر روان شناسی و تاریخ علم الاجتماع مورد توجه است، بیان کرده ایم. در هر حال معجزات هم از آثار امامت و نشانه ی روشن خلافت و ولایت و تصرف در مواد و موالید است، چه اگر این قدرت الهی نباشد امکان تصرف در مواد ممتنع است و به همین دلیل، معجزه دلیل امامت و ولایت است.

افضلیت جوادالائمه دلیل امامت اوست

یکی از دلائل امامت، افضلیت و اولویت است که نشانه بارز امامت می باشد. این که افضلیت را دلیل امامت دانسته اند، به نصوص قرآن و حدیث است، تا اهل سنت مفضول را بر فاضل مقدم نشمارند. چرا که به حکم عقل و نقل، دانا و با کمال ادیب و مؤدب بر بی ادب و بی فضل و بی کمال تقدم ذاتی دارد. هر جاهل و نادانی به حکم عقل و قهر و اجبار و طبیعت، ناگزیر از اطاعت عالم و فاضل و مؤدب و باکمال است. آن کس که خیاط نیست، ناگزیر باید لباس خود را به خیاط دهد و آن که طبیب نیست، ناچار باید تسلیم شود

و این از مسائل عقلانی و وجدانی مفروغ عنه خردمندان بشری است. به همین منطق، در هر عصر، امام و خلیفه ی خدا بر خلق و حجت حق تعالی بر مردم و پیشوای واجب الاطاعه آن کسی است که در عقل و علم، زهد و تقوا، [صفحه ۱۴۹] فضیلت و کمال و اخلاق بر همه مقدم باشد به ناچار همه ی خلق باید سر تعظیم در پیشگاهش خم کنند. این، اصل مسلم است اما این مفهوم کلی مصداقش به نصوص تاریخ و مشاهدات مردم معین می شود که هر کس، همه ی مردم عصر، یا اکثریت قریب به اتفاق اعتراف نمودند که او واجد مراتب علم و کمال، زهد و تقوی و دین و فضل و ادب است و از این جهات، به حکم عقل بر سایرین رجحان و برتری دارد و او باید پیشوا باشد. درباره ی حضرت امام محمد تقی ابن الرضا علیه السلام نصوص متواتره ای در دست است که آن حضرت با سن کم و حالات کودکی، در علم، فضل و کمال به مرتبه ای بود که بزرگان مشایخ علما را تحت تأثیر دانش و بینش خود قرار داده و در همین اوراق از مناظرات و مباحثات و احتجاجات آن حضرت بحث کردیم. و این قولی است که جملگی برآنند، یعنی مأمون از خلفا و وزرای او و رجال سیاسی و کشور و علمای بزرگ درباری او، همه اتفاق دارند که مصداق حقیقت علم، کمال و فضیلت در وجود جوادالائمه علیه السلام جمع بوده است. اکنون در این مورد یک روایت نقل می کنیم. شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» می نویسد: به نص امامت، پس از علی بن موسی الرضا علیه السلام

امام محمد تقی علیه السلام در تقوا و فضل به سر حد کمال رسیده و برای اثبات آن کافی است که در علوم به اخباری که از آن حضرت نقل کرده اند توجه کنیم که یحیی بن اکثم شیخ الاسلام دربار مأمون، در قبال حضرت جواد علیه السلام زانوی ادب بر زمین زد و هر سئوالی نمود امام جواد علیه السلام در سن ۷ - تا ۹ - سالگی همه را جواب داد و هر سئوالی امام نهم علیه السلام نمود یحیی بن اکثم نتوانست پاسخ دهد. این مجالس در حضور خلیفه، یعنی در مقام سلطنت و حضور اعیان لشکری و کشوری بود که مایه اعجاب همه گردیده و این فضل و دانش کافی است که او، لایق [صفحه ۱۵۰] امامت و کرسی نشین مسند خلافت پدرش باشد. و در حدیث دیگری ابوالقاسم جعفر بن محمد به اسناد خود از علی بن جعفر بن محمد، از حسن بن حسین بن علی بن الحسین نقل کرده که «لقد نصر الله أباالحسن الرضا علیه السلام لما بغی علیه اخوته و عمومته...» تا آنجا که گوید: «فقمت و قبضت علی ید أبی جعفر محمد بن علی الرضا علیهماالسلام و قلت له: اشهد أنک امامی عند الله عزوجل. فبکی الرضا علیه السلام ثم قال: یا عم! ألم تسمع أبی و هو یقول... قال رسول الله صلی الله علیه و آله بأبی ابن خیره الاماء النوبیه الطیبه یکون من ولده الطرید الشرید الموتور بأبیه و جده و صاحب الغیبه، فیقال مات أو هلک، أو أی واد سلک. فقلت صدقت جعلت فداک.» [۹۵] . مدلول سخن این که در این حدیث مفصل که شیخ مفید رحمه الله آن را در

«ارشاد» نقل می کند: علی بن جعفر، برادر امام موسی کاظم علیه السلام و پسر امام صادق علیه السلام برای حضرت امام رضا علیه السلام حدیثی نقل می کند که: خداوند از میان همه ی برادران و اعمام و خویشان شما را به ابی جعفر محمد بن علی یاری می کند. و من شهادت می دهم که او امام بر حق از جانب پروردگار و حجت خدا بر خلق خواهد بود. آنگاه امام رضا علیه السلام حدیثی دیگر در تأیید آن از رسول خدا درباره ی این که خداوند از کنیز نوبیه فرزندی به فرزند من عنایت می کند که فرزند فرزند آن صاحب غیبت کبری - یعنی حضرت مهدی علیه السلام - و منتقم آل محمد خواهد بود، و این دلیل بارز امامت حضرت جواد علیه السلام است. حدیث دیگری را جعفر بن محمد به اسناد خود از ابن یسار نقل می کند که مردی از اهل واسط نامه ای به حضور امام رضا علیه السلام نوشت و در ضمن آن پرسید امام [صفحه ۱۵۱] پس از شما چه کسی خواهد بود و شما که اکنون اولاد ندارید پس امامت به چه کسی منتقل می گردد؟ حضرت امام رضا علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: «و ما علیک انه لا یکون لی ولد، و الله لا تمضی الأیام و اللیالی حتی یرزقنی الله ولدا ذکرا یفرق بین الحق و الباطل» [۹۶] . اگر چه من هنوز فرزندی ندارم، ولی مدتی نخواهد گذشت که خداوند به سنت سنیه خود اولادی پسر روزی من خواهد کرد که او بین حق و باطل را فرق می گذارد و بر خداوند است که امامی را قبل از آن که امام و حجتی دیگر معین نفرماید از دنیا نمی برد

و هیچ گاه دنیا از حجت خالی نخواهد بود. در حدیث دیگری می فرماید: حسن بن جهم گفت: خدمت امام رضا علیه السلام بودم که فرزند صغیر و کودکی پهلوی زانوی او نشسته بود و او دعا می کرد: او آمین می گفت و آنگاه به من فرمود: نگاه کن. آستین پیراهن او را بالا کرد، دیدم بین کتفین او شبیه مهری نقش بسته که در گوشت فرو رفته و برآمده باشد. فرمود نظیر آن را دیده ای؟ عرض کردم: ندیده ام. فرمود: این مهر ولایت و امامت است که بین کتفین یا بازوی ما ائمه به نشانی امامت به دست قدرت زده شده است. حدیث دیگری از ابن ابی یحیی صنعانی نقل شده که گفت: خدمت امام رضا علیه السلام بودم ناگاه فرزند کودکی آمد و پهلوی او نشست، نامش را پرسیدم. فرمود: أبی جعفر و اضافه فرمود که: «هذا المولود الذی لم یولد مولود أعظم علی شیعتنا برکه منه» [صفحه ۱۵۲] در میان ما فرزندی به برکت این مولود برای شیعیان نیست!! زیرا برکات امام جواد علیه السلام در محیط عصر معتصم عباسی بسیار با عظمت و با اهمیت بود. از این اخبار و احادیث بسیار است که امام هشتم علیه السلام ولایت و امامت خود را برای فرزندش ابوجعفر محمد تقی الجواد علیه السلام به مردم ابلاغ فرمود و حجت خدا را بر خلق معرفی کرده است. از امام موسی کاظم علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام و امام علی بن الحسین علیه السلام نیز اخبار زیادی در نص امامت حضرت جوادالائمه در دست است که علامه ی مجلسی همه را در جلد دوازدهم بحار ضبط کرده و ما هم برای

نمونه شمه ای نقل کردیم تا خوانندگان ارجمند مقام و منصب آن حضرت را بدانند و عظمت او را در دلهای صافیه بشناسند و به شفاعت او دست توسل بزنند. مسعودی می نویسد: روی أن عمر ابن الفرج الرجحی قال لأبی جعفر علیه السلام: ان شیعتک تدعی أنک تعلم کل ما فی دجله و کانا جالسین علی دجله. فقال له ابوجعفر علیه السلام: یقدر الله عزوجل ان یفوض علم ذلک الی بعوضه من خلقه؟ قال: نعم. فقال: أنا أکرم علی الله من بعوضه و من اکثر خلقه. [۹۷] . ابن فرج رحجی به امام محمد جواد علیه السلام گفت: دوستان شما مدعی هستند که شما مقدار آب دجله و آنها که ساکن در دجله هستند را می دانید؟ ابوجعفر علیه السلام فرمود: خداوند قدرت دارد علم آن را به پشه ای بیاموزد. [۹۸] . گفت: آری. [صفحه ۱۵۳] فرمود: آیا ما گرامی تر از یک پشه نیستیم که خداوند علم خود را در بحر و بر و ساکنین آن به ما دهد، و با این حال ما مقدار آب و تعداد ساکنین دجله را بدانیم و بشناسیم؟! در این روایت، امام جواد علیه السلام علم خود را درباره ی مقدار آب دریاها و ساکنین آن ابراز فرموده است. این هم از آن مواردی است که در کتاب زندگانی امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام گفتیم که امام به کلیه جریانات عالم آگاه است و از نقشه ی کون و فساد مطلع است، تاریخ و جغرافیای جهان زیر نظر اوست. از ذرات کوچک و جمادات و احجار و نباتات و حیوانات و انسان و کیفیت تکون، توالد و تناسل آنها همه مطلع است و باخبر و

امام جواد علیه السلام نیز این علوم را از پدرش و از جدش به ارث برده و به علوم اسلامی و علوم جهانی عصر خود و عصر گذشته و عصر آینده به علم امامت واقف بوده و نهایت کمتر کسی در محیط مدینه از او درباره این علوم سؤالی می کرد تا مطرح نماید و تجزیه و تحلیل فرماید، در این سؤال اعتراف فرمود که این علم برای حیوانات اگر جایز باشد، برای انسان کامل به طریق اولی جایز است.

معجزه ای دیگر

شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» از جعفر بن محمد نقل می کند که معلی بن محمد گفت: روزی با ابوجعفر علیه السلام درباره ی مرگ پدرش صحبت می کردم، و نگاه به قد و قامت کودکی او می نمودم که چگونه امامت به او منتقل می شود، ناگاه نگاه تندی به من کرده، فرمود: یا معلی! ان الله احتج فی الامامه ما احتج به فی النبوه فقال: (و آتیناه الحکم صبیا) [۹۹] . [صفحه ۱۵۴] ای معلی! خداوند در امامت احتجاج فرمود همان طور که در نبوت احتجاج فرموده، یعنی حجت آورده و در آیه ی کریمه می فرماید: و ما حکم و فرمان نبوت را به صبی و کودک - یعنی عیسی بن مریم - دادیم، چگونه ولایت را به کودک ندهیم. حمیری نیز در «بصائر الدرجات» نظیر این روایت را نقل کرده با این اضافه که فرمود: «فلما بلغ اشده و بلغ اربعین سنه، فقد یجوز أن یؤتی الحکمه و هو صبی و یجوز أن یؤتی و هو ابن اربعین سنه» [۱۰۰] . گاهی به اقتضای زمان، مکان، محیط، عصر اجتماع و نیاز خلق، فرمان نبوت را به صبی می دهد که

در گاهواره بگوید: «انی عبدالله آتانی الکتاب» و گاهی تا به سال چهل نرسد نمی دهد، زیرا سابقه نیروی جسمانی و روحانی او باید مناسبت محیط عصر باشد. چنانچه حضرت موسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله در چهل سالگی به نبوت مبعوث شدند.

سیراب نمودن عطشان

شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» از جعفر بن محمد به اسناد خودش از محمد بن علی هاشمی نقل می کند که صبح روزی که شب آن، مأمون دختر خود را به ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام داده بود، خدمتش شرفیاب شدم. من چون شب دارویی خورده بودم که عطش می آورد، سخت تشنه شدم و عطش به من فشار آورد، ولی از خوردن آب هم به تجویز طبیب ممنوع بودم، ابوجعفر علیه السلام به من نگاهی کرده گفت: تو را تشنه می بینم. [صفحه ۱۵۵] گفتم: آری بسیار تشنه هستم. ابوجعفر علیه السلام رو به غلامش کرد و گفت: «یا غلام! اسقنا مائا»؛ برای ما آب بیاور! من پیش خودم گفتم: الان یک آب مسمومی به من می دهند و در حزن و غمی فرو رفتم، تا این که غلام آب را آورد، ابوجعفر علیه السلام به من لبخندی زد و آن آب را گرفت اول خودش آشامید و بعد به من داد، من آشامیدم و عطش رفع شد، باز گرفت خودش آشامید و باز به من داد، آشامیدم آنگاه لبخندی زد. من به محمد بن علی هاشمی گفتم: گمان می کنم این اباجعفر است و چنانچه رافضه می گویند از درون دلها خبر دارد و اسرار و امور و احوال را خوب تشخیص می دهد. [۱۰۱] .

نجات زندانی

در زندگانی حضرت امام رضا علیه السلام ابوالصلت، محرم اسرار و کاشف معجزات امام رضا علیه السلام بود، از این جهت که عظمت امام هشتم را بر مردم می گفت. به همین جهت مأمون او را زندانی کرد، یک سال در زندان بود که خسته و فرسوده شد، متوسل به حضرت جوادالائمه علیه السلام گردید و از انوار خمسه ی

طیبه علیهم السلام درخواست کرد خداوند او را نجات دهد، دعایی خواند و چون دعای او تمام شد حضرت جوادالائمه علیه السلام در زندان حاضر گردید و او را نجات داد و او را از زندانیان فراری محسوب کردند.

شفای چشم

معجزه ی دیگر شفای چشم محمد بن سنان بود که برای بهبود به حضرت امام رضا علیه السلام در مدینه متوسل شد و حضرت او را به حضرت جواد علیه السلام متوسل کرد، در حالی که او سه ساله بود و حضرت جواد علیه السلام او را شفا داد و معروف به «شبیه [صفحه ۱۵۶] صاحب الفطرس» شد. ولی امام رضا علیه السلام به او دستور فرمود که معجزات و خرق عادت امام جواد علیه السلام را به کسی نگوید و افشاء نکند. محمد بن سنان گوید: پس از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام به کسی گفتم که شفای چشم من به معجزه حضرت جواد علیه السلام بود، باز چشمم به دردی مبتلا شد و باز متوسل گردیدم شفا یافت.

عصای حضرت جواد

شیخ کلینی رحمه الله روایت می کند که محمد بن ابی العلاء از یحیی بن اکثم نقل کرد: زمانی که او قاضی سامره بود، من از حضرت جواد علیه السلام دلیلی بارز بر امامت او خواستم، حضرت عصایی در دست داشت که آن قطعه چوب، به صدای رسا گفت: صاحب من، مولای این زمان است او حجت خدا بر خلق است. من این حجت را دیدم و به او ایمان آوردم و او را حجت خدا بر خلق شناختم. [۱۰۲] . از این معجزات، فراوان برای آن حضرت نوشته اند که بدین وسیله عظمت امامت او بر مردم ثابت گردیده است. همان گونه که ملاحظه می شود، در این معجزات دو نوع معجزه هویداست. یک قسمت مربوط به امور مادی و طبیعی است که از اطراف عالم برای شفای امراض که اطبای عصر از علاج آن عاجز بودند خدمت امام می رسیدند و به اذن الله آنها

را شـفا می داد. و یـک قسم هم موضوع پرسـش های علمی است که همه در آن عاجز و وامانـده بودنـد و از امام جوان ما می پرسـیدند، حضرت جوادالائمه علیه السلام همه را پاسخ می داد [صفحه ۱۵۷] و مسائـل را برای آنها تجزیه و تحلیل می فرمود. این نحوه از معجزات که طی الارض، شـفای امراض و سـیر نفوس بوده از کارهـای عـادی امام نهم علیه السـلام است که برای معرفی خود و بیرون آوردن مردم از شک در سلسله امامت به عرصه ی ظهور و بروز می رساندند.

نجات یک مقتول

شیخ کشـی روایت می کند: احمد بن کلثوم سرخسی گفت: مردی از شیعه به نام ابی زینبه از احکم بن بشار مروزی خبر داد و گفت: او را دیـدم که در گلویش خطی مثل جای شمشیری یا طناب بود، چند بار سـئوال کردم، جواب درستی نداد تا این که اصـرار کردم باز هم نگفت. ابوزینبه گفت: هفت نفر بودیم که در بغـداد حجره داشتیم و حضـرت امام محمد تقی علیه السـلام هم در بغداد بود، یک شب احکم بن بشار که جزو ما بود، نیامد و فردا نیز نیامد، ما نگران شدیم. اول شب توقیعی از حضـرت جواد علیه السلام به ما رسید که رفیق شما را بدین صورت ذبح کرده و کشته و در نمد پیچیده اند و در فلان مزبله انداخته اند، فوری او را نجات دهید و بدین نسـخه معالجه کنید که بهبودی خواهد یافت. احمد بن علی راوی می گوید: با هم رفتیم و نمد پیچیده را پیدا کرده باز کردیم و او را به همان داروئی که امام دستور داده بود، معالجه کردیم، بهبودی کافی یافت. ولی نشانه آن زخم در گلوی او

همچنان باقی بود. چون بهبودی یافت علت قضیه را پرسیدیم، معلوم شد او در یک خاندان سنی متعه کرده بود و آنها - که بنابر مذهب عمر متعه را حرام می دانند - او را دستگیر نموده بدین صورت عقوبت کردند. [۱۰۳] . [صفحه ۱۵۸] امام علیه السلام هم برای حفظ احکام شریعت، آن مرد مسلمان واقعی را با آن همه اخباری که درباره ی متعه و عقد منقطعه از طریق امامیه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده نجات داد و این حکم را زنده فرمود. و این یک امر روانی و علم الاجتماع است که برای تحکیم مبانی توالد و تناسل، متعه در اسلام مباح و حتی با شرایط خودش تأکید هم شده و امام جواد علیه السلام فرمود: اصرار نکنید و افشا ننمایید و با داشتن زن و کنیز آنها را حسود و ناراحت نکنید. متعه مخصوص مسافرین و مردمانی است که شرایط زن گرفتن برای آنها مشکل است.

خاکی که طلا شد

به همان منطقی که گفتیم، امام علیه السلام نهاد و فطرت مواد را به اذن الله تغییر می دهد و اعجاز و خرق عادت می کند، می تواند نظرش کیمیا و دستش به هر چه رسید در صورت اقتضا طلا گردد. اسماعیل بن عباس هاشمی روایت کرده و می گوید: روز عیدی بود که خدمت حضرت جواد علیه السلام رفتم و شکایت از تنگی معاش و گرفتاری زندگی خود نمودم. حضرت مصلای خود را بلند کرد و یک مشت خاک برگرفت و به من داد، همه ی آنها طلا بود، من آن زر ناب را به بازار بردم شانزده مثقال بود و به وسیله ی آن گرفتاری های خود را برطرف ساختم.

[۱۰۴] . هیـچ تردیـدی نیست که مربیان مکتب ربوبی در این گونه معجزات تربیت شـده بودنـد و به اذن الله تصـرف در مواد و موالیـد می کردنـد و به مقتضـای زمان و مکان هر وقت موقع مناسب بود، اظهار قـدرتی نشان می دادنـد تا ما به الامتیاز آنها با دیگران باشد. [صفحه ۱۵۹]

وقوع زلزله به دعای امام جواد

قطب راونـدی نقل می کنـد: معتصم، امام جواد علیه السـلام را به بغداد دعوت کرد و بهانه ای می خواست که آن حضـرت را آزار و شـکنجه دهـد. روزی برخی از وزراء را خواست و گفت: استشـهادی تهیه کنید که محمد تقی قصد خروج دارد؟ و اگر به دروغ باشـد، جمعی شـهادت دهنـد و امضا کننـد. در حقیقت یک پرونـده سازی نمودند که از استشـهاد و قطعنامه های روز درست و تشـکیل شد. وقتی نوشتید که محمد تقی ابن الرضا علیه السلام قصد خروج دارد، قهرا او را احضار می کنم و او دفاع می کند و انکار می نماید، شـما شـهادت به صحت آن دهید و تأیید و تأکید نمائید. قطعنامه تشکیل و پرونده ساخته و پرداخته شد که جمعی از مدینه و حجاز نوشته اند که محمد تقی ابن الرضا قصد خروج دارد و برای این کار، سلاح و پولی فراوان تهیه کرده و چنـد نفر هم از درباریـان آگاه هسـتند. معتصم آن حضـرت را دعوت کرد و گفت: یابن الرضا! مگر تو اراده ی خروج داری؟ امام محمـد تقی علیه السـلام فرمود: به خـدا قسم! این فکر هرگز در خاطرم خطور نکرده، زیرا علم ما نشان می دهد که چنیـن زمـانی نخواهـد آمـد و مـن هم چنین فکر نکرده ام. معتصم گفت: نـامه هـا و استشـهادهایی هست که فلاـن و فلاـن هم شهادت می دهند. فرمود:

آنها را حاضـر کنید! معتصم اصـحاب پرونده ساز را حاضـر کرد، آنان با کمال گسـتاخی گفتند: آری نوشته ای که خروج می کنی و مـا این نامه را از غلامان و بسـتگان تو گرفته ایم که در پرونـده سـند قطعی است. راوی خبر گویـد: حضـرت جواد علیه السلام در ایوان قصر نشسته بود و یک طرف آن [صفحه ۱۶۰] کسانی بودند که شهادت به دروغ داده و پرونده سازی کردند. در این حال که نسبت دروغ به امام دادند، حضـرت جواد علیه السـلام سـر به آسمان بلند کرد، دعائی خواند. ناگهان زلزله ای در آن نقطه ی مسـکونی پرونـده سازان افتاد که مانند گهواره زمین تکان می خورد و معتصم و وزرای او بر خود لرزیدند و به التمـاس افتادنـد، هر یـک از آنهـا می خواسـتند فرار کننـد، تا از جا بر می خاسـتند به رو می افتادنـد، دیگر قـدرت بلنـد شـدن نداشـتند، همه حضار مضطرب و پریشان شدند. معتصم خود در حیرت و اضطرار گفت: یابن رسول الله! من توبه کردم، آنها را هم ببخش، این واقعه یک صـحنه سازی بیش نبود، دعا کن خداونـد این جنبش و زلزله را ساکت و ساکن گردانـد و این مردم نابخرد را هم ببخشـد و از تقصـیر آنها بگـذرد. حضـرت جواد علیه السـلام سـر به آسـمان بلنـد کرد دعائی خواند، عرض کرد: پروردگارا! تو می دانی که این طبقه ضاله دشـمن تو و دشـمنان من هسـتند، من از سـر تقصیر آنها گذشتم. در این حال، فوری زلزله آرام گرفت و عمـارت به جـای خود بـاقی مانـد، همه از تشویش راحت شدنـد. [۱۰۵] . و بـدین وسـیله، قدرت و نیروی امامت را شناختند ولی در ظاهر سر تسلیم فرود آوردند، اما در باطن به خباثت

نفس و دشمنی خود، همچنان ادامه می دادند.

امام محمد تقی به کیمیا اعجاز کرد

درباره ی کیمیا در جلد دوم و سوم زندگانی امام صادق علیه السلام بحث مفصلی کردیم و امکان تبدیل نیرو به ماده و تحول عنصر را ثابت نمودیم. اینک به روایتی برخوردیم که درباره ی حضرت امام محمد تقی علیه السلام نوشته اند. [صفحه ۱۶۱] ابوجعفر طبری روایت می کند که: ابراهیم بن سعید گفت: حضرت امام محمد تقی علیه السلام را دیدم که بر برگ زیتون می زد و نقره شد، من از آن نقره ها گرفته و به بازار بردم و خرج کردم، ابدا تغییری در ماهیت فلزی آن، رخ نداد و نقره ی خالص بود. [۱۰۶] . نگارنده گوید: صرف نظر از مقام امامت، همه ائمه در علم کیمیا هم شاگرد مکتب ولایت مطلقه ی امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و امام صادق علیه السلام اخباری که درباره ی کیمیا و ساختن طلا به جابر بن حیان، شاگرد خود آموخت، همه را از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است. و تردیدی نداریم که این دستور از ائمه ی اسلام است و امام محمد تقی علیه السلام هم می دانست که به دست قدرت، برگ زیتون را فلز نقره خام نموده و به دوستان خود می داد.

اثر دست بر سنگ

در «دلایل الامامه» از آن حضرت اخباری روایت کرده اند از آن جمله که: عماره بن زید گوید: حضرت امام محمد تقی علیه السلام را دیدم که دست خود را بر سنگ گذاشت و جای دست او بر سنگ ماند در حالی که میخ را نمی توان به سنگ فرو برد. راوی گوید: عرض کردم: یابن رسول الله این چه علامت است؟ فرمود: این علامت امامت است. دست خود را بر سنگی گذاشت علامت دست آن حضرت روی سنگ باقی ماند. نگارنده گوید: با این روایت، باید

اعتراف کرد که سنگ محل پای امام رضا علیه السلام در قدمگاه و سنگی که جای پای امام محمد تقی علیه السلام در موزه ی آستان قدس است که [صفحه ۱۶۲] از مسجد «بیهق» انتقال داده اند، همان سنگ جای پای حضرت جواد بن الرضا علیه السلام می باشد. راوی گوید: امام جواد علیه السلام را دیدم آهن را با دست نرم می کرد و می کشید و همان طور که به دست داوود علیه السلام نرم می شد و بدون آن که به آتش بگذارد به هر صورت می خواست در می آورد و سنگ را با خاتم و انگشتر مهر خود، مهر می زد و نقش می بست. این همه، آثار و دلایل امامت و معجزات باهره امام جواد علیه السلام بود، چون آن حضرت جوان تر از سایر ائمه علیه السلام بود، این گونه معجزات را بیشتر ظهور و بروز می داد تا مردم به امامت او یقین نمایند. [۱۰۷] .

درخت سدر

در معجزات آن حضرت نوشته اند: هنگامی که حضرت جوادالائمه با ام الفضل از بغداد به مدینه حرکت کردند، در مشایعت، جمع کثیری از مردم بودند. وقتی آن حضرت در شارع کوفه به دار مسیب رسید، آنجا فرود آمدند. چون هنگام غروب و اول نماز مغرب نزدیک بود، حضرت جواد علیه السلام داخل مسجد شد، آنجا درخت سدری بود که خشک شده و بار نمی داد. حضرت جواد علیه السلام آب خواست پای آن درخت وضو گرفت و به نماز ایستاد، نماز مغرب را به جماعت گزارد و در رکعت اول حمد و سوره نصر و در رکعت دوم توحید را خواند و پیش از رکوع، قنوت نموده و رکعت سوم را به جای آورد تشهد و سلام گفت و لحظه ای نشست و

ذکر خدا به جا آورد و پس از آن چهار رکعت نماز نافله مغرب به جا آورد و تعقیب نماز خواند و دو سجده ی شکر نمود و بیرون رفت. [صفحه ۱۶۳] چون جماعت برخاستند نزدیک درخت آمدند، دیدند درخت سبز و خرم و بار داده است و از سدر آن خوردند، شیرین و گوارا بود و دیدند دانه و هسته ندارد. از این اعجاز و خرق عادت مشعوف شدند و با آن حضرت وداع گفتند و برگشتند و حضرت جواد علیه السلام در سن ده بود که با ام الفضل به مدینه برگشت و تا زمان معتصم قریب ۱۵ سال، تا سال ۲۲۰ هجری در مدینه بود تا که معتصم آن حضرت را دعوت کرد و در آخر ماه ذی القعده همان سال رحلت نمود و پشت سر مقابر قریش مدفون شد. شیخ مفید رحمه الله فرموده است: من آن درخت سدر را دیدم و از میوه ی آن خوردم، بی دانه بود و فاصله ی شیخ مفید رحمه الله تا سال ۲۱۰ قریب صد سال بیشتر می باشد که درخت سدر سر پای خود بوده است. [۱۰۸].

کشف اسرار درونی

علامه ی اربلی رحمه الله در «کشف الغمه» از قاسم بن عبدالرحمان روایت می کند که گفت: من زیدی مذهب بودم، روزی در سفر بغداد دیدم مردم در حرکت و اضطرابند، برخی می دوند، بعضی جای در بلندی ها می گرفتند، عده ای ایستاده بودند و انتظار می کشیدند. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: ابن الرضا، جوادالائمه، داماد خلیفه ی عباسی می آید. من هم گفتم می ایستم و او را مشاهده می کنم. تا ایستادم جا گرفتم، گفتند: آمد. دیدم جوادالائمه علیه السلام بر استری سوار است، من با خود گفتم: «لعن الله اصحاب

الامامه»؛ گروه امامیه دور از رحمت حق باشند، زیرا آنها گمان کرده اند خداوند طاعت این جوان را بر خلق واجب کرده است، تا این خیال در دل من گذشت ابن الرضا نزدیک من رسید رو به من کرد و فرمود: [صفحه ۱۶۴] «یا قاسم بن عبدالرحمان! (أبشرا منا واحدا نتبعه انا اذا لفی ضلال و سعر). این آیه درباره ی حضرت صالح پیامبر علیه السلام است که قوم او، او را تکذیب نمودند و گفتند: آیا آدمی که از جنس ماست و تنهاست هیچ تعبی و حشمی و قدرت مالی ندارد، از او پیروی کنیم؟ من تعجب کردم، او از درون من چگونه مطلع شد؟ گفتم: او ساحر است. تا این فکر در من خلجان یافت باز رو به من کرده فرمود: (أ ألقی الذکر علیه من بیننا بل هو کذاب أشر) این آیه درباره ی کفار قریش و تکذیب وحی است. می گفتند: آیا وحی بر او القاء کرده شده است از میان ما، و حال آن که در میان ما اولی و احق از وی هم یافت می شود. این طور نیست که وحی مختص پیامبر باشد، بلکه او دروغگو و خودپسند و متکبر است. من منقلب شدم و معتقد گردیدم که حق با امامیه است و او از درون افراد مطلع است. من از مذهب زیدی برگشتم و به مذهب امامیه گرویدم و معتقدم که او حجت خدا بر خلق است. [۱۰۹] .

نجات از زندان

اشاره

شیخ مفید رحمه الله و شیخ طبرسی رحمه الله روایت کرده اند که علی بن خالد گفت: در میان قشون سرمن رأی بودم، دیدم مردی را از شام در قید و بند می آورند و آنجا به

زنـدان بردند. گفتند: ادعای نبوت و پیامبری کرده. من گفتم: بروم ببینم کیست؟ چه می گوید؟ یک روزی زندان رفته و او را ملاقـات کردم، گفتم: کیستی؟ گفتم: حـالت چیست؟ گفت: من دیوانه نیسـتم مـدعی مقـام و منصبی هم نیسـتم، من در شام در محل رأس الحسـین علیه السـلام بودم، عبـادت خـدا می کردم، شبی در محراب عبادت مشغول ذکر با خـدا بودم، ناگاه شخصـی را دیـدم نزدیک من آمد به من گفت: برخیز. برخاسـتم، چند قدم با هم راه رفتیم، دیدم مسـجد کوفه است. فرمود: این مسـجد را می شناسـی؟ [صفحه ۱۶۶] گفتم: این مسـجد کوفه است، نماز خوانـدیم و با هم بیرون آمـدیم، کمی راه رفتیم، دیدم مسـجد رسول خدا صـلی الله علیه و آله در مدینه هسـتم، او کنار قبر پیامبر صـلی الله علیه و آله رفت سلام کرد، نماز گزارد و من هم با او هر عملی می کرد متابعت می کردم، باز با هم بیرون آمـدیم کمی راه رفتم دیدم مسـجدالحرام در مکه است، گفت: این جا را می شناسـی؟ گفتم: آری مکه است، با هم طواف کردیم و نماز و دعا خوانـدیم و بیرون آمدیم چند قدمی رفتم دیدم همان مسـجد رأس الحسـین علیه السلام در شام می باشم و آن شخص از نظر من غائب شد. سخت تعجب کردم، من خواب یا بیدار! کجـا رفتیم و آمـدیم؟ این چه شخصـیتی بود که به طی الا-رض یک شب را در سه مسـجد بزرگ به عبادت رسانیـد؟ در حال حیرت بودم تا یک سال دیگر گذشت باز به همان حال در همان محراب آن شـخص آمد و باز همان سفر طی شد و به عبادت مشغول شدیم، در حین

مفارقت او را قسم دادم که خود را معرفی کن. فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام می باشم. من این حکایت را برای چند نفر از دوستان نقل کردم، کم کم به گوش وزیر معتصم رسید، محمد بن عبدالملک زیات، وزیر خلیفه فرستاد و مرا به چنین حال به زندان قشونی آوردند و می گویند: ادعای پیامبری کرده است. علی بن خالد گوید: میل دارم جریان را به خلیفه بنویسم. گفت: مانعی ندارد، چون جریان را نوشتم، خلیفه، یا وزیر بنا بر تشریفات درباری پای آن ورقه نوشته بود: همان کسی که او را به طی الارض در یک شب به مکه، مدینه، کوفه و شام برده، او را از زندان نجات دهد؟! راوی گوید: از پاسخ نامه سخت دلتنگ شدم، گفتم: چون در انتظار پاسخ عریضه است بروم او را خبر دهم که «الیأس احدی الراحتین» چون زندان رفتم، [صفحه ۱۶۷] گفتند: آن مردی که دعوت نبوت داشته مفقود شده، درهای زندان هم بسته بود، راه فرار هم نبود، معلوم نیست، چگونه رفته است اثری از او نیست. فهمیدم که نجات از زندان به دست امام محمد تقی علیه السلام بود، تحقیق کردم چنین بود، همان شب او را نجات داده اند. من هم که تا آن روز زیدی مذهب بودم عدول نموده به امامیه پیوستم، و او را حجت خدا بر خلق می شناسم. [صفحه ۱۶۸]

در مدح و منقبت امام جواد

زهی جمال مبارک که از طریق کمال فزون ز مهر منیرش تجلی است و جلال یگانه گوهر دریای دانش و حکمت بحار جود و عطایا و کعبه ی آمال به خلق و خوی محمد به علم

و فضل علی حسن به حلم و حسینی و راست خوی و خصال جواد در کف او سیم و زر بسی بی قدر جلال را به مثل مظهری ز رب تعال امام مفترض الطاعه جانشین رضا خدای را بپرستش یکی گزیده مثال همین بس است فضیلت که در حداثت سن شکست خصم بداندیش را ز حسن مقال مگر نبود که یحیی بن اکثم از ره علم گشود در بر او باب ها ز روی سؤال تمام حل قضایا نمود بی توقیر از او نماند دگر بهر خصم را مجال چنان به حل کلام او ز مدعی پرداخت که عجز خصم مدلل شدش ز استدلال نه اوست وارث علم محمد محمود!؟ نه اوست هادی دین و مسلم از افضال!؟ هر آن که پیرو او شد گرفت راه نجات رسید تابع او بر سعادت و اقبال [صفحه ۱۶۹] به هشت سالگی آنسان جواب نغز و لطیف ز بهر مأمون بفرمود از طریق کمال هم از جلالت و فرزانگی چنان فهمید که نیست بیم و را جز ز قادر متعال به خصم حالت بهت از جواب نغزش داد که یافت وضع پریشانی از تغیر حال به اعتراف جلالش گشود لب پس از آن هم از مراتب فضلش نمود استقبال اگر صفای دل و نور معرفت خواهی بجو ز پرتو نور رخش بدین منوال بهار عمر چو بربست رخت از این عالم دل از غمش شده لبریز خون و مالامال ز ظلم معتصم دون جواد علیه السلام شد مسموم همان لعین که بدی پیشوای اهل ظلال از او نماند در این دهر غیر بدنامی هماره لعن مفصل به وی نه با اجمال

جواد علیه السلام را ز خدا جاه و مرتبت باقی به قبه اش نگر و آن همه جلال و جمال سحاب، فیض زیارت تو را چو گشت نصیب سپاس و شکر کن از فضل حق در آن احوال. [۱۱۰] . [صفحه ۱۷۳]

شفای چشم کور

قطب راوندی رحمه الله از محمد بن میمون روایت کرده که گوید: قبل از مسافرت حضرت رضا علیه السلام به خراسان، سفری به مکه آمد و من در خدمتش بودم، چون خواستم به مدینه برگردم، عرض کردم امری دارید، در مدینه میل دارید مرقومه ای برای اهل منزل بنویسید که من ببرم، اگر مرقومه ای بنویسید، برای ابوجعفر می روم خبر سلامتی شما را می دهم. حضرت تبسمی فرمود و مرقومه ای نوشته به من داد. نامه را آوردم، چشمان [صفحه ۱۶۵] من نابینا شده بود. موفق خادم حضرت ابوجعفر علیه السلام را از صدا نمی شناختم، او را یافتم مرا برد خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام و او صبی بود. نامه را خدمت او دادم به موفق فرمود: باز کن. باز کرد، مقابل روی آن حضرت گرفت و خواند رو به من کرد و فرمود: ای محمد! چشمت چطور است؟ عرض کردم: علیل شده، مدتی است نمی بینم. فرمود: پیش بیا، دست مبارک به چشم من کشید، بینا شد. جمال باهر النور او را دیدم و دست و پای او را بوسیدم، از خدمتش مرخص شدم. خبر شفا یافتن محمد بن میمون در مکه و مدینه شایع شد و مردم ابوجعفر امام محمد تقی علیه السلام را در همان حال صباوت و کودکی به عظمت و امامت می شناختند.

علم امامت و مأخذ و منبع و ظاهر و باطن و حقایق علوم امام جواد

گوشه ای از اسرار علوم و معارف امام جواد (علم غیب)

قال الله تعالی: (و لا یحیطون بشی ء من علمه) [۱۱۱] . درباره ی علم امام علیه السلام پیشتر بیان کردیم که: امام، برگزیده ی خداوند است و طبق سنت ربوبی، بایستی نقشه ی جهان هستی زیر نظر او باشد و خداوند از مخزن علم خود آنچه لازمه ی ارشاد و هدایت است به امامان معصوم علیهم السلام آموخته و علم

غیب و شـهود را به آن هـا تعلیم فرمـوده است. تردیـدی نیست که علم حق، عین ذات حـق است و هیـچ چیز به علم او احـاطه نـدارد؛ بلکه او بر هر چیزی محیط است و معلومات خدا همان مخلوقات اوست. علاوه بر این، آنچه که در علم او نهفته است و هنوز به عالم شهود راه نیافته - که آن را «علم غیب» گویند - نیز جزو معلومات اوست. بنابراین، مراد از غیب، علومی نیست که فقـط از نظر مـا غـایب باشـد، بلکه مقصـود آن علـومی است که از حیطه ی دانش بشـری غـایب و پنهـان است. مثلاـ موجود و مخلوقی که خداونـد بعدها خلق می فرماید، یا مخلوقات عوالم دیگر که بشـر بدان راه ندارد، مانند مخلوق کره ی «شـعری» که در قرآن بـدان سوگنـد یاد می کند که: (و انه هو رب الشـعری) [۱۱۲] و این شـعری چندین هزار برابر خورشـید و از [صـفحه ۱۷۴] لحـاظ وزن یـک لیتر آن مسـاوی با ۱۷۰ تـن و از نظر نـور ۷۵ سـال نوری فاصـله ی ما تا آن شـعری می باشـد و به یقین مخلوقـاتی دارد که مـا نمی دانیم - این ها را علم غیب گوینـد. در تفسـیر آیه ی شـریفه (و لا یحیطون بشـی ء من علمه) آمـده است: ای: بمعلومـاته. یعنی کسـی به معلومات او هم احاطه نخواهـد یافت. روزنه ای از علم خود به سوی بعضـی از انسان های لایق می گشاید و به قدر لیاقت و اسـتعداد آنها به ایشان وحی و الهام می نماید. در «تفسـیر برهان» در ذیل آیه ی کریمه (عالم الغیب و الشهاده) [۱۱۳] روایتی از حضـرت صادق علیه السـلام نقل شده که حضرتش می فرماید: «الغیب ما لم یکن و الشهاده ما

قـد کان»؛ غیب، آن چیزی است که (مشـهود) نباشـد و شـهادت آن چیزی است که (ظاهر) باشد. [۱۱۴] . عالم بزرگوار، شـیخ صـدوق رحمه الله در «معانی الاخبار» علم غیب را علم به گذشـته و حال می دانـد و علم شـهود را علم به آینـده و اسـتقبال می دانـد، چرا که کاینـات به مشـیت حق، زنـده، بـاقی و برقرارنـد و حق تعالی این علم را به انبیای خود آموخته تا آن ها نسـبت به دیگران امتیاز داشـته باشـند و افراد دیگر بشر فاقد این قوه ی ادراک هستند. علم حق تعالی - جل شأنه - از گذشته، مثل آینده است. یعنی همان طور که نسـبت به گذشته عالم و آگاه است و جریان آفرینش را در گذشته می داند؛ همان گونه آنچه را که در آینـده جاری خواهد شد، می داند و به پیامبران خود نیز این حقیقت را آموخته و خلفی در وعده ی او به انبیاء و رسل نشده و هیـچ پیامبری با آن که تا حدی به [صـفحه ۱۷۵] علم الهی وارد بوده، تکـذیب نکرده است. حق تعالی این علم از گذشـته و آینده را بر حسب اقتضای عالم شـهادت به اولیا و برگزیدگان خود آموخته و آن ها را از مجاری عالم آفرینش واقف ساخته و خبرهـای خلقت را به آن هـا داده است. هفت مرحله عالم غیب عبارت است از: ۱ - مشیت، ۲ - اراده، ۳ - قدر، ۴ - قضا، ۵ - اجل، ۶ - کتاب ۷ - اذن در ایجاد. عالم شـهادت با عالم غیب گاهی مطابقت می کند و زمانی به مقتضای علم الهی، تغییر می یابد. چنانچه لوح محفوظ، نماینده ی علم غیب و لوح محو و

اثبات، نماینده ی عالم شهادت است. از این رو، در قصه ی ذبح اسماعیل علیه السلام یا رفع اثر وضعی و حرارت آتش از ابراهیم علیه السلام حاکی همین حقیقت است و به همین منطق امام علیه السلام در اشاره به آیه ی کریمه ای فرمود: «لولا آیه فی کتاب الله لأخبرتکم بما کان و ما یکون و ما هو کائن الی یوم القیامه» [۱۱۵] . اگر این آیه در قرآن نبود که «یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب» به شما خبر می دادم آنچه را واقع شده و آنچه را واقع می شود و خواهد شد تا روز قیامت. یا به نقل کلینی رحمه الله در کتاب شریف «کافی» از ابوجعفر علیه السلام که حضرتش فرمود: «لو کان لألسنتکم أوکیه لحدثت کل امری بما له و علیه». [۱۱۶] . بنابراین، یک حد و مرزی در علم امام - که ممکن است - با علم واجب، وجود دارد که برای اولیا و انبیا شرایطی گذاشته که در صورت ضرورت، از غیب به آن ها [صفحه ۱۷۶] افاضه می شود وگرنه علم آن ها هم نسبت به خلق، مانند علم خدا نسبت به آن ها می باشد. یعنی آنچه را که حق تعالی در علمش نهفته است به قدر ضرورت به انبیا و اولیا تعلیم می شود. و همین طور آن چه از کنوز مخفی علم الهی به انبیا و اولیا افاضه شده مردم نمی دانند مگر در هنگام ضرورت که به منصه ظهور و بروز بگذارند و در حقیقت، علم الهی منبع کلی علوم است که رشته هایی از آن به دل های برگزیدگان جاری شده و در مواقعی خاص ظاهر می نمایند. نعمانی در کتاب «غیبت» در باب علم امام،

از کتاب «کافی» با سلسله اسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که گوید: خدمت حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عرض کردم: یابن رسول الله! من أین أصاب أصحاب علی ما أصابهم مع علمهم بمنایاهم و بلایاهم؟! قال: فأجابنی – شبه المغضب –: ممن ذلک الا منهم.... فقلت: ما یمنعک جعلت فداک؟ قال علیه السلام: ذلک باب أغلق، الا أن الحسین بن علی علیهماالسلام فتح منه شیئا یسیرا. ثم قال: یا أبامحمد! ان اولئک کان علی أفواههم أوکیه. [۱۱۷] . ای فرزند رسول خدا! از کجا اصحاب امیرالمؤمنین دچار گرفتاری می شدند با علمی که حوادث و وقایع و مرگ و میرها داشتند؟ حضرت به حالی که همانند خشم و غضب بود فرمود: این مشکل از چه کسی جز خودشان است؟ عرض کردم: چه مانعی دارد که من هم بفهم؟ فرمود: این باب بسته شد، آری به وسیله ی جدم حسین بن علی علیهماالسلام [صفحه ۱۷۷] گوشه ای از آن گشوده گشت. آنگاه فرمود: آنها براستی بر دهانشان بست و بندی بود. آری، هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند و سبب این مهر و سکوت آن است که همه ی مردم در ظرفیت یکسان نیستند و چه بسا که از اسرار و رموز واقف شوند و با فقدان تملک نفس و استعداد هضم مطالب از دین خارج شوند و این علم سبب هلاکت آن ها گردد، در صورتی که هدف، هدایت و ارشاد و ایصال به سعادت است. ام الکتاب – که همان لوح محفوظ است – همه ی حقایق شدنی عالم بدون کسر و نقصان از گذشته و آینده در آن ثبت است، ولی لوح محو

و اثبـات در مرتبه ی شـهود است و ذات پروردگـار به هر دوی این لوح هـا سـلطه و احاطه دارد. از طرفی، ذات پروردگار جل شأنه بندگان مکرمی دارد که از خوف خدا در حال اشـفاقند و آن ها مسبوق به علم شهودی هستند و به امر حق عمل می کنند و همه ی این مراتب در علم حق تعالی نهفته است.

علم امام

اینـک سـخن را در مورد علم امام علیه السـلام ادامه می دهیم. همان گونه که از آیات قرآن و تفسـیر آن ها و روایات اسـتفاده می شود علم امام سه قسم است: اول: علم به قدر و قضا. امامان علیهم السـلام این علم را از روی لوح محو و اثبات استعلام می کننـد و ذات حق تعـالی لوح محو و اثبات را - که نقشه ی کائن و موجود عالم وجود است و مبنی بر شـهود عقلی است - زیر نظر امام علیه السـلام - که ولی مطلق کارخانه هستی اوست - گذاشـته تا شاهد کلیه ی عوالم وجود باشد. [صـفحه ۱۷۸] دوم: علم به گذشـته. خداونـد به وسـیله ی این علم نقشه ای از عـالم کون و گذشـته را زیر نظر امام علیه السـلام نهاده تا به اجمال و تفصـیل بر حسب نتیجه ی نهـایی از گذشـته ی عالم، یا سازمان آفرینش اطلاع یابـد. سوم: علم تفصـیلی از هر یک از دو قسـم فوق. امام به توسط این علم در موقع ضـرورت به جزئیات گذشته، حال یا آینده ی ملهم می گردد و به او الهام می شود الهامی که اطمینان انگیز است. در بخش نخست، کلید گنج علوم را به امام علیه السلام می سپارند، چنانچه در شب قدر، قرآن بر قلب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یک جا نازل شد

و در آن شب مقدرات و سرنوشت اشخاص را یک جا به پیامبر و امام خبر می دهند آن ها در آن شب از این وقایع مزبور علم اجمالی پیدا می کند اما در مرور زمان جزء جزء اجمال به تفصیل می پیوندد و جزئیات و خصوصیات سرنوشت آدمی - همان طور که از یک یک آیات با شأن نزول آن ظاهر گردید - هر ساعت و شب و روزی روشن می شود. افاضه ی این علم به مشیت و اراده ی حق تعالی است که هرگاه اراده کند الهام یا وحی می فرماید و شاهد این حقیقت، روایتی است که در حدیث اول از باب «نادر فیه» در ذکر غیب کتاب «کافی» نقل شده است. معمر بن خلاد گوید: مردی از اهل فارس از حضرت اباالحسن علیه السلام پرسید: أتعلمون الغیب؟ فقال: قال أبوجعفر علیه السلام یبسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا فلا نعلم. [۱۱۸] . آیا شما علم غیب می دانید؟ فرمود: امام باقر علیه السلام فرموده است: علم برای ما گسترده و گشوده می شود پس می دانیم و از ما قبض می شود پس نمی دانیم. [صفحه ۱۷۹] درست مانند این است که مخزن علم الهی، یا لوح محو و اثبات در نظر امام علیه السلام با یک وضع و محاذاتی قرار گرفته که هر وقت اراده کند از دوربین آن می بیند و به همه چیز واقف می شود و هرگاه نخواهد، یا خدا نخواهد وضع و محاذات دوربین تغییر می کند. چرا که (ما تشاؤن الا أن یشاء الله) [۱۱۹] اراده و مشیت آن ها، اراده و مشیت الهی است. آن ها آن چه را که خدا بخواهد می خواهند و آنچه را که آن ها خواستند خدا خواسته است. این

علم به مقتضای لطف برای امام علیه السلام مسجل شده و هیچ شرطی در این افاضه ی اشراقیه ی الهیه نیست. شیخ مفید قدس سره درباره ی تفسیر آیه ی کریمه ی (ان الذین یمارون فی الساعه لفی ضلال مبین) [۱۲۰] روایتی نقل می کند که: از حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام از تفسیر این آیه پرسیدند. فرمود: انما علمنا بمنزله الوحی المنزل علی الأنبیاء، فلو أردنا و سألنا الله أجاب الله دعائنا و لکنه قرر أن لا یظهر ذلک للغیر، فلو أردنا أن تظهر للغیر محاه الله عن قلوبنا. علم ما به منزله ی وحی است که بر انبیا نازل شده است به محض آن که اراده کنیم، و از خدا مسألت نماییم دعای ما را اجابت می فرماید و به ما افاضه و الهام می کند؛ ولی مقرر فرموده که این حقیقت برای غیر امام ظاهر نشود، پس به محض آن که اراده کنیم که برای غیر ظاهر و آشکار سازیم فوری از نظر ما محو می شود. از این رو، علم امام افاضه ی اشراقیه ی الهیه به وسیله وضع و محاذات با مخزن علم الهی است به شرط آن که به دیگری نیاموزند، چرا که ظرفیت امام را غیر امام ندارد و شاید موجب فساد گردد. [صفحه ۱۸۰] در روایت دیگری آمده که حضرت فرمود: نحن أعلم بالوقت. ما به وقت و زمان داناتریم. و در حدیث مفصل دیگری می فرماید: حاش لله أن یوقت ظهوره بوقت یعلمه شیعتنا. [۱۲۱] . حاشا که خداوند ظهور او را معین به وقتی کند که شیعیانمان آن را بدانند. مؤید این نقل، روایتی است که شیخ کلینی رحمه الله در کتاب شریف «کافی» در باب «نوادر اخبار بنی اسرائیل» آورده که

زراه بن اعین به حضرت ابی جعفر می گوید: جعلت فداک! لو حدثتنا متی یکون هذا الأمر فسررنا به؛ اگر شما وقت ظهور قائم را به ما بفرمایی چه قدر مسرور می شویم. حضرت فرمودند: یا حمران! ان لک أصدقاءا و اخوانا و معارف. ثم حکی علیه السلام له قصه ولد العالم و الازمنه الثلاثه و أن الثالث زمان المیزان. [۱۲۲] . ای حمران! تو دارای برادران و دوستان و آشنایانی هستی که وفای به عهد نمی کنند - یعنی ظرفیت نگاهداری اسرار و رموز را ندارند -. آنگاه حکایت پدری را که در زمان بنی اسرائیل سه فرزند داشت بیان فرمود که مفادش این است که این سر از تو به دیگران فاش می شود و آن ها طاقت حفظ اسرار را ندارند و افشای این خبر موجب فساد می گردد و این است سر حدیثی که می فرماید: «لو کانت لألسنتکم أوکیه». [صفحه ۱۸۱]

علم حضوری

بنابر آنچه بیان شد، علم امام حضوری از روی محو و اثبات است و این علم، در عین حال علم ارادی است که هر وقت اراده کند برای او حاضر است، خواه این علم اجمالی باشد مانند افاضه در شب قدر که (من کل امر) [۱۲۳] و خواه تفصیلی، چنانچه در مرور ایام متناوبا به ظهور می رسد. یا علم امام، علمی است که از روی مصحف فاطمه زهرا علیهاالسلام به دست می آورند، یا از روی جفر و جامعه حاصل می شود، یا از تأییدات روح القدس است، یا به وسیله ی نور و انوار افاضه ی اشراقیه است که به قلب امام می تابد، یا از راه مراجعه به ودایع امامت است که در علم امام اول نهفته و به ودیعت

به دست یکدیگر می رسد. در هر حال، علم امام علیه السلام از مخزن علوم الهی است که به وسایل مختلف افاضه می شود، و هر وقت مصلحت ایجاب کند آن علم از لوح خاطر آن ها محو می گردد. چنانچه کشی در «رجال» خود نقل می کند که: عبدالله بن طاووس از امام رضا علیه السلام پرسید: راست است که یحیی بن خالد برمکی، پدرت موسی بن جعفر علیهماالسلام را مسموم نمود؟ فرمود: نعم، سمه فی ثلاثین رطبه. قلت له: فما کان یعلم أنها مسمومه؟ قال علیه السلام: غاب عنه المحدث. قلت: و من المحدث؟ قال: ملک أعظم من جبرئیل و میکائیل، کان مع رسول الله صلی الله علیه و آله و هو مع الائمه و لیس کلما طلب وجد. [صفحه ۱۸۲] ثم قال علیه السلام: انک ستعمر، فعاش مائه سنه. [۱۲۴] . آری، یحیی بن خالد برمکی، پدرم را با سی عدد خرمای آلوده به سم مسموم نمود. گفتم: آیا پدرت نمی دانست که خرما مسموم است؟ فرمود: در آن موقع محدث از او غایب شده بود. پرسیدم: محدث کیست؟ فرمود: محدث فرشته ای، بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است. این محدث و گفتگو کننده با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود وبا ائمه ی معصومین علیهم السلام نیز همراه است، و آنگونه نیست که هرگاه طلب شود یافت شود. آنگاه حضرت به راوی خبر فرمود: تو عمر طولانی می کنی. راوی نیز تا صد سال زندگی کرد.

علم امام از روی کتاب

بخشی از علم به وسیله ی کتاب آسمانی قرآن است که به امام افاضه شده و آن ها حاملین علوم قرآن هستند و از ظاهر و باطن، مجمل و مبین و محکم و متشابه قرآن مطلع و آگاهند.

چنانچه خداونـد در سوره ی جن می فرمایـد: (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا - الا من ارتضـی من رسول فانه یسـلک من بیده یدیه و من خلفه رصدا). [۱۲۵] . علم غیب، در مقابل علم شـهود است که به حس ظاهر و باطن درک نمی شود. این علم غیب به سه اعتبار است: [صـفحه ۱۸۳] ۱ - یا به اعتبار زمان وقوع کاری است. ماننـد اشـیای گذشـته و آینده. ۲ - یا از جهت مکان وقوع می باشد. مانند آنچه از حس ما غایب و پنهان است که اکنون با آن وضع و محاذات حسـی نداریم، بلکه در مکان آینده و زمان آینده با آن تماس حاصل می کنیم. ۳ - یا در اصل زمانی و مکانی نیست، ولی پنهان از نفس آدمی است. مانند قواعـد علمی. چنـانچه در سوره ی آل عمران می فرمایـد: (تلـک من أنباء الغیب نوحیه الیک ما کنت تعلمها أنت و لا قومک). [۱۲۶] . یـا ماننـد فن کشتی سازی که به نوح تعلیم شـد و همه ی این علوم به شـهود و حس است و آنچه غیر از این باشـد علم غیب است که ماورای حس و شهود است و این علم غیب مخصوص ذات حق تعالی است و آن خداوند است که عالم به غیب است و در این علم غیب، هیـچ کس در هیـچ مرتبه ای از مراتب و منـازل آن شـرکت نـدارد مگر کسـانی که از آن ها راضـی باشد. این مرضـیین، پیامبران و خلفای آن ها هسـتند که حافظ علم غیب هسـتند. از این رو فرمود: (فلا یظهر علی غیبه أحدا). و استثناء آن به وجود مقدس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

و علی امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد معصومین علیهم السلام آن ها تعبیر شده است که: (فجعلتم خزنه لعلمه و تراجمه لوحیه». و این علم است که به کثرت انفاق کاستی و تقلیل نمی یابد. آن سان که خداوند می فرماید: (فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا). چرا که خداوند این علم را از کید شیاطین مصون داشته و از چشم و گوش آن ها محو فرموده است. در روایتی آمده: «انه قد أبلغ النبی صلی الله علیه و آله علیا و الطیبین من ذریته ما علمه من غیبه و أنهم قد [صفحه ۱۸۴] أبلغوا شیعتهم ما امروا بابلاغهم من العلوم الغیبه». تردیدی نیست که برگزیده ترین افراد بشر، پیامبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بوده که صادر اول، عقل کل و اشرف رسل است و او علم غیب شهودی را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ذریه پاک او آموخت و به آن ها اجازه داد که به خواص شیعه - که ظرفیت تحمل و حفظ علم غیب را داشته باشند - بیاموزند. چنانچه در «تفسیر قمی» آمده است: «لیعلم النبی صلی الله علیه و آله أن قد أبلغ رسالات ربه و أحاط بما لدی الرسول من العلم و أحصی کل شی ء عددا» [۱۲۷] . این علم، آگاهی از گذشته و آینده تا روز قیامت از فتنه ها، خسف، زلزله، قذف و هلاکت افراد و اقوام و ملل است. شیخ کلینی رحمه الله روایت می کند که: حمران بن اعین از حضرت باقر علیه السلام در ضمن حدیث مفصلی - که نقل نموده - از تفسیر آیه ی (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا) پرسید؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: سوگند

بـه خـدا! محمـد صـلی الله علیه و آله از کسـانی است که او را پسـندیده است. [۱۲۸] . آنگـاه فرمـود: و امـا اینکه فرموده: «علم الغیب» همانـا خداونـد عـالم است به آنچه از خلق او پنهان است در آنچه تقـدیر می کنـد و در علم خودش بیش از آنکه او را بیافرینـد و پیش از آنکـه بـه فرشـتگانش برسانـد حکـم می کنـد، ای حمران ایـن علمی اسـت کـه نزد او موقـوف اسـت و به درخواست او بستگی دارد، هرگاه بخواهـد آن را حکم می کنـد و اگر بدا در آن حاصل شد آن را امضاء نمی کند. [صـفحه ۱۸۵] اما علمی که آن را مقدر کند و حکم کند و امضا کند یعنی به مرحله ی ثبوت برسد علمی است که به رسول خدا و پس از آن به ما منتهی می گردد. و آنچه که خداوند در سوره ی نمل می فرماید که: (لا یعلم من فی السـماوات و الأرض الغیب الا الله) از همین علم است که از باب حکمت و مصلحت با شرایط خاصی به پیامبر خود و اوصیای او و او افاضه می فرماید. و معنای روایتی که می فرماید: «یعلمه و یزقه العلم زقا و یرزقه العلم رزقا و یعلمه الله الهاما» همین است. [۱۲۹] .

امام اعلم از موسی و خضر است

سیف تمار گوید: در مسـجد الحرام در کنار حجر اسـماعیل علیه السلام با گروهی از شیعیان در حضور امام صادق علیه السلام نشسـته بودیم که حضـرتش فرمود: علینـا عین فالتفتنـا یمینه و یسـره فلم نر احـد فقلنـا لیس علینا عین. فقال: و رب الکعبه و رب البیت - ثلاث مرات - لو کنت بین الخضر و موسی علیهماالسلام لأخبرتهما أنی أعلم منهما و لأنباهما بما

لیس فی أیدیهما لأن موسی و الخضر علیهماالسلام أعطیا علم ما کان و لم یعطیا علم ما یکون و ما هو کائن حتی تقوم الساعه و لقد ورثنا من رسول الله صلی الله علیه و آله وراثه. [۱۳۰] . آیا کسی مراقب ما است؟ ما به راست و چپ نگاه کردیم و کسی را ندیدیم، پس عرض کردیم که کسی مراقبت ما نیست. سه بار فرمود: به پروردگار عالم و خدای کعبه سوگند! که اگر من با خضر و موسی علیهماالسلام بودم هر دو را آگاه می کردم که من از آن ها داناتر [صفحه ۱۸۶] هستم و آن ها را به آنچه نمی دانستند، خبر می دادم، زیرا به موسی و خضر علیهماالسلام علم گذشته تعلیم شده بود ولی علم به آنچه واقع می شود و آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد داده نشده بود و ما این علوم را از رسول خدا صلی الله علیه وآله به وراثت بردیم. شیخ صدوق رحمه الله در «عیون اخبار الرضا علیه السلام» روایتی از امام رضا علیه السلام از جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده که حضرتش فرمود: ما ینقلب جناح طائر فی الهوی الا و عندنا فیه علم. [۱۳۱] . هیچ بال پرنده ای حرکت نمی کند مگر آن که نزد ما در مورد آن علم و آگاهی است. در خبر دیگری می فرماید: هیچ برگی از درخت نمی روید - یا نمی افتد - مگر آن که ما بدان واقف و مطلع هستیم. قطب راوندی در کتاب «خرائج» از امام رضا علیه السلام روایت می کند که حضرتش به مردی به نام «ابن هداب» فرمود: تو به زودی به تهمت خونی از نزدیکانت مبتلا خواهی شد.

او گفت: علم غیب را جز خدا کسی نمی داند. فرمود: مگر آیه ی (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا - الا من ارتضی من رسول) [۱۳۲] را نخوانده ای رسول خدا صلی الله علیه وآله مرتضی بود و ما ورثه ی او هستیم که به ما علوم اولین و آخرین از گذشته و آینده تا روز قیامت افاضه شده است. [۱۳۳] . [صفحه ۱۸۷] در کتاب «غیبت» از قاسم بن علاء - که از وکلای حضرت عسکری علیه السلام می باشد، و عمرش ۱۱۷ سال بود و در سن هشتاد سالگی چشمش نابینا شد - نقل شده که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در توقیع مبارک، مرگ او را پیش از چهل روز خبر داد و روز هفتم مریض شد و چشمش پیش از مرگش روشن شد و قاسم ماجرا را به رفیقش عبدالرحمان گفت و نامه ای که از توقیع مبارک صادر شده بود شخصا خواند و عبدالرحمان این آیه را خواند: (و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا) [۱۳۴] . در این آیه - که آخر سوره ی لقمان است - خداوند پنج علمی را که به خود اختصاص داده در سوره ی جن این علوم را به برگزیدگان خود نیز اختصاص داده است، می فرماید: (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا الا من ارتضی) [۱۳۵] . و در آیه ی کریمه ی (تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل أمر) [۱۳۶] آنچه که فرشتگان و روح که همان محدث آسمانی است به اذن پروردگار از هر امری بر دل برگزیدگان ربوبی الهام و وحی می نمایند. و در سوره ی حم می فرماید: (فیها یفرق کل أمر حکیم)

[۱۳۷] از آن چه از باقیه ی لوح محفوظ امضا، حتم و حکم شده به آن ها آموخته می گردد. و این «کل امر» و «کل امر حکیم» که بر دلهای برگزیدگان نازل می شود کلیه امور و سرنوشت عالم وجود است. چنانچه در «تفسیر برهان» آمده است: مردی از امام علیه السلام پرسید: حجج الهی چه کسانی هستند؟ که (فیها یفرق کل أمر حکیم) بر آن ها تمام امور عرضه می شود؟ [صفحه ۱۸۸] امام علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام. [۱۳۸] . شیخ صدوق رحمه الله در «معانی الاخبار» از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: هذا هو الامام المبین الذی أحصی الله فیه و الله علم کل شی ء» [۱۳۹] . این علی همان امام مبین است که خداوند در او کلیه ی علوم را جمع آوری فرموده است - پروردگار عالم به او همه چیز آموخته است - در تفسیر «صافی» از «بصائر الدرجات» از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرتش شنید مردی این آیه را می خواند: (یا أیها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شی ء) [۱۴۰] . فرمود: (اوتینا من کل شی ء) یعنی: خداوند زبان طیور و حیوانات را و تمام علوم را - نه از تمام علوم که «من» تبعیضی باشد، به ما آموخت. حضرت فرمود: کلیه علوم را خداوند به ما آموخته است. [۱۴۱] .

شاهد و مشهود

امام علیه السلام در تفسیر آیه ی شریفه ی (و کذلک جعلناکم أمه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا) می فرماید: [۱۴۲] . امام است

که رحمت عالمیان و شاهد بر تمام خلایق می باشد. و مؤید این سخن آیه (و جی ء بالنبیین و الشهداء) [۱۴۳] است که شهدا صفوف پشت سر پیامبران می باشند و شاهد بر کار خلق خدا هستند. و در تفسیر این آیه آمده است که: ان الله تعالی جعل محمدا و علیا و الأئمه من عترته شهداء، فهم الشهداء علی [صفحه ۱۸۹] الامم کافه مطلعون علی سرائرهم و ضمائرهم و ما هم علیه. پروردگار عالم، محمد و علی و امامان از خاندان او را گواه تمام امت ها قرار داد و آنان به اسرار و ضمایر و افکار و اندیشه و اعمال و حالات همه ی افراد بشر واقف و مطلع هستند. و در آیاتی دیگر مانند (و یقول الاشهاد) [۱۴۴] و غیر آن همه جا مراد از شهدا و شهود و اشهاد و شاهد منه ائمه معصومین علیهم السلام می باشند. و لطیفه سخن در این جاست که مراد از شهود، حضور جسمانی است، نه حضور روحانی. یعنی آن ها در تمام اوقات و ازمنه و امکنه شاهد و حاضر و ناظر خلق می باشند و روی همین حضور و شهود، علم به ماجرای عالم دارند. چنانچه حضرت عیسی فرمود: (و انبئکم بما تأکلون و ما تدخرون فی بیوتکم) [۱۴۵] . خبر می دهم که شما چه می خورید و چه در خانه های خود ذخیره کرده اید. و حضرت یوسف علیه السلام آنگاه که آن دو مرد در زندان تعبیر خواب خود را خواستند فرمود: (لا یأتیکما طعام ترزقانه الا نبأتکما بتأویله قبل أن یأتیکما ذلکما مما علمنی ربی) [۱۴۶] . پیش از آن که غذایی بخورید خواب شما را تعبیر می کنم و این علمی

است که پروردگـارم به من آموخته است. این در حالی است که برای «انبیای سـلف» کل أمر نبوده، بلکه از کل علوم برخی را به آن ها آموخته بودند، ولی ائمه ی معصومین علیهم السـلام، واجد کلیه ی علوم و (کل امر [صـفحه ۱۹۰] حکیم) بودند و به همین منطق بود که فرمود: (علماء امتی أفضل من أنبیاء بنی اسـرائیل) که منظور از علمای امت، ائمه ی معصومین علیهم السـلام می باشـند. که به لحاظ اعلمیت و جامعیت در همه ی علوم بر پیامبران سـلف افضلیت یافته اند، که اولی الأمر هستند. آنگاه که از حضـرتش از اولی الأمر می پرسـد می فرماید: اولی الامر کسانی هسـتند که در شب قدر سـرنوشت خلق به آن ها عرضه می شود و روح و ملائکه بر آن ها نازل می شونـد و اخبار مرگ و زندگی خلق و رزق و روزی و اجل و عمل هر یک را برای آن ها بیان می کننـد. و این معنی علم غیب است که معجزه ی این خانـدان قرار گرفته و جز خداونـد و برگزیـدگان خداونـد نمی دانند. بنابراین، علم غیب، به سفارت روح و فرشتگان با برگزیدگان ربوبی رابطه پیدا می کند که پروردگار عالم برای ظهور و بروز علم مکنون غیب خودش به وسـیله ی این خانـدان وجود این علم را به آن ها می رسانـد و معجزه آن ها قرار می دهد که دیگران عاجز از یافتن آن هستند.

امام مبین

در آیه ی شـریفه ی (و کل شی ء احصیناه فی امام مبین) در «تفسیر قمی» از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت شده که فرمود: (أنا و الله الامام المبین). [۱۴۷] . و مفضل بن عمر نقل می کند که: روزی خدمت امام صادق علیه السـلام شرفیاب شدم فرمود: ای مفضل! آیا محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین

علیهم السلام را آن طور که باید بشناسی، شناخته ای؟ عرض کردم: نمی دانم کنه معرفت آن ها چگونه است؟ [صفحه ۱۹۱] فرمود: ای مفضل! آن ها در افق بسیار بلندی پرواز می کنند که اگر کسی به شایستگی آن ها را بشناسد با ما به آن مقام خواهد رسید. عرض کردم: به من معرفی فرما و تعلیم کن. فرمود: یا مفضل! تعلم انهم علموا ما خلق الله عزوجل و ذرأه و برأه، و انهم کلمه التقوی و خزان السماوات و الأرضین، و الجبال و الرمال و البحار، و عرفوا کم فی السماء من نجم و ملک و وزن الجبال وکیل البحار و أنهارها و عیونها (و ما تسقط من ورقه) الا علموها (و لا حبه فی ظلمات الأرض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب) مبین و هو علیهم و قد علموا ذلک [۱۴۸] . ای مفضل! بدان که آن ها آنچه خداوند عالم جل شأنه آفریده از ذره تا دره همه را می دانند. آن ها کلمه تقوا حق جل شأنه می باشند، آن ها خزینه دار آسمان ها و زمین و کوه ها و ریگ ها و دریاها هستند. آن ها می دانند که چقدر در آسمان ها ستاره است و چه تعداد فرشته هستند. آن ها وزن کوه ها و کیل دریاها و میزان نهرهای جاری و چشمه های زیر زمین را می دانند. هیچ برگی نمی افتد مگر آن که آن ها می دانند، یک دانه در دل تاریک زمین نیست و خلاصه هیچ تر و خشکی در عالم نیست مگر آن که در کتاب مبین است، آن ها بدان واقف و مطلع هستند و نقشه ی عالم هستی زیر نظر ذره بین آن ها گسترده است. مفضل عرض کرد: ای سرور من! فهمیدم و به این

حقیقت اقرار و اعتراف می نمایم و ایمان به سخنان محکم شما دارم. [صفحه ۱۹۲]

راسخان در علم

منظور از «راسخان در علم» در آیه ی شریفه ی (و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم) [۱۴۹] ائمه معصومین و اوصیای پیامبر خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین هستند که در «تفسیر تبیان» آمده است؛ «الراسخون فی العلم و هم أوصیاء محمد صلی الله علیه و آله». در کتاب «کافی» روایتی آمده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: فرسول الله صلی الله علیه و آله أفضل الراسخین فی العلم قد علمه الله عزوجل جمیع ما أنزل علیه من التأویل و التنزیل و ما کان لینزل علیه شیئا لم یعلمه تأویله و أوصیائه من بعده یعلمونه کله». [۱۵۰] . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است که خداوند به او تأویل و تنزیل آنچه بر او نازل شده آموخته و آنگونه نبود که چیزی بر او نازل کند و تأویلش را به او نیاموزد و او به اوصیای خود همه را آموخته و به وراثت بخشیده است.» امیرالمؤمنین علی علیه السلام در یکی از فرمان های خود فرمود: «ای مردم! از من اطاعت کنید که خدا از زمان هبوط آدم آنچه به همه ی انبیا علم و دانش آموخته تا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله همه را به من تعلیم فرموده و شما هیچ عذری ندارید مگر اطاعت کنید». و در «تفسیر تبیان» در ذیل آیه ی (و تفقد الطیر) [۱۵۱] و آیه ی (لو أن قرانا سیرت به الجبال او قطعت به الأرض أو کلم به الموتی) [۱۵۲] حضرتش فرمود: خداوند عالم همه ی این علوم را

به ما تعلم فرموده و ما وارث علوم پیامبر در قرآن می باشیم. ما می دانیم در دل کوه ها چیست و زمین در چه مقری می گردد، یا مردگان چگونه سخن می گویند. ما می دانیم [صفحه ۱۹۳] آب های زیر چه قدر است. و آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که: (و ما من غائبه فی السماء و الأرض الا فی کتاب مبین). [۱۵۳] . ما کتاب مبین هستیم که همه چیز و همه ی علوم در ما جمع شده است و به ما آنچه که از علوم آسمان ها و زمین بوده به وراثت بخشیده است، و آن علم غیب است که فرمود: (و لله غیب السماوات و الأرض). [۱۵۴] . با این مقدمات معلوم شد که علم غیب مخصوص ذات باری جل شأنه می باشد و غیر از او کسی نمی داند و حق شرکت در آن هم ندارد، نهایت این که به موجب روایاتی که در دست است این علم را به اوصیای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بخشیده، تا معجزه ی آن ها باشد و از راه علم به هدایت و ارشاد ملل پیشرفته جهان پردازند.

چگونه می توان علم غیب را به دست آورد؟

از سطور گذشته به این نتیجه رسیدیم که: علم غیب، مخصوص پروردگار است و این علم، عین ذات اوست. همچنین معلوم شد که: خداوند علم غیب خود را روی حکمت و مصلحتی به برگزیدگان خود آموخت، تا معجزه و معرفی تربیت خاص آن ها گردد و بدین وسیله بتوانند خلق را ارشاد و هدایت نمایند. اکنون به آیاتی بر می خوریم که علم غیب را از دیگران نفی می نمایند، باید دانست که با توجه به این آیات، مطالب گذشته چه صورتی دارد؟! پیش

از پاسخ به این پرسش آیاتی که در قرآن مجید در این زمینه است بیان می نماییم: نخست آیه شریفه ی: [صفحه ۱۹۴] (و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو) [۱۵۵] . کلیدهای غیب نزد پروردگار است که جز او کسی نمی داند. دوم آیه ی شریفه ی: (و لو کنت أعلم الغیب لا استکثرت من الخیر و ما مسنی السوء) [۱۵۶] . خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: بگو: اگر علم غیب می دانستم جلب خیرات بیشتری می کردم و دفع شرور می نمودم. طبق این آیه اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علم غیب می دانست چگونه این سخن فرمود و اگر نمی دانست آن آیات پیش چگونه است؟ سوم آیه شریفه ی: (و یسئلونک عن الساعه قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو) و از تو درباره ی قیامت می پرسند بگو: خداوند این وقت را برای کسی روشن نکرده و جز او کسی نمی داند. این آیات منکر آیات قبل نبوده و مخالف آیات افاضه ی انوار علوم غیبی به (من ارتضی) نیست. زیرا با آن که به تصریح قرآن، کلید غیب ها و پنهانی ها به دست قدرت حق است در عین حال همان مفاتیح را به دست برگزیدگانی که از آن ها راضی است، سپرده و درست به منطوق آن که: سخن در دهان ای خردمند چیست؟ کلید در گنج صاحب هنر چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پیله ور اما این اندازه علم هم وقتی برای بشر روشن می شود که مفاتیح خزاین علم خود را به دست پیامبر خود که از جنس بشر است، سپرده باشد و او نمونه های علم

الهی را به مردم نشـان دهـد تا معلوم شود که در گنـج های نهفته ی غیبی چه علومی [صـفحه ۱۹۵] مکتوم است و اگر تـا این انـدازه هم پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله و اوصـیای او، ائمه معصومین علیهم السـلام به ما تعلیم نکرده بودنـد به این حـد هم واقـف نشـده بـودیم. علاـوه بر این که آیه (و یسـئلونک عن السـاعه) یـا آیه ی (لـو کنت أعلم الغیب) بـا آیـات منصوص قبلی منافـات نـدارد. چنـانچه در آیه ی دیگر می فرمایـد: (قل ما کنت بـدعا من الرسل و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم ان اتبع الا ما یوحی الی) [۱۵۷] . که علت پاسـخ نـدادن، یا نفی نمودن علم غیب از خود را رسـیدن وحی می داند و بعد می فرماید: «من از خـود بـدعتی نمی گـذارم و حکمی را تبـدیل نمی کنم مگر آن که نفس من پیرو وحی است که به من افـاضه می شود». و در آیه ی دیگر تصریح می کند که: (لا اعلم الغیب) [۱۵۸] که مراد از این غیب، بعث، نشور و قیامت است که تصریح می فرماید: «من بدان ساعت علم ندارم و آن از علوم مکتوم غیبی است». علامه مجلسی رحمه الله در «بحارالانوار» روایتی نقل می کند که: در غزوه ی تبوک شتر پیـامبر صـلی الله علیه و آله گم شـد، منافقـان گفتنـد: محمـد گمـان می کنـد که پیـامبر است، او از شتر گمشده ی خود خبر ندارد، می گوید: از آسـمان ها و زمین خبر می دهم. پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: و انی و الله لا أعلم الا ما علمنی الله، و لقد علمنی الان و دلنی علیها، و انها فی الوادی فی شعب کذا – و

أشار الی الشعب – حبستها شجره بزمامها فذهبوا و جاؤا بها. [۱۵۹] . به خدا قسم! من نمی دانم چیزی را مگر آن که پروردگارم به من تعلیم [صفحه ۱۹۶] بفرمایـد و اکنون به من تعلیم نمود و راهنمـایی کرد که شتر سواری من در فلان دره به درخت گیر کرده است. آنگاه اشاره کرد و فرمود: برویـد آن جا، آن را بیاوریـد! رفتند و شتر را آوردند. [۱۶۰] . و ایـن معجزه ی علمی او بـود که به آموزش آسـمانی خـبر داد. طبق همین منطق بود که امیرمؤمنـان علی علیه السـلام در آخرین شب جنـگ صـفین هر کسـی را کـه مؤمن می دانسـت بر او شمشـیر فرود نمی آورد و آن هـا را که کـافر می شـناخت، می کشت. سیدالشـهداء علیه السـلام نیز در روز عاشورا به همین علم، کسانی که از نسل آن ها مؤمن به وجود می آمد شمشیر را منحرف می ساخت و نمی کشت و آن ها را که کافر بودنـد، می کشت. و از حضـرت صادق علیه السـلام نقل شـده که حضـرتش بسـیار می فرمود: علوم پنجگـانه ی پنهـان از خلق، نزد مـاست و آن علم: منایـا، بلایـا، آجـال، ارحام، مقـدمات یوم القیامه است. این ها دلایل نقلی از قرآن و حـدیث و اخبـار آل محمـد علیهم السـلام در علم امـام است که به تواتر آیات و حـدیث در کتب متقـدمین و متأخرین مضبوط است. اینک دلایل عقلی علم امام نیز را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهم تا خوانندگان محترم استفاده نمایند.

دلایل عقلی در علم امام

۱ – تردیـدی نیست که ائمه علیهم السـلام از نور حق آفریده شده اند، چنانچه در حدیث نور – که به چندین طریق نقل شده – رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: [صفحه

۱۹۷] خداوند دو هزار سال پیش از خلقت آسمان ها و زمین نور مرا از نور خود آفرید و نور علی علیه السلام را از نور من مشتق فرمود و نور فاطمه علیهاالسلام را از نور ما و نور حسنین علیهماالسلام را از نور ما منشعب فرموده است. [۱۶۱] . بنابراین، صادر اول، و اول چیزی که خدا آفرید، نور وجود مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خمسه ی طیبه علیهم السلام می باشد. ۲ - از طرف دیگر، می دانیم که علم نور است، چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» [۱۶۲] . پس حقیقت ائمه علیهم السلام نور است که:«و قد خلقکم الله أنوارا»، و علم است، چرا که علم، نور است؛ همان گونه که حقیقت آن ها نور است، حقیقت آن ها علم است. بنابراین، آن ها عالم بالفطره می باشند که در مکتب ربوبی علم و دانش، با خمیره ی آن ها عجین شده است. ۳ - از طرف دیگر می دانیم که جهل و ظلمت با نور تضاد دارد و اجتماع آن ها محال است. پس باید حقیقت آن ها نور و علم باشد که روشن است نه جهل، که تاریکی و نادانی است. ۴ - علاوه بر این که جهل، خبیث، و کثیف و ناپاکی است، در حالی که در آیه تطهیر و حدیث کساء تصریح شده که خداوند عالم آن ها را طیب و طاهر و پاک و پاکیزه آفریده است. آنان در اصل وجود طاهر و مطهر هستند، که: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا) [۱۶۳] . پس در وجود آن ها ناپاکی خباثت، جهل و نادانی راه ندارد. [صفحه

۱۹۸] ۵ – در اجتماع آفرینش، قاعده ی امکان اشرف. استقلال و حکومت عقلی دارد و این اشرفیت و حکومت بر مبنای علم و فضیلت است. چنانچه اقتضای فیض عام از غنی مطلق است، همان گونه که نیاز و احتیاج از فقیر و محتاج است؛ همین حالت را مورد تامه در قابلیت خود نسبت به مواد ناقصه دارد که مواد تامه به پذیرش فیض از جهت استعداد و قابلیت نزدیک تر است و از این جهت، هر کس فقر و فقدش بیشتر باشد نیاز و احتیاجش بیشتر است، ولی از باب فیض تام دورتر می باشد و آن کس که از این جهت کامل تر است به آن باب نزدیکتر است. بدین ترتیب، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به پذیرش فیوضات ربانی نزدیک تر می باشد و بدین جهت، در فطرت اشرف بر اخس حکومت دارد و همچنین حکومت روی علم و شرافت علمی است. ۶ – دلیل دیگر برای این که علم امام فطری و در مکتب ربوبی افاضه شده این که: خداوند عالم آن ها را شاهد بر خلق قرار داده آن هم به دلیل لطف و تقرب و این شهود و تقرب نیز دلیل علمی است که بر بندگان خاص خود افاضه فرموده، این ها حجج الهی هستند که به مقتضای لطف، از علوم، ضمایر و سرایر گذشته و آینده تا روز قیامت به آن ها افاضه فرموده است. از طرفی، این حجت های ربوبی چون باید حافظ و نگهبان علوم و صندوق اسرار آفرینش حق باشند از معاصی دور و از لغزش ها مصون گردیده اند و به همین دلیل، آنان در اطاعت و عبادت در صفوف نخستین بندگان مقرب قرار

گرفته انـد و از این رو خداونـد آن هـا را شاهـد بر همه ی خلایق قرار داده و فرموده: (قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون) [۱۶۴] . که به قرائت امامیه خطاب به ائمه علیهم السلام است که شاهد بر اعمال خلق باشند. ۷ - واجب و لازم است که امـام از خطا منزه و پاک و از نقص و جهل مبرا باشـد، [صـفحه ۱۹۹] تا بتوانـد مشـعل دار هدایت و ارشاد گردد. به عنوان مثال: اگر امام جاهل به قبله باشـد، قهرا مورد سـخریه و اسـتهزا قرار می گیرد، مخصوصا در نظر علمای هیئت، تاریخ، جغرافیا و متصـدیان رصـدخانه ها و نجوم و افلاک، چرا که این یک موضوع علمی است که امام بایستی از جانب پیامبر صـلی الله علیه و آله از تعیین قبله و جهت عبـادت آگاهی یابـد. از این رو، امام بایـد از علوم جهانی آگاهی داشـته باشـد تا بتوانـد جهات قبله و جهات شـرق و غرب کشورهای جهان را معلوم نمایـد و مورد پـذیرش علما و دانشـمندان فن گردد. و این علم را نمی توان در مکتبی خوانـد، چرا که اگر کسـی دانـاتر و عـالم تر از او باشـد بایـد او اسـتاد پیامبر باشـد و حال آن که بحث در این است که پیـامبران از همه ی خلق داناترنـد. روی همین مبانی علمی بود که حضـرتش فرمود: «زویت له الأرض و رأی الکعبه فجعله بازاء المیزاب» [۱۶۵] . زمیـن در نظرم چنـان پسـت شـد که کعبه را دیـدم و آن را در مـوازات نـاودان طلای کعبه قرار دادم. از این حدیث استفاده می شود که دنیا و آن چه در آن است برای پیامبر و امام مانند

صفحه ی کاغذ، یا نقشه ی عالم بوده که برای مشاهده می گستردند، یا مانند پوست بادام بوده که از مغز آن جدا می گردد. امام علیه السلام به حمران بن اعین فرمود: یا حمران، ان الدنیا عند الامام و السماوات و الأرضین الا هکذا - و أشار بیده الی راحته - و یعرف ظاهرها و باطنها و داخلها و خارجها و رطبها و یابسها» [۱۶۶] . ای حمران! دنیا و آسمان ها و زمین در نظر امام همانند کف دست او [صفحه ۲۰۰] است که ظاهر و باطن، داخل و خارج، و تر و خشک آن را می بیند و می شناسد.

علم امام به دنیا و مافیها

چون از نظر عقلی و نقلی ثابت شد که امام به علوم اولین و آخرین دانا است، خواهیم دانست که دنیا و آنچه در دنیا هست یکی از درجات علم امام است که از روی نقشه ی عالم همه چیز را می داند و به همه چیز مطلع است و زمان و مکان در نظر او یکسان است. چنانچه علامه مجلسی رحمه الله در «بحارالانوار» روایتی از اسود بن سعید نقل می کند که حضرت ابوجعفر فرمود: «ان بیننا و بین کل أرض ترا [۱۶۷] ؛ مثل تر البناء، فاذا أمرنا فی الأرض بأمر جذبنا ذلک التر فاقبلت الأرض بقلیبها و أسواقها و دورها حتی تنفذ فیها ما نؤمر من أمر الله تعالی». حاصل کلام قریب بدین مضمون است که فرمود: بین ما و بین هر زمینی نخی مانند نخ و ریسمان اندازه گیری عمارت و بناست هر وقت به ما در مورد زمین دستور داده شود ما آن نخ و ریسمان را می کشیم و زمین با چاه و بازار و خانه هایش به

ما روی می آورد و پیش ما حاضر می شود تا بـدان امر کنیم و عمل نماییم و آن طور که به ما دسـتور داده شـده فرمان حق را اجرا کنیم. [۱۶۸] . در روایت دیگری که ادریس از حضـرت صادق علیه السـلام نقل می کند حضرتش می فرماید: ان منا أهل البیت لمن الـدنیا عنـده بمثل هـذه، و عقد بیده عشـره. [صـفحه ۲۰۱] بیـان: عقـد الشـره، بحسـاب العقود هو أن تضع رأس ظفر السبابه علی معضل أنمله الابهام لیصیر الاصبعان معا کحلقه مدوره». [۱۶۹] . بعضی از ما اهل بیت دنیا نزد او مانند این است – و با دو انگشت مبارکش حلقه ی مدوری ساخت – کنایه از اینکه هر گونه بخواهد می تواند در آن تصرف کند. در روایت دیگر می فرماید: «علم بیست و هفت حرف است و آنچه بر تمام انبیا نازل شده دو حرف است و چون قائم ما ظاهر شود بیست و پنج حرف دیگر آن را بین مردم منتشـر سازد». [۱۷۰] . مفـاد این بیان این که: ما ائمه، وارثان علوم خاتم النبیین صـلی الله علیه و آله دارای تمـام بیست و هفت حرف علـوم هسـتیم، ولی دو حرف آن بیشـتر برای خلق ظـاهر نمی شود مگر پس از ظهور قـائم آل محمـد علیهـم السـلام که همه ی علـوم آشـکار می گردد. مؤیـد این گفتـار، حـدیث «تفسـیر برهـان» است که ابن ابی عمیر از حضـرت صادق علیه السـلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می نماید که از تفسیر آیه ی (و ما ارسلناک الا کافه للناس) [۱۷۱] سؤال کردند. حضـرت فرمود: «ان الله أمر جبرائیل فاقتلع الأرض بریشه من جناحه و نصـبها لرسول الله صلی الله علیه و آله فکانت بین

یـدیه مثـل راحته فی کفه ینظر الی أهـل الشـرق و الغرب و یخاطب کل قوم بألسـنتهم و یـدعوهم الی الله و الی نبوته بنفسه، فما بقیت قریه و لا مدینه الا و دعاهم النبی صـلی الله علیه و آله بنفسه» [۱۷۲] . خداوند به جبرئیل دسـتور داد و او زمین را به وسیله ی پری از بـالش کنـد [صـفحه ۲۰۲] و برای حضـرت محمـد صـلی الله علیـه و آلـه نصـب کرد و آن پیش روی او ماننـد کف دستش بود به اهل شرق و غرب نگاه می کرد و هر قومی را با زبان خودش مخاطب قرار می داد و آنها را به سوی خدا و نبوت خویش دعوت می کرد، پس قریه ای و شـهری بـاقی نمانـد جز اینکه پیامبر صـلی الله علیه و آله خودش آنها را دعوت فرمود و فراخوانـد. همچنین حـدیثی از امام صادق علیه السـلام این حقیقت را تأییـد می کند که: عبدالله بکیر ارجانی به ابی عبدالله علیه السـلام عرض کرد: جعلت فداک، فهل یری الامام ما بین المشرق و المغرب؟ قربانت شوم! آیا امام مابین مشرق و مغرب را می بینـد؟ امام صادق علیه السـلام فرمود: یابن بکیر! فکیف یکون حجه علی ما بین قطریها و هو لا یراهم و لا یحکم فیهم؟ و کیف یکون مؤدیا عن الله و شاهـدا علی الخلق و هو لا یراهم؟ و کیف یکون حجه علیهم و هو محجوب عنهم؟ و قد حیل بینهم و بینه أن یقوم بأمر ربه فیهم؟... الحدیث. [۱۷۳] . ای پسـر بکیر! چگونه حجت باشد برای اهل شرق و غرب در حالی که آنها را نبیند و در میانشان فرمانروائی نکند؟ و چگونه از طرف خدا مطالب

را برساند و گواه بر خلق باشد در حالی که آنها را نمی بیند؟ و چگونه حجت باشد بر آنها در حالی که از آنها پوشیده و پنهان است و فاصله شده بین آنها و او حائل و مانعی؟ که امر پروردگار را در بین آنان اجرا کند. این حدیث هم نشان می دهد که دنیای هستی شرق و غرب، جنوب و شمال، نیم کره ی شرقی و غربی و همه ی قاره های مسکونی از قعر زمین تا اوج کوه ها، همه جا [صفحه ۲۰۳] مانند کف دست زیر نظر امام است که همه را می بیند و اوامر الهی را نسبت به همه اجرا می کند و در دربار الهی از کردار و گفتار آن ها شهادت می دهد. در «بصائر الدرجات» از صفوان نقل می کند که حضرتش فرمود: «ذات اقدس الهی برتر و بالاتر است که بنده ی برگزیده ی خود را برای شهود، ارشاد و هدایت خلق بفرستد و آن ها را عالم به خلق، مسکن و مأوی و نقشه ی عالم وجود نکرده باشد».

علم ائمه به کیل آب های دجله و دریا

در کتاب «مدینه المعاجز» از عمرو بن فرج رحجی نقل شده که: او به امام جواد علیه السلام عرض کرد: دوستان و شیعیان شما ادعا می کنند: شما مقدار آب دجله و وزن آن را می دانید؟ (و در کنار دجله ایستاده بودند) حضرت فرمود: یقدر الله أن یفوض علم ذلک الی بعوضه من خلقه ام لا؟! آیا خداوند قدرت دارد که علم آن را به پشه ای واگذار کند یا نه؟ گفت: آری، خدا قادر است. فرمود: من گرامی تر از پشه ای بلکه از بیشتر خلق نزد خدا هستم. [۱۷۴] . و چون محمد و آل محمد علیهم السلام مظهر صفات علم و

جلال و کمال انـد از این علوم به آن ها افاضه می شود. چنانچه در دعایی از حضـرت سـجاد علیه السـلام نیز به این نکته توجه شده که حضـرتش به عنوان دعا عرض می کند: «سبحان من یعلم زنه العرش» منزه است پروردگاری که وزن عرش خود را می داند. [صفحه ۲۰۴] این توجه علم به اوزان، اجرام، اجسـام، وزن مخصوص آب، بـاد، هوا، نور و ظلمت از تعلیمات ائمه علیهم السلام است که بعدا بشر بدان دست یافته است.

میزان معرفت و حقیقت دین از بیانات امام جوادالائمه

احادیثی در علم امام رسـیده که: ائمه معصومین علیهم السـلام از انبیا و پیامبران پیشـین اعلم بوده انـد و علوم همه ی پیامبران تا خاتم النبیین نیز به ارث به ائمه علیهم السـلام رسیده و آن ها وارث علوم کلیه ی پیامبران می باشند و کتب منزله آسمانی که به تمـام انبیـا نازل شـده به ارث و به نام مواریث و امانات الهی به آن ها رسـیده که هم اکنون دست امام زمان عجل الله فرجه می باشـد. آنـان از این کتب، بـا همه اختلافی که در لغـات آن هـا نسـبت به امصار و ازمنه قـدیمه بوده و به نحو احسن سـخن می گوینـد و می تواننـد برای ملـل خود بخواننـد و از احکام آن بیان نماینـد. افزون بر این که این کتب آسـمانی و علوم رسولان و انبیا، جفر، جامعه و مصحف فاطمه زهرا علیهاالسـلام - که مشحون به تمام اخبار عالم آفرینش از آغاز تا انجام است - نزد آن ها است که علوم خود را از آن به دست می آورند. از این صـحیفه است که نام های پادشاهان و خصوصیات افراد و قبایل بشر را می دانند. چنانچه در «بصائر الدرجات» و «بحارالانوار» اخبار بسیاری در تأیید این سخن آمده است که:

اخبار آسمان ها و زمین از آن ها مخفی نیست و بدین جهت، اطاعت آن ها بر همه ی خلق و بر تمام کاینات واجب است. در «تفسیر مرآت الأنوار»، «کافی» و «روض الجنان» نقل شده است که حضرت ابی جعفر ثانی امام محمد تقی جوادالائمه علیه السلام فرمود: ان الله لم یزل فردا متفدا فی الواحدانیه، ثم خلق محمدا و علیا و فاطمه علیهم السلام فمکثوا ألف ألف دهر، ثم خلق الأشیاء و أشهدهم خلقها و أجری علیها طاعتهم، و جعل فیهم ما شاء و فوض أمر الأشیاء الیهم فی الحکم و التصرف [صفحه ۲۰۵] و الارشاد و الأمر و النهی فی الخلق، لأنهم الولاه فلهم الأمره و الهدایه و الولایه. فهم أبوابه و حجابه و نوابه، یحللون ما شاؤوا و یحرمون ما شاؤوا، و لا یفلعون الا ما شاء الله، (عباد مکرمون، لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون). فهذه دیانه التی من تقدمها غرق فی بحر الافراط، من نقصهم عن هذه المراتب التی رتبهم الله فیها زهق فی بر التفریط، و لم یؤف آل محمد علیهم السلام حقهم فیما یجب علی المؤمن من معرفتهم. ثم قال، خذها الیک یا محمد! فانها من مخزون العلم و مکنونه. [۱۷۵] . ذات اقدس واجب الوجود فرد واحد متفردی است که در وحدانیت نظیر و شبیه و مثل و مانند ندارد. او تنها بود و چون اراده فرمود که خلقی بیافریند نور محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام را آفرید که هزار دهر [۱۷۶] ذات حق بود و انوار خمسه طیبه نیز بودند، پس از خلقت نور محمد و آل او علیهم السلام اشیای عالم، را آفرید و

این خانـدان را شاهـد آفرینش آن ها قرار داد و اطاعت محمد و آل محمد علیهم السـلام را بر همه ی آن ها واجب نمود، و در وجود ایشان آنچه خواست قرار داد و امر موجودات را در هر گونه حکم و تصـرف و ارشاد و امر و نهی به ایشان واگذار نمود زیرا آنهـا سـرپرست امور خلقنـد، لـذا حق امـارت و ولاـیت و هـدایت دارنـد، پس این بزرگواران باب او و نایب او و دربان او هسـتند. آنچه بخواهند حلال می کنند و آنچه بخواهند حرام می کنند و جز آنچه او بخواهد انجام نمی دهند و بندگان گرامی هستند که در گفتار بر او [صفحه ۲۰۶] پیشـی نمی گیرند و تنها به امر و فرمان او عمل می کنند و این آن دیانتی است که هر که از آن پیش افتـد در دریای افراط غرق گشـته و هر که از این مراتبی که خداونـد آنان را در آن مراتب قرار داده بکاهـد در صحرای تفریـط نـابود گردد و حق آل محمـد را در آنچه بر اهـل ایمـان واجب است نسـبت به معرفت ایشان وفا نکرده. سـپس فرمود: آنچه گفتم داشـته باش که آن از خزانه ی علم الهی و پوشـیده شده ی آن است در کتاب «غیبت» در باب امامت [۱۷۷] حـدیثی از امام زمان عجل الله فرجه نقل شده که محمد بن احمد انصاری گوید: روزی در هنگام اختلاف مفوضه خدمت امام عسـکری علیه السـلام مشـرف شدم و از حضـرتش پرسـیدم: آیا بدون معرفت شما می توان به بهشت رفت؟! حضرت فرمود: از فرزندم بپرس! در وسط اتاق کودکی بود که چون قرص قمر صورتی فروزان داشت، سلام کردم و عرضه داشتم: آیا با

معرفت شما به بهشت می روند؟ آن معرفت چه اندازه است؟ حضرت فرمود: به دوستی علی علیه السلام و معرفت فرزندان او تا مهدی امت، هر کس بدون کسر و نقصان به آن چه آموخته اند ایمان، و یقین و اطمینان داشته باشد بهشت می رود و هر اندازه از این اصول معرفت و عقیده ی پاک عدول کند، بر آن عقیده بیفزاید، یا از آن کسر نماید از این موقعیت محروم خواهد ماند. آن گاه فرمود: (و ما تشاؤون الا ان یشاء الله) [۱۷۸] چرا که آن چه آن ها اراده کنند و مشیت نمایند، همان اراده و مشیت حق تعالی جل [صفحه ۲۰۷] شأنه می باشد. راوی گوید: حضرت این سخن بگفت و یک باره پرده ی سفیدی کشیده شد و دیگر من آن حضرت را ندیدم.

عرض اعمال به ائمه و آگاهی آنان از حقایق امور

یکی از عقاید امامیه در علم امام این است که اعمال خلق را به امام عرضه می دارند و آن ها در دیوان محاسبات الهی وسیله شفاعت می باشند. این یک حقیقتی علمی و غیر قابل انکار است و در ذیل آیه ی (قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون) [۱۷۹] روایات متعددی هست که فرموده اند: مراد از مؤمنین ائمه علیهم السلام هستند. داوود رقی گوید: در حضور امام صادق علیه السلام بودم که بحث در مورد اعمال روز پنج شنبه ی مردم شد، حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود: یا داود! لقد عرضت علی أعمالکم یوم الخمیس، فرأیت فیما عرض علی من عملک صلتک لابن عمک فلان، فسرنی ذلک انی علمت أن صلتک له أسرع لفناء عمره و قطع أجله». [۱۸۰] . ای داود! روز پنج شنبه اعمال شما به ما عرضه گردید و من در نامه ی عمل تو دیدم

که صـله رحمی نسبت به پسر عمویت فلانی نمودی و از این صله رحم تو شادمان شدم و این عمل خیر تو موجب سرعت فنای او گردیـد. داود رقی گویـد: من در حین خروج از مکه پسـر عمویی منافق و معانـد داشـتم که زن بداخلاقی هم داشت و چون عازم مدینه شدم گفتم: از او دیدنی کنم و صـله ی رحم نمایم. تا به مدینه خدمت امام صادق علیه السـلام رسیدم، حضرت مرا از این ملاقات [صفحه ۲۰۸] خبر داد. از این اخبار - که ائمه علیهم السـلام از احوال و اعمال مردم دور دست خبر می دادند - زیـاد و فراوان نقـل شـده است، چنانچه امام جواد علیه السـلام از حال یک مرد آفریقایی خبر داد و از ماجرای بسـیاری از مردم خبر داد، آن گونه که در کتـاب «خرایـج» و «مـدینه المعـاجز» نقل شـده است. امام جواد علیه السـلام به یکی از اصـحاب خود فرمود: «لئن ظننتم انا لا نراکم و لا نسمع کلامکم لبئس ظننتم». [۱۸۱] . اگر گمان می کنید که ما را شما را نمی بینیم و سخنان شما را نمی شـنویم این گمان بـدی است. همان گونه که بیان شد از این گونه اخبار در کتب اخبار از ائمه اطهار علیهم السـلام فراوان نقل شـده است که همه ی آن ها حاکی از علم وسـیع آن ها به گذشـته و آینده تا روز قیامت است و این حقیقتی اسـت که قرآن نیز این امر را تأیید نموده است.

علم و آگاهی امام از تعداد ریگ های بیابان ها

یکی از مصادیق علم امام، اطلاع آن ها بر ریگ ها و ریزش آن هاست که به منزله ی توالد و تناسل جمادات است، در «تفسـیر مفتاح الجنان» و «مناقب ابن شهر آشوب»، اخباری وارد شده

که حاکی از این معانی است. ابن شهر آشوب چنین روایت می کند: صفوان بن یحیی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: و الله! لقد أعطینا علم الأولین و الآخرین. به خدا قسم! خداوند علم اولین و آخرین را به ما افاضه و عنایت فرموده است. [صفحه ۲۰۹] مردی از شاگردان مکتب جعفری پرسید: یابن رسول الله! آیا شما علم غیب میدانید؟ حضرت فرمود: ویحک! انی لأعلم ما فی أصلاب الرجال و أرحام النساء. ویحکم! و سعوا صدورکم و لتصبر أعینکم و لتع قلوبکم فنحن حجه الله فی خلقه، و لن یسع ذلک الا صدر کل مؤمن قوی قوته کجبال تهامه الا باذن الله. و الله! لو أردت أن أحصی لکم کم حصاه علیها لأخبرتکم، و ما من یوم و لا لیله الا و الحصی یلد ایلادا کما یلد هذا الخلق، و الله! لتتباغضون بعدی حتی یأکل بعضکم بعضا. [۱۸۲] . وای بر تو! به راستی که من از آنچه که در اصلاب پدران و ارحام مادران است آگاهم. سینه های خود را از علم و دانش فراخ نمائید و دل های خویش را به نور علم و دانش و بینش روشن گردانید تا خوب معرفت پیدا کنید. بدانید! ما حجت خدا در میان خلق هستیم و این حقیقت را جز مردان با ایمان درک نمی کنند، همان کسانی که ایمان نیرومندی داشته باشند که مانند کوه تهامه راسخ هستند و با هیچ بادی تکان نخورند و تغییر موضع ندهند. سوگند به خدا! اگر ما بخواهیم به اجازه ی حق و به اذن خداوند عالم ریگ های بیابان وسیع تهامه را شماره کنیم و تعداد آن را بگوییم از روی حقیقت و

درستی می توانیم و می دانیم که ریگ های آن وادی در هر شب و روزی چقدر توالد و تناسل دارند همانند توالد و تناسل خلق. آنگاه فرمود: به خدا قسم! گروهی با ما بغض و عداوت می ورزند بعد از من که بعضی از آن ها بعضی دیگر را طعمه قرار خواهند داد. مؤید این گفتار درباره ی آگاهی امام از شماره ی ریگ های بیابان، روایت ابی ذر غفاری [صفحه ۲۱۰] است که گوید: در خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام بودم، در یک وادی می رفتیم که مورچگان مانند سیل در حرکت بودند، اباذر گوید: من از انبوه مورچگان در شگفت شده و گفتم: الله اکبر، جل محصیه؛ بزرگ است شمارنده ی آنها. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: لا تقل ذلك یا أباذر! و لكن قل: جل باريه، فو الذی صورك انی احصی عددهم و أعلم الذكر منهم و الأنثى باذن الله عزوجل. [۱۸۳] . یا اباذر چنین مگو، بلکه بگو: بزرگ است آفریننده ی آن ها، قسم به حق آن که تو را بدین صورت آفرید! من شماره و عدد این مورچگان را می دانم و از مذکر و مؤنث آن ها آگاهم و این علم به اذن پروردگار است که به ما افاضه شده است.

علم امام به حیوانات و جانوران

بنابر اصلی که گفته شد، امام نسبت به همه ی مواد، موالید و عناصر آگاه و واقف است و از جمله ی علوم آن ها نسبت به حیوانات از نظر کثرت و تفرقه، جمع و فرد، ذکور و اناث و توالد و تناسل آن ها است. از این رو حضرتش فرمود: عندنا عری العلم و اواخیه. اصول و جوانب علم، متن و کناره و حاشیه اش همه نزد ما است. در حدیث دیگری فرمود: عندنا عری

العلم و أبواب الحكم، و معاقل العلم، و ضياء الامر و أواخيه. [۱۸۴] . و مصداق این روایت، روایتی است که طبری از عبدالله بن عباس نقل می کند [صفحه ۲۱۱] که گوید: با امام حسن مجتبی علیه السلام ایستاده بودیم که گاوی را برای ذبح می بردند. حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: این گاو به یک گوساله ی ماده آبستن است که پیشانی و سر دمش نیز سفید است. ما همراه قصاب رفتیم تا او را ذبح کردند، دیدیم همانطور بود که حضرت فرموده بود. من گفتم: مگر قرآن نمی فرماید: (و یعلم ما فی الارحام) [۱۸۵] فکیف علمت؟ علم ما فی الارحام را، خداوند مخصوص خود قرار داده، شما از کجا دانستید؟ امام دوم علیه السلام فرمود: «ما یعلم المخزون المکنون المجزوم المکتوم الذی لم یطلع علیه ملك مقرب و لا نبی مرسل غیر محمد و ذریته» [۱۸۶] . علمی که در خزانه ی پنهان و پوشیده و قطعی است و هیچ فرشته مقربی و پیامبر مرسلی به آن آگاهی نیافته تنها محمد و آل محمد علیهم السلام می دانند. در حدیث دیگری فرمود: انی لأعلم ما فی أصلاب الرجال و أرحام النساء». [۱۸۷] . و در حدیث دیگری آمده است که حضرتش فرمود: نحن اعلم بالوقت. ما از وقت و زمان آگاه تریم. چنانچه در حدیث مفضل آمده است که حضرتش فرمود: وقت رجعت و وقت آخرت و قیامت از علوم مخصوص الهی است که [صفحه ۲۱۲] به احدی افشا نشده و اگر هم ائمه بدانند به کسی مأمور تعلیم و افشای آن نیستند مگر نشانه ها و دلایل رجعت یا قیامت را بیان نمایند. اخبار و روایاتی نیز که در این

مورد روایت شده حاکی همین حقیقتند. البته أئمه علیهم السـلام در علم کیل و وزن و عدد نیز استاد بودند که از افاضات غیبیه بوده است. چنانچه داود رقی از امام صادق علیه السلام در مورد این علوم پرسید. حضرت فرمود: هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السـلام با معاویه صلح کردند در نخیله [۱۸۸] نشسـته بودند. معاویه گفت: یا ابامحمد به من گفته اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حـالی که نخلسـتان هـای خود را حرص می کرد از کیـل خرمـا هم خبر می داد، که مثلاـ این نخل چه مقـدار خرما دارد، شـیعیان شـما گمان می کننـد که شـما هم از این علوم واقف و آگاهید و هیچ علمی در آسـمان و زمین نیست مگر این که می دانید. امام حسن علیه السـلام فرمود: ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یخرص کیلا و أنا أخرص عددا. [۱۸۹] . همانا جدم رسول خدا صـلی الله علیه و آله از کیل خرما خبر می داد من از عدد خرما. معاویه گفت: در این نخلستان چه مقدار خرمـا موجود است؟ امـام حسن علیه السـلام فرمود: چهـار هزار خرمـای تر و چهـار هزار خرمای نورس است. معاویه افرادی را فرسـتاد تا خرماها را شـمارش کننـد، دیدنـد چهار هزار سه بسـره کمتر از چهار هزار بود. امام حسن علیه السـلام فرمود: به خدا قسم! دروغ نگفته ام و دروغ نیست. آنگاه دیدند که: در دست عبدالله بن عامر سه بسره است، فرمود: ای [صفحه ۲۱۳] معاویه! اگر کـافر نمی شـدی به تـو می گفتم که می خواهی چه بکنی؟ من از پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله شـنیدم که فرمود: تو و برادرت زیاد گروهی را خواهید

کشت و سرهای آن ها را شهر به شهر خواهید گردانید. تو هستی که حجر و عمرو بن حمق خزاعی را خواهد کشت و چه نفوس مقدسه ای که به دست تو و فرزندانت و فرزند زیاد کشته خواهند کشت. و از این حقیقت است بیان امام سجاد علیه السلام که به اباحمزه ثمالی فرمود: لا تنا من قبل طلوع الشمس، فانی أکرهها لک، ان الله فی ذلک الوقت یقسم أرزاق العباد و علی أیدینا یجریها. [۱۹۰] . صبح پیش از آفتاب مخواب که من برای تو مکروه می دانم، زیرا در این وقت است که خداوند ارزاق خلایق را تقسیم می کند و به دست ما اجرا می شود. از مواد دیگر علم امام علیه السلام نشان دادن حال، مقال، منصب، مقام و مرتبت شیعیان و دوستان و خواص اصحاب خود بوده است. چنانچه ابوعلی در «رجال» خود از «اختصاص شیخ مفید رحمه الله» درباره ی مفضل بن عمر [۱۹۱] می نویسد: عبد الهاشمی گوید: من خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مفضل بن عمر وارد شد، دیدم رنگش سفید شده و نور ایمان، عبادت و ریاضت در او اثر بخشیده است. امام صادق علیه السلام فرمود: یا مفضل! فو ربی أنی لاحبک و أحب من یحبک، یا مفضل! لو عرف أصحابی ما تعرف ما اختلف اثنان. [صفحه ۲۱۴] ای مفضل! به حق پروردگارم سوگند! من تو را دوست می دارم و کسانی را که تو دوست دارند دوست می دارم. اگر اصحاب من می دانستند آنچه را که تو می دانی هیچ وقت بین دو نفر آن ها اختلاف رخ نمی داد. مفضل عرض کرد: من گمان می کردم که شما بالاتر از این منزلت برای ما بدانی. حضرت

فرمود: بـل أنزلت المنزله التی أنزلـک الله بهـا؛ بلکه تو را در جایگـاهی قرار دادم که خـدا تو را در آن جایگـاه قرار داده است. مفضل پرسـید: یابن رسول الله! قدر و منزلت جابر بن یزید چیست؟ فرمود: او به منزله ی سـلمان نسـبت به رسول خدا صـلی الله علیه و آله و داود بن کثیر به منزله مقداد نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. آنگاه به من فرمود: اگر بخواهم نام تو را در صـحیفه ای که می بینم به تو نشان می دهم. آنگاه صحیفه فاطمیه را خواست، آن را باز کرد و در جای اسم من، نقطه ی سـفیدی بود، آنگاه انگشت روی نقطه نهاد فرمود: ببین! وقتی نگاه کردم دیدم اسم من در پایین اسامی شـیعیان او ثبت بود، من سجده ی شکر کردم و سپاس الهی گفتم. [۱۹۲] . از این حدیث اسـتفاده می شود که بخشی از اطلاعات و علوم معصومین علیهم السلام از روی صحیفه ی فاطمیه علیهاالسلام بود و آنچه که تا روز قیامت به وقوع می پیوندد به خصوص اسامی دوستان و شـیعیان در آن ثبت شـده است. در «بحارالانوار» از حبابه ی والبیه نقل شـده که: گوید خدمت حضـرت صادق علیه السـلام [صفحه ۲۱۵] عرض کردم: مـن پسـر برادری دارم کـه به حـال و مقـال شـما معرفت دارد و من دوست دارم بـدانم که آیـا او از شیعیان شـما می باشد یا نه؟ حضـرت فرمود: اسـمش چیست؟ عرض کردم: فلان پسـر فلان. آنگاه حضـرتش خادمه ی خود را صـدا کرد و فرمود که جعبه آن حضـرت را آوردند، صـحیفه ای از آن بیرون آورد و نگاه کرد دید، اسم او ثبت است. فرمود: راست می گویی او

از شیعیان ما خواهد بود. [۱۹۳] . باز مؤید این حقیقت روایت حذیفه بن اسید غفاری است که گوید: هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه صلح کرد و متوجه مدینه شد یک جعبه ی کوچکی با او بود که از خود دور نمی کرد. روزی نزدیک مدینه عرض کردم: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله! این جعبه چیست که از خودت دور نمی داری؟ فرمود: در این جعبه صحیفه ی مادرم زهرا علیهاالسلام می باشد که در آن، اسامی دوستان و شیعیان ما ثبت شده است. عرض کردم: قربانت شوم! به من نشان بده ببینم نام من در آن هست؟ فرمود: صبح فردا بیا. وقتی صبح رفتم برادرزاده خود را هم همراه بردم، حضرت امر فرمود: که آن جعبه را آوردند و صحیفه را بیرون آورد، چون آن را گسترد چشم برادرزاده ام به نام من افتاد و گفت: یا عماه! این است نام شما. و حضرت به من بشارت داد و امام حسین علیه السلام نیز حاضر بود، شهادت داد که نام من در صحیفه ی مادرش می باشد. [۱۹۴] . [صفحه ۲۱۶] بر همین مبنا ائمه علیهم السلام اخبار غیب را می گفتند و از آینده خبر می دادند، در حالی که دیگر غیب گویان فقط از گذشته خبر می دادند، ولی ائمه ی معصومین علیهم السلام از صحیفه ی فاطمیه علیهاالسلام از آنچه تا روز قیامت واقع می شد خبر می دادند و از همین مأخذ و منبع علمی خبر از پیدایش زنادقه دادند. چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود: در سال ۱۲۸ هجری زنادقه ظهور می کنند.

وحی چگونه بود؟

در خبر حرث بن مغیره ی نضری آمده که گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا همه ی علوم در قلب

عالم شماست، و یا در گوش او یک یک به موقع - مانند اذان - گفته می شود؟ فرمود: «وحی کوحی ام موسی» [۱۹۵] . به ما علوم غیبی مانند وحیی که به مادر موسی شد که فرزند دلبندش را در جعبه بگذارد و در دریای نیل بیندازد وحی می شود، این وحی چنان محکم و استوار و مورد وثوق و اطمینان او بود که بی درنگ فرزند عزیز خود را در صندوق بست و روی آب انداخت و از او به امید خدا و اطاعت امر حق دست شست. خدا هم او را حفظ کرد و به دست دشمن پرورشش داد تا به مقام نبوت رسید. عبدالله نجاشی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود: ما علومی دارم که گاهی مانند ناقور در گوش ما تلقین می شود و یا در قلب ما اشراق می گردد و گاهی فرشتگان با ما مصافحه می کنند و علومی را به ما می آموزند. [۱۹۶] . [صفحه ۲۱۷]

غابر و مزبور و جفر و جامعه

در حدیث دیگری حضرتش فرمود: علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الأسماع، و ان عندنا الجفر الأحمر و الجفر الأبیض و مصحف فاطمه، و عندنا الجامعه... [۱۹۷] . علم ما غابر، مزبور، خطور به قلب و خوردن به گوش است، همانا جفر احمر و جفر سفید و مصحف فاطمه علیهاالسلام نزد ما است و همچنین جامعه که در آن نیازمندی های مردم است نزد ما می باشد. از تفسیر کلام امام پرسیدند حضرت فرمود: غابر یعنی علم به آنچه پدید می آید، مزبور یعنی علم به آنچه قبلا بوده و پدید آمده است، خطور به قلب همان الهام است. به

گوش خوردن همان شنیدن صدای فرشتگان است که سخن آن ها را می شنویم ولی خودشان را نمی بینیم... همه ی این علوم آسمانی که به وسیله ی نیروهای غیر قابل اشاره حسیه از مخزن غیب به ائمه و برگزیدگان مکتب ربوبی افاضه می شود، مجموعه ی علوم غیبی امام را تشکیل می دهد که تمام معجزه های آن ها روی موازین علمی استفاضه از همین منابع می باشد.

نکت و نقر

در روایتی که شیخ طوسی در «امالی» نقل کرده آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: ان منا لمن ینکت فی قلبه، و ان منا لمن یؤتی فی منامه، و ان منا لمن یسمع الصوت مثل صوت السلسله فی الطست، و ان منا لمن یأتیه صوره أعظم من [صفحه ۲۱۸] جبرئیل و میکائیل. [۱۹۸] . از ما ائمه برخی از نکت قلبی - که افاضه اشراقیه انوار علم به قلب است - استفاده می کند و برخی در خواب می بینند و بعضی از ما صدا می شنود مانند صدای زنجیری که به لب تشت بکشند و برخی با یک صورت بزرگی که از جبرئیل و میکائیل بزرگتر و با هیبت تر است مواجه می شوند که همان معلم شدید القوای آسمانی، یا روح است که واسطه ی افاضات غیبی می باشد. مؤید این روایت، روایت دیگری است که حضرتش به ابوبصیر فرمود: انا نزداد فی الیل و النهار، و لولا أنا نزداد لنفد ما عندنا. فقال أبوبصیر: من یأتیکم؟ قال علیه السلام: ان منا لمن یعاین معاینه، و ان منا من ینقر فی قلبه کیت و کیت، و ان منا من یسمع باذنه وقعا کوقع السلسله فی الطست. [۱۹۹] . مدلول این روایت همان مفهوم آن است که: برخی از راه چشم،

بعضی از راه گوش، جمعی از راه درون و گروهی از راه بیرون با عالم غیر محسوس طبیعی عمومی بشر ارتباط دارند و از عالم بالا می گیرند و به عالم و خلق افاضه می نمایند. یزید بن فرقد هندی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود: ان الامام اذا شاء أن یعلم علم. [۲۰۰] . امام هر وقت که اراده کند بداند، می داند. در روایتی که محمد با سلسله سند از ابی جعفر علیه السلام نقل نموده، آمده که حضرتش فرمود: کان علی علیه السلام یعمل بکتاب الله و سنه نبیه، فاذا ورد علیه الشی ء الحادث الذی [صفحه ۲۱۹] لیس فی الکتاب و لا السنه الهمه الله للحق فیه الهاما، و ذلک و الله من المعضلات. [۲۰۱] . علی علیه السلام وظیفه و مأموریتش این بود که به کتاب و سنت عمل کند. اگر موضوعی پیش آید که در کتاب و سنت نباشد خداوند آن را به او الهام می فرماید و ملحق به کتاب و سنت می شود و این نوع علم - به خدا قسم - از مشکلات علوم است که جز راسخان در علم و آن ها که مؤید من عندالله هستند درک نمی کنند.

محدثان

در روایتی که شاه اولیا از اسامی ائمه علیهم السلام خبر داده، سلیم بن قیس نقل می کند که من از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیدم که فرمود: انی و أوصیائی من ولدی مهدیون فکنا محدثون. من و یازده نفر از اوصیا و جانشینانم همه هادی و راه یافته و ارشاد شده هستیم که از عالم غیب هدایت شده ایم که عالم خلق را هدایت کنیم و برای ما خبر می دهند که به مردم خبر

دهیم. عرض کردم: یا امیرمؤمنان! این یازده نفر اوصیای تو کیانند؟ حضرت فرمود: الحسن و الحسین، ثم ابنی علی بن الحسین – قال: و علی یومئذ رضیع – ثم ثمانیه بعد، واحدا بعد واحد و هم الذین أقسم الله بهم فقال الله تعالی (و والد و ما ولد) فرسول الله صلی الله علیه و آله و ما ولد یعنی: هؤلاء الأوصیاء. حسن، حسین و علی بن حسین – که در آن روز شیرخواره بود – و هشت نفر از فرزندان او یکی پس از دیگری مشعل دار هدایت هستند و [صفحه ۲۲۰] خداوند به وجود آن ها سوگند یاد کرده در آیه کریمه که می فرماید: «قسم به پدر و فرزند» که مراد از پدر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و از «ولد» فرزندان او هستند که اوصیای او می باشند. قلت: یا أمیرالمؤمنین! أیجتمع الامامان؟ قال علیه السلام: لا الا و أحدهما صمت لا ینطق حتی یمضی الأول. پرسیدم: آیا دو امام در یک زمان با هم جمع می شوند؟ فرمود: نه، مگر آن که یکی صامت و یکی ناطق باشد تا امام ناطق از دنیا رود و امام صامت مشعلدار امامت گردد. سلیم می گوید: به محمد بن ابی بکر گفتم: علی علیه السلام می گوید: محدث است. گفت: آری، مگر این آیه را نخوانده ای: (و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی) [۲۰۲] و لا محدث امیرالمؤمنین محدث بود و فاطمه زهرا علیهاالسلام نیز محدثه بود – با آنکه پیامبر هم نبوده اند –[۲۰۳] . در روایات متواتر معتبر دیگری آمده است که حضرتش فرمود: خداوند ما را وارث کتب آسمانی قرار داده است. و چون از آن

حضـرت پرسـیدند: آیـا آن کتب آسـمانی نزد شـما موجـود است؟ فرمود: و الله! همه ی آن هـا موجود است که مـا در آن می نگریم، و از اخبار گذشته و آینده خبر می دهیم.

عمود نور

یکی از طرق هدایت و تعلیم ائمه ی معصومین علیهم السـلام عمود و ستون نور است که از زیر عرش الهی به دل آن ها ارتباط دارد. این نور از حین ولادت مقابـل چشم امام است که در آن، اعمال خلایق را مشاهـده می کننـد. [صـفحه ۲۲۱] چنانچه از یکی روایـات استنباط می شـود که پروردگـار متعـال برای هـدایت و تعلیم به بنـدگان برگزیـدگان خـود یـک عمود نوری از آسـمان - که به عرش الهی، یـا لوح محفوظ متصـل است - به گوش و چشم امـام ارتباط و اتصال می دهـد که هر چه احتیاج دارد بـدان سـتون نـور می نگرد و بر او مکشـوف و معلـوم می گردد. از این رو، در حـدیث دیگری این طـور تعریف شـده که حضـرتش می فرمایـد: رفع له فی کل بلده منارا و ینظر به الی أعمال العباد. [۲۰۴] . در هر شـهری ستون نوری برای او بالا رفته کـه بـه وسـیله ی آن به اعمـال بنـدگان خـدا نظر می کنـد. و در حـدیث دیگری یـونس از امـام علیه السـلام نقـل می کنـد که حضرتش می فرماید: یا یونس! ما تراه. أتراه عمودا من حدید. قلت: لا أدری. قال: لکنه ملك موکل بکل بلده یرفع الله تعالی به أعمال تلك البلده. [۲۰۵] . ... در هر شـهری یک فرشـته موکل آن است که عمودی از نور بلند کند و در آن، اعمال مردم آن شهر نگاشته شده است. و به همین دلیل دستور فرموده بگویید: (رب زدنی علما) که ازدیاد

علم به اذن پروردگار است و با شرایط تقوا و اطاعت و عبادت، قوت، و ازدیاد و شدت می یابد.

طواف بر ساق عرش الهی

این حقیقت را روایتی که در «کافی» از ابی یحیی صنعانی نقل شده تأیید می کند، او می گوید: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: یا أبایحیی! ان لنا فی لیالی الجمعه لشأنا من الشأن. قال: قلت جعلت فداك! و ما ذلك الشأن؟ [صفحه ۲۲۲] قال: یؤذن لأرواح الأنبیاء الموتی و لأرواح الأوصیاء الموتی و روح الوصی الذی بین ظهرانیکم، یعرج بها الی السماء حتی توافی عرش ربها فتطوف به اسبوعا و تصلی عند کل قائمه من قوائم العرش رکعتین، ثم ترد الی الأبدان التی کانت فیها فتصبح الأنبیاء و الأوصیاء قد ملئوا سرورا و یصبح الوصی الذی بین ظهرانیکم و قد زید فی علمه مثل جم الغفیر. [۲۰۶] . ای ابایحیی! برای ما در شبهای جمعه شأن و کار خاصی و موقعیتی است عرض کردم: قربانت شوم! آن چه کاری است؟ فرمود: هر شب جمعه به ارواح انبیا و پیامبران گذشته و ارواح اوصیای آن ها و روح وصیی که زنده و قائم به امر است اعلام می شود که همه اجازه دارند به آسمان ها عروج کنند، در اطراف عرش الهی هفت بار طواف می نمایند و در کنار هر قائمه از قوائم عرش الهی دو رکعت نماز می گزارند و سپس به ابدان خودشان - که در آن بوده اند - برگردند. وقتی صبح می شود انبیا و اولیا در نهایت سرور و شعف هستند و آن وصیی که زنده و قام به امر است صبح می کند در حالی که علم و دانش فراوانی به دست آورده و افزوده بر علم او

می شود. بـدین ترتیب ملاـحظه می شود که عوالم دیگر نیز عوالم تکاملی است. یعنی: همین طور که کمال نفس در این نشـئه عـالم طبع به اطـاعت و عبـادت است؛ در عوالم پس از مرگ نیز درجـات تکـاملی است و علم و دانش و بینش آن هـا در عالم ارواح به میزان عبادت و خضوع و خشوع آن ها در ساحت عرش اعظم الهی است. [صفحه ۲۲۳]

حکایت عجیب

نگارنـده خـود در جریـان این عـالم، شاهـد حقیقـتی بـوده ام که مؤیـد این حـدیث است و در واقع این امر را به حس و شـهود دریافته ام. اینک در این زمینه حکایت عجیبی را برای توسـعه اطلاعات خواننـدگان علاقمند می نگارم. در دوران تحصـیل که در مـدرسه ی صدر اصـفهان در مقطع سـطح و خارج مشـغول تحصـیل بودم با مردی آشـنایی پیدا کردم که او می توانست در افراد خواب مصـنوعی ایجاد کنـد و تسـخیر اموات، یا ارواح نمایـد. حکایت های مفصـلی از او نقل شـده که در حضور علمای اعلاـمماننـد مرحوم آیت الله فشـارکی رحمه الله، مرحوم علاـمه آقـا شـیخ محمـد رضـا نجفی رحمه الله، مرحوم سـید العراقین، مرحوم آیت الله نجف آبـادی و دهکردی و مرحوم دانش رئیس انجمن ادبی و جمعی دیگر انجام داده بود. برای اطمینان، روز پنـج شـنبه وعـده شـد که در منزل حـاجی آقـا حسن ملاباشـی بـا حضور آقای مشـکات واعظ و پـدرم آقای حاج احمـد عماد الواعظین و چنـد نفر دیگر از همـدرسان انجام پـذیرد و آن شـخص هم که معروف به اسـتاد عبـدالخالق خان عکاس بود، آمد. پس از صرف ناهار گفت: هر کس را میل دارید بیاورید تا خواب مصنوعی نمایم و هر چه بخواهید از او سؤال کنید. بر حسب

اتفاق مردی از روستای «ده حق علوی» را که برای آب کشیدن به وسیله گاو جهت باغ مجاور آن منزل آمده و مشغول کار بود انتخاب کردند. او مردی سطبر و قوی بنیه ولی بی سواد بود که از روستا آمده بود و هیچ گونه نوشتن و خواندن نمی دانست. صاحب خانه او را معرفی کرد و او را آوردند و در وسط اتاق خواب مصنوعی کردند و حاضرین شروع کردند هر یک از او چیزی می پرسیدند و سؤال های مختلف می کردند و پاسخ های متناسب، صحیح و مورد [صفحه ۲۲۴] قبول گرفته می شد. آنچه اکنون مؤید بر گفتار پیشین است، نقل می شود. یکی از حضار روح شیخ بهایی رحمه الله را احضار کرد، آن مرد در خواب چندین نقطه را گشت گفت: پیدا نکردم تا آن که مرد را به حرم حضرت رضا علیه السلام راهنمایی کردند و این عبارت را گفت که: شیخ بهاء الدین در حرم امام رضا علیه السلام پایین پا ایستاده زیارت می خواند، ولی مرا به حرم راه نمی دهند. در آن حال قفل در را گرفته با تشویق و اضطرابی که از حالش پیدا بود التماس می کرد و اذن دخول برای زیارت می خواست و او را راه نمی دادند. عالم خواب کننده گفت: چرا تو را به حرم راه نمی دهند؟ جواب داد: من در روستای خود مبغلی به بقال سر کوچه بدهکار بودم که از روستا بیرون آمدم. می گویند: آن بدهی خود را بده و به زیارت بیا، حساب خیلی دقیق است. خواب کننده ضامن شد که آن بدهی را بدهد، او را به حرم راه دادند. کنار شیخ قرار گرفت. شیخ فرمود: مگر من نگفتم: شبهای

جمعه مزاحم من نباشید، مرا به حال خود واگذارید که در اماکن متبرکه و اعتاب مقدسه مشغول کار خود و حال عبادت باشم. از آوردن روح شیخ مأیوس شد و برگشت. نگارنده در همان اوقات از خدمت استاد محقق و فیلسوف شرق، آقای حاجی شیخ محمود مفید، مدرس شهیر اصفهان در حکمت و فلسفه، مشغول خواندن اسفار بودم و این موضوع که آیا در مراحل پس از مرگ هم تکامل میسر است، یا نه در علم النفس اسفار مورد بحث بود. از آن استاد خواهش کردیم که روح مرحوم آخوند ملاـ صدرا را احضار کند و من این سؤال را با دو سه سؤال دیگر که اکنون در حین نوشتن این سطور نظرم نیست، نمودم. [صفحه ۲۲۵] و مرحوم ملاـ صدرا در پاسخ فرمود: پس از مرگ هم در برزخ و عقبات آن هم مراحل تکامل هست که باید روح انسان به درجات کمال خود برسد. خلاصه، جلسه ی آن روز با حال بهت و حیرتی از ارتباط این عالم با عوالم دیگر و کارهایی که بشر می تواند به نیروی روح انجام دهد به پایان رسید و خاطراتی از آن، در نظر نگارنده هست که هرگز فراموش نخواهد شد. موضوع آزادی ارواح انبیا و اولیا برای طواف در عرش الهی که قبر حسین بن علی علیهماالسلام چون عرش حق است و این که مراحل و مدارج کمال همچنان در ادوار عوالم بعد از مرگ نیز مسلم است که در همین نشئه برای نگارنده مورد اطمینان و یقین قرار گرفت.

مجمع ملاقات در عرش

در این زمینه روایت دیگری از مفضل نقل شده است که می گوید: شب جمعه ای بود

که خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، حضرت مشعوف و مسرور بود عرض کردم: شما را چنین شادمان نمی دیدم فرمود: ای مفضل! شب جمعه مجمع ملاقاتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و انبیا و اولیا علیهم السلام داریم که برای من موجب کمال شعف و خرسندی است. عرض کردم: خداوند این مسرت و شادی را برای شما بیفزاید! کیفیت آن را برای من بیان فرما. فرمود: اذا کان لیله الجمعه وافی رسول الله صلی الله علیه و آله العرش و وافی الائمه علیهم السلام معه و وافینا معهم فلا ترد أرواحنا الی أبداننا الا بعلم مستفاد و لولا ذلک لانفذنا. [۲۰۷] . شبهای جمعه رسول خدا صلی الله علیه وآله با ائمه معصومین علیهم السلام در پیشگاه عرش [صفحه ۲۲۶] الهی مجمع ملاقاتی دارند که من هم در حضورشان هستم ارواح هیچ یک به ابدان آن ها بر نمی گردد مگر پس از استفاده ی کامل از اشراقات انوار علوم الهی که اگر این افاضات اشراقیه نباشد علم ما پایان می پذیرد. در همین موضوع حضرت ابی الحسن علیه السلام فرمود: لولا أنا نزداد لانفدنا اگر این افاضات غیبی بر ما افزوده نشود علم ما محو خواهد شد چرا که علم ما برحسب افاضات غیبی الهی است. در روایت دیگر که امام صادق علیه السلام به یکی از شاگردان مکتب جعفری می فرماید: ان لنا فی کل لیله جمعه و فده الی ربنا لا نتنزل الا بعلم مستطرف. [۲۰۸] . برای ما در هر شب جمعه در مکتب ربوبی بار عام می دهند و از تعلیمات ربانی بهره مند می گردیم.

منبع علوم ائمه معصومین

از آنچه گذشته معلوم شد که منبع علوم ائمه علیهم السلام شخص پیامبر صلی الله

علیه وآله بـود اینـک در این زمینه، روایـتی دیگر که مؤیـد بر این گفتـار است نقـل می کنیم. شـیخ کلینی رحمه الله در کتـاب «کافی» از جمعی اصـحاب نقل کرده که ابوبصیر خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: یابن رسول الله! من می خواهم مسأله ای بپرسم که کسـی نشـنود. حضـرت دسـتور فرمود: پرده بین او و اتاق عمومی کشـیدند، آن حضـرت و ابوبصـیر بودند، فرمود: بپرس. ابوبصـیر گفت: قربانت گردم! شـیعیان شـما می گویند: رسول الله صـلی الله علیه و آله علمی به [صفحه ۲۲۷] علی علیه السـلام آموخت که هر باب آن هزار باب علم بر او گشوده می شد؟! آیا این موضوع صحیح است؟ امام صادق علیه السـلام فرمود: یا ابامحمد! علم رسول الله صـلی الله علیه و آله علیا ألف باب یفتح من کل باب ألف باب. رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السـلام هزار باب علم آموخت که از هر باب هزار باب دیگر بر او گشوده شد. ابوبصـیر گفت: این ها چه علمی بود؟ فرمود: همه ی آن ابواب علم و دانش بود. آنگاه امام صادق علیه السـلام فرمود: یا أبامحمـد! و ان عنـدنا الجامعه و ما یدریهم ما الجامعه. قلت: جعلت فداک! و ما الجامعه؟ قال: صـحیفه طولها سـبعون ذراعا بذراع رسول الله صـلی الله علیه و آله و املاء من فلق فیه و خط علی علیه السـلام بیمینه، فیها کل حرام و حلال و کل شـی ء یحتاج الیه الناس حتی الأرش فی الخـدش. و ضـرب بیـده الی فقـال علیه السـلام لی: تأذن یا أبامحمـد؟ قلت: جعلت فـداک، انما أنالک اصـنع ما شـئت. قال: فغمزنی بیده، فقال حتی أرش هذا، کأنه مغضب. قال: قلت: هذا و الله العلم. قال

علیه السـلام: انه لعلم و لیس بـذالک. ثم سـکت ساعه، ثم قال: و ان عنـدنا الجفر و ما یـدریهم ما الجفر مسک شاه او جلد بعیر. قال: قلت: و ما الجفر؟ قال علیه السـلام: و عاء أحمر و أدیم أحمر فیه علم النبیین و الوصـیین قال قلت ان هذا هو العلم؟ [صفحه ۲۲۸] قال: انه لعلم و لیس بذاک ثم سـکت ساعه ثم قال: و ان عندنا لمصـحف فاطمه. قال: قلت: و ما مصحف فاطمه؟ قال علیه السـلام: فیه مثل قرآنکم هـذا ثلاث مرات، و الله ما فیه من قرآنکم حرف واحـد انما هو شـی ء املاه الله علیها و اوحی الیها. قال: قلت هذا و الله العلم؟ قال علیه السلام: انه لعلم و لیس بذاک ثم سکت ساعه ثم قال: ان عندنا علم ما کان و علم ما هو کائن الی أن تقوم الساعه. قال: قلت: جعلت فـداک! هذا هو و الله العلم. قال علیه السـلام: انه لعلم و ما هو بذاک قلت: جعلت فداک! فأی شی ء هو العلم؟ قـال علیه السـلام: مـا یحـدث باللیـل و النهـار و الأمر بعـد الأمر و الشـی ء بعـد الشـی ء الی یوم القیامه. [۲۰۹] . خلاصه سخن قریب بدین مضمون است که امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابامحمد! [۲۱۰] در نزد ما جامعه است و تو نمی دانی جامعه چیست. ابوبصـیر پرسید جامعه چیست؟ فرمود: جامعه صحیفه ای است که طول او هفتاد ذراع [۲۱۱] به ذراع رسول الله صلی الله علیه و آله است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از زبان مبارکش املاء فرموده و علی علیه السلام با دست مبارکش نوشته است در این صحیفه کلیه ی حلال و حرام و هر چیزی که مورد احتیاج

بشر [صفحه ۲۲۹] بوده حتی جرینه ی خراش. آنگـاه حضـرت دسـتش را به شانه او زده و فرمود: اجازه می دهی ای ابوبصـیر. گفت: شـما صاحب اختیار من هستید و من در اختیار شـما می باشـیم هر چه انجام دهی اولی بتصرفی. امام علیه السلام با دست مبارکش آهسته شکونی از من گرفت و فرمود: حتی جریمه ی این هم در آن ثبت است. ابوبصیر گفت: این علم است؟ فرمود: محققا علم است و اگر علم نباشد چه خواهد بود. امام علیه السـلام پس از اندکی سکوت فرمود: علاوه بر جامعه در نزد ما جفر نیز هست که تو نمی دانی جفر چیست؟ ابوبصـیر پرسید: یابن رسول الله! بفرما بدانم جفر چیست؟ فرمود: جفر یک ظرفی است که در آن علم پیـامبران و اوصـیاء آنان نهفته است. گفتم: این علم است؟ فرمود: محققا علم است و اگر علم نباشـد چه خواهد بود. امـام علیه السـلام باز انـدکی ساکت مانـد: آنگاه فرمود: نزد ما یک منبع دیگری هم از علم و دانش هست و آن مصـحف فاطمه علیهاالسـلام است. پرسـید: مصـحف فاطمه علیهاالسـلام چیست؟ فرمود: این مصـحف مانند قرآن شـماست که هرچه در قرآن است به یک حرف در مصـحف فاطمه علیهاالسـلام است، چه قرآن بسبعه احرف است و صحیفه به یک حرف. فرمود: و الله این هم علم است. بـاز انـدکی سـاکت مانـد و فرمود: ای ابوبصـیر! نزد مـا علم گذشـته و آینـده تـا روز قیـامت است. از این روایت استفاده می شود که مراتب قرب ائمه معصومین علیهم السلام حد و نهایت [صفحه ۲۳۰] ندارد و منبع علوم به اخذ بیان و گفتار آن ها مختلف است ولی در عین حال مخصوص آن ها است

که این وسایل جز در اختیار آن ها نیست و همه ی علوم دنیا از جامعه، جفر، صحیفه، وحی و الهام برای آن ها حاصل می گردد.

نکته ی قابل توجه

نکته ای که در این جا مورد توجه است این است که این مدارک و مآخذ علمی برای همه ی آن ها یکسان است و در اختیار همه ی ائمه معصومین علیهم السلام می باشد و نمی توان گفت که: مثلاً امام سابق از امام لاحق اعلم بود، بلکه همه از جهت علم یکسان بوده اند، ولی از جهت فضیلت تقوی به نص رسول الله صلی الله علیه و آله خمسه ی طیبه از ائمه دیگر افضلیت داشتند و امام زمان مهدی و قائم آل محمد علیهم السلام در افضلیت شریک است. مؤید این منطق، اخباری است که زراره، یونس و حسین بن روح نقل می کنند که فرمودند: با آن که علم امام لاحق از امام سابق اقتباس می شود در عین حال واجب نیست که امام سابق از امام لاحق اعلم باشد، بلکه چون منبع علم همه ی آن ها از شخص رسول الله صلی الله علیه و آله است و آن حضرت هم از وحی گرفته بود متلقی یکی است و از نظر علم همه وحدت نوری دارند و علم هر یک به علم پیامبر صلی الله علیه و آله متصل می گردد و انواریست که از عمود نور الهی انشعاب می یابد. درست مانند چندین آینه است که مقابل نور خورشید بگذارید پرتو درخشان خورشید در همه یکسان می تابد. ائمه معصومین علیهم السلام نیز اقمار تابانی هستند که از خورشید وجود رسول الله صلی الله علیه و آله سرچشمه می گیرند. و ناگفته نماند که: این علوم، اجتهادی، سمعی، بصری، حسی و کسبی نیست، بلکه یک کشف لدنی

است که علی الدوام بدون قطع از منبع افاضات غیبی اشراق می شود و نفوس این خانواده را روشن می سازد و واسطه ی خارجی مانند معلم و مدرسه ندارند، بلکه معلمین آن ها نیروی شدید القوای غیر قابل اشاره حسیه است. [صفحه ۲۳۱] همان طور که گفته شد ساختمان وجود آن ها چنین ساخته شده که به محض وحی و الهام مانند وحی به مادر موسی اجرا می کنند و در کار خود شک و تردیدی ندارند و برای منبع علوم آن ها همان جفر، جامعه، مصحف فاطمه علیهاالسلام و ودایع نبوت و ولایت و سایر خصوصیات گذشته مانند نقشه عالم وجود زیر نظر آن ها گسترده شده که با خط نور است و جز آن ها نمی توانند بخوانند و کشف کنند. افزون به آن که صبر و تحمل این همه علم و دانش برای بشر مقدور نیست، ولی آن ها به اذن الله متحمل بار گران علوم گذشته و آینده تا روز قیامت می باشند و جز مواردی که مأذون هستند به کسی اظهار نمی کنند. از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: أعطیت جوامع الکلم و أعطی علی جوامع العلم. [۲۱۲] . که به پیامبر جوامع کلم وحی شد و به علی علیه السلام جوامع علم داده شد. و لذا علی علیه السلام فرمود: علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله ألف باب أفتح لی من کل باب ألف باب. [۲۱۳] . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من هزار باب علم آموخت که از هر یک هزار باب علم گشوده شد. و این منابع علم امامت است.

خبر امام حسین از شهادت خود

در کتاب «تظلم الزهراء علیهاالسلام» می نویسد: حذیمه یمانی از حضرت

سیدالشـهداء حسـین بن علی علیهماالسـلام روایت می کنـد که در زمـان خود پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله امام حسـین علیه السـلام فرمود: و الله! لتجمعن علی قتلی طغاه بنی امیه و یقـدمهم عمر بن سـعد. به خدا قسم! برای کشـتن من سـرکشان بنی امیه جمع خواهند شد و [صـفحه ۲۳۲] مقـدم و پیشاپیش آن ها عمر بن سـعد خواهـد بود. حذیفه می گوید: فدایت شوم! از پیامبر بزرگوار جدت صـلی الله علیه وآله این خبر را شنیدی. فرمود: نه. پرسیدم: از پدرت علی شنیدی؟ فرمود: نه. علم من علم پیامبر و علم من علم پدرم امیرالمؤمنین است و علم آن ها علم من است «لأنا نعلم بالکائن قبل کینونیته»، منبع علم ما یکی است و قبل از آن که موجودی ممکن وجود یابـد مـا به وجود آن علم و اطلاع داریم. [۲۱۴] . نگارنـده گوید: مرد بی سوادی را دیدم که قرآن را می خوانـد و چون آیـات را در میـان جملات تفسـیر، یا کلمات عربی غیر قرآن متفرق نوشـتم و به او دادم باز قرآن را خوانـد و نقص و کمال آیات را می گفت. پرسـیدیم از کجا می فهمی که قرآن است یا غیر آن. گفت: کلمات قرآن برای منماننـد حروف نور روشن «همچون تابلوهـای نئون که حروف را با برق می نویسـند» جلوه می کنـد بنابراین، جریان این حقیقت محسوس است که برای دل های روشن ضـمیر حاصل می گردد. باید دانست که کلیه عالـم کتاب جامعی مملو از علم است که به صورت حروف و کلمـات تکوینی تجلی می کنـد و مثالش برای انسان این است که از روی کف شناسـی و قیافه شناسـی یا انگشت نگاری و غیره نسبت به وضع اشخاص قضاوت می کنند. و

همان طور که من و شما به شرط قوه علمی از کتب تدوینی خبر می دهیم آن ها نیز از کتب تکوینی اطلاع می دهند و نزول جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و آوردن اخبار [صفحه ۲۳۳] آسمانی رابطه نوریست نه آن که جبرئیل خزینه دار علم باشد، بلکه بر حسب اقتضای زمان جبرئیل را به نام معلم گفته اند در صورتی که حقیقتا رسول خدا صلی الله علیه و آله معلم جبرئیل بود و او فقط واسطه - و بلکه یکی از خدام پیامبر صلی الله علیه و آله - در عالم بالا محسوب می شده است و هر وقت که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست خبری بگیرد خداوند جبرئیل را مأمور ابلاغ اخبار می کرد، یا واسطه کتب تکوینی و تدوینی نوری می نمود. این است معنی ابواب علومی که از پیامبر برای علی علیه السلام تعلیم و و از هر یک باب آن هفتاد باب علم دیگر گشوده می شد، و لذا فرمود: پرنده ی در هوا نمی پرد مگر آنکه علم آن نزد ماست.

علم امام به السنه ی مختلفه

علم به زبان ها و لغات مختلف فرع علم کلی به تمام جهان خلقت است و شکی نیست که چون به همه منابع علمی دست داشتند به السنه هم دست خواهند یافت. از این رو، در کتاب «خرایج» نقل می کند که ابی حمزه ی ثمالی از نصر خادم روایت کرده که گوید: از اباmحمد علیه السلام مکرر در مکرر شنیدم که با غلامان رومی، ترک، عبری و عربی و مصری و غیره با هر یک آن ها به زبان خودشان سخن می گفت و من از مشاهده ی آن تعجب می کردم و می گفتم: این شخص یعنی امام عسکری علیه السلام

در مدینه به دنیا آمده است و برای احدی ظاهر نگشته و تا وقتی که امام هادی از دنیا رحلت فرمود او را کسی ندید، پس این چگونه است، و با خودم چنین فکر می کردم و گفتگو می نمودم. در این هنگام امام عسکری رو به من کرد و فرمود: خدا حجتش را از میان سایر آفریدگانش آشکار ساخته و به او معرفت و شناخت هر چیزی را عطا نموده، لذا او لغات مختلف و انساب و حوادث را می شناسد و اگر این گونه نبود بین آنکه حجت [صفحه ۲۳۴] است و کسانی که این شخص حجت بر او هستند فرقی نبود [۲۱۵] . بدین ترتیب، دیگر اختلافی بین علم ائمه باقی نیست که بگوییم: یکی بیشتر می دانست و دیگری کمتر، یا در کیفیت و کمیت آن فرقی باشد. این طور نیست، بلکه آن ها همه علوم خود را از یک منبع و مأخذ آسمانی می گرفتند و از هر چه می خواستند خبر می دادند.

شب قدر و نزول وحی

بسم الله الرحمن الرحیم (انا أنزلناه فی لیله القدر - و ما أدریک ما لیله القدر - لیله القدر خیر من ألف شهر تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل أمر - سلام هی حتی مطلع الفجر.) [۲۱۶] . روایت کرده اند که: شخصی حضور امام محمد باقر علیه السلام آمد عرض کرد: یابن رسول الله! بر من غضب مکن، فرمود: برای چه؟ عرض کرد: برای آنچه می خواهم از شما بپرسم. فرمود: بپرس، عرض کرد: آیا خشمگین نمی شوی. فرمود: نه خشمگین نمی شوم. گفت: مگر در تفسیر سوره ی (انا أنزلناه فی لیله القدر) و (تنزل الملائکه و الروح) نفرمودی این نزول ملائکه و روح

به اوصـیای پیامبر بوده؟ فرمود: چرا!. پرسـید: آیا نزد اوصیاء امری می آورند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را [صفحه ۲۳۵] نمی دانسته و یا به امری می آیند که رسول خدا آن را می دانسته است؟ در حالی که میدانم رسول خدا از دنیا رفت و از علم چیزی نبود مگر علی علیه السـلام آن را از رسول خدا گرفت و حفظ کرد. امام باقر علیه السلام فرمود: ای مرد مرا با تو چه کار؟ و چه کسـی تو را بر من وارد کرد؟ عرض کرد: قضای الهی مرا بر شـما وارد کرد برای جسـتجوی دین، فرمود: پس آنچه برایت می گـویم بفهم. آنگـاه فرمـود: هنگـامی که پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله در شب معراج به آسـمان هـا عروج نمـود برنگشت مگر آن که خداوند علوم گذشـته و آینده را تا روز قیامت به او آموخت و بسیاری از علم او مجمل بوده است که در شب قدر تفسـیر آن می آید، و نیز امیرالمؤمنین علیه السلام مجمل علم را دانسته بود و تفسیرش در شب قدر برایش آمد. سائل پرسـید: آیـا در خود مجمل تفسـیرش نبود؟ فرمود: چرا، ولی در شب های قـدر امور را از طرف خـدا به پیامبر و اوصـیاء علیهم السلام می آورند که چنین کن و چنین کن. در مورد امری که آن را دانسته بودند، امر می شدند که چگونه در مورد آن عمل کنند. عرض کرد: برای من بیشتر توضـیح بدهید. فرمود: رسول خدا از دنیا نرفت مگر اینکه حافظ مجمل علم و تفسـیر آن بود. عرض کرد: پس آنچه در شب های قدر برایش می آمد علم چه چیزی بود؟ فرمود: دستوراتی بود در مورد

آنچه می دانست. سائل گفت: پس برای ایشان در شب های قدر علمی جز آنچه [صفحه ۲۳۶] می دانسته اند پدیدار نمی گشته است. فرمود: این مطلب از چیزهائی است که امر شده اند به کتمان آن و تفسیر آنچه پرسیدی را جز خداوند تبارك و تعالی نمی داند. سائل گفت: آیا اوصیاء می دانند چیزی را که انبیاء ندانند؟ فرمود: نه. چگونه وصی می داند غیر از علمی را که به او به وصایت رسیده است؟ سائل گفت: آیا می توانیم بگوئیم: یکی از اوصیاء می دانسته آنچه را که دیگری نمی دانسته است؟ فرمود: نه، هیچ پیامبری از دنیا نرفته است مگر آنکه علم او در وجود وصی اش منتقل گشته است و همانا فرشتگان و روح در شب قدر حکمی را می آورند که به آن میان بندگان حکم می کند. سائل گفت: آیا آن حکم را نمی دانسته اند؟ فرمود: چرا آن را می دانسته اند ولی اجرای چیزی را نمی توانند تا آنکه در شب های قدر به آن دستور داده شوند که تا سال آینده چه کنند. سائل گفت: ای اباجعفر نمی توانم آن را انکار کنم. امام باقر علیه السلام فرمود: هر که انکار کند آن را از ما نیست. سائل گفت: ای اباجعفر، آیا پیامبر در شب های قدر چیزی برایش می آمد که آن را نمی دانست؟ فرمود: برای تو جایز نیست که از چنین مطلبی سئوال کنی. اما علم آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد، هیچ پیامبری نمی میرد و وصیی از دنیا نمی رود مگر آنکه وصی بعد از او آن را می داند، اما این علمی که از آن می پرسی خداوند عزوجل ابا دارد که اوصیاء را بر آن مطلع گرداند مگر خودشان. [صفحه ۲۳۷] سائل گفت: ای فرزند رسول

خدا چگونه بفهمم و درک کنم که شب قدر در هر سال هست؟ فرمود: هنگامی که ماه رمضان فرا رسید در هر شب صد مرتبه سوره ی دخان را بخوان و شب بیست و سوم که آمد به تصدیق آنچه را که از آن سئوال کردی نظاره گر خواهی بود. [۲۱۷] . علامه ی مجلسی رحمه الله می فرماید: سبب امر به کتمان علم این است که: در علم اجمالی بدا تصریح نشده، علم محو و اثبات است، ولی در افاضه شب های قدر علم تفصیلی افاضه می شود که بدا در آن قید شده و چون فهم بدا برای عموم مشکل بوده امام پنجم علیه السلام تصریح و توصیه به کتمان و حفظ آن کرد که اعراب عصر اواخر بنی امیه درک نمی کردند. ما موضوع بدا را در کتاب «زندگانی امام محمد باقر علیه السلام» نگاشتیم و رساله ای نیز جداگانه درباره ی بدا طبع و نشر نمودیم، چنانچه مشاهده می شود علت امر به کتمان این خبر این است که: علم الهی در دو لوح تجلی دارد: ۱ - لوح محفوظ که به منزله ی قضای مبرم، و متقن و حکم غیر قابل احتراز. ۲ -لوح محو و اثبات که به وسیله ی بدا گاهی محو و اثبات یا تبدیل و تغییر می یابد. و علت این تغییر در علم الهی است که جز او هیچ کس نمی داند و شاید از آن علومی باشد که حتی به پیامبران خود هم اسرار آن را نیاموخته است. دعاها، صدقه ها، نیکوکاری ها و گذشت ها که سبب تبدیل شرور به خیرات و سیئات به صدقات می شود در همین لوح دومی است. تغییر مقدرات و سرنوشت به وسیله ی عمل خیری بوده که او نموده است

و چون در لوح محفوظ می نگرند صورت تبدیل شده و قضای اصلی که جاری شده مشاهده می نمایند و این علم را [صفحه ۲۳۸] جز خردمندان بردبار نمی توانند تحمل و شکیبایی نمایند. لذا امام علیه السلام دستور می فرماید که: آن را بفهم و حفظ کن و به کسانی که ظرفیت آن را ندارند نیاموز. این است که برای ائمه معصومین علیهم السلام در مقدرات که کدام حتمی و کدام غیر حتمی است. - یعنی تطابق لوح محفوظ با لوح محو و اثبات - در شب های قدر آشکار می شود. در روایت امام محمد باقر علیه السلام آمده که حضرتش فرمود: یا معشر الشیعه! خاصموا بسوره (أنا أنزلناه فی لیله القدر) تفلجوا. فو الله! إنها لحجه الله علی الخلق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و إنها لسیده دینکم، و إنها لغایه علمنا. ای گروه شیعه! با سوره ی «إنا أنزلناه فی لیله القدر» با مخالفین مخاصمه کنید، پیروز می شوید، به خدا قسم این سوره حجت خدا بر خلق است بعد از رسول خدا، و آن در راس دین شما و سرور آن است و به راستی که آن نهایت علم ما است. یا مشعر الشیعه! خاصموا ب (حم و کتاب المبین إنا أنزلناه فی لیله مبارکه إنا کنا منذرین)، فإنها لولاه الأمر خاصه بعد رسول الله صلی الله علیه و آله. یا معشر الشیعه! إنها تبارک و تعالی یقول: (و إن أمه الا خلا فیها نذیر) [۲۱۸] . ای گروه شیعه! با سوره ی «حم و الکتاب المبین...» با منکرین و مخالفین مخاصمه کنید و بحث و استدلال نمایید زیرا این ویژه والیان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و

آله است. ای گروه شیعه خداوند تبارک و تعالی می فرماید: هیچ امتی نیست مگر آنکه ما در آن بیم دهنده ای قرار دادیم. [صفحه ۲۳۹]

گفت و گوی الیاس پیامبر با امام محمد باقر

امام صادق علیه السلام نقل می فرماید: با پدرم امام محمد باقر علیه السلام مشغول طواف کعبه بودیم، مردی که خود را پوشانیده بود، در حینی که شوط هفتمی طواف ما داشت تمام می شد نزدیک پدرم آمد، آنگاه به همراه پدرم به خانه ای که جنب کوه صفا داشتیم آمد. من سه ساله بودم، رو به من کرد و گفت: یابن رسول الله! مرحبا! و دستش را روی سر من گذاشت و گفت: بارک الله فیک یا أمین الله بعد آبائه. سپس گفت: یا أباجعفر! ان شئت فاخبرنی و إن شئت فأخبرتک. می خواهی تو مرا مطلع کن و از علوم سخن بگو، و اگر می خواهی من برای تو سخن بگویم. اگر خواستی گفتار مرا تصدیق کن و اگر خواستی من گفتار تو را تصدیق می کنم. پدرم فرمود: هر چه تو می خواهی بگو. او گفت: زبان تو به آن چه در ضمایر ما می باشد فصیح تر و بلیغ تر است. گفت: اکثر علوم در ضمیر آدمی مورد مخالفت خودش با دیگران قرار می گیرد آن علمی که در آن اختلاف نیست، کدام است؟! پدرم فرمود: به طور کلی جمله ی علوم در نزد پروردگار است و لابد به بندگان هم جزئی از آن علوم را افاضه فرموده است و آن مقدار هم نزد اوصیا است. آن شخص تا این سخن را شنید آن پارچه مشبکی که به روی خودش انداخته بود برداشت و نشست و گفت: صحیح است. بگو بدانم آن اوصیا چگونه این علم را می آموزند؟ پدرم فرمود:

کما کان رسول الله صلی الله علیه و آله یعلمه، إلا أنهم لا یرون ما کان رسول الله صلی الله علیه و آله یری. به همان طریقی که پیامبر می آموخت با این فرق که آنها نمی بینند آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می دید، چه او پیامبر، رسول و نبی بود و آن ها محدثون بودند که [صفحه ۲۴۰] علم و دانش برای آنها حدیث و گفته می شد که هم وحی را می شنوند و هم واسطه را می بینند ولی اوصیا می شنوند و واسطه را هم نمی بینند!! آن مرد گفت: تو راست گفتی. اما بگو بدانم این علمی که برای آن ها ظاهر نیست از کجا ظاهر و هویدا می شود و این مسأله معضله مشکلی است؟! پدرم از این سؤال خندید و فرمود: خداوند نخواسته کسی از اسرار علمی او آگاه شود و پرده از روی رموز و حکم علوم برداشته شود، مگر برای اشخاصی که دل های آن ها را به ایمان امتحان کرده، همان طور که به پیامبر صلی الله علیه و آله حکم کرد که در ازای ایذا و اذیت قومش صبر و شکیبا?ی نماید و به جنگ و مبارزه نپردازد مگر به دستور خاص و به فرمان مخصوص و لذا در سخت ترین تحولات دعوت به اسلام خطاب شد: (فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشرکین) [۲۱۹] . که حکمت و مصلحت ایجاب می کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله ناملایم ترین حوادث را در دریای بردباری و شکیبایی خود تحمل کند. یا این که همانند جنگ های آل داود، که به وسیله ی فرشتگانی بین آسمان و زمین یاری شدند و خداوند ارواح کفار را معذب

نمود و ارواح مؤمنین را در اشباح زنده ها با شمشیر تجلی داد و فتح و پیروی را نصیب پیامبر خود نمود. آن مرد گفت: و الله! راست است و به حق کسی که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را به رسالت برگزید! این حقیقتی بود که جاری شد. آن گاه گفت: من الیاس پیامبر هستم و من می دانستم که پسر زاده ی همان پیامبری و ولی امر هستی، ولی برای آن این مسأله را اصحابت بشنوند از تو پرسیدم. [۲۲۰] . علما می نویسند: خنده ی اول امام باقر علیه السلام برای این بود که خواست به الیاس علیه السلام بفهماند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در امر دین مأمور به کتمان بود و دین داری او، خدیجه و علی علیهم السلام در پنهانی بود تا بعد مأمور به اعلان رسمی و دعوت عمومی شد و علم [صفحه ۲۴۱] خود را آشکار ساخت. ما ائمه نیز علم و دانشی که خداوند عالم به ما افاضه فرموده ظاهر نمی کنیم، مگر در زمان قام ما مهدی امت عجل الله تعالی فرجه آن وقت است که مأمور اظهار علم و دانش خود هستیم.

اطلاع بر همه ی عالم و علوم جهانی

قطب راوندی از عبدالله بن بکیر نقل می کند که گوید: حضرت صادق علیه السلام در ادامه ی علومی که افاضه فرموده چنین فرمودند: ما من یوم یأتی علینا و لا لیله إلا و أخبار أهل الأرض عندنا و ما یحدث فیها و ما من ملک یموت فی الأرض و یقوم غیره إلاـ تأتینا بخبره کیف کانت سیرته فی الدنیا. [۲۲۱] . هیچ شب و روزی بر ما نمی گذرد مگر اینکه اخبار اهل زمین و آنچه در آن

حادث گردیده نزد ماست پادشاهی در زمین نمی میرد که غیر او مقام او را بگیرد مگر آن که خبرش به ما می رسد که در دنیا سیره و رفتارش چگونه بوده است. در خبر صالح بن عقبه اسدی حضرتش فرمود: آیا گمان می کنید که خداوند علم خود را - از آسمان ها و زمین ها - از بندگان برگزیده ی خود پنهان و پوشیده داشته؟ و الله! این طور نیست. حضرت سه بار سوگند یاد کرد. لا و الله!. راوی پرسید: آیا امام حسین علیه السلام از طغیان مردم کوفه با حضرتش آگاهی داشتند؟ حضرت فرمود: آری، می دانست و مأمور به این قیام و جنگ و مبارزه علیه بی دینی بود [صفحه ۲۴۲] تا حق و حقیقت ثابت و برقرار بماند و تحمل بار گران کشتن و اسیر دادن زن و فرزند و کشته شدن فرزندان و برادران و یاران بود از مخالفت حق تعالی آسان تر، بلکه این همه مصائب برای اجابت فرمان الهی بود و در علم او نهفته و آشکار بوده که چنین سرنوشتی دارد و مکرر می فرمود: من هرگز کاری که خدا نخواسته اراده نمی کنم. بلکه همانچه را که خدا خواسته اجرا می نمایم، خداوند خودش شاهد کار من است و می بیند، لزومی به الحاح و اضطرار، التماس ندارد. او چنین خواسته، من هم با کمال میل به خواسته ی او قیام کردم و با اختیار، آگاهی و عمد رو به دشمن نهادم. حضرتش در کارش هیچ اجبار، الجا، و اضطراری نداشت و ما هم در کار خودمان راهی که جدمان رفت می رویم و هیچ مخالفتی نداریم و با علم، یقین و اطمینان همان روش را تعقیب می کنم. [۲۲۲]

.

اسرار علوم را برای مردم عوام نگویید

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیث زیبایی فرمود: لا تحدثوا الناس بما لا یعرفون. أتحبون أن یکذب الله و رسوله؟ [۲۲۳] . با مردم به آنچه نمی فهمند و درک نمی کنند و ظرفیت آن را ندارند گفتگو نکنید، آیا دوست دارید که خدا و رسول او را تکذیب کنند؟. در این توصیه که از خدا، پیامبر، امام، عقل و نقل خردمندان شده؛ تردیدی نیست که باید اسرار علوم و مطالبی که عوام درک نمی کنند به آن ها نگفت، زیرا آن ها جسور می شوند و طغیان و فساد به پا می نمایند. [صفحه ۲۴۳] شیخ نعمانی در کتاب «غیبت» از انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که حضرتش فرمود: لا تحدثوا الناس بما لا یعرفون. [۲۲۴] . برای مردم، حدیثی را که نمی فهمند و نمی شناسند نگویید. این یک امر روانی و غریزه ی فطری است، که یک انسان، در زندگی خودش ادوار مختلفی دارد و هر عصری در خور فهم و هضم و تحلیل چیزی است. به عنوان مثال: نمی توان به کودکی که در دوران شیرخوارگی است کباب برگ داد و نمی شود در دوران کودکی به او مسأله هندسه و جبر آموخت. او قبل از بلوغ مفهوم زناشویی را نمی فهمد، تا پدر نشود، معنی پدری را درک نمی کند. در معارف هم این طور است، تا کسی معانی را درک نکند نمی تواند آن را هضم نماید، بلکه نمی تواند قبول کند و لذا اگر یک مطلب علمی را برای عوام الناس گفتی به صورت لاطائل و باطل تلقی می کند می گوید: رده گفته است. چنانچه در میان اهل منبر بی تجربه بسیار دیده

شـده که اقتضـای مجلس را تشـخیص نـداده برای خـواص قصه می گفتنـد و برای عوام مطلب علمی بیـان می کرد هر دو از او نفرت یافتنـد و به حکم رده گـویی او را جواب دادنـد. همچنین اگر ضـرورت نـدارد نبایـد برای مرد بی تجربه و بی خرد گفته شود که مرغی آتش خوار در هندوسـتان است تـا برای اثبـات آن مجبور شود به هنـد برود و مرغی آتش خوار پیـدا کنـد. این سنت اجتماعی، از سـنت ربوبی اقتباس شده که متکلم بایستی در خور فهم شنونده سخن بگوید و به خصوص مزاج غیر مستعد که نمی توانـد معـانی دقیق را هضم نماینـد نمایـد در مجالس علمی بنشـیند که مبادا گمراه گردد. از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام هم فرمود: [صفحه ۲۴۴] «أتحبون أن یکذب الله و رسوله؟ حدثوا الناس بما یعرفون و امسکوا عما ینکرون». [۲۲۵] . آیا دوست می دارید مردم عوام بی خبر بی خرد خدا و رسول را تکذیب کنند؟ با مردم به اندازه ی معرفت آن ها سـخن بگویید و از آن چه نمی داننـد و نمی تواننـد بفهمنـد امساک کنیـد. خداوند هم به موسای کلیم علیه السـلام فرمود: کلم الناس علی قدر عقولهم. [۲۲۶] . ابن عقده از امام صادق علیه السـلام روایت می کند که حضـرتش فرمود: یا عبدالاعلی! إن احتمال أمرنا لیس معرفته و قبوله إن احتمال أمرنا هو صونه و ستره عمن لیس من أهله. فاقرئهم - أی الشـیعه - السـلام و رحمه الله و قل: قال لکم: رحم الله عبـدا اسـتجر موده النـاس إلی نفسه و إلینـا بـأن یظهر لهم مـا یعرفون و یکف عنهم ما ینکرون. [۲۲۷] . ای عبدالأعلی! تحمل امر ما تنها شناختن آن و قبول آن نیست بلکه تحمل امر

ما حفظ کردن آن و پوشش آن از نا اهلان است. سلام ما را به شیعیان و دوستان ما برسان و بگو: او به شما گفت: خدا رحمت کند بنده ای را که دوستی مردم را به سوی خودش و ما بکشاند به اینکه برای آنها آنچه را که می فهمند اظهار کند و از گفتن آنچه که ظرفیت فهم آن را ندارند خودداری کند. آری، تیغ دادن بر کف زنگی مست به که افتد علم را نادان به دست باز ابن عقده از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: [صفحه ۲۴۵] امر ولایت و دوستی ما تنها علمی نیست که باید قبول کنند و حفظ نمایند، بلکه باید از دست نااهلان بپوشانند و از تصرف جاهلان و بی خردان ایمن گرداند. (فإن آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا) [۲۲۸] . در تفسیر «صافی» از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به حذیفه فرمود: یا حذیفه! لا- تحدث الناس بما لا یعلمون، فیطغوا فیکفروا و إن من العلم صعبا شدیدا محمله لو حمله الجبال لعجزت عن حمله أن علمنا أهل بیت یستنکر و یهمل و یقتل رواته و بساء الی من یتلوه بغیا و حسدا لما فضل الله عتره النبی صلی الله علیه و آله و الوصی. ای حذیفه، مردم را به آنچه نمی فهمند خبر نده که سبب طغیان آن ها و کفرشان گردد. زیرا بعضی از دانستنی ها تحمل آن و پذیرفتنش سخت و دشوار است کوهها از حمل آن و برداشتنش ناتوانند. علم ما اهل بیت مورد انکار و ابطال قرار می گیرد و روات آن کشته می شوند و به آن

که آن را تلاوت کند آزار و اذیت می شود از روی ظلم و حسد به آنچه خداوند به عترت نبی و وصی پیامبر فضل و بخشش نموده است. در روایت دیگری آمده که حضرتش فرمود: اگر صاحب صد دل صاف و پاک مانند طلا داشتم از آن ها ده نفر را و از آن ده نفر یک نفر را انتخاب می کردم و آنچه از علوم می دانستم به او می آموختم. امام جعفر صادق علیه السلام به معلی بن خنیس فرمود: اگر کسی ما را از راه نشر علوم ما به کشتن دهد ما را به خطا نکشته و [صفحه ۲۴۶] قتل خطا نیست بلکه قتل عمدی است. [۲۲۹] . در حدیث دیگری حضرتش به عبدالرحمان بن حجاج فرمود: اگر کسی در مجامع غیر متناسب به نشر علوم ما آغاز کند خداوند بر او آتش شمشیر آهنین را مسلط می فرماید. منظور این بود که علومی را که محل هضم و تحلیل ندارد بیان نکنید اسرار و رموز دانش و بینش را جز نزد اهلش مگویید که سبب کفر و شرک یا قتل و نهب از روی حقد حسد می شود. نگارنده گوید: مردم در برابر این علوم دو دسته اند: ۱ - جاهل خوش جنس ۲ - جاهل بدنفس. آنکس که نادان خوش نفس است چون نمی تواند مطالب را بفهمد راه انحراف پیش می گیرد و اگر هم به زبان نیاورد در قلب خود مضطرب است. و اما جاهل بد نفس از روی حقد و حسد و کینه و بغض سعایت می کند و موجب قتل و شتم و شماتت و دشنام می گردد. پس به طور مطلق باید علم را از نااهل

پوشانید و برای تدریس و تعلیم امتحان و اختبار نمود و هر کس واجد شرایط بوده به او دانش آموخت و هر کس فاقد شرایط شناخته شد طرد شود که در زندگی خودش و دیگران گرهی روی گره نخورد.

کتمان اخبار غیبی

امیرمؤمنان علی علیه السلام گاهی مانند کوهی که بر خود بلرزد و جواهرات درون خود را بیرون ریزد بر خود می لرزید و علوم و دانش او از کاسه ی علمش لبریز می شد. اگر کسی بود که می توانست درک کند برای او تشریح می کرد و می فرمود: [صفحه ۲۴۷] «حفظ کن و به هر کس مگوی» و اگر نمی توانست درک کند می فرمود: «این خبر مربوط به فرزندم قائم علیه السلام است که بعد از این می آید». از این گونه اخبار در کتاب «معانی الاخبار» فراوان نقل شده است. عبایه اسدی می گوید: در خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودم که از ضعف و خستگی به سنگی تکیه داده می گفت: لأبنین بمصر منبرا و لأنقضن دمشق حجرا حجرا، و لأخرجن الیهود و النصاری من کل کور العرب و لأسوقن العرب بعصای هذه. [۲۳۰] . این ها اخباری بود که از مصر، عرب و فلسطین می داد. و می فرمود: عرب را بدین عصا به جلو می رانم. گفتم: یا امیرالمؤمنین! مثل این که می فرمایی پس از مرگ زنده می شوی؟ قال علیه السلام: هیهات یا عبایه! یفعله رجل منی از این کلام معلوم می شود آن شخص نمی توانست رجعت را درک کند. از این رو، حضرتش بدین صورت بیان فرمود. در روایت دیگر اصبغ بن نباته گوید: با أمیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفتم. حضرت در بازار به مردم توصیه می کرد که کم نفروشند، ربا نخورند، اجحاف و تعدی نکنند، غل

و غش در معامله ننمایند و حیله و مکر در فروش نشان ندهند. آنگاه با هم به پشت دارالاماره رسیدیم، حضرت پای خود را بر زمین زد و فرمود: أما و الله! انی لأنا الذی تحدث الأرض أخبارها، ثم قال: أو رجل منی. آگاه باشید به خدا قسم من آن کسی هستم که زمین اخبار خود را با [صفحه ۲۴۸] من گفتگو می کند، سپس فرمود: یا مردی که از من و خاندان من است. [۲۳۱] . و این در حالی بود که منظور حضرت خودش بود چرا که او نبأ عظیم بود که از همه ی مجاری آسمان ها و زمین از گذشته و آینده خبر می داد. نظیر این اخبار از امیرالمؤمنین، امام صادق و سایر ائمه علیهم السلام بسیار رسیده که چون شنونده را قابل درک حقایق نمی دانستند سیر سخن را عوض می کردند و منطق خطابی را به صورت اخبار از دیگران بیان می نمودند.

علم کتاب

در «تفسیر برهان» سدیر، حدیثی را از امام صادق علیه السلام نقل نموده که (به طور خلاصه) گوید: با چند تن در حضور امام ششم بودیم عرض کردم: ما می دانیم شما علم بسیاری دارید و شما را به دانستن علم غیب نسبت نمی دهیم. فرمود: یا سدیر! ألم تقرأ القرآن؟ آیا قرآن خوانده ای؟ عرض کردم: بلی. فرمود: آیا این آیه را خوانده ای که می فرماید: (قال الذی عنده علم من الکتاب أنا آتیک به قبل أن یرتد إلیک طرفک) [۲۳۲] . عرض کردم: خوانده ام. فرمود: آن شخصی را که علمی از کتاب داشت، شناخته ای؟ عرض کردم: شما معرفی فرمایید. فرمود: آصف بن برخیا بود که یک قطره از دریا و یک گندم از خرمن

علم کتاب داشت و توانست به یک چشم به هم زدن تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر کند. [صفحه ۲۴۹] ولی نزد ما تمام علم کتاب است که در آیه ی (قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب) [۲۳۳] . آنگاه با دست به سینه خود اشاره کرد فرمود: نزد ما ام الکتاب است. [۲۳۴] . بنابراین، از علم کتابی که به پیامبران گذشته جزیی افاضه شده بود، نزد ائمه معصومین علیهم السلام است.

سیدالشهداء و خبر دادن از شهادت

از موارد علوم غیبی ائمه علیهم السلام خبر دادن امام حسین علیه السلام از شهادت خود و یارانش می باشد که به تواتر و عناوین مختلف در ازمنه و امکنه ی مختلفه از شهادت و حوادث آینده خود خبر می داد و این همان استفاضه از ام الکتاب بود که برای آن حضرت کشف می شد و خبر می داده. در پاسخ این توهم که چرا امام حسین بن علی علیهماالسلام با تصریح (و لا تلقوا بأیدیکم إلی التهلکه) [۲۳۵] چگونه خود را به هلاکت انداخت و با اهل و عیال خود به عراق رفت با آن که می دانست حکومت و نیروی ظاهر، دست دشمن است و مردم کوفه هم با او، پدرش و برادرش وفاداری نشان نداده اند و غداری و مکاری اهل کوفه سابقه تاریخی داشت و باید حضرت ابی عبدالله علیه السلام از مرور زمان تجربه گرفته به طرف کوفه نرفته باشد؛ گفته شده: زیرا که: این قیام، فلسفه و حکمتی دارد که به خلاف توهمات مردم به هلاکت انداختن نبوده، بلکه تحصیل حیات ابدی و سرمدی بود. وقتی ابن عباس و ابن زبیر به حضرتش عرض کردند: قد حضرت الحج و تدعه و تأتی العراق، وقت

حج فرا رسیده است شام حج را می گذاری و به عراق می روی؟ [صفحه ۲۵۰] حضرت فرمود: یابن الزبیر! لأن أدفن بشاطی الفرات أحب الی من أن أدفن بفناء الکعبه [۲۳۶] . ای پسر زبیر! در کنار فرات دفن شوم برای من بهتر است تا در کنار کعبه که – از دست می رود – دفن شوم. و آنگاه که عبدالله بن عمر آمد با آن حضرت تودیع کند فرمود: استودعک الله من قتیل؛ [۲۳۷] . با یک مردی که کشته می شود وداع می کنی. وقتی ابن مخزومی آن حضرت را از این سفر باز می داشت فرمود: تو ناصح مشفقی هستی، ولی نمی دانی سرنوشت من چیست. و به برادرش محمد حنفیه فرمود: من در روز عاشورا در کربلا کشته می شوم. و به ام هانی و ام سلمه نیز همین خبر را داده بود. در حدیث حمران آمده که حضرتش فرمود: من مأمور این قیام هستم که حتمی و حکم مبرم است، باید اطاعت کنم و با آگاهی و از روی عمد و با اختیار می روم و این قیام، هدایت افکار و ارشاد آن ها به مصالح نوعی ملت اسلام است. شیخ مفید رحمه الله در پاسخ مسایل عکبریه که می پرسند: چرا امیرالمؤمنین علیه السلام با علم و آگاهی از کشته شدن، به مسجد رفت؟ می نویسد: او امام بود، و از سرنوشت و مقدرات خود آگاه بود و می دانست که کشته می شود و قاتل خود را هم می شناخت پیش از این هم به قاتل خود خبر داده بود و باید اجرای این نقشه به علم او باشد و بداند و برود و کشته شود. امام حسین علیه السلام نیز تمام جریان عاشورا را می دانست

و پیش از این، خبر داده بود [صفحه ۲۵۱] حتی از در هم خشکیدن پوست بدن خود و فرزندانش از تشنگی نیز خبر داده بود و حتی شب عـاشورا قـادر به کنـدن چاه بود، مع ذلک امتناع نمود و فرمود: ما بایستی با لب تشـنه کشـته شویم. نگارنـده گویـد: پاسخ هایی که در این زمینه داده شد طبق سلیقه ی نویسنده نیست. حقیقت امر این است که امیرمؤمنان، امام حسین و سایر ائمه معصومین علیهم السـلام از روی ام الکتاب: جفر، جامعه، صحیفه فاطمیه و نزول روح و فرشته در شب قدر علم و اطلاع داشتند و علم آن ها سبب کشته شدن آن ها و علت شهادتشان نبود، بلکه علم در سرنوشتی بود که قدرت تغییر آن را نداشتند. در این حال، چه بهتر که به رضا و تسـلیم قضا جلب عنایت ربانی نماینـد و به مقام قرب نایل شوند. اما آن چه که دیگران هلاکت می داننـد و روی آن اعتراض می نماینـد که چرا به دست خود، خودشان را به هلاکت انداختنـد؟ یا به پای خود به سوی مصـرع و مقتـل رفتنـد؟ این اشـتباه است. چرا که بـا داشـتن علم و آگـاهی، مرگ و شـهادت هلاکت نبوده، بلکه فوز عظیمی بود که هر کس بـدان نمی رسـد. بنابراین، آن ها یا ائمه دیگر علیهم السـلام به سوی هلاکت و محو و نابودی نرفتند، بلکه به سوی حیات ابدی، شـرافت، عزت و عظمت می رفتند و به همین منطق، در هر آنی که به سوی شاهد مقصود می رسـیدند مشعوف، مسرور، شاکر و شادمان می شدنـد. امیرالمؤمنین علیه السـلام تا ضـربت بر سـرش خورد فرمود: و الله! فزت برب الکعبه؛ [۲۳۸] . به خدا قسم، رستگار شدم

به پروردگـار کعبه. سیدالشـهداء علیه السـلام تـا برنـامه او به پایـان رسـید خـاك هـای کربلاـ را جمع کرد صورت روی خاك گذاشـته سـجده ی شـکر نمود و فرمود: الهی! رضـا برضـاك، صـبرا علی نعمـاك، لاـ معبود سواک. [صـفحه ۲۵۲] آری، آن حضـرت این پیش آمد را نعمت غیر مترقبه می شناخت و به انجام آن سپاسگزاری نمود. همچنین امام حسن علیه السلام یا سایر ائمه علیهم السـلام آنگاه که مسموم شدند همه ی آن ها مأمور انجام برنامه خود بودند و عمر آن ها جز بدین ترتیب پایان نمی یافت. چنانچه در روایتی حضـرتش تصـریح نموده انـد که: ما منا مقتول أو مسـموم. [۲۳۹] . اگر قتـل و سم نبود، آن هـا مرگ جسـمانی نداشتند؛ چنانچه از عمر امام زمان علیه السلام بیش از ۱۱۲۷ سال - تا تحریر این سـطور - می گذرد و هرگز نخواهد مرد تـا ظهور کنـد و مقتول گردد. از طرف دیگر، خروج امـام حسـین علیه السـلام از مـدینه به جهت ترس از مرگ نبود، بلکه برای اجرای برنامه و مأموریت خاصـی بود که بایـد انجام می شـد و به بهترین طریق به کمال مطلوب می رسـید که پیامبر خـدا صلی الله علیـه و آله خروج او را خـبر داده بـود، بلکه خـبر شـهادت آن حضـرت به آدم، نـوح، عیسـی، موسـی و ابراهیم علیهم السـلام نیز داده شـده بود. همه ی این اخبـار اسـتفاده از همـان منـابع علمی آسـمانی است که در دسـترس انبیـا و اولیـا قرار می گرفت. از این رو، هر جا به آن حضـرت خبر هول انگیزی می دادنـد می فرمود: وعده ی ما این چنین و این جا نیست، بلکه در محل دیگری خواهد بود که نامش کربلاست. کوتاه سخن این که: امام زین العابدین، امام محمد باقر،

امام جعفر صادق، امام کاظم، امام رضا، امام جواد علیهم السلام همه از مسموم شدن و کیفیت شهادت خود که در چه زمان و به دست چه کسی خواهد بود، خبر داده بودند و مطلب برای آن ها روشن بود. [صفحه ۲۵۳]

نکته ای لطیف

نکته لطیفی که به نظر رسید این که: آن حضرات با آگاهی داشتن از چنان شهادت و مسمومیتی، هرگز تملک نفس، تملک اعضا و نیروی خود را از دست نداده و هیچ گونه ناراحتی، اضطراب و تشویش در آن ها راه نداشت. در حالی که اگر آدمی احتمال دهد که به خطر مرگ نزدیک می شود ضربان قلبش افزونی یافته و با پریشانی از دنیا می رود، ولی این خاندان، با علم، یقین و اطمینان به نحوه ی شهادت خود، کوچکترین اضطرابی به خود راه ندادند، بلکه آرامش، سکون و وقاری خاص نشان می دادند.

خبر امام جواد از شهادت و مسمومیت خود

این مقدمه ای که عنان قلم، آن را تا این جا کشانید و احادیث علم امامت را در الهام و وحی و منابع و مآخذ آن، با تحقیق و تتبع مداوم تقدیم خوانندگان عزیز شد؛ برای بیان علم امامت حضرت جواد علیه السلام بود که حضرتش در کمترین سن حقایق را بیان فرمود و از جریان شهادت - یا از مسمومیت - خود با یقین و اطمینان به جریان حال زن خویش خبر داد. آن حضرت از این که این جنایت از طرف زنش انجام می شود همه را می دانست و به علم امامت بایستی بردباری و شکیبایی نماید تا قصاص قبل از جنایت نکند. علامه اربلی در «کشف الغمه» از «دلایل حمیری» از امیه بن علی نقل می کند که گوید: با ابوالحسن الرضا علیه السلام در سالی که حضرتش حج نمود در مکه بودیم که حضرت بعد از آن حج به خراسان رفت. در آن سال امام جواد علیه السلام نیز به همراه پدر بزرگوارش بود. هنگامی که می خواست با بیت و کعبه وداع کند، پس از طواف،

نماز گزارد، امام جواد علیه السـلام نیز با او طواف نمود و نماز گزارد. وقتی به حجر اسماعیل رسیدند امام رضا علیه السلام آن جا نشسـت و امام جواد علیه السلام بر دوش موفق طواف می کرد. [صفحه ۲۵۴] حضرت به موفق فرمود: ای موفق! پدرم کجا رفت؟ موفق عرض کرد: در حجر نشسته و مغموم است. موفق گوید: امام جواد علیه السلام را به حجر اسماعیل بردم. رو به پدر بزرگوارش کرد و گفت: یـا حبیبی! قم؛ پـدر جـان! برخیز می خواهم با کعبه وداع کنم، زیرا دیگر بـدین مکان نخواهم رسـید. امام جواد علیه السـلام سه بار پـدرش را به برخاسـتن تأکیـد نمود که با هم برخاسـتند باز به طواف پرداختنـد. [۲۴۰] . همچنین اسـماعیل بن مهران گویـد: با امام جواد علیه السـلام از مدینه به بغداد رفتم، سـفر اول بود، عرض کردم: از سـفر شـما بیمناکم. فرمود: در این سـفر نگران مباش که آن چه تو می ترسـی در سـفر دیگر رخ خواهد داد. وقتی در سـفر دوم همین مذاکره شد، امام جواد علیه السلام آن چنان گریان شد که محاسنش از اشک دیدگان مبارکش تر شد، آنگاه فرمود: عند هذه یخاف علی، الأمر من بعدی إلی إبنی علی علیه السلام. [۲۴۱] . در این سفر بر من ترسیده می شود، امر امامت بعد از من فقط به فرزندم علی مربوط است. با این خبر دادن معلوم شد که امام جواد علیه السـلام با در دست داشتن ام الکتاب، جفر، جامعه، مصحف و نزول روح القـدس در شب قدر از تمام علوم پیشـینیان و پسـینیان خبر داشت و خبر گذشـته و آینده خبر می داد و علم امام - چنانچه گفته شد - همه یکسان و

از یک منبع بوده و مأخذ دانش همه ائمه ی معصومین علیهم السلام همان منابع علوم پیامبران بوده است. برسی روایت می کند که: پس از شهادت امام رضا علیه السلام وارد مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله [صفحه ۲۵۵] شدم و امام جواد علیه السلام را دیدم که بر فراز منبر قرار گرفت و شروع به سخنرانی کرد و خطبه ی غرایی خواند و خود را معرفی کرد و فرمود: أنا محمد بن علی الرضا، أنا الجواد، أنا العالم بأنساب الناس فی الأصلاب، أنا أعلم بسرائرکم و ظواهرکم و ما أنتم صائرون إلیه. علم منحنا به من قبل خلق الخلق أجمعین. و بعد فناء السماوات و الأرضین و لو تظاهر أهل الباطل و دوله أهل الضلال و وثوب أهل الشک لقلت قولا تعجب منه الأولون و الآخرون. من پسر امام رضا و جوادالائمه هستم، من عالم به انساب خلق هستم، می دانم چه کسی از اصلاب آباء به ارحام امهات منتقل می گردد و سرنوشت او چیست. من به ضمایر، سرائر، بواطن و ظواهر شما دانا و بینا هستم و شما سرنوشت خود را نمی دانید، ولی من سرنوشت شما را می دانم. خداوند به ما اخبار عالمیان را آموخته، ولی منع کرده از این که افشا کنیم. من از سبب آفرینش خلق پیش از آفرینش آن ها و بعد از فنای آسمان ها و زمین ها آگاهم و اگر بیم تظاهر اهل باطل و دولت گمراه و ضلال و لغزش اهل شک و تردید نبوده سخنانی می گفتم که اولین و آخرین تعجب کنند. آنگاه دست بر دهان مبارک خود گذاشت و فرمود: یا محمد! اصمت، کما صمت آباؤک من قبل؛ ای محمد! ساکت شو

همان گونه که پدران تو پیش از این ساکت بوده اند و اسرار آفرینش را حفظ نموده اند. [۲۴۲] . [صفحه ۲۵۹]

آثار و مآثر امام جواد

اشاره

گفته شـد: از آن جایی که هر فردی از افراد انسان از جسم، جان، جسد و روان ترکیب یافته دارای دو نوع آثار است: ۱ - آثار مـادی که قابل اشاره ی حسـی است. ۲ - آثـار معنوی که به دیـده ی عقـل و وجـدان درک می شود. انسان مادی، آثار مادی دارد و انسان معنوی آثار معنوی. هر انـدازه معنویت در حالت جسـمانی بیشتر تجلی داشـته باشد اثرش بیشتر و آثارش پایدارتر است. غلبه ی آثار روحانی بر آثار جسـمانی نمونه ی بارز معنویت است کسـی که آثار مادی او زیادتر است. نشانه ی علاقه او به مادیـات و آن کس که آثـار معنویش بیشتر است نمونه ی علاقه ی او به معانی است. ادیبی که در بحر الفاظ غرق است که: آیا کلمه و لغت را چگونه بایـد خوانـد؟ گرچه کلمه و لغت راهنمای معانی است، ولی بیشتر در خم و پیـچ لفظ خواهد ماند و آن که متوجه معانی است کمتر به الفاظ توجه دارد. هماننـد شخصـی که در مقابل آینه است آینه را نمی بینـد، بلکه به عکس خودش را در آینه می نگرد بـدون آن که توجه داشـته باشد که آینه را از چه ساخته اند. آثار و مآثر هم روی همین مبانی دور می زنـد، هر کس بیشتر در پیرامون معـانی و لطایف روحانی و دقایق حقایق وجـدانی دور بزنـد آثارش که مولود همان معانی خواهد بود، معرف او می باشد. [صفحه ۲۶۰] و کسانی که در اطراف ماده و مادیات قدم بر می دارند و ذکر و فکرشان در

محور شئون مـادی دور می زنـد، مـآثر مـادی آن هـا روز افزون و بیشتر خواهـد بود. و آنـان که ماده را فقط به لحاظ معنا می نگرند و جهت همتشان معانی است؛ آنان در آثار مادی هم برای راهنمایی معانی قدم زده اند. به عنوان مثال: رسول خدا صـلی الله علیه و آله باغسـتانی را که به دست خود تعبیه نمود و نهـانی را که غرس کرد؛ غرضـش دنیـا و منافع مادی نبود، بلکه جلب توجه مردم به کـار و کوشـش و برای طی مراحـل تکامـل زنـدگانی به سوی معـانی بود. یـا دخت والاـ مقـامش فاطمه ی زهرا علیهاالسلام که فدک را بر اولاد خود وقف نمود غرض آن بزرگوار و امیرمؤمنان علی علیه السلام که نخلستان های متعددی با چـاه و قنـات و نخـل هـای فراوان ایجـاد کرد منافع مادی نبود، غرض آن پیشوای پرهیزکاران تأمین زنـدگانی دنیا نبود، زیرا از همین مقدار هم که از دست رنج خود او بود؛ نخورد بلکه همه را برای بنی هاشم و علویان وقف نمود. این سیره نشان می دهد که آثـار مـادی مردان آسـمانی هم مـآثر معنوی آن هـاست، یا برای سوق دادن به مآثر معنوی است. امام جواد علیه السـلام که بیش از بیست و پنـج سـال عمر نـداشت آثـاری از مواد دنیـا نـداشت، جز آن چه از موقوفـات پـدرش دست او بود و همه را به خانـدان علویـان توزیع و تقسـیم می کرد. آنچه که به عنوان مقرری از طرف مأمون از صـندوق بیت المال به آن حضـرت داده می شد صدقات سادات قرار می گرفت. از این جهت، امام جواد علیه السلام در این مدت کوتاه عمرش، خشتی را روی خشت نگذاشت و با آن که می توانست به عنوان

پسر ولیعهد و داماد خلیفه بهترین کاخ ها را در خوش آب و هواترین مناطق مناسب تهیه کند. بلکه در مدینه، سوریه، شام، بغداد و بصره منازل عالی بسازد و ییلاق و قشلاق خود قرار دهد، ولی آن حضرت به کلی از این فکر دور بود و هر چه داشت [صفحه ۲۶۱] به مردم، جود و کرم می کرد که او را جوادالائمه خواندند. آثار مادی امام جواد علیه السلام قابل اشاره نیست، زیرا آن حضرت در خانه ی پدری و اجدادی خود - که از حضرت سجاد علیه السلام باقی مانده بود - می زیست و در مدتی که در رحبه و بغداد هم بود، مهمان خلفای وقت بود، جز در سفر آخری که در مجاور مسجد رحبه منزلی گرفت، که یا از شیعیان و دوستان او بوده، یا اجاره کرده بود. در هر حال، آنچه مسلم است امام جواد علیه السلام به کاخ معتصم نرفت و دربار خلفا را ترک نمود. حتی منزلی هم که برای ام فضل تهیه دیده بودند، نرفت. بلکه در منزل شخصی خود سکونت گزید و همان جا مسموم گردید و از دنیا رفت و در مقابر قریش مدفون شد. بنابراین، آثار مادی که بتوان از این امام نشان داد، همان قبه و بارگاه اوست که مطاف میلیون ها مردم مسلمان است و رواق و روضه ی آن حضرت، قطعه ای از رضوان بهشت است که قریب دوازده قرن است سلسله ی نماز و عبادات در آن جا قطع نمی شود، مهبط زائرین اطراف و اکناف عالم و فرودگاه دل های شیفتگان مکتب تشیع است که پیوسته به آن مکان مقدس آمد و رفت می کنند و این بارگاه طلایی و این قبه

درون مینـایی آن حضـرت سـتاره ی درخشان زمین است که جاذب و جالب دل های عارفان و دانشـمندان است. البته این آثار مادی را هواخواهان آن حضرت به وجود آورده و موقوفات و صدقاتی برای آن قرار داده اند که پایدار بماند.

آثار و مآثر علمی امام جواد

همـان گونه که در کتـاب «زنـدگانی امـام المتقین امیرالمؤمنین علی علیه السـلام» نگـاشتیم؛ انسـان دارای دو نوع اثر است، که مرکب از دو عنصر: عنصر مادی و عنصر معنوی است که جسم ترکیبی و روح تعلیمی باشد؛ از نظر اثر نیز، دو اثر دارد: ۱ - اثر مـادی، که از جسم ترکیبی او باقی می مانـد. [صـفحه ۲۶۲] ۲ - اثر معنـوی، کـه مولـود روح تعلیمی اوست و در تصـرف این کالبد، بزرگ ترین اثر و اهمیت آن، تبدیل آن به نیرو است. یعنی: تصـرف روح در بدن سبب می شود که بدن مواد غذایی را از نباتـات و حیوانات تحویل طبیعت ترکیبی انسان می دهـد و از آن طرف، یک سلسـله وجـدانیات، معانی، عواطف انـدیشه و افکـار و ذوق و شوق و شـعور - که مجموعه ی آن هـا به احساسـات و ادراکـات تعـبیر شـده - به وجود می آورد. و این کـار مخصوص انسـان است و هر حیوانی قـادر نیست که ماده را به نیرو تبـدیل کنـد. هم اکنون نیز که به این نکته ی دقیقه لطیفه ی ملهم شـدم آن هم اثر معنـوی است که از تبـدیل مـاده به نیرو حاصـل گردیـد و چـون تصـرف روح قطع شود و از سـلطنت در کشور تن انصـراف دهد، دیگر این فعل و انفعال ماده و نیرو وجود ندارد و احساسات و ادراکاتی در کار نیست. امام نیز از نظر بشریت دارای این سنت

طبیعی است، نهایت این که احساسات و ادراکات امام به نظر ما امامیه، برتر، وسیع تر و عمیق تر از سایر بشر است. یعنی ما بشر، با شرایط زمان و مکان و تجهیزات محیط - فشار، جاذبه، امواج، انوار، الحان، اصوات و غیره - با اختلاف نیروی حاسه می توانیم تا حدی ببینیم، بشنویم، درک کنیم و عمل نماییم، ولی امام ما فوق این جهاز و سلاح و ادوات زمان و مکان و غیره می بیند و می شنوند. به همین دلیل، آثار و مآثر او نیز گرچه با این وسایل و تجهیزات حاصل می گردد، ولی قوی تر و عمیق تر است. یکی از آن مآثر، علم و دانش است که به سبب ارتباط با روح تمام عالم، همه چیز را به موقع می داند و می بیند و در صورت اقتضای زمان و محیط و تناسب قابلیت شنونده و بیننده برای معرفی خود، اعجازی که بایستی به دیگران نشان دهد، نشان می دهد و می آموزد و از مطالب علمی آگاه می سازد به صحت آن با [صفحه ۲۶۳] دلایل متقنه تصریح می نماید و تشریح و توضیح می دهد. یکی از خصایص اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این است که هیچ وقت از خودشان ادعایی نداشته و چیزی نگفتند که ادعا کنند: من چنین می گویم، بلکه همیشه اخباری را از پدران خود تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیان می کردند و می آموختند. حتی خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام که همه ی علمای اسلام از او علم و دانش آموخته و نقل کرده اند همه ی دانش خود را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت می دهد که آن حضرت مدینه و شهر علم و علی

علیه السـلام درب آن بود و پیـامبر صـلی الله علیه و آله نیز دانش و بینش خود را از جبرئیـل امین، فرشـته ی مقرب حق نقل می کرد. بنابراین، علم و دانش حقیقی و احساسات و ادراکات کلی عالم، همان نوری است که فرمود: خداوند در دل هر کس که بخواهـد می تابانـد و بـه زر و زور نیست. «العلم نـور یقـذفه الله فی قلب من یشـاء». [۲۴۳] . کوتـاه سـخن اینکه: امام جواد علیه السـلام نیز هماننـد پـدر بزرگوارش علوم و فنون مختلف را از پـدرش از جـدش تـا به باب مـدینه ی علم برسـد روایت کرده و روات این چند امام اخیر نیز از اصحاب ثقه، ثابت، سالم و بدون تردید بوده اند. بنابراین، درباره ی اخبار این چند امام اخیر آن مشکلاتی نیست که درباره ی اخبار ائمه پیشین بوده است. یعنی سخنان پیشوایان پیشین با جاعلین روایت مخلوط شده بود ولی این مشـکل در اخبار این چنـد امام اخیر نیست. حافظ عبـدالعزیز بن اخضـر جنابذی اخبار زیادی را از امام جواد علیه السـلام از پـدرش از پـدران بزرگوارش از حضـرت علی بن ابی طالب علیهماالسـلام بدین سـند نقل می کند. [۲۴۴] . خطیب در «تـاریخ بغـداد» به سـند خودش از امام جواد علیه السـلام از پدرش از جدش از امیرالمؤمنین علیه السـلام روایت می کند که حضـرتش فرمود: [صفحه ۲۶۴] بعثنی النبی صلی الله علیه و آله إلی الیمن، فقال - و هو یوصینی - یا علی! ما حار من استخار و لا ندم من استشار. یا علی! علیک بالدلجه، فإن الأرض تطوی باللیل ما لا تطوی بالنهار. یا علی! اغد علی اسم الله، فإن الله بارک لامتی فی بکورها. [۲۴۵] . پیامبر خدا صلی

الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد و در ضمن سفارشاتش فرمود: کسی که استخاره و طلب خیر کند حیران و سرگردان نمی ماند، کسی که مشورت در کارها بنماید دچار پشیمانی نمی گردد. یا علی! بر تو باد به راه پیمودن و سیر در شب که زمین در شب به هم پیچیده می شود سرعت سیر بیشتر است به طوری که در روز آن گونه پیچیده نمی شود. یا علی! صبحگاهان به نام خداوند تبارک و تعالی آغاز حرکت کن که خداوند برای امت من در بامدادان برکت قرار داده است. از این روایت چند نکته ی لطیف علمی به دست می آید که اینک بیان می نماییم: ۱ – طلب خیر کردن و اندیشه و افکار را روی خیرات و مبرات بردن. ۲ – شور و مشورت در امور دنیا نمودن، که انسان را از تحیر و نگرانی و سرگردانی مصون می دارد. ۳ – درس علمی جاذبه ماه. ۴ – به نام خالق پرورش دهنده ی مواد عالم هر کاری را آغاز و شروع نمودن، که برای ملت اسلام این نام، نام مبارک و میمونی است که هر کار بدین نام شروع شود انجام مطلوبی می یابد. خلاصه ی سخن اینکه: شب را در سفر – آن هم در بیابان عربستان که راه معلوم نیست و خطرناک است- حرکت مکن و تا صبح و روشن شد به حرکت بپرداز تا از [صفحه ۲۶۵] خطرات احتمالی مصون بمانی. و سرعت حرکت شب از مضامین مخصوص این حدیث است که معلوم می شود جاذبه ی ماه قوی تر از جاذبه ی سایر ستارگان است که تأثیری در سرعت حرکت زمین دارد.

امام جواد راوی بیانات امیرمؤمنان است

وقتی سطور تاریخ و متون

اخبار و روایات را ورق بزنیم و مطالعه نماییم خواهیم دید که بخشی از کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را امام جواد علیه السلام نقل و بیان فرموده است. ما این حقیقت را در کتاب «امام صادق علیه السلام» نوشتیم، زیرا بسیاری از خطبه ها و بیانات حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیش از حضرت صادق علیه السلام مکتوم بود و امام صادق علیه السلام، آن ها را در مکتب جعفری به مردم تعلیم فرمود. درباره ی کلمات قصار امام جواد علیه السلام نیز بسیار دیده می شود که از اخبار جدش امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیهماالسلام - باب مدینه ی علم - نقل شده و نخبه ی کلمات قصار علوی به روایت پیشوای نهم امام جواد علیه السلام است که به مردم آموخته اند که این کلمات را علامه ی اربلی در «کشف الغمه» نقل نموده است.

نظم و نثر و ادبیات از امام جواد

امام علیه السلام در هر سن و سال و در هر مرتبه از زمان و مکانی که باشد مقام امامت را دارد. یعنی نفوذ و تصرف او در مواد و موالید، قابل حرف نیست و همان گونه که یک فرمانده، نسبت به افراد سربازخانه قدرت صف آرایی و فرماندهی دارد، امام علیه السلام نسبت به کلمات و الفاظ همان فرماندهی را دارد که جمع و تفریق، قطع و وصل و ضرب و تقسیم می نماید و هر چه را اراده کند کلمات و الفاظ در فرمان او هستند. الفاظ موزون، مقفی، مسجع و مستصفی همه در بحور، اوزان، نظم و نثر در [صفحه ۲۶۶] اراده ی او می باشند. آنچه در مورد زندگانی ائمه پیشین علیهم صلوات الله اجمعین دیدیم که نظم و نثر در نظر آن ها یکسان بوده و سطح فکر و افق و

اندیشه ی آن ها برتر و بالاتر از این بوده که بخواهند بانظم موزون و مقفی، یا نثر مرسل و مسجع ادبیات و ادب علمی خود را ظاهر سازند؛ بلکه غرض آن ها افاده ی معانی بوده که در قالب فکر و دل مردم بریزند و به هر نحو امکان داشت در هر زمان و مکان به هر عبارت و هر صورت منثور یا منظوم، وظایف محوله ی آسمانی خود را انجام می دادند. ما در ضمن یکی از همین کتاب ها گفتیم که: شعر از نظر فن شاعری، در مرتبه ی نازله ادب قرار گرفته، چرا که آن از بافته های مغز بدون استدلال منطقی است؛ ولی امام گوینده ی حقایق مستدل به برهان علمی و منطقی است که گفتارش از منبع الهام و وحی سرچشمه گرفته و شعریات و مستحسنات نمی باید، بلکه حقایق مطمئنه مستدله مبرهن علمی آسمانی را به مردم ابلاغ می نماید. پیشوای نهم ما امام جواد علیه السلام که سنش همچون عمر گل، کوتاه بود، در جوانی همین قدرت و نیرو را داشت که نمی خواست او را شاعر بگویند. چنانچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز قدرت شعر گفتن داشت، ولی در تمام مدت عمرش شعر نگفت تا مبادا مردم، وحی آسمانی قرآن را به اشعار تلقی نمایند. ولی امام برای آن که مفسر و مبین است به مناسبت اقتضای زمان و مکان، در صورت ضرورت شعر هم می سراید و متناسب با قافیه مطبوع عصر می گوید تا قدرت خود را نشان دهد نه آن که او را در صف شعرا محسوب دارند. ابن عیاش در کتاب «المقتضب» از عبدالله بن محمد مسعودی روایت می کند که گوید: مغیره بن محمد مهلبی گفت:

عبدالله بن ایوب خوینی، شاعر عصر امام جواد علیه السلام برای من شعری انشاد کرد که به سخن منظوم امام جواد علیه السلام - که به نام پدرش ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهماالسلام بوده - استناد نمود. [صفحه ۲۶۷] امام جواد علیه السلام در این اشعار به پدر بزرگوارش پس از وفاتش خطاب نموده است و این استشهاد منظوم را - که از فنون شاعریست - این شاعر عرب از قول امام نهم آورده که فقط موارد استشهاد را بیان کرده گوید: یابن الذبیح! و یا بن أعراق الثری! طابت ارومته و تاب عروقا یابن الوصی، وصی أفضل مرسل أعنی النبی الصادق المصدوقا مالف فی خرق القوابل مثله أسد یلف مع الحریق حریقا یا أیها الحبل المتیل! متی أغد یوما بعقوته أجده وثیقا أنا عائذ بک فی القیامه لائذ أبغی لدیک من النجاه طریقا لا یسبقنی فی شفاعتکم غدا أحد فلست بحبکم مسبوقا یابن الثمانیه الائمه غربوا و أبا الثلاثه شرقوا تشریقا إن المشارق و المغارب أنتم جاء الکتاب بذلکم تصدیقا [۲۴۶] . این مدح،منقبت و مرثیه ای است که امام جواد علیه السلام برای پدر بزرگوارش سلطان شرق و غرب عالم سروده و رثا و تعزیت او قرار داده و مناقب و کمالات امامت را در آن متضمن گردیده که کمال فصاحت و بلاغت از آن پدیدار و آشکار است که هر خواننده آن را خوب می فهمد. شاعر عرب نیز در مدح و منقبت امام هشتم قسمت رثای جوادیه استشهاد کرده و قصیده ی بلندی را سروده که متضمن فضایل اهل بیت اطهار علیهم السلام است.

اصحاب امام جواد

شاگردان مکتب جعفری و فرزندان آن ها، علم و دانش را در

خاندان سیادت می دانستند و برای کسب علم و دانش از ساحت خانه ی آن حضرت جدا نمی شدند و [صفحه ۲۶۸] دوری نمی جستند؛ چرا که از زمان امام رضا علیه السلام تا زمان غیبت کبری - که زمان چهار امام است - بیش از شصت سال نبود و پیرمردان خردمند و با فضیلت بسیاری بودند که در محور خاندان ائمه ی معصومین علیهم السلام دور می زدند از میان آن ها کسانی که در صف اصحاب امام جواد علیه السلام قرار گرفتند، عبارتند از: ۱ - ابراهیم بن محمد همدانی ۲ - ابراهیم بن داوود ۳ - ابراهیم بن مهرویه ۴ - ابراهیم بن مهزیار ۵ - ابراهیم بن شیبه اصفهانی ۶ - احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی ۷ - احمد بن محمد بن عیسی اشعری ۸ - احمد ابن محمد بن عبیدالله اشعری ۹ - احمد ابن محمد بن خالد ۱۰ - احمد بن اسحاق بن اشعری. ۱۱ - احمد بن حماد ۱۲ - احمد بن محمد بن بندار ۱۳ - احمد ابن حماد مروزی ۱۴ - احمد ابن محمد بن عبید قمی ۱۵ - احمد ابن عبدالله کوفی ۱۶ - احلم بن بشار مروزی ۱۷ - ادریس قمی ۱۸ - اسحاق بن ابراهیم ۱۹ - ایوب بن نوح بن دراج ۲۰ - جعفر بن محمد بن یونس ۲۱ - جعفر بن یحیی ۲۲ - جعفر بن داود یعقوبی ۲۳ - جعفر بن محمد الهاشمی ۲۴ - جعفر الجوهری ۲۵ - حسن بن سعید اهوازی ۲۶ - حسین بن سعید اهوازی ۲۷ - حسن بن عباس بن حراش ۲۸ - حسن بن علی بن ابی عثمان ۲۹ - حسن بن راشد

۳۰ - حسن بن عباس بن خریش رازی ۳۱ - حسین بن یسار ۳۲ - حسین بن مسلم ۳۳ - حسین بن اسد ۳۴ - حسین بن سهل ۳۵ - حسین بن علی قمی ۳۶ - حسین بن محمد قمی [صفحه ۲۶۹] ۳۷ - خفص جوهری ۳۸ - اسحاق بن اسماعیل نیشابوری. ۳۹ - خلف بصری ۴۰ - داوود بن قاسم جعفری ۴۱ - داوود بن مهزیار ۴۲ - زکریا بن آدم قمی ۴۳ - سعد بن سعید ۴۴ - سهل بن زیاد از اهل ری ۴۵ - شاران بن خلیل پدر فضل بن شاذان ۴۶ - صالح بن ابی حماد ۴۷ - صالح بن محمد همدانی ۴۸ - صفوان بن یحیی بلخی ۴۹ - عبدالله بن محمد بن سهل ۵۰ - عبدالله بن محمد ۵۱ - عبدالله بن صلت ابوطالب قمی ۵۲ - عبدالله بن محمد بن حماد رازی ۵۳ - عبدالله بن محمد رازی ۵۴ - عباس بن عمر همدانی. ۵۵ - عبدالجبار بن مبارک نهاوندی ۵۶ - عبدالرحمن بن ابی نجران کوفی ۵۷ - علی بن حسین بن علی ۵۸ - علی بن محمد بن علی علوی حسنی. ۵۹ - علی بن مهزیار اهوازی ۶۰ - علی بن عبدالله مداینی ۶۱ - علی بن اسباط ۶۲ - علی بن حدید بن حکیم ۶۳ - علی بن حکم ۶۴ - علی بن یسیر ۶۵ - علی بن نصر ۶۶ - علی بن یحیی ۶۷ - علی بن بلال بغدادی ۶۸ - علی بن عبدالله قمی ۶۹ - علی بن محمد قلانسی ۷۰ - علی بن حسان واسطی ۷۱ - قاسم بن حسین بزنطی ۷۲

– محمد بن خالد برقی ۷۳ – محمد بن فرج ۷۴ – محمد بن سنان ۷۵ – محمد بن ابراهیم ۷۶ – محمد بن عبده ۷۷ – محمد بن اسماعیل ۷۸ – محمد بن نصیر ۷۹ – موسی بن قاسم بن معاویه ۸۰ – موسی بن عبدالله بن عبدالملک [صفحه ۲۷۰] بن هشام ۸۱ – موسی بن داود ۸۲ – موسی بن عمر ۸۳ – محمد بن حسن واسطی ۸۴ – محمد بن حسن بن محبوب ۸۵ – نوح بن شعیب بغدادی. ۸۶ –هارون ابن حسن بن محجوب. ۸۷ – یزداد ۸۸ – ابوخداش ۸۹ – ابوالحسین ۹۰ – ابومساور ۹۱ – ابوساره ۹۲ – ابوسکینه کوفی ۹۳ – ابوجعفر بصری ۹۴ – زینب بن محمد بن یحیی ۹۵ – زهراء ام احمد بن حسین بغدادی این ها اسامی برخی از اصحاب نزدیک امام جواد علیه السلام بود که در ملازمت آن حضرت می زیستند و از محضر امام علیه السلام کسب فیض علم و دانش می نمودند و به اطراف و اکناف می رفتند و علم و دانش را از خاندان وحی به جهانیان ابلاغ می کردند. گفتنی است که شرح حال اصحاب امام جواد علیه السلام در کتاب «دائره المعارف رجال اسلام» ثبت و ضبط گردیده است.

راویان امام جواد

امام جواد علیه السلام راویانی داشته که به وثوق و اعتماد مشهور و معروف هستند. ابن شهر اشوب در «مناقب» می نویسد: دربان آن حضرت، عثمان بن سعید سمان بود. ایوب بن نوح بن دراج کوفی از ثقات محدثین است. جعفر بن محمد بن یونس احول، از راویان مورد اعتماد است. از جمله راویان آن حضرت عبارتند از: ۱ – حسین بن مسلم بن

حسن ۲ – مختار بن زیاد عبدی بصری. ۳ – محمد بن حسین ابی الخطاب کوفی. [صفحه ۲۷۱] از اصحاب آن حضرت می توان افراد زیر را نام برد: از نویسندگان و مصنفان اسلامی در آن عصر: ۱ – ابوبکر احمد بن ثابت، که مورخ معروفی بود. ۲ – ابواسحاق ثعلبی، مفسر معروف. ۳ – محمد بن منده بن مهریار، کاتب معروف. اینان از خواص و اصحاب و راویان آن حضرت بوده اند و از آن جایی که ما شرح حال آن را در «دائره المعارف رجال اسلام» نگاشتیم که قریب سی هزار نفر از علمای اسلام در آن جا ترجمه شده، البته بنا نداشتیم که شرح حال رجال را در کتاب های زندگانی ائمه معصومین علیهم السلام بنگاریم. از این رو، به صورت مفصل در آن جا نقل شده است. خطیب به سند خود و جنابذی (گنابادی) به سند خود از امام جواد علیه السلام نقل نموده اند که: از حضرتش در مورد معنی حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام که فرمودند: «إن فاطمه أحصنت فرجها، فحرم الله ذریتها علی النار». «همانا فاطمه علیهاالسلام پاکدامنی را پیشه خود ساخت و خداوند آتش را بر اولاد و ذریه ی او حرام گردانید». پرسیدند منظور کدام ذریه است؟ فقال علیه السلام: خاص للحسن و الحسین علیهماالسلام. [۲۴۷] . فرمود: اختصاص به حسن و حسین علیهماالسلام دارد. جنابذی در «معالم العتره» از امام جواد علیه السلام نقل می کند که: امام متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «إن ابن آدم أشبه شی ء بالمعیار إما راجح بعلم – و قال مره بعقل – أو ناقص بجهل». [۲۴۸] . [صفحه ۲۷۲] فرزندان آدم شبیه

به عیار سنج اند که گاهی به علم و دانش بر دیگری رجحان پیدا می کنند، - گاهی به عقل و کیاست و زیرکی - و گاهی به جهل و نادانی کاستی می یابد. بنابراین، خود آدمیت سنگ محک است که معنای آن در این قالب معلوم می شود. یعنی انسان در صورت عیاری است که با کلید زبان و رفتار خود می تواند عیار و ارزش معنوی خود را نشان دهد.

سی هزار پرسش

کلینی روایت می کند: سالی که امام جواد علیه السلام در یک مجلس به سی هزار پرسش حاجیان پاسخ داد، ده ساله بود که پاسخ ها با نه و آری، یا به صورت تشریحی بوده، یا به قدرت ولایت مطلقه، پاسخ سؤال ها کتبی نوشته شده که زحمتی را برای آن حضرت نداشته است. به عبارت دیگر: امام جواد علیه السلام به اعجاز خلع و لبس، یا خلاقیت نفس و وجود آوردن و معدوم ساختن حروف و تصویر و نقش الفاظ همه ی پرسش ها را پاسخ داده است. البته به صورت ظاهر، پرسش سی هزار مسأله در یک روز و یک مجلس غیر عملی است، اما اگر با سلسله ی علیت و معلولیت تصور شود و علت روی قدرت ولایت برده شود استبعادی ندارد، زیرا امام، تربیت شده ی مکتب ربوبی و قادر به محو و اثبات است که پاسخ تمام مسایل را به نحوی که همه درک کنند، داده و نوشته است.

پندها و مواعظ امام جواد

چنانچه پیشتر متذکر شدیم ائمه ما علیهم السلام همه ی سخنان خود را متکی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده، از باب مدینه ی علم دریافت می نمودند و هر سخن و حدیثی را که [صفحه ۲۷۳] نقل می کردند از امیرمؤمنان علی علیه السلام و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. بنابراین، مواعظ، نصایح، تعلیمات عالیه دین و دنیا، دستورات زندگی، روش پرورش و آداب و رسوم همه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صاحب شریعت است. با این تفاوت که چون زمان و حوادث روزگار به خود پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام فرصت نمی داد که همه ی آنچه که مورد نیاز

بشـر است یـک جـا به مردم بیاموزنـد از این جهت بسـیاری از مواد ادب نفس و ادب درس را ائمه معصومین علیهم السـلام در نقاط حساس زندگی به مردم آموخته اند. و لذا می بینیم یک سخن تام و کلمه ی مقیدی مثلا از امام کاظم علیه السلام و یک مطلبی از امام رضا علیه السـلام یک درسی از امام جواد علیه السلام باقی مانده و نقل شده است. چون هدف اصلی ائمه دین و عـترت معصومین علیهم السـلام تعلیم ادب زنـدگی و تکامـل آن بوده. از این رو، آن هـا هرگز از خود سـخن نگفته انـد، بلکه همیشه احادیث و تعلیمات عالیه ی خود را با سلسـله نسب پدران خود به امیرالمؤمنین علیه السلام و پیامبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله رسانیـده انـد که در سـندیت آن هیـچ جای شـبهه نباشـد. اکنون چنـد خبر که از مواعظ و انـدرزهای امام جواد علیه السلام است برای مزید اطلاع خوانندگان عزیز می نگاریم.

نصایحی به ابوذر غفاری

امام جواد علیه السـلام از جـدش امیرمؤمنان علیه السـلام نقل می کنـد که حضـرتش به ابوذر غفاری فرمودند: ای ابوذر! اگر به کسـی که خداونـد به او فرح و شادی داده خشم و غضب کنی و این غضب برای رضای خـدا باشد در واقع به او خدمت کرده ای و اگر برای دنیـا باشـد بـه او خیـانت نمـوده ای. ای ابـوذر! مردم تـو را به دنیـا می ترساننـد تـو مردم را به دین و آخرت می ترسانی. [صفحه ۲۷۴] به خدا سوگند! اگر راه آسـمان ها به زمین بسته شود و تمام راه های نجات مسدود گردد، خداوند بنده ی پرهیزکار و دین دار خود را به راهی نجات می دهد و او را از بلایا می رهاند. ای ابوذر! به مقام انس، الفت و تقرب حق

نمی رسی مگر به راستی، که آن حق و صداقت است که صاحب خود را به کرامت و مقام مطلوب می رساند و از وحشت مصون می دارد و به عکس، باطل راه هوی و مجاز است که پیوسته آدمی را به اضطراب و تشویش می کشاند. آری، این اثر وضعی حق و باطل است که حق، سکونت و آرامش، طمأنینه و وقار و یقین و اطمینان می آورد و باطل، پریشانی و نگرانی، وحشت و اضطراب، غم و هم و غصه و تردید ایجاد می کند. امام جواد علیه السلام فرمود: من وثق بالله أراه السرور، و من توکل علیه کفاه الامور، و الثقه بالله حصن لا یتحصن فیه إلا مؤمن أمین، و التوکل علی الله نجاه من کل سوء و حرز من کل عدو؛ [۲۴۹] . هر کس به خدا اعتماد و تکیه کند خداوند به او شادمانی بنمایاند. هر کس به خدا توکل کند، خداوند امور او را کفایت کند، اطمینان به خداوند حصاری است که در آن تحصن نمی کند مگر مؤمن امین، و توکل به خدا نجات است از هر بدی و نگهدارنده ی آدمی است از شر دشمن. و فرمود: توفیق رفیق کسی نمی شود مگر در سایه ی ایمان و امانت و هر کس [صفحه ۲۷۵] ایمانش به خدا بیشتر باشد توفیقش در ادراک معانی و مواهب الهی بیشتر می گردد. فرمود: الدین عز، و العلم کنز، و الصمت نور، و غایه الزهد الورع، و لا هدم للدین مثل البدع و لا أفسد للرجل من الطمع. [۲۵۰] . دین مایه عزت و سرافرازی است. - نگارنده این حقیقت را در میان ملل متنوعه دیده است: یهود، نصاری، مجوس، حتی هنود،

صابئه و هر قومی، دیندارشان عزیزترین مردم آن قوم هستند و بی دینان آن ها خوارترین آن قومند و منافقان آن ها منفورترین افراد آن قوم هستند. مردم دیندار مورد اعتماد و طرف وثوق و ایمن مالی و جانی خلق هستند. فرمود: علم و دانش و معرفت گنجی است که خداوند به هر کس عنایت فرمود او را از همه چیز بی نیاز کرده است، چنانچه قرآن فرمود: (و من یؤتی الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا) خیر کثیر بی نیازی از همه چیز است. فرمود: خاموشی نوری است که در دل می تابد و باعث تفکر و معرفت می شود، هر کس در گفتار خود قبلاـ فکر کند که سخن بی جا نگوید، دلش به نور معرفت روشن گردد. فرمود: هدف از زهدورزی اجتناب از حرام است. فرمود: هیچ چیز دین را مانند بدعت، خراب نمی نماید و هیچ چیز آدمی را مثل [صفحه ۲۷۶] طمع به مال مردم ضایع نمی کند که طمع آدمی را خوار و ذلیل می کند و بدعت دین را فاسد و تباه می سازد، مردم بی دین ارزشی ندارند و شخص طماع خوار و حقیر است. فرمود: نجات از بلا، به دعاست که سپر بلا و آفات و عاهات می گردد و هر کس دعا کند و از خدا خیر خود را بخواهد و تضرع و زاری در درخواست خود بنماید به مطلوب خود می رسد. فرمود: هر کس، شخصی را دشنام دهد بی شک دیگری او را دشنام خواهد داد، اگر می خواهید کسی به شما فحش و دشنام ندهد زبان خود را از دشنام و شماتت و فحش به دیگری ببندید و سخن به رنج آوری نگویید تا دیگران هم، حق ادب و

احترام شـما را نگاهدارند. فرمود: هر کس در مصـیبت صبر کند به مرکب نجات و رسـتگاری سوار شود و هر کس غیبت کند آمـاده باشـد که دیگری او را غیبت خواهـد نمـود. هر که عیب دیگری پیش تو آورد و شـمرد بی گمـان عیب تو پیش دگران خواهـد برد نظـامی گنجـوی نیز گویـد: دیـده ز عیب دگران کن فراز صورت خود بین و در او عیب سـاز در همه چیزی هنر و عیـب هست عیب مـبین تـا هنر آری به دست فرمـود: هر کس درخت پارسـایی و پرهیزکـاری و تقـوی را در زمین دل خـویش نشاند، میوه های امید و ثمره های مفید از آن بردارد. [صفحه ۲۷۷] خداوند، بندگانی دارد که نعمت فراوان به آن ها می دهد و تا روزی که آن ها این نعمت های الهی را با مردم در میان نهنـد و به محتاجان بـذل کننـد و با هم بخورنـد، این روز افزون و مسـتدام است، ولی همین که از انفاق، اکرام و اطعام خودداری کردنـد از دست آن ها می گیرد و به دیگری که لایق تر باشد، می سپارد. افزون بر این که اگر نعمت در نزد کسـی انبوه، متراکم و سـنگین شـد و بـا انفـاق پخش نگردیـد، تکلیف او زیـاد، بـارش سـنگین و حسـابش طولانی، علاوه بر این که تعب و رنـج و زحمت نگهـداری آن طاقت فرسا هست تا از دسـتش زایل شـود، و از دسترسـی بـه نعمـت محروم گردد. فرمـود: هر کس بـا خـدا تـوانگر شـد همـه مردم به او محتـاج می شونـد و معنی توانگری، بر، احسان و انفاق همین است. چنانچه سعدی گوید: توانگران را وقف است و نذر و مهمانی زکات و فطره و

اعتاق و هدی و قربانی تو کی به دولت ایشان رسی که نتوانی جز این دو رکعت و آن هم به صد پریشانی فرمود: هر کس پرهیزکار شد، همه او را دوست می دارند که اثر پرهیزکاری محبوبیت قلوب است، اگر چه نفعی به دیگران نرساند باز او را دوست می دارد. فرمود: در کسب علم بکوشید و در تحریص آن دست طلب باز ندارید. علم را هر کجا هست بطلبید که طلب علم بر هر فردی واجب، مباحثات [صفحه ۲۷۸] علم مستحب است و علم است که باعث الفت و مودت در بین برادران مؤمن می شود. علم است که آدمی را صاحب عزت و مروت می کند. علم است که انسان را از افعال لغو اجتناب می دهد. علم است که تحفه ی مجالس و بزم محافل می گردد. علم است که مصاحب و رفیق خوب به وجود می آورد. علم است که رفیق سفر و حضر و مونس و مالوف آدمی است و در تنهایی او را وا نمی گذارد. در سخن دیگری فرمود: العامل بالظلم و المعین له و الراضین به شرکاء. [۲۵۱] . ظلم کننده، یاری کننده ی ظالم و راضی به ظلم و جور همه شریک ظلم هستند. در روز حساب از همه ی آن ها بازخواست می شود، زیرا وظیفه ی انسانی است که ظلم نکند و دست ظالم را از سر مظلوم کوتاه نماید و به هر عنوانی که ممکن است از دامنه ی ظلم جلوگیری کند. در گفتار دیگری فرمود: یوم العدل علی الظالم أشد من یوم الجور علی المظلوم. [۲۵۲] . آن روزی که خداوند عالم در دیوان محاسبات خود ظالم را احضار می کند و میزان عدالت را نصب

می نماید آن روز بر ظالم بسیار سخت تر است از روزی که به مظلوم ستمی شده است. در سخن دیگری فرمود: العلماء غرباء لکثره الجهال بینهم. علما غریب و تنها می باشند به دلیل زیادی جهال و نابخردان. [صفحه ۲۷۹] و چون غریب در یک شهر کم است، عالم هم در میان جاهل کم است و هم زبان عالم اندک است و مأنوس و مألوفی ندارد که با او انس بگیرد و به همین منطق احترام و رعایت غریب و عالم لازم است. در فرمایش دیگری فرمود: فساد الأخلاق بمعاشره السفهاء، و صلاح الأخلاق بمعاشره العقلاء. [۲۵۳] . فساد اخلاقی با همنشینی بی خردان است، هر اندازه با جهال و نابخردان بیشتر معاشرت کنند فساد اخلاقشان بیشتر می شود و به عکس، اصلاح اخلاق با مجالست و همنشینی با خردمندان است. زیرا هر اندازه با عالم و دانشمند بیشتر نشست و برخاست کنند بر علم و دانش آن ها افزوده می گردد. چرا که گفتار و کردار عالم، درس ادب نفس و هر که بیشتر از محضر عالم بهره مند گردد رفتار و کردارش بهتر می شود. فرمود: الشریف کل شریف من شرفه علمه، و السؤدد حق السؤدد لمن اتقی الله ربه شریف و جامع همه ی شرافت، کسی است که علم او را به شرف و بزرگواری رسانده باشد، و کرامت و آقایی تمام عیار در پرهیزکاری و تقوای الهی است. فرمود: الکریم من أکرم عن ذل النار وجهه. [۲۵۴] . بزرگوار و جوانمرد کسی است که چهره ی خود را از ذلت آتش دوزخ حفظ کند و گرامی دارد. فرمود: [صفحه ۲۸۰] بزرگواری با علم و دانش و معرفت حق به

دست می آید و هر که علم و دانش او بیشتر باشد خدا را بهتر می شناسد و هر که خدا را بهتر بشناسد بزرگواری او بیشتر است. و لذا طبقه ی اولیه بشر، طبقه انبیا هستند که خداشناسی آن ها از همه کس به وسیله علم و دانش بیشتر و بهتر است. فرمود: من أمل فاجرا كان أدنی عقوبته الحرمان. [۲۵۵] . هر کس به مرد فاسق و فاجر و نابکاری امید داشته باشد کمترین کیفرش این است که ناامید می گردد. چرا که باید امید فقط به خدای قادر، دانا و توانا باشد، نه به خلق، آن هم به فاجران و فاسقان آن ها که سبب محرومیت های بزرگ و ناامیدی هستند. فرمود: موت الإنسان بالذنوب أكثر من موته بالأجل، و حياته بالبر أكثر من حياته بالعمر. [۲۵۶] . مردن انسان به گناه بیش از مردن او به اجل است. و زندگی با نیکوکاری بیش از زندگی به عمر طبیعی است. چرا که اثر زندگی نام نیکو است و این نام باید در صفحات دل مردم جای گیرد و آن هم به اخلاق نیکو و مهربانی و نوع دوستی و انفاق و ایثار که دیگران را بر خود مقدم بدارد که گفته اند: سایه ی خورشید سواران طلب رنج خود و راحت یاران طلب مردم به نام نیکو و اعمال خیر زنده هستند چه بسیار افرادی که صدها سال - [صفحه ۲۸۱] بلکه هزاران سال - است که تن آن ها مرده، ولی نام آن ها زنده و بر سر زبانهاست و چه بسیار افرادی که هنوز زنده اند، ولی اثر وجودی ندارند و مانند مرده ها هستند. پس زندگی و مرگ به روح آدمی

است نه به جسم، بایـد روح و روان آدمی زنـده بمانـد که آن هم به اخلاـق، علم، فضـیلت و کمال است. زنـده کـدام است بر هوشـیار آن که بمیرد به سـر کوی یار و باز گفته انـد: هرگز نمیرد آن که دلش زنـده شد به عشق ثبت است بر جریده ی عالم دوام مـا در گفتـار دیگری فرمود: التوبه علی أربع دعـائم: نـدم بالقلب، و اسـتغفار باللسان، و عمل بالجوارح، و عزم أن لا یعود. [۲۵۷] . توبه چهـار پایه و رکن دارد: اول: پشـیمانی به قلب. که آدمی مرتکب عملی شـد بعـد فهمیـد اشـتباه کرده پشـیمان می گردد و منفعل است. شاعر گفته: بر آتشم بیفکن و نام از گنه مبر کاتش به گرمی عرق انفعال نیست دوم: اسـتغفار به زبان، که طلب آمرزش کنـد و از لغزش و خطای خود توبه ی زبانی نمایـد و قصدش آن باشد که دیگر مرتکب خطا نگردد. سوم: عمل به جوارح و اعضـا، به جبران ارتکـاب عمـل خلاـف، که به عکس، بیشتر و بهتر، از خـالق اطـاعت کنـد و در عبـادت او باشـد. چهارم: عزم و تصـمیم قطعی، که دیگر مرتکب چنین خطایی نگردد، تا از نزول خطرات مصون بمانـد. بنابراین، باید توبه، توبه ی نصوح باشـد یعنی بـا توجه به مراحـل اربعه خود را چنـان [صـفحه ۲۸۲] منفعـل دانـد که هیـچ گاه مرتکب گناه نگردد. در سخن دیگری فرمود: ثلاث من عمل الأبرار: إقامه الفرایض، و اجتناب المحارم، و احتراس من الغفله فی الـدین. [۲۵۸] . سه چیز از عمل نیکان است: ۱ - برپایی فرایض الهی، که واجبات را خوب رعایت کند در موقع لزوم و به موقع و

به وقت به ادای وظایف قیام کند و در نماز و عبادات خشوع و خضوع نماید. ۲ - اجتناب از حرام، که از هر چه در شریعت حرام شده برای رضای خدا دوری کند. ۳ - مراقبت به احوال خود، که مبادا در دین دچار غفلت شود. در سخن دیگری فرمود: ثلاث یبلغن بالعبد إلی رضوان الله تعالی: کثره الاستغفار، و خفض الجانب، و کثره الصدقه. [۲۵۹] . سه چیز است که بنده را به درجه ی خشنودی حق تعالی می رساند: اول: استغفار زیاد. دوم: فروتنی و تواضع، که کسی با دیگران نرم و خوش رفتار باشد. سوم: صدقه ی زیاد و دستگیری از درماندگان بیچارگان و واماندگان. در گفتار دیگری فرمود: أربع من کن فیه استکمل الإیمان: من أعطی فی الله، و منع فی الله، و أحب فی الله، و أبغض فی الله. [۲۶۰] . چهار چیز است که شرایط کمال ایمان است: [صفحه ۲۸۳] اول: آنکه از آن چه دارد برای رضای خدا به مردم ببخشد. دوم: آنکه: در راه خدا باز دارد. سوم آنکه: در راه خدا دوستی کند. چهارم آنکه: دشمنی او در راه خدا باشد. همه ی این اعمال اگر متضمن رضای خدا باشد، موجب تقرب حق می گردد. فرمود: ثلاثه من کن فیه لم یندم: ترک العجله، و المشوره، و التوکل علی الله عند العزیمه. [۲۶۱] . هر کس دارای سه خصلت باشد هرگز پشیمان نشود. اول: تعجیل نکردن در امور. یعنی در هر کاری با دقت و آرامش و مطالعه وارد شود. دوم: مشورت نمودن با برادران مؤمن. سوم: توکل بر خدا در هنگام عزم و اراده ی کاری، تا به امید خدا

و عنایت و حمایت باری تعالی موفق گردد.

کلمات قصار، نصایح و مواعظ امام جواد

نخستین وظیفه ی امام، ارشاد و هدایت مردم است که بایستی با کلمات رسا و کوتاه خود - که در قالب معانی دقیقه و نماینده ی الطاف خفیه حق است - مردم را به راه مستقیم هدایت نماید و از انحراف و اعوجاج و لغزش و خطا مصون دارد. از لوازم منصب امامت، حب نوع و دوستی عموم مردم است که عواطف و علاقه به نوع - خاصه آمیخته به مأموریتی هم باشد - ایجاب می کند که حلقه ی ارشاد و هدایت را در دست گرفته و به کلمات قصار که مانند مجاری رودخانه است و راه به [صفحه ۲۸۴] دریای علم و دانش دارد مردم را به صلاح و صواب خودشان هدایت نماید و با نشاط و انبساط و چهره ی گشاده و علاقه به رقا و ارتقای ملی مردم را به کمال مطلوب خود ارائه طریق بنماید. نصایح امام از روی علاقه به مردم است، نه برای گرفتن پاداش، یا جلب منفعتی، یا به منظور وجیه المله شدن، یا احراز مقام و منصب زعامت و پیشوایی، بلکه امام به پیروی از سنت و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: (لا أسألکم علیه أجرا إلا الموده فی القربی) [۲۶۲] پاداش این خدمات و ارشاد و هدایت و نصیحت و اندرز فقط برای رضا خدا بوده و بس. به همین جهت، گفتار و سخنان ائمه ی ما، وسیله ی کسب و کاری نبوده تا بدان جهت، احراز مقامی بنمایند، بلکه فقط برای رضای خدا و تقرب به حق، بندگان خدا را به سوی حق، دعوت و راهنمایی

کرده اند و آنچه سبب نیل به سعادت و رستگاری و موجب فوز و فلاح بوده، تعلیم نموده اند. در این میان، نصایح امام جواد علیه السلام مانند سخنان یک پیرمرد سالخورده ای است که مدت طول عمر خود تجاربی اندوخته و حاصل آن را برای آیندگان بگذارد، با آنکه از سنین عمرش بیست و پنج سال بیشتر نگذشته بود. سخنان دلنشین آن حضرت همچون در شاهوار و جواهر گران بها پرارزش بوده و بیشتر برای تکامل نفسانی از روی روان شناسی بوده است. اکنون بخشی از کلمات قصار امام جواد علیه السلام را بیان می نماییم: ۱ - من أصغی إلی ناطق فقد عبده، فإن کان الناطق یؤدی عن الله عزوجل فقد عبدالله و إن کان الناطق یؤدی عن لسان إبلیس فقد عبد إبلیس. [۲۶۳] . هر کس سخن ناطق و سخن رانی را بشنود و بدان توجه کند بنده ی او خواهد شد. پس اگر این ناطق از خدا و برای رضای او سخن گوید: بنده ی [صفحه ۲۸۵] خدا می باشد و اگر از زبان شیطان سخن گوید بنده ابلیس می شود. ۲ - إظهار الشی ء قبل أن یستحکم مفسده له. [۲۶۴] . اظهار کاری که هنوز اساس آن پایدار نیست فساد انگیز است، باید امورات قبلاً بر اساس محکم و متقنی پایه گذاری شود، تا فساد نیاورد. ۳ - المؤمن یحتاج إلی خصال ثلاث: توفیق من الله، و واعظ من نفسه و قبول من ینصحه. [۲۶۵] . مؤمن نیازمند سه خصلت است: ۱ - توفیق از خدا ۲ - موعظه از جانب نفس و درون خود ۳ - پذیرش نصیحت و اندرز از نصیحت کننده ی خیرخواه. هر کس این سه خصلت را پیدا

کند، موفق و رستگار است. ۴ - التحفظ علی قدر الخوف. [۲۶۶] . خود را حفظ کردن بر پایه ی و میزان ترس است. یعنی هر اندازه آدمی به چیزی علاقه داشته باشد برای حفظ آن بیشتر می کوشد. ۵ - الأیام تهتک لک الأمر عن الأسرار الکامنه. [۲۶۷] . روزگار از اسرار پوشیده ی عالم پرده برمی دارد. این یک اصل روانشناسی است که امام تذکر داده و فرموده: هر چیز نزد انسان مکتوم و مستور باشد روزگار از روی آن پرده برمی دارد و آن اسرار را آشکار می سازد، یا هر جنایتی که پنهان کنی روزگار آن را آشکار می سازد. ۶ - من انقاد إلی الطمأنینه قبل الخبره فقد عرض نفسه للمهلکه و للعاقبه المتعبه. [۲۶۸] . [صفحه ۲۸۶] هر کس پیش از آزمایش و امتحان مطمئن گردد، جان خود را در معرض هلاکت، و آخر کار خود را به تعب و رنج انداخته است. چرا که آدمی تا خود را نیازموده نباید در هیچ کاری مطمئن گردد. ۷ - الثقه بالله ثمن لکل غال، و سلم لکل عال. [۲۶۹] . اطمینان به خدا بهای هر چیز ارزشمند و نردبان ترقی و وسیله ی پیشرفت و رسیدن به مرتبه ی والا است. ۸ - قد عاداک من ستر عنک الرشد اتباعا لما تهواه. [۲۷۰] . در حقیقت با تو دشمنی کرده کسی که به پیروی از خواسته ها و تمایلاتت تو را از رشد عقلی باز دارد. ۹ - راکب الشهوات لا تقال عثرته. [۲۷۱] . شهوتران از لغزشش چشم پوشی نمی شود. زیرا حب و دوستی هر چیزی چشم را کور و گوش را کر می سازد و مردم شهوت ران همواره

در لغزش و خطا و عصیان هستند. ۱۰ – کیف یضیع من الله کافله؟ [۲۷۲] . چگونه ضایع می شود کسی که خدا کفیل او است؟ هر کسی کار خود را به خدا واگذارد هرگز کارش ضایع و تباه نمی شود. ۱۱ – کیف ینجو من الله طالبه؟ [۲۷۳] . چگونه رهائی می یابد کسی که خداوند در طلب اوست؟ یعنی امکان ندارد کسی از حیطه قدرت الهی فرار کند، چنان که امیرمؤمنان علی علیه السلام در دعای کمیل عرض می کند: «و لا یمکن الفرار من حکومتک». [صفحه ۲۸۷] ۱۲ – من انقطع إلی غیر الله و کله الله إلیه. [۲۷۴] . کسی که از خدا ببرد و به غیر خدا بپیوندد، خداوند او را به خودش و یا آن غیر وامی گذارد. ۱۳ – من عمل علی غیر علم کان ما یفسد أکثر مما یصلح. [۲۷۵] . کسی که بدون علم و اطلاع کاری را انجام دهد، تباهی و فساد آن بیشتر از اصلاح و درستی آن است. ۱۴ – من لم یعرف الموارد أعیته المصادر. [۲۷۶] . هر کس که محل های ورود را نشناسد، محل های خروج او را به تعب و رنج می افکند. ۱۵ – من هجر المداراه، قارنه المکروه. [۲۷۷] . هر کس مدارا کردن را ترک کند، گرفتار مکروه می شود. ۱۶ – مصاحبه الشریر کالسیف المسلول، یحسن منظره و یقبح أثره. [۲۷۸] . همنشینی با اشرار همچون شمشیر برهنه است که منظره اش فریبنده، ولی اثرش زشت و ناپسند است، چون کار شمشیر بریدن، و دریدن و قطع کردن است. درید و برید و شکست و ببست یلان را سر و سینه و پا و دست

۱۷ - کفی بالمرء خیانه أن یکون أمینا للخونه. [۲۷۹] . برای شخص از نظر خیانت همین بس که امین خائنین باشد. یعنی چه فرق می کند که خودش بدزدد یا خزینه دار دزدان گردد. [صفحه ۲۸۸] ۱۸ - لا تکن ولیا لله تعالی فی العلانیه و عدوا له فی السر. [۲۸۰] . با خدا در آشکارا دوست و در پنهانی دشمن مباش. تنها تقدیس و تسبیح زبانی کافی نیست، باید دوست خدا راضی به رضای خدا بوده و عملا سپاسگزار بوده و به فقر، غنی، صحت و سقم راضی باشد. ۱۹ - لا تعادن أحدا حتی تعرف الذی بینه و بین الله، فإن کان محسنا فانه لا یسلمه إلیک، و إن کان مسیئا فإن علمک به یکیفک فلا تعاده. [۲۸۱] . با هیچ کس دشمنی مکن مگر آن که بدانی بین او و خدای او چه روابطی است یعنی نزد خدا چگونه به حساب می آید اگر خوب و نیکوکار است با او دشمنی مکن و اگر بد و بدکردار است همین آگاهی تو در مورد بدی او کافی است، پس با او دشمنی مکن. ۲۰ - إذا أنزل القضاء ضاق الفضاء. [۲۸۲] . وقتی قضا فرود آمد فضا تنگ می گردد. یعنی آدمی با داشتن تمام وسایل و هوش و ذکاء اشتباه می کند و طبیب ابله می شود. ۲۱ - الحوائج تطلب بالرجاء و هی تنزل بالقضاء. [۲۸۳] . نیازهای آدمی با امید به خدا درخواست می شود و به قضای الهی فرود می آید و برآورده می گردد. ۲۲ - العافیه أحسن عطاء. [۲۸۴] . تندرستی و عافیت بهترین عطیه الهی و بخشش پروردگار است. [صفحه ۲۸۹] ۲۳

– عز المؤمن غناه عن الناس. [۲۸۵] . عزت مؤمن بی نیازی او از مردم است (که فقط به خدا امیدوار باشد). ۲۴ – لا یضرک سخط من رضاه الجور. [۲۸۶] . خشم و غضب مردی که از جور و ستم خشنود شده به تو ضرر و زیان نمی رساند. ۲۵ – الشهوات من ضعف القلب. شهوات و پیروی تمایلات نفسانی از ضعف نفس است، مردم ضعیف النفس پیرو هوی و هوس می باشند. ۲۶ – من لم یرض من أخیه بحسن النیه لم یرض بالعطیه. [۲۸۷] . کسی که از حسن نیت برادر مؤمن خود راضی نشود از عطیه و بخشش او راضی نخواهد شد، زیرا بخشش ها نتیجه نیت های خوب است. ۲۷ – القصد إلی الله بالقلوب أبلغ من إتعاب الجوارح بالأعمال. [۲۸۸] . آهنگ خدا نمودن به وسیله ی دلها زودتر آدمی را به مقصد می رساند تا اینکه اعضاء و جوارح را با اعمال به رنج اندازد. کسی که قصدش خدا باشد اگر رنجی هم نبرد مزدی می گیرد، ولی کسی که ریاکار باشد اگر رنجی هم ببرد اجری نمی گیرد مگر به اندازه همان رنج مادی اجر مادی می برد. ۲۸ – بالدعاء تصرف البلیه. [۲۸۹] . بلا و گرفتاری با دعا برگردانده می شود. که در این مورد آیات قرآن و احادیث بیشماری است. [صفحه ۲۹۰] ۲۹ – بالراعی تصلح الرعیه. [۲۹۰] . اصلاح کار هر ملت به زمامدار و پیشوا و مقتدای آن ملت بستگی دارد. همان گونه که گله از قدرت چوپان در امان است، ملت نیز از شخصیت زعیم خود برخوردار است. ۳۰ – من شتم أجیب. [۲۹۱] . کسی که شماتت کند، مورد شماتت

قرار می گیرد. بکوشید شماتت نکنید و دشنام ندهید تا همان سخن را نشنوید. ۳۱ - من تهور أصیب. کسی که تهور و جسارت را پیشه ی خود کرد دچار بلا‌ـ و مصیبت می شود. مرد متهور بـا بلایا قرین است. ۳۲ - أهل المعروف أحوج إلی اصطناعه من أهل الحاجه، لان لهم أجره و فخره و ذکره. [۲۹۲] . نیکوکاران بیشتر نیازمند نیکویی هستند، چرا که برای آنان پاداش و افتخار و شهرت است. ۳۳ - من أمل انسانا هابه. [۲۹۳] . کسی که به انسانی امید و آرزو داشته باشد او را گرامی می دارد. ۳۴ - من جهل شیئا عابه. [۲۹۴] . هر کس چیزی را ندانست آن را عیب می گیرد. ۳۵ - الفرصه خلسه. [۲۹۵] . فرصت از دست رفتنی و ربوده شدنی است که باید از آن استفاده کرد. [صفحه ۲۹۱] ۳۶ - عنوان صحیفه السعید حسن الثناء علیه. [۲۹۶] . عنوان کارنامه ی سعادتمندان، مدح و ثنای نیکو بر اوست. ۳۷ - عنوان صحیفه المؤمن حسن خلقه. [۲۹۷] . عنوان کارنامه ی مؤمن خوش خلقی و اخلاق نیکوی اوست. ۳۸ - خفض الجناح زینه العلم. [۲۹۸] . تواضع و فروتنی و شکسته بالی علم و دانش را زینت و زیور می دهد. ۳۹ - الجمال فی اللسان. [۲۹۹] . جمال و زیبایی آدمی در زبان و منطق اوست. که هم صحبت خوب کند و هم خوب، صحبت نماید. ۴۰ - الکمال فی العقل. [۳۰۰] . کمال انسان به عقل، و خرد اوست. ۴۱ - من صبر الرجل قله شکواه. [۳۰۱] . از شکیبائی مرد، کمی شکوه ی اوست. ۴۲ - من رفق الرجل بأخیه ترک توبیخه

بحضره من یکره. [۳۰۲] . از مدارا کردن شخص با برادرش ترک توبیخ و سرزنش او است در حضور کسی که نمی پسندد. کسی که با برادران خود سازش نداشته باشد سرزنش او بیشتر است و نشانه سازش آن است که عیب گیری، ملامت و سرزنش نکند. ۴۳ – من صدق صحبه الرجل إسقاط المؤنه عن أخیه. از نشانه های صداقت در رفاقت و همراهی آن است که رفیقش را زیر [صفحه ۲۹۲] بار خرج نیندازد، بلکه مؤونه و مخارج او را تقلیل دهد. ۴۴ – من علامه المحبه کثره الموافقه و قله المخالفه. از نشانه های دوستی، کثرت سازش و موافقت و کمی مخالفت است. ۴۵ – من أحب البقاء فلیعد للمصائب قلبا صبورا. [۳۰۳] . کسی که خواهان بقا و ماندن است بایستی در قلب صبوری را برای بلاها و گرفتاری ها آماده کند. چرا که دل صبور و بردبار مخزن افاضات الهی است. ۴۶ – من کثر همه سقم جسمه. [۳۰۴] . کسی که انـدوه و غم و غصه اش زیاد شد جسمش دچار بیماری و ضعف می گردد. ۴۷ – العفاف زینه الفقر. [۳۰۵] . خویشتن داری و پارسائی زینت فقر و ناداری است. ۴۸ – الشکر زینه البلاء. [۳۰۶] . سپاسگذار? و شکر، زینت بلا و مصیبت است که صبر در بلا و مصیبت، شکر است. ۴۹ – التواضع زینه الحسب. [۳۰۷] . فروتنی، زینت حسب و نسب است. یعنی نمونه ی بزرگواری و آقایی است. ۵۰ – الفصاحه زینه الکلام. [۳۰۸] . فصاحت زینت بخش گفتار است. هر سخنی که فصیح و بلیغ باشد اثرش نیکوتر است. [صفحه ۲۹۳] ۵۱ – من وعظ أخاه

سرا فقد زانه، و من وعظ علانيه فقد شانه. [۳۰۹] . کسی که در پنهان به برادر خود پند و اندرز دهد در واقع به او زینت بخشیده و اگر در ملأ و آشکار نصیحتش کند از او عیب جویی و او را زشت گردانیده است. ۵۲ - إن لله عبادا یخصهم بالنعم و یقرها فیهم ما بذلوا، فإذا منعوها نزعها الله عنهم و حولها إلی غیرهم. [۳۱۰] . خداوند بندگانی دارد که به دوام نعمت های خود اختصاص یافته اند، و تا آن هنگامی که از نعمت های بی پایان الهی به دیگران ببخشند و انفاق کنند آن نعمت روز افزون باقی و برقرار است، و اگر از انفاق خودداری کنند خداوند آن نعمت را از آن ها زایل می گرداند. ۵۳ - الحفظ زینه راویه. [۳۱۱] . حفظ کردن اخبار و نگاهداری روایات زینت محدثان و راویان است. ۵۴ - بسط الوجه زینه الحلم. [۳۱۲] . گشاده رویی زینت بردباری است. که آدمی حلم خود را با چهره ی باز نشان دهد. ۵۵ - حسب المرء من کمال المروه ترکه ما لا یجمل به، و من حیائه أن لا یلقی أحدا بما لا یکره، و من عرفانه علمه بزمانه، و من سلامته قله حفظه لعیوب غیره و عنایته بإصلاح عیوبه، و من سخاه المرء بره بمن یجب حقه علیه. [۳۱۳] . نهایت مردانگی برای شخص این است که کاری که به او زیبائی نمی دهد نکند و از حیاء و آزرم وی این است که با آنچه برای خودش [صفحه ۲۹۴] خوشایند نیست با دیگران برخورد نکند و از شناخت وی علم او به زمان خودش است و از سلامت نفسش

این است که تـا می توانـد نقـائص دیگران را به خاطر نسپرد و نواقص خودش را دور سازد. نهایت جود این است که نسـبت به کسـی که حـق وی برش واجب است نیکوئی کنـد. ۵۶ - مـا عظمت نعمه الله علی أحـد إلاـ عظمت علیه مئـونه النـاس، فمن لم یتحمل تلک المئونه عرض النعمه للزوال. [۳۱۴] . نعمت برای هیچ کس توسـعه نمی یابد مگر این که نیاز مردم بدو زیاد شود، هر کس مـوجب برآوردن حوایـج و نیازهـای مردم باشـد نعمـت بر او افزونی یابـد و کسـی کـه متحمـل برآوردن حوایـج خلق نگردد، خداونـد نعمت را از او زایل می گردانـد. در حقیقت از شـرایط ریاست و زعامت انجام کار مردم و سـلب آن به جهت بی اعتنـایی به کار خلق است. ۵۷ - ترک مالاـ یعنی زینه الورع. [۳۱۵] . ترک و واگـذاری چیزی که مقصود و مربوط نیسـت نشـانه ورع و پرهیزکاری است. ۵۸ - من إنصـاف الرجـل قبوله الحق إذا بـان له. [۳۱۶] . از نشـانی انصاف قبول و پـذیرش حق است هنگامی که برای او آشـکار شـده باشـد. ۵۹ - مـن تواضـع المرء معرفته بقـدره. [۳۱۷] . از تواضع شـخص، شـناختن قدر خویشـتن است. [صفحه ۲۹۵] ۶۰ - من نصـح الإنسـان لأخیه نهیه عما لا یرضاه لنفسه. [۳۱۸] . از نصـیحت و خیرخواهی انسان برای برادران دینی خودش، باز داشـتن او از چیزی است که آن را برای خودش نمی پسندد. یعنی آن چه را بر خود نمی پسندد بر دیگران روا نـدارد. ۶۱ - من سـلامه الإنسـان قله حفظه لعیـوب غیره، و عنـایته بإصـلاح عیـوب نفسه. [۳۱۹] . از نشـانه های سلامتی آدمی، کم عیب

گرفتن از دیگران و توجه داشتن به اصلاح عیوب خویشتن است. همه عیب خلق گفتن نه مروت است و مردی نگهی به خویشتن کن که همه گناه داری ۶۲ - من أخطاء وجوه المطالب خذلته الحیل. [۳۲۰] . کسی که در مبادی و اساس کاری به خطا و اشتباه رفت دست به مکر و حیله می زند و در نتیجه، ذلت و خواری می آورد. ۶۳ - الطامع فی وثاق الذل. [۳۲۱] . طمع کار در گرو ذلت است. ۶۴ - الصبر علی المصیبه، مصیبه علی الشامت بها. [۳۲۲] . صبر بر مصیبت، مصیبت بر شماتت کننده به آن است. ۶۵ - ثلاث یبلغن بالعبد رضوان الله: کثره الاستغفار، و خفض الجانب، و کثره الصدقه. [۳۲۳] . سه چیز بنده را به رضا و خشنودی خداوند می رساند: ۱ - کثرت استغفار و طلب آمرزش ۲ - ملایمت و نرمی با خلق [صفحه ۲۹۶] ۳ - زیاد صدقه دادن و خیرات. ۶۶ - لو سکت الجاهل ما اختلف الناس. [۳۲۴] . اگر نادان سکوت کند مردم دچار اختلاف نمی شوند. تا جهال اجتماع ساکت هستند اختلاف در مردم کم است و منظور از سکوت جهال، عدم دخالت آن ها با بی علمی در کار اجتماع است. ۶۷ - مقتل الرجل بین فکیه. [۳۲۵] . قتلگاه آدمی بین دو فک او یعنی زبان است. چرا که زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد. ۶۸ - الرأی مع الآفاه [۳۲۶] . نظریه همیشه با آفت همدوش است، تا از امتحان خوب بدر آید. ۶۹ - بئس الظهیر الرأی الفطیر. [۳۲۷] . بدترین پشتیبان فکر ناپخته و خام است. ۷۰ - ثلاثه خصال

یجلب الموده: الإنصاف فی المعاشره، و المواساه فی الشده، و الانطواع و الرجوع علی قلب سلیم. [۳۲۸] . سه چیز جلب مودت می کند: ۱ – انصاف در معاشرت، ۲ – مواسات و برادری در موقع سختی، ۳ – به هم پیچیدن دل های سالم. یعنی دل هایی که از حقد، حسد و کینه به هم پیچیده از دانش و خوش بینی و دوستی و فضیلت به هم بپیچد. ۷۱ – الناس إخوان، فإن کانت الأخوه فی غیر ذات الله فإنها تحوز عداوه و ذلک [صفحه ۲۹۷] قوله تعالی: (الأخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقین) [۳۲۹] [۳۳۰] . مردم با هم برادرند، اگر این برادری برای رضای خدا باشد به خیر و صلاح می گراید و اگر برای خدا نباشد، بلکه برای مال جاه و مقام دنیا باشد به سبب آن چیز موجب عداوت و دشمنی می گردد، چنانچه قرآن می فرماید: «برخی از دوستان در آن روز با هم دشمن می شوند مگر پرهیزکاران» که دوستی آن ها چون برای رضای خداست باقی و برقرار است. ۷۲ – الخلق أشکال و کل یعمل علی شاکلته. [۳۳۱] . مردم به اشکال مختلفی هستند و هر کس بر طبق شکل و روشی که دارد عمل می کند. نه تنها شکل ظاهر، بلکه شکل باطن که هیولای اندیشه و فکر و عقل و علم اوست و روی آن مدار دور می زند و عمل می کند. یعنی کردار هر کس منطبق با صورت و هیکل متناسب اوست که اکثر صورت های ظاهر با صورت های باطن انطباق دارد. ۷۳ – من استحسن قبیحا کان شریکا فیه. [۳۳۲] . کسی که کار زشتی را نیکو شمارد در آن کار

زشت شریک شده. که هر زشتکاری با زشت دوستی شریک است. ۷۴ - کفر النعمه داعیه المقت. [۳۳۳] . کفران نعمت، موجب کینه و خشم و نفرت گردد. که گفته اند: کفر نعمت از کفت بیرون کند. ۷۵ - من جازاک بالشکر فقد أعطاک أکثر مما أخذ منک. [۳۳۴] . [صفحه ۲۹۸] کسی که شکر نعمت تو را به جا آرد و از احسان و لطف تو تشکر و سپاس گزاری کند بیش از آن چه از تو گرفته به تو بخشیده است. ۷۶ - لا یفسدک الظن علی صدیق و قد أصلحک الیقین له. [۳۳۵] . گمان و ظن بد در دوستی که در دوستی او را آزمایش و امتحان نموده و یقین و اطمینان بدو داشته ای، مبر. ۷۷ - لا تعاجلوا الأمر قبل بلوغه، فتندموا. [۳۳۶] . در مورد هیچ کاری پیش از رسیدن زمان آن شتاب نکنید که موجب ندامت و پشیمانی می گردد. ۷۸ - لاـ یزال العقل و الحمق یتغالبان علی الرجل إلی أن یبلغ ثمانی عشر سنه، فإذا بلغها غلبه علیه أکثرهما فیه. [۳۳۷] . عقل و حماقت در آدمی در حال مبارزه هستند تا به سن هجده سالگی برسد، در این سن هر کدام بیشتر در وجود او است چیره می شود و روش آدمی بدان سوی می گراید. ۷۹ - لا یطولن علیکم الأمل فتقسوا قلوبکم. [۳۳۸] . آرزوهای خود را طولانی نکنید که در این صورت دل های شما قسی و سخت می گردد. ۸۰ - ارحموا ضعفاءکم. [۳۳۹] . به ناتوانان قوم خود رحم کنید و از آن ها حمایت نموده و ایشان را کمک نمایید. ۸۱ - اطلبوا الرحمه من

الله بالرحمه منکم. [۳۴۰] . رحمت خدا را به رحمی که شما در حق دیگران می نمایید جلب کنید. هر اندازه شما به مردم بیشتر رحم کنید خداوند به شماها بیشتر ترحم می کند که [صفحه ۲۹۹] فرمود: ارحم ترحم. ۸۲ - من أمل فاجرا کان عقوبته الحرمان. [۳۴۱] . هر کس به فاجر و بدکاری چشم امید و آرزو داشته باشد کیفر او محرومیت است. ۸۳ - ما أنعم الله علی عبد نعمه فعلم أنها من الله إلا کتب الله جل اسمه له شکرها قبل أن یحمده علیها و لا أذنب ذنبا فعلم أن الله مطلع علیه إن شاء عذبه و إن شاء غفر له إلا غفر له قبل أن یستغفره. [۳۴۲] . خداوند نعمتی بر بنده ای نمی بخشد که بداند آن نعمت از طرف خداوند است مگر آنکه خداوند شکر آن را برایش بنویسد پیش از آنکه او را سپاس گوید، و گناهی مرتکب نمی شود که بداند خداوند بر او آگاه است اگر بخواهد او را عذاب می کند و اگر بخواهد می آمرزد، او را می آمرزد پیش از آنکه طلب آمرزش کند. ۸۴ - موت الإنسان بالذنوب أکثر من موته بالأجل، و حیاته البر أکثر من حیاته بالعمر. [۳۴۳] . مردم به علت گناه بیشتر از مردن به اجل و سرآمدن مدت است. و حیات و زندگی با بر و نیکی بیشتر از زندگی او با عمر است. زیرا آن زندگانی و حیات مفید است که برکت و اثر خوب به جا گذاشته باشد و پایدار باشد، در حالی که زندگی مادی پایدار نیست. بمیر ای حکیم! از چنین زندگانی کزین زندگانی چو مردی بمانی ۸۵

- من ركب مركب الصبر اهتدى إلى مضمار النصر. [۳۴۴] . [صفحه ۳۰۰] هر كس سوار مركب بردبارى و شكيبايى شود عنان پيروزى و ظفر را بـه دسـت مى آورد و به ميـدان نصـرت و پيروزى دست مى يابـد. ۸۶ - من غرس أشـجار التقى، اجتنى ثمـار المنى. [۳۴۵] . هر كس درخت تقوى و پرهيزكارى را بكارد ميوه ى شيرين آرزو را خواهد چشيد. ۸۷ - من استفاد أخا فى الله فقد اسـتفاد بيتا فى الجنه. [۳۴۶] . هر كسـى كه با كسـى براى خدا برادرى كند و اسـتفاده نمايد، از خانه اى در بهشت اسـتفاده مى نمايد. ۸۸ - من وثق بالله اراه السرور و من توكل عليه كفاه الامور و التوكل على الله نجاه من كل سوء و حرزه من كل عدو. [۳۴۷] . هر كس به خـدا اطمينان كنـد سـرور و شادمانى به او بنماياند و هر كه بر او توكل كند امورش را كفايت كند و توكل بر خدا باعث رهائى از هر بدى و نگهدار انسان از شـر هر دشمن است. ۸۹ - لو كانت السماوات و الارضون رتقا على عبد، ثم اتقى الله لجعـل الله له مخرجا منها. [۳۴۸] . اگر درهاى آسـمان و زمين بر بنـده اى بسـته شود و بنده پرهيزكار باشد خداوند راه فرار از مهلكه و گرفتارى براى او باز خواهـد فرمود. ۹۰ - أربع خصال تعين المرء على العمل: الصـحه و الغنى و العلم و التوفيق. [۳۴۹] . چهـار چيز آدمى را در عمـل خوب كمـك مى كنـد: ۱ - تندرستى و سـلامتى مزاج، [صـفحه ۳۰۱] ۲ - بى نيـازى و توانايى و تمكن، ۳ - علم و دانش

۴ – توفیق و فراهم بودن اسباب سعادت. ۹۱ – علیکم بطلب العلم فإن طلبه فریضه والبحث عنه نافله، و هو صله بین الإخوان، و دلیل علی المروه، و تحفه فی المجالس، و صاحب فی السفر، و أنیس فی الغربه. [۳۵۰] . بر شما باد طلب علم و کسب دانش، چرا که فراگرفتن علم بر هر کس واجب است و بحث و گفتگو درباره ی آن مستحب است. بحث علمی بین دوستان نوعی صله و پیوند است و نشانه ی مروت و انصاف و تحفه ی مجالس و محافل است. این بحث علمی مصاحب آدمی در سفر و انیس او در غربت و تنهایی است. هر قدر آدمی بتواند بحث علمی بنماید روحش شاد و نشاطش افزون و قدرت و توانایی او بیشتر می گردد. ۹۲ – العلم علمان: مطبوع و مسموع، و لا ینفع مسموع إذا لم یکن مطبوع. [۳۵۱] . علم دو نوع است: اول علم مطبوع (و آن علمی است که در قلب ها و دل ها نقش بسته و بر لوح سینه ها طبع گردیده است). دوم علم مسموع (که از این و آن شنیده شده و به خاطر نقش نبسته) تا علم نوع اول که در لوح خاطر آدمی نقش نبسته باشد، علم قسم دوم سودی ندارد. و مانند غذای مزاج، به هضم و تحلیل رفته باشد، ولی علم سماعی چندان پایدار و استوار نیست، زیرا پایه ها و ارکان آن محکم و متقن نیست. [صفحه ۳۰۲] ۹۳ – من عرف الحکمه لم یصبر علی الإزدیاد منها. [۳۵۲] . هر کس حکمت و دانش را بشناسد دیگر صبر و بردباری برای افزودن و زیاد نمودن آن ندارد.

یعنی می خواهد به سرعت بر حکمت بیشتر دست یابد. ۹۴ - کثره البکاء زینه الخوف، و التقلل زینه القناعه، و ترک المن زینه المعروف و الخشوع زینه الصلاه، و ترک ما لا ـ یعنی زینه الورع. [۳۵۳] . کثرت گریه زینت ترس از خداوند است و کم خواستن زینت قناعت است، ترک منت زینت کارهای خوب است، و خشوع زینت نماز است، و ترک آنچه ضرورت ندارد زینت پرهیزکاری است. ۹۵ - لن یستکمل العبد حقیقه الایمان حتی یؤثر دینه علی شهوته، و لن یهلک حتی یؤثر شهوته علی دینه. [۳۵۴] . بنده حقیقت ایمان را به کمال نرسانده است تا دین خود را بر شهوتش و خواسته های نفسانی اش ترجیح دهد، و به هلاـکت نمی رسد تا شهوت خود را بر دینش ترجیح دهد. ۹۶ - الفضائل أربعه اجناس: أحدهما الحکمه، و قوامها فی الفکره، و الثانی العفه و قوامها فی الشهوه، و الثالث القوه و قوامها فی الغضب، و الرابع العدل، و قوامه فی اعتدال النفس. [۳۵۵] . فضیلت چهار چیز است: اول: حکمت و قوام آن به فکر است. دوم: عفت که قوام آن در شهوت است. سوم: نیروی آدمی، که قوامش به غضب است. چهارم: عدالت، که قوامش در اعتدال نفس است. [صفحه ۳۰۳] هر کس بتواند در این چهار خصلت اعتدال را رعایت کند سرافراز و پیروز خواهد شد. ۹۷ - أقصد العلماء للمحجه الممسک عندالشبهه. [۳۵۶] . بهترین کسانی که در راه راست استوارند آن کسانی هستند که چیزی را که حکمش را نمی دانند به عمل اقدام نمی کنند و خودداری می نمایند. ۹۸ - ثلاث من عمل الأبرار: إقامه الفرائض، و اجتناب

المحارم، و احتراس من الغفله فی الـدین. [۳۵۷] . سه چیز از عمـل نیکوکـاران است: اول: اقامه فرایض و واجبات. دوم: اجتناب از محـارم و محرمـات. سوم: دوری از غفلت و بی خبری در دین. ۹۹ - أربع من کن فیه اسـتکمل الإیمـان: من أعطی لله، و منع فی الله، و أحب لله و أبغض فیه. [۳۵۸] . چهار چیز است که سبب قوت و کمال ایمان می گردد. اول: کسی که در راه خدا عطا و بخشش کند. دوم: هر چه را منع می کند برای خدا منع کند. سوم: هر که را دوست می دارد برای خدا دوست بدارد. چهارم: اگر کسی را دشمن می دارد برای رضای خدا دشمن بدارد.

ترجمه ی کلمات امام جواد به نظم

اگر محول حـال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال برخلاف رضاست؟ [صـفحه ۳۰۴] بلی قضاست به هر یک و بـد عنان کش خلق بدان دلیل که تدبیرهای جمله خطاست هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنانچه در آئینه ی تصور ماست کسـی ز چون و چرا دم همی نیارد زد که نقش بند حوادث ورای چون و چراست تفاوتی که در این نقش ها همی بینی ز خامه ای ست که در دست ایزد دانـاست به دست ما چو از این حل و عقـد چیزی نیست به عیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم سـزاست که زیر گنبـد خضـرا چنـان توان بودن که اقتضـای قضاهـای گنبـد خضـراست چو در ولایت طبعیم از او گریزی نیست که بر طباع موالید والی والاست کسـی چه داند که این گوژ پشت مینارنگ چگونه مولع آزار مردم داناست نه هیچ عقل بر اشـکال دور او واقف نه هیچ دیده بر اسرار

حکم او بیناست انوری

مناقب و فضایل امام جواد

از آثار امامت، علم، قدرت و شجاعت است. بسیاری از بشر دارای علمی هستند که قدرت بیان آن را ندارند، یا دارای شجاعت اند ولی ابراز آن را در جای مقتضی ندارند. [صفحه ۳۰۵] امام کسی است که قدرت علمی داشته و شهامت بیان و شجاعت قلب برای ابراز علم در قبال بزرگ ترین مقام های دنیوی را داشته باشد و در اثبات حقایق از هیچ کس و هیچ مقامی بیم نداشته باشد و حقایق را بیان کند. در ادامه ی این گفتار ما، قدرت علمی امام جواد علیه السلام را چنان می بینیم که با کمال جرئت و شهامت مشکل ترین مسایل را که یحیی بن اکثم، شیخ الاسلام دربار خلافت مأمون عباسی در حضور جمع کثیری از مردم کشوری و لشکری و با تشریفات رسمی مجلس از آن حضرت - که هنوز سنش به حد بلوغ نرسیده - می پرسید و این میوه ی درخت امامت آن چنان آن پیرمرد را مقهور و منکوب می نماید که از فرط خشم و غضب و از جهت وقوف به مطالب هر چه در زوایای عقیده و ایمانش از علم و دانش و معضلات و مشکلات بود، پرسید و امام نهم علیه السلام همه را با کمال آرامش و سادگی بدون زحمت و رنج و فکر کردن و وعده دادن، یا مراجعه به کتب و اخبار، یا به مآخذ و منابع میراثی، همه را در حضور او پاسخ داد. درباره ی امام جواد علیه السلام می نویسند: قد کان أفضل أهل زمانه علما و ورعا و عباده و سخاءا و کرما، و فی جمیع صفات الفضل، و قد روی عنه من أنواع العلوم و

أجوبه المسائل المشکله الشـی ء الکثیر. ابوجعفر، محمد بن علی بن موسی، امام جواد علیه السلام برترین و بالاترین مردم عصر خود در علم، پارسایی، عبادت، جود و سـخاوت و کرم و بخشـش بود. آن حضـرت در تمام صـفات فاضله و مکارم اخلاقی بر همه ی مردم تقـدم و تفوق داشت و از آن حضـرت انواع علوم و پاسـخ هـای متنوعی از مسایل مختلف علوم اسـلامی و مسایل معضله و مشکله ای که هر کسی آن را درک نمی کند پرسیده شده و حضرتش همه را پاسخ دادند. [صفحه ۳۰۶] و عجب تر آن که در این مسایل تمام جهات و جوانب و مبدأ و منتهای علمی مورد بحث را طرح نموده و جهات نقص و کمال آن را بیان فرموده بدون آن که تصور کند به مقامی برخورد نماید، یا از کسی طمعی داشته باشد. حضرتش بیان حقایق علمی را مستند به قرآن و حدیث نموده و تفکر و تدبر را در قبول آن دخالت داد، تا اخبار ضعاف و مجهول روشن گردد، و هر چه شیخ الاسلام بیشتر پافشاری می کرد بیشتر ابواب فضـیحت و رسوایی بر معتقدین اهل سـنت باز می شد و قدرت علمی امام نهم علیه السـلام آشـکار می گردیـد که در سن کمتر از بلوغ این همه علم و دانش می داند. همه می دانسـتند که امام جواد علیه السـلام در این سن، نزد کسـی تلمـذ نکرده و شاگرد مکتب علمی مردم نبوده، مگر این که از مکتب ربوبی، دانش و بینش فرا گرفته و هر چه می دانـد و می گویـد الهـام، یـا از سرچشـمه ی وحی نبـوت است که به ارث برده که در میراث او، کـوچکی و بزرگی شـرط نیست. آری، برکات

امام جواد علیه السلام که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وجود او برای شیعیان برکاتی دارد» همین است. با توجه به این احتجاج که شیخ طبرسی نقل نموده، مقام علم و شهامت و شجاعت امام جواد علیه السلام آشکار می گردد. روایت شده که: مأمون پس از آن که دخترش ام الفضل را به امام جواد علیه السلام عقد بست و آن حضرت رسما داماد خلیفه عباسی شد، روزها در مجلس رسمی مأمون می نشست و مورد احترام و توقیر و تعظیم همه بود. یحیی بن اکثم، شیخ الاسلام و مفتی اعظم اهل تسنن با اصحاب و علمای دربار نیز در مجلس رسمی مأمون حضور می یافتند. روزی پس از ادای مراسم شئون سیاسی کشور، مأمون گفت: ای یحیی! چرا از ابوجعفر جوادالائمه علیه السلام استفاده ی علمی نمی کنی؟ [صفحه ۳۰۷] شاید این سخن برای آن پیرمرد گران آمد که خلیفه به عالمی پیرمرد بگوید: از کودکی نابالغ استفاده ی علمی کن،ولی چون مقام رسمی است، گفت: چرا، آنگاه رو به امام جواد علیه السلام کرد این سؤال را نمود و گفت: یابن رسول الله! ما تقول فی الخبر الذی روی أنه نزل جبرئیل علیه السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله و قال: یا محمد! إن الله عزوجل یقرئک السلام و یقول لک: سل أبابکر هل هو راض عنی، فإنی عنه راض. چه می گویی درباره ی خبری که جبرئیل بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: از ابوبکر بپرس آیا او از من راضی است، در حالی که من از او راضی هستم؟! امام جواد علیه السلام فرمود: لست بمنکر فضل أبابکر، و لکن یجب علی صاحب هذا الخبر

أن يأخذ مثال الخبر الذی قاله رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجه الوداع: «قد کثرت علی الکذابه و ستکثر، فمن کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار. فإذا آتیکم الحدیث فأعرضوه علی کتاب الله و سنتی فما وافق کتاب الله و سنتی اتخذوا به. و ما خالف کتاب الله و سنتی، فلاـ تأخذوا به». و لیس یوافق هذا الخبر کتاب الله، قال الله تعالی: (و لقد خلقنا الإنسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن أقرب إلیه من حبل الورید). [۳۵۹] . فالله عزوجل خفی علیه رضا أبی بکر من سخطه، حتی سئل عن مکنون سره؟! هذا مستحیل فی العقول. من منکر فضل ابوبکر نیستم، ولی گوینده ی این خبر باید توجه داشته باشد که اخبار همانند آن هم صادر شده که شبیه و نظیری داشته موافق قرآن باشد در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سخنی در حجه الوداع فرمود: «به طور حتم بر من زیاد دروغ می بندند و دروغ بر من - یعنی جعل حدیث - بزودی زیاد خواهد شد، همین اندازه بدانید هر کس از [صفحه ۳۰۸] روی عمد بر من دروغ بندد - یعنی نسبت دروغی دهد، یا خبری دروغ از من نقل کند - خداوند نشمین گاه او را آتش دردناک جهنم قرار می دهد.» آنگاه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه حدیث و خبری برای شما از من نقل کردند آن را به کتاب خدا و روش من عرضه و منطبق کنید، اگر مطابق با قرآن و سنت است بگیرید و عمل کنید و اگر خلاف قرآن و سنت است آن

را دور اندازید». و این حدیث با قرآن مباینت دارد، زیرا خداوند تعالی در قرآن تصریح فرموده که: «ما به طور حتم انسان را آفریده و از وساوس نفسانی او و آن چه در سینه اش از اندیشه و افکار پدید می آید آگاهیم و ما هستیم که از رگ های گردن به بندگان خود نزدیکتر هستیم». آیا خداوند با این نزدیکی که نسبت به انسان دارد از رضا و سخط ابوبکر آگاه نبود که از پیامبرش پرسید: از او بپرس به ما بگو (!!). این امر محالی است. نگارنده گوید: جاعل حدیث، جاهل به کار هم بوده که این شرایط را رعایت نکرده و امام جواد علیه السلام انگشت روی حساس ترین نقطه ی اشتباه و جعل حدیث گذاشته و به شیخ الاسلام و مفتی اعظم ثابت و مدلل نموده که حدیث جعلی و دروغ است. یحیی بن اکثم پرسید: روایت شده که: إن مثل أبی بکر و عمر فی الأرض کمثل جبرئیل و میکائیل فی السماء (!!؟) امام جواد علیه السلام فرمود: این خبر هم صحیح به نظر نمی رسد، زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشته ی مقرب هستند که فرشتگان هیچ گاه معصیت نکرده و نمی کنند و از اطاعت امر لحظه ای غفلت نمی ورزند؛ در حالی که این دو نفر [صفحه ۳۰۹] مشرک بودند و پس از شرک، اسلام آوردند، بیشتر زندگی و عمر آن ها در شرک گذشته. محال است کسی که آنی از شرک خارج نشده با کسی که آنی در شرک وارد نشده، مساوی باشد. یحیی بن اکثم پرسید: یابن رسول الله! این روایت چگونه است که نقل شده: «إنهما سیدا کهول أهل الجنه». امام جواد علیه السلام فرمود: این خبر محال

است، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أهل الجنه کلهم یکونون شبابا و لا یکون فیهم کهل» و هذا الخبر وضعه بنی امیه لمضاده الخبر الذی قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنه». اهل بهشت همه جوانند و پیر در میان آنان نمی باشد، و این خبر از مجعولات بنی امیه است در مقابل خبری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیث درباره ی امام حسن و امام حسین علیهماالسلام فرمود: «الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنه» آن ها این خبر را جعل کردند که ابوبکر و عمر سرور پیرمردان اهل بهشت هستند. در حالی که اگر قرار بود پیرمردی در بهشت به کهولت افتخار کند که پیرمردتر از آن ها بود و نوح نبی ۱۰۵۰ سال و آدم بیش از هزار سال عمر کردند باید آن ها که پیامبر هم بودند پیران بهشت باشند ولی چون در بهشت پیر وارد نمی شود. در روایتی نقل شده: رسول خدا صلی الله علیه وآله به صفیه، عمه اش فرمود: پیر وارد بهشت نمی شود، او متأثر و گریان شد. فرمود: هر کس را که خدا بخواهد به بهشت ببرد به جوانی بر می گرداند که همه ی اهل بهشت جوان هستند و بزرگترین آن ها امام حسن و امام حسین علهیماالسلام خواهند بود. یحیی بن اکثم گفت: در مورد این روایت چه می فرمایی؟ روی أن عمر بن [صفحه ۳۱۰] الخطاب سراج أهل الجنه!!؟ امام جواد علیه السلام فرمود: این خبر هم محال است. لأن فی الجنه ملائکه الله المقربین و آدم و محمد صلی الله علیه و آله و جمیع الأنبیاء و المرسلین لا تضی ء

بأنوارهم حتی تضـی ء بنور عمر؟! زیرا در بهشت فرشـتگان مقرب و رسولان و پیامبران – از آدم تا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله – هسـتند آن ها هیـچ کـدام با مقام قرب و درجه ی رفیعی که دارنـد نور جمالشان روشـنایی ندارد که به نور چهره ی عمر روشـن گردد (؟!) این هم از مجعولاـت بنی امیه است که رغمـا لأـنف امیرالمـؤمنین علیه السـلام جعـل کردنـد. یحیی بن اکثم گفـت: دربـاره ی این روایت چه می فرمائیـد که: إن السـکینه تنطـق علی لسـان عمر (!!) امـام علیه السـلام فرمـود: لست بمنکر فضائل عمر، و لکن أبابکر أفضل من عمر قال علی رأس المنبر: إن لی شیطانا یعترینی، فإذا ملت فسددونی من منکر فضایل عمر نیسـتم، امـا تردیـدی نداریـد که ابـابکر افضـل از عمر بود. مع ذالک ابوبکر بالای منبر گفت: شـیطانی در نهاد من است که مرا وسوسه می کنـد و فریبم می دهد پس هرگاه منحرف گشـتم و مرا راهنمائی کنید در حالی که ابوبکر چنین باشد، تکلیف عمر معلوم است. یحیی بن اکثم گفت: در مورد این خـبر چه می فرماییـد که: روی أن النـبی صـلی الله علیه و آله قـال: «لو لم أبعث لبعث عمر» اگر من مبعوث نشده بودم، عمر به رسالت مبعوث [صـفحه ۳۱۱] می شد (؟!!) امام جواد علیه السلام فرمود: کتاب الله أصـدق من هـذا الحـدیث، یقول الله فی کتابه:(و إذ أخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح) [۳۶۰] . فقد أخذ الله میثاق النبیین فکیف یمکن أن یبـدل میثـاقه و کان الأنبیاء لم یشـرکوا طرفه عین، فکیف یبعث بالنبوه من أشـرک و کان أکثر أیامه مع الشرک بالله؛ و قال رسول الله صلی الله علیه و

آله: بعثت و آدم بین الروح و الجسد». کتاب خدا صادق تر از این حدیث است، و این حدیث هم معارض قرآن است، زیرا پروردگار عالم در قرآن مجید می فرماید: «زمانی که ما از پیامبران به خصوص از تو و از نوح عهد و پیمان برای ابلاغ رسالت و نبوت گرفتیم» در صورتی که خداوند از پیامبران بر ادای وظایف محوله پیمان می گیرد، چگونه ممکن است میثاق و پیمان خود را مبدل سازد دیگر اینکه که پیامبران لحظه ای در عالم به خدا شرک نورزیده اند پس چگونه کسی که بیشتر عمرش را با شرک به خداوند سپری کرده به پیامبری مبعوث شود در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من پیامبر بودم آن وقت که آدم ابوالبشر در بین روح و جسد بود.» بودم آن روز من از طایفه دردکشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان این حدیث نیز همانند سایر احادیث جعلی است، که آدم ناشی و جاهل برای بزرگ نمودن کسی که او را خورد و خود را ناچیز نشان می دهد ساخته و جعل کرده است. یحیی بن اکثم پرسید: یابن رسول الله! در مورد این خبر چه می فرمایی که: قد [صفحه ۳۱۲] روی إن النبی صلی الله علیه و آله قال: ما احتبس الوحی عنی قط إلا ظننته نزل علی آل خطاب (؟!!) هرگز مدتی وحی از من قطع نشد مگر این که گمان می کردم بر آل خطاب - یعنی عمر - وحی می رسد (؟!!) امام جواد علیه السلام فرمود: هذا محال أیضا، لأنه لا یجوز أن یشک النبی صلی الله علیه و آله فی نبوته،

قال الله تبارک و تعالی: (الله یصطفی من الملائکه رسلا و من الناس) [۳۶۱] فکیف یمکن أن تنتقل النبوه ممن اصطفاه الله تعالی إلی من أشرک به؟ ای شیخ! این حدیث هم از نظر عقلی محال است، زیرا جایز نیست که پیامبر در پیامبری خود دچار شک و تردید شود خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «خداوند از فرشتگان و از میان مردم رسولانی را می گزیند» پس چگونه ممکن است که نبوت از برگزیده خداوند به کسی که به او شرک ورزیده است منتقل گردد. یحیی بن اکثم پرسید: یابن رسول الله! در مورد این حدیث چه می فرمایی که: روی أن النبی صلی الله علیه و آله قال: لو نزل العذاب لانجا منه إلا عمر (!!) اگر عذاب نازل شود کسی نجات پیدا نمی کند مگر عمر (!!) امام جواد علیه السلام فرمود: یا شیخ! و هذا محال أیضا، إن الله تعالی یقول: (و ما کان الله لیعذبهم و أنت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون) [۳۶۲] فاخبر سبحانه لا یعذب أحدا مادام فیهم رسول الله صلی الله علیه و آله و ماداموا یستغفرون الله تعالی. [۳۶۳] . ای شیخ! این خبر هم مانند سایر مجعولات محال است، زیرا مخالف با نص قرآن است. خداوند در قرآن تصریح فرموده است: «ما قومی را [صفحه ۳۱۳] که تو در میان آن ها هستی عذاب نمی کنیم و نیز ملتی را که استغفار و توبه کنند عذاب نمی کنیم» و در عصر پیامبر که رسول خدا صلی الله علیه وآله در میان قوم بود عذاب نازل نمی شد و تا وقتی که استغفار نماید عذاب نیست. نگارنده گوید: آن از همه ی

مردم آن عصر - که پیامبر هم نباشد و عذاب برسد از علی و اهل بیت علیهم السلام هم صرف نظر کنیم - هیچ کس حتی سلمان، اباذر، عمار، مقداد و غیره قابل نجات نبوده است که در این حدیث مجعول فقط عمر را مستثنی نمودند؟! بدون تردید این ها از احادیث مجعول عصر معاویه است که برای مشکوک نمودن افکار و مشوب نمودن اندیشه های مردم و برای بزرگ نشان دادن ابوبکر، عمر و عثمان جعل کردند. هواخواهان بی بند و بارشان برای بزرگ نمودن آنها و کوچک نشان دادن اهل بیت پیامبر علیهم السلام دست به جعل حدیث زدند و علیه قرآن و سنت و گفتار پیامبر این احادیث را در اذهان و افواه عوام انداختند تا بدین جا کشید.

مکارم اخلاق و صفات و خصال امام جواد

اشاره

همه ی ائمه ی معصومین علیهم السلام در مکتب ربوبی تربیت شده اند و در صفات و مکارم اخلاق به حد اعلای نبوغ رسیده اند و هر یک از آن ها بنابر مقتضیات محیط عصر، یک یا چند صفتی را به عرصه ی ظهور و بروز رسانده اند و برخی از خصال، در بوته ی اجمال مانده است، ولی در همه ی مکارم اخلاقی به سر حد کمال بوده اند که اظهار آن بسته به حاجت محیط بوده است. از این مکارم - که در کتاب «زندگانی امام رضا علیه السلام» از خود امام رضا علیه السلام نقل و روایت شده - سی خصلت را می توان نام برد که مخصوص امام است و این سی خصلت در هیچ کس جمع نمی شود و از این خصال، چند خصلت سرآمد همه ی سجایای نفسانی است که حد اعلای آن در ائمه علیهم السلام ظهور و بروز داشته است، که [صفحه ۳۱۴] اینک به

برخی از آن ها اشاره می نماییم:

علم

همه ی ائمه ی معصومین علیهم السلام وارث علوم انبیا بوده و از سرچشمه ی فیض ازلی و منبع وحی سیراب شده اند و اگر علم به گذشته و آینده، اوضاع و احوال جهانی و خواص و آثار مواد و موالید نداشتند نمی توانستند نمایندگی خود را در امامت به مردم برسانند. اعجاز آن ها و آیات و نشانه های قدرتی که به نام معجزه دست آن ها بود فرع علم و دانش و تقوای آن ها بوده است که بدین سبب خود را معرفی نموده و نشان داده اند که در مکتب شدید القوای رحمانی درس تقوی و فضیلت فرا گرفته اند. امام جواد علیه السلام نیز از این علم به اندازه ی کافی بهره مند بود و از این رو، در چهار و پنج سالگی قدرت علمی خود را نشان داد و در نه سالگی مناظره و مباحثه ی علمی نمود و فحول علما و دانشمندان را مقهور ساخت.

شجاعت

هر امام بایستی شجاع ترین مردم باشد به همان دلیل که داناترین آنها است، زیرا شجاعت، یک خصلت نفسانی است و علم هم از همان خصال است. پس مرد شجاع به نسبت علم و دانش، شجاع است. البته ایمان و ایقان هم باید کمک کند که چه بسا علمایی که جبون و ترسو بودند؛ ولی مؤمنانی که بدون علم، شجاع و قهرمان بوده اند. پس مبنای شجاعت، در درجه ی نخست ایمان، یقین و اطمینان به مراتب توحید است. هر اندازه مرتبه ی توحید قوت داشته باشد، قلب آدمی قوی است و هر اندازه قوت قلب بیشتر باشد شجاعت بیشتر است. امام جواد علیه السلام در شجاعت همانند پدر و اجداد طاهرینش بود. نهایت این که اگر این شجاعت در معرکه و میدان جهاد

باشد ظهور و بروزش بیشتر است و اگر در [صفحه ۳۱۵] مجلس بزم باشد به شهامت تعبیر می شود و ما در صفحات تاریخ امام جواد علیه السلام دیدیم که آن حضرت از کسی بیمی نداشت، سخنان خود را بر پایه ی حق و عدالت بیان می کرد، مجلس خلافت و مجلس فقر و درویشی برای او یکسان بود، با کمال شهامت، فروع دین و مسایل علمی را تجزیه و تحلیل می نمود. در گذرگاه و معبری که خلیفه می گذشته و همه فرار می کردند او همچنان برجا ایستاده و اعتنایی به کسی نداشته و در پاسخ مسایل و مراتب هم - با آن که کودکی ده ساله به نظر آمده - همانند پیرمرد سال خورده و پدر بزرگ جواب داده، باز هم خلیفه به او برخورد نموده از آن چه در دست داشته پرسیده است با علم امامت و قدرت شجاعت به صورت تحقیر آمیزی به او پاسخ داده که: این حیوان از فلان دریاست و خلفا آن را وسیله ی آزمایش پیامبر زادگان قرار می دهند. در هر حال، امام جواد علیه السلام در شهامت و شجاعت قهرمان بود، چه بسا اگر جنگ و جهادی لازم می شود پیشوایی و قدرت دست این بنی هاشمی نیز همانند قاسم بن حسن، یا علی اکبر شهید علیهماالسلام و غیره ظاهر می گردد، و عدم فرصت و اقتضا، دلیل بر عدم شجاعت آن ها نیست.

سخاوت

امام باید سختی ترین مردم باشد، و مااصولا امام جواد علیه السلام را بدین صفت می شناسیم؛ چرا که لقب آن حضرت، جواد است و بخشندگی را با ضمیر و فطرت خود عجین داشته که آن چه به او داده می شد و آن چه از

صدقات، زکات و موقوفات بنی هاشم - که تا زمان جدش صدقات موسوی و رضوی بود - همه را بین مردم تقسیم می کرد و به فامیل دور و نزدیک هدیه ها و جوایز و انعام و اکرام می فرمود و به قدری بخشندگی داشته که او را جوادالائمه می گفتند. در روایتی آمده است: امام جواد علیه السلام در سن سه - یا چهار - سالگی بود که پدر بزرگوارش امام رضا علیه السلام به او مرقوم فرمود: «باید بخشش و بذل و عطای تو کمتر از [صفحه ۳۱۶] پنجاه درهم نباشد و بیشتر آن را در اختیار توست». از این رو، حضرتش به هر فقیر و بی نوا این مقدار و بیشتر عطا می فرمود و جایزه های چندین هزار درهمی داشت که طبق اخبار روایت شده به جهت جود و بخششی که حضرتش داشته او را جواد و بخشنده گفته اند.

تقوی و پرهیزگاری

گفته شده: لباس زیرین امام جواد علیه السلام پشمین و زبر بود و لباس رویی آن حضرت حریر و خز و نرم و قیمتی و فرمود: آن برای خدا و این برای خلق است. آن حضرت پیوسته در کنار قبر پدرش، یا در وسط خانه ی خودش به نماز و عبادت اشتغال داشت و روزها روزه می گرفت، شبها بیدار و شب زنده دار بود و با خدای خود مناجات می کرد. ادعیه و اذکار آن حضرت در کتب مربوطه مضبوط است و این همه آثار نشان میدهد که امام جوان ما علیه السلام در مدت هفده سال امامتش بیشتر به عبادت و بسط معارف دین پرداخته است.

روش فکری امام جواد در دوران کودکی

همه ی نوابغ و بزرگان از دوران کودکی و خردسالگی آثار نبوغ و جلالت از سیمایشان آشکار است، سنخ فکر و روش عقل آن ها با اطفال مشابه و مماثل صوری آن ها فرق دارد. ائمه ما نیز که معصوم بوده و در مکتب تربیتی ربوبی نشو و ارتقا یافته اند در خردسالی با سایر خردسالان بسی فرق و بسیار امتیاز دارند. فکر آن ها هدایت قوم و استوار ساختن عدالت اجتماعی، ادب نمودن بی ادبان، قصاص و انتقام از جسوران و متعدیان بود و پیوسته در نشر معارف می کوشیدند. این برنامه در خوردن و کلان آن ها یکسان بوده است. طبری روایت می کند: محمد بن هارون بن موسی از پدرش از ابن ولید از برقی از زکریا بن آدم روایت کرده که: در خدمت امام رضا علیه السلام حضور داشتم که امام جواد علیه السلام را خدمت آن [صفحه ۳۱۷] حضرت آوردند، سن آن حضرت از چهار سال نمی گذشت، لحظاتی بعد دیدیم امام جواد علیه السلام سر به سوی آسمان کرد

و مـدت طولانـی فکر می کرد. امـام رضـا علیه السـلام به او فرمود: فرزنـدم! در چه بـاره فکر می کنی؟ عرض کرد: دربـاره ی مـادرم فـاطمه زهرا علیهاالسـلام و آن ظلمی کـه دشـمنان بـا او کردنـد می انـدیشم، آن گـاه فرمـود: أمـا و الله! لأخرجنهمـا ثم لاحرقنهما ثم لأنسفنهما فی الیم نسفا. [۳۶۴] . به خـدا قسم جسد آن دو را بیرون می آورم و می سوزانم سـپس خاکسترشان را به دریا می ریزم. امام رضا علیه السـلام دست به سـر و صورت فرزنـدش کشـید و ما بین دیـدگان او را بوسـید و فرمود: پـدر و مادرم فدای تو باد که تو شایسته ی مقام امامتی. این همان حقیقتی است که فرمود: الحب و البغض یتوارثان. آری، آن حضرت نسبت به سـتمی که بر جده آن ها رفته بود و قریب دویست سال از آن می گذشت و سخت این فرزند را ناراحت کرده بود از خداوند طلب نیروی انتقام می کرد.

خانه ی خود یا دربار خلافت

حسـین مکاری گوید: در بغداد حضور امام جواد علیه السـلام رسیدم، مقام و مرتبتی عظیم از او دیدم، با خود گفتم: امام جواد علیه السلام با این دستگاه خلافت دیگر به مدینه بر نمی گردد، زیرا کاخ خلافت و جلال و عظمت و سفره های رنگین و انواع مأکولات لذیذه اجازه نمی دهد که امام جواد علیه السـلام به مدینه برگردد (نعوذ بالله). [صفحه ۳۱۸] من با خود در این خیال بودم که ناگهان فرمود: ای حسـین! نان جو و با نمک نیم کوب در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر است از آن چه تو مشاهده می کنی؟! دو قرص نان اگر از گندم و اگر از جو دو تای جامه اگر کهنه و اگر از نو

چهـار گـوشه ی دیـوار خـود به خـاطر جمع که کس نگویـد زین جـای خیز و آن جـا رو هزار مرتبه بهـتر به نزد ابن یمین ز فر مملکت کی قباد و کیخسـرو یکی از سادات وعاظ معاصـر - سـید فصیح الزمان شیرازی، متخلص به رضوانی که گوینده پاک ایمـانی بود - در این زمینه چنین سـروده است: به نزد بی خردان باشـد این سـرای بهشت کسـی است آدم عاقل که این بهشـت بهشت فراغت و لب نـان دلق کهنه فرش حصـیر دو روز زنـد گی این چهـار به ز هشت بهشت به قصـر و خانه چه نازی که بس عمـارت هـا شود بنـا و تو ای خواجه! خـاک باشـی و خشت کسـی که قـالب او خشت گردد آخر کار به حیرتم که نهـد از چه خشت بر سـر خشت؟ گذشت عمر به غفلت ببین به موی سپید که زال چرخ عجب رشته ای برای تو رشت مشو مقید قید جهان چه نیـک و چه بـد که کس نزیست در این جا چه خوب و چه زشت [صـفحه ۳۱۹] رضا به قسـمت خود شو که خامه ی ازلی همین نصیب به پیشانی من و تو نوشت به خویش غره مشو زاهدا! که روز درو شود پدید که هر کس برای خویش چه کشت

اسباب بازی

در سـنن و رسوم عمومی بشر است که برای نوزادان بزرگان هدایایی در خورد شأن آن ها همانند لباس کودکانه، اسباب بازی و وسایل تفریـح و آلات و زینت و زیور و غیره می برند و این سـنت در عرب هم معمول بوده است. طبری از شـلمغانی روایت کرده که گوید: سالی که برای حج رفته بودم گروهی با امام جواد

علیه السلام به مکه آمده بودند من ده مسأله نوشته بودم که از آن حضرت سؤال کنم، از آن جمله همسر من حامله بود می خواستم بپرسم، نام طفل را چه بگذارم که معلوم شود دختر است یا پسر. هنگامی که همه ی حاضرین سؤالاتشان را از حضرتش پرسیدند و پاسخ شنیدند، من تا نزدیک حضرتش رفتم فرمود: ای یعقوب! نام فرزندت را احمد بگذار. دانستم که فرزندم پسر است، بعد هم فرزندم متولد شد و نشو و نما نمود. از افرادی که در آن سفر همراه ما بودند علی بن حسان واسطی معروف به اعمش بود که گوید: من به رسم عربیت وقتی شنیدم محمد بن علی علیهماالسلام نه ساله است، مقداری اسباب بازی از نقره و طلا- مانند خلخال و دست بند و غیره برداشتم و با خود گفتم که برای ابوجعفر تحفه می برم. من نیز آن روز حاضر شدم، که وقتی همه حاضرین مسایل خود را پرسیدند آن حضرت جواب کافی و شافی داد و برخاست، من هم از پشت سرش رفتم، حضرت به منطقه «صریا» که مزرعه پدرش بود رفت، من هم رفتم، چون سلام کردم با اکراه به [صفحه ۳۲۰] من نگریست، وقتی کیسه را در مقابل حضرتش خالی کردم با یک نظر تندی به من نگریست و اجازه نشستن نداد و فرمود: خداوند ما را برای این کارها خلق نکرده است، ما را با بازیچه ی کودکانه چکار است؟! من شرمنده شدم عذر خواستم طلب عفو نمودم، فرمود: این ها را بردار برو و به فقرای مدینه بده. [۳۶۵] .

مفهوم زندگی در نظر ائمه معصومین

خداوند در قرآن می فرماید: (و ما الحیاه الدنیا إلا لعب و لهو و

للـدار الآخره خیر للذین یتقون أفلا تعقلون) [۳۶۶] . تردیـدی نیست که این دنیـا، منزلی از منازل تکاملی نفس ناطقه ی بشـری است که باید از دری وارد شود و پس از تکامل از در دیگری خارج گردد و به سر حد کمال مطلوب خود برسد. دنیا یکی از چهارده منازلی است که بایـد بشـر از کتم عـدم طی کنـد تا به آن چه اندر وهم در این دنیا ناید، برسد. این دنیا از بازیچه های کودکانه شـروع می شود تا به مراتب عقل فعال برسد و هر کس مفهوم زندگانی را در خور اندازه شـعور خود درک می نماید که شاید آن درجه، برای دیگری تاریک و نامفهوم است. گروهی زندگی را از همین مراحل بازیچه اولی بیشتر نمی دانند و تا آخر عمر با همین محیط کودکانه زنـدگی کرده و می میرنـد و آنچه که در زندگی است همان بازیچه ها و مفاخرات جاهلانه و زد و خوردهـای کودکـانه می شـناسد. گروه دیگر، زنـدگی را زیب و زیـور تن دانسـته و خـوب خوردن، خوب پوشـیدن، [صفحه ۳۲۱] خوب لذتهای جنسـی نمودن و خوب استراحت و استکانت نمودن می دانند، ولی به همه ی آن ها موفق نشده در هر مرحله به همان انـدازه به اجبار قناعت می کننـد. به عنوان مثال: گروهی فقط شـیک پوش هسـتند که اگر شـکم گرسـنه، یا مسکن تهی، یا فاقد همه ی وسایل هم باشند مراقبت در پوشش شیک خود داشته اند. گروه دیگری این مراقبت را در خوراک برده و فقط به خوردن پرداخته و از سایر جهات فقیر و بی علاقه مانده اند. طبقه ای دیگر این علاقه را روی مسـکن برده و همه ی وسایل زندگی و تهیه ی کلیه ی تجهیزات و آن

چه برای زندگی تجمل شناخته شده به قدر استطاعت مالی جمع نموده تا به تشکیل موزه رسیده است. یک دسته نیز خود را برای جلب زن و جنس مخالف صرف کرده و آن چه وسیله ی جلب جنسی بوده فراهم کرده اند. دسته ی دیگر هم فقط به تناسب اندام پرداخته و سایر جهات را فرو گذاشته اند. گروهی هم فقط با پست و مقام و منصب گردیده و همه چیز – حتی دین – را فدای احراز مقام نموده اند و ناموس خود را در گرو این حب جاه باخته اند. یک دسته هم فاقد همه ی این مراتب شده، طالب معنایی ورای این مادیات گردیده، که از آن طرف به حس درویشی و بی بند و باری و کثافت و گوشه گیری و انزوا و بی طهارتی و بی رغبتی افتاده و مانند بهائم زیسته اند. خلاصه آن که مفهوم زندگی در نظر هر یک از این طبقات، مختلف بوده و هر کس مدعا را به قدر فهمش فهمیده است. ولی شاگردان مکتب دین، زندگی را به تعریف قرآن و پیامبران شناخته اند، اگر چه آن ها هم از افراط و تفریط خارج نبوده اند، اما این نقیصه و افزونی آن ها به جهت ضعف بنیه ی مالی، یا فقدان وسایل معنوی بوده است. در هر حال، قرآن در بیش از هیجده آیه، زندگی دنیا را متاع قلیل و چیز کم بها و [صفحه ۳۲۲] بازیچه ی کودکانه معرفی فرموده، اما در عین حال، این زندگی را منزل گذر راه ترقی و رهگذر کسانی شناخته که از این رهگذر باید به کمالات معنوی برسند. قرآن می فرماید: «زندگی دنیا در نظر مردم بی خرد و بی خبر جز بازیچه ی کودکانه نیست، ولی در نظر

پرهیزگاران و خردمندان رهگذری متناسب برای نیل به مقام معنوی و کمال مطلوب است». ائمه ی دین به صورت عملی مفهوم زندگی را به ما آموخته اند و آن کشش و کوشش در این زندگی برای رسیدن به مثوبات اخروی است. یعنی باید مانند شمع سوخت و دیگران را روشن داشت، باید مانند دریا بر خود موج داد و جواهر بیرون ریخت، باید چون کوه بر خود لرزید و منابع و معادن بیرون افکند، باید راحت دیگران را در رنج خود خواست، باید از کشش و کوشش در راه سعادت خود و فرزندان و اجتماع و برادران مؤمن – دور یا نزدیک – فارغ نایستاد و باید به هر نحوی که امکان دارد در ایجاد وسایل سعادت خود و دیگران – که در اجتماع به هم پیوسته اند – تلاش و کوشش نمود. امام جواد علیه السلام نیز همانند جدش امیرالمؤمنین علیه السلام و پدر بزرگوارش و سایر اجداد طاهرینش به کار و کوشش زراعتی و فلاحتی می پرداخت، در مدت بیش از پانزده سال فراغتی که در مدینه داشت به نماز، روزه، عبادت و اطاعت حق، تدریس و تعلیم احکام شریعت، قطع و فصل دعاوی مردم، اصلاح ذات البین، تفسیر قرآن و بیان معجزات علمی آن پرداخته و در باغستان ها و نخلستان ها و صدقات جاریه ی جدش امام موسی کاظم علیه السلام مشغول فلاحت بود و به کار خود که سعادت دیگران را نیز متضمن بود، می پرداخت. آن حضرت به صورت عملی به ما دستور داد که باید دنیا را برای آخرت خواست، باید در دنیا مال را برای انفاق در راه خدا به اجر و ثواب آخرت فراهم کرد، باید به

حج خانه ی خدا رفت و اموال را در راه رضای خدا در محل خود انفاق و [صفحه ۳۲۳] صرف نمود، باید اکرام و انعام کرد، آن جایی که فقیر و بیچاره و بی نوا فراوان است باید به جای عمارات چندین طبقه ی کوه پیکر سر به آسمان کشیده، خانه های یک طبقه ی فراوان و ارزان قیمت برای بی خانمان ها فراهم نمود، باید زمین های مرده را احیا کرد و به دست کشاورز داد تا کار کنند و نان بخورند و حق مالک را از جهت احیای اراضی و احداث قنوات بپردازند. مفهوم زندگی در نظر ائمه ی دین، این است. از امام جواد علیه السلام از جدش امام صادق علیه السلام روایت است که: مردی مدتی از جهت کار و کسب و کوشش و کشش در به دست آوردن مال دنیا سعی می کرد. حضرت فرمود: این مال را برای چه می خواهی؟ عرض کرد: برای آن که به زن و بچه ام غذای لازم و نفقه واجب بدهم، به دوستانم اطعام و انعام نمایم، به خویشانم صله ها و جوایز دهم، در راه خدا به مکه بروم، آن جا به فقرا و بینوایان مسلمانان کمک کنم، دست بیچارگان را بگیرم، خانه برای بی خانمان ها بسازم، دختران یتیم را شوهر دهم و پسران یتیم را زن دهم و آن چه از دستم بر می آید به تهی دستان بیکار سرمایه بدهم، تا در پی کار و کسب باشند، اراضی موات را احیا نمایم، مردم را به کار بگمارم، قنوات احداث کنم، اشجار غرس نمایم، تا از حاصل و میوه ی آن، آیندگان برخوردار شوند، مجالس مجد و عظمت شما خاندان آل محمد علیهم السلام را به امید اجر و ثوابی

که پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله دعوت فرمود برپا کنم، و در آن مجلس از اخبار و احادیث آل محمـد علیهم السـلام بحث کنم و سـفره ای گسترده در آن با برادران دینی صـرف غذا نمایم. امام صادق علیه السلام فرمود: این ها همه کار آخرت است کـار دنیـا نیست، بایـد بکوشـی و همه ی این کارها را در سایه ی کسب حلال انجام دهی. دنیایی مـذموم است که صـرف دنیا شود و فقط خور و خواب و خشم و شـهوت باشـد، دنیایی که برای آن به مال یکـدیگر تعـدی و تجاوز نماینـد آن دنیا مـذموم است. [صفحه ۳۲۴] نه این دنیا که صرف آخرت می شود.

خلفای معاصر امام جواد

با توجه به تحقیقات انجام شـده تولد امام جواد علیه السـلام در سال ۱۹۵ هجری رخ داده است. بنابراین، آن حضـرت معاصر با امین و مأمون بوده است. چرا که هارون در سال ۱۹۳ هجری در طوس درگذشت و امین در بغداد بر تخت خلافت نشست به و مأمون را در سال ۱۹۴ هجری از ولایت عهدی خلع کرد و پسـرش را ولیعهد نمود. به همین جهت، در سال ۱۹۵ هجری جنگ بین امین و مأمون آغاز شد و امین در ری کشته شد و مأمون در مرو بر تخت خلافت تکیه زد و مرکز خلافت و پایتخت کشور اسـلامی از بغـداد به مرو انتقال یافت. هنگامی که مأمون به طور کامل بر خلافت اسـتقرار یافت، در سال ۱۹۸ هجری امام علی بن موسـی الرضا علیه السـلام را به ولایت عهدی برگزید و به خراسان فراخواند. در آن زمان، امام جواد علیه السلام چهار ساله بود و بنابر قولی که امام رضا علیه السلام در

اول سال ۲۰۴ هجری مسموم شده باشد امام جواد علیه السلام در سن هشت سالگی به امامت رسید و با مأمون معاصر بود. هنگامی که مأمون در سال ۲۱۸ هجری درگذشت امام جواد علیه السلام با معتصم عباسی -که هشتمین خلیفه عباسی است - مواجه شد به وسیله ی زهر ستم او به شهادت رسید. بنابراین، فقط با دو خلیفه هم عصر بود، از یکی احترام دید و به دست یکی بی درنگ - یعنی سال دوم خلافت معتصم عباسی - شهید شد. خلفای عباسی به ترتیب عبارتند از: ۱ - سفاح. ۲ - منصور. ۳ - مهدی. ۴ - هادی. ۵ - هارون. ۶ - امین. ۷ - مأمون. ۸ - معتصم. [صفحه ۳۲۵] معتصم، نخستین خلیفه ای است که لفظ «الله» را به نام خود اضافه نمود و خود را «المعتصم بالله» نامید، و این رویه بین خلفای عباسی معمول شد و او نخستین خلیفه ای است که از نژاد ترک استفاده کرد و سرانجام به دست آن ها هلاک شد. گویند: او هشتمین خلیفه ی عباسی، هشتمین اولاد عبدالمطلب بود که مدت خلافتش هشت سال و هشت ماه و هشت روز طول کشید و هشت فرزند پسر و هشت فرزند دختر داشت، و بدین جهت او را «صاحب الثمانین» گفته اند که در هشت مورد هشت چیز داشته است. معتصم، شهر سامرا را از شهر ترکان انتخاب نموده و آن جا را مرکز حکومت خود ساخت و پس از آن متوکل عباسی در آن جا قصری ساخت که هنوز بقایای آن باقی است. معتصم، امام جواد علیه السلام را کشت، ولی چنانچه پیشتر تذکر دادیم در زمان او سادات و آل

علی علیه السلام آسایش داشتند و سبب آسایش آن ها هم اشتغالات سیاسی ترک، عرب و عجم بود که آن ها را از شرور این طبقه مصون داشت. آل علی علیه السلام در زمان امام جواد علیه السلام و عصر معتصم عباسی نه تنها در رفاه و آسایش بودند، بلکه در ایران، علویان که به ری، قزوین و طبرستان پناه برده بودند، کارشان بالا گرفت و به سلطنت رسیدند. و در حقیقت، تشیع این کشور از نیم قرن سوم هجری قوت گرفت و پایه گزاری شد و علویان طبرستان سال ها حکومت نمودند و به سلطنت و خلافت رسیدند و مرکز تشیع ایران گردید. با آن که متوکل پس از واثق به خلافت رسید و به انواع جنایات دست زد و به شیعه و آل علی علیه السلام سخت گرفت، عکس العمل سخت او موجب قوت و قدرت شیعه در جبال البرز گردید و شیعیان طبرستان، گرگان، ری، قزوین، مازندران و گیلان همانند آجرهای یک بنا محکم خود را نگاه داشتند و از همدیگر حمایت کردند تا بر خلفا غالب شدند. [صفحه ۳۲۶]

علویان در عصر امام جواد

در کتاب «زندگانی امام رضا علیه السلام» گفتیم هنگامی که مأمون عباسی بر تخت خلافت استقرار یافت، با دو دستگی بزرگی مواجه شد که: دسته ای هواخواهان امین به زعامت زبیده و دسته ای هواخواهان علی بن موسی الرضا علیه السلام که اکثریت آن ها را شیعیان و ایرانیان تشکیل می دادند. مأمون در این دو راهی، مصلحت چنان دید که نخست ایرانیان را که سبب به خلافت رساندن بنی عباس بودند حفظ کند. افزون بر این که موجب ظفر و پیروزی او بر برادرش، همین هواخواهان امام رضا علیه السلام بودند. از این رو،تصمیم

گرفت همه ی علویان و بنی هاشم را به مرو - که پایتخت او بود - دعوت کند که از این عمل دو نتیجه می گرفت: ۱ - احتمال خلافت و قیام و خروج - که در همین تیره و خاندان می داد - همه را زیرنظر بگیرد. ۲ - برای اطمینان خاطر آن ها، بزرگ آن ها را به ولایت عهدی برگزیند و این رشوه ظاهری را به آن ها بدهد تا از مخاطرات احتمالی آن ها مصون بماند. به همین جهت، چهل و چهار هزار نفر از سادات علوی و بنی هاشم را که در آن عصر در حجاز، عراق، شامات و ایران پراکنده بودند همه را به مرو دعوت کرد و احترامات لازمه را مراعات نمود و از آنان پذیرایی شایانی کرد و به هر کدام از آن ها لباس و اساس زندگی داد، انعام و اکرام نمود و گفت: شما از میان خودتان یک نفر را انتخاب کنید تا من خلافت را - که حق شما بوده - به او واگذارم. البته این تعارفی بیش نبود که تعارف کرد و آن ها به اتفاق همگی گفتند: اکنون بزرگ ما امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهماالسلام است که در مدینه سکنی گزیده است. از این رو، مأمون دایی خود و خویشان و بزرگانی را مأمور نمود که امام رضا علیه السلام [صفحه ۳۲۷] را به خراسان دعوت نمایند و بدین صورت با تجلیل و تجمل تمام آن حضرت را به مرو وارد نمود و گفت: می خواهم امر خلافت را به شما محول کنم. امام رضا علیه السلام فرمودند: این امر محال است. گفت: پس ولایت عهدی را قبول بفرمایید. فرمودند: این هم میسر

نیست. ولی مأمون به اصرار تام و تمام امام رضا علیه السلام را به قبول این مقام مجبور نمود و امام رضا علیه السلام به شرط عدم دخالت در عزل و نصب و امور سیاست پذیرفت و خبر داد که: من پیش از تو از دنیا خواهم رفت و همین خبر، موجب تحکیم مبانی اصرار مأمون و انبساط باطنی او شد. در مدتی که امام رضا علیه السلام که قریب چهار سال، یا بیشتر - در مرو بودند همه ی سادات علوی به خصوص موسویان به سوی ایران کوچ کردند و از فرزندان امام کاظم علیه السلام آن هایی که دارای مزرعه و خدم و حشم بودند برای تبریک و تعاون برادر بزرگوارشان به ایران کوچ کردند، ولی هنوز برخی از آن ها به مرو نرسیده بودند که خبر شهادت امام هشتم علیه السلام منتشر شد و طوس مدفن و آرامگاه آن حضرت گردید. در این جریان که مأمون از جهت ول?عهد خود آرامش خاطر یافت، متوجه سد بزرگ دیگری شد که به دست زبیده گذاشته شده بود در این مورد هم چاره ای ندید جز این که شخصا به بغداد برود و مرکز خلافتش را همان مرکز خلافت سابق قرار دهد. البته در این نقل و انتقال و مراقبت حال سادات علوی، موسوی و بنی هاشمی؛ بسیاری از سادات متفرق شدند و دیگر به مدینه بازنگشتند. از این رو، امام جواد علیه السلام در مدت اقامت خود در مدینه، تقریبا تنها مانده و بسیاری از بزرگان سادات، شیوخ، معمرین و محتشمین آن ها از مدینه مهاجرت کرده بودند. [صفحه ۳۲۸] امام جواد علیه السلام از جهت امور مالی دستنگ نبود، زیرا موقوفات مدینه در اختیار او

بود و سـادات بسـیاری از موقوف علیهم در هجرت بودنـد. افزون بر اینکه مـأمون، سالیانه مبلغی که – شایـد قریب دوازده هزار دینار بود – برای دختر و دامادش می فرسـتاد، و امام جواد علیه السـلام از این جهت جواد، سـخی و باگذشت بود که هر چه از ارقام درشت داشت به مردم می داد و برای سادات و ارحام و اخوات و اعمام خود می فرستاد.

مدیحه ی علامه ی اربلی در منقبت امام جواد

حماد حماد للمثنی حماد علی آلاء مولانا الجواد امام هـدی له شـرف و مجـد علا بهما علی السـبع الشداد امام هدی له شـرف و مجـد أقر به الموالی و المعادی تصوب یـداه بالجدوی فتغنی عن الأنواء فی السـنه الجماد یبخل جود کفیه إذا ما جری فی الجود منهل الغواد [۳۶۷] . بنی من صالـح الأعمـال بیتـا بعیـد الصـیت مرتفع العماد و شاد من المفاخر و المعالی بناء لم یشـده قوم عاد فواضله و أنعمه غزار عهدن أبر من سح الهعاد و یقدم فی الوغی إقدام لیث و یجری فی الندی جری الجواد فمن یرجو اللحاق به إذا ما أتی بطریف فخر أو تلاد من القوم الذین أقر طوعا بفضـلهم الأصادق و الأعادی أیادیهم و فضـلهم جمیعا قلاید محکمات فی الهوادی [۳۶۸] . بهم عرف الوری سبل المعالی و هم دلوا الأنام علی الرشاد و هم أهل المعالی و المعانی و هم أهل العطایا و الأیادی [صفحه ۳۲۹] سـموا فی الحلم قیسا و ابن قیس و إن قالوا فمن قیس الأیادی و هذا مذهب فی الشعر جار و أین من الربا خفض الوهاد [۳۶۹] . لهم أید جبلن علی سماح و أفعال طبعن علی سداد و هم من غیر ما شک و

خلف إذا أنصفت سادات العباد أيا مولای! دعوه ذی ولاء إلیکم ینتمی و بکم ینادی یقدم حبکم ذخرا و کنزا یعود إلیه فی یوم المعاد جری بمدیح مجدکم لسانی فأسبح دیدنی فیکم و عادی ففیکم رغبتی و علی هواکم محافظتی و حبکم اعتقادی إذا محض الودد الناس قوما محضتکم و إن سخطوا و دادی و کیف یجوز عن قصد لسانی و قلبی رایح بهواک غادی و مما کانت الحکماء قالت لسان المرء من خدم الفؤاد و قد قدمتکم زادا لسیری إلی الاخری و نعم الزاد زادی فأنتم عدتی إن تاب دهری و أنتم إن عری طب عتادی مفاد و مدلول شعر قریب بدین مضمون است: حمد و ستایش پی در پی، متوالی و متواتر نعمت های پروردگار عزوجل را که خداوند جواد است و امام جواد علیه السلام را راهنما و راهبر خلق فرمود. این امام علیه السلام، دارای عزت، شرف، بزرگی و سربلندی است که پایه ی قدرتش بر هفتمین آسمان قدم نهاده و اوج عظمت او بر عرش سایه افکنده. او پیشوای راهنمایی است که از هر دو دستش باران جود و سخاوت چون سحاب رحمت می بارد. و چون دستش را دست می گشاید باران نعمتش به همه می رسد و [صفحه ۳۳۰] فایده ی بی شمارش همه را فرا می گیرد. او شخصیتی است که به هر کس که باران جودش بارید، از خشکسالی دور و از قحطی فارغ و از همه بی نیاز خواهد بود. بسته های درهم و دینار او، کف هر بخیلی را جواد و بخشنده می سازد و چون عنایتش در حق کسی توجه نماید سیل مرادش حاصل گردد. او امامی است که جواهرات را مانند ریگ می ریزد و

می بخشد و از مصالح اعمال صالح، خانه های رفیع بهشت برین ساخته و پرداخته می نماید. به قدری کاخ عظمت او در جهات عالم طبع و آخرت و بهشت رفیع است که آواز و صدای هیچ کس بدان نرسد، ستون قصور مرتفعش را فضیلت و کمال و خیر و بر و نیکوکاری تشکیل داده و صدقات، تعلیمات و افاضات او کاخ رفیع مقامش را تزیین و تجلیل نموده است. نعمت های این امام بسیار است که عهد او عهود ولایت بر همه واجب و فرض است. او همچون شیر بیشه ی معرکه، که می غرد و در جریان جست و خیز است. در افاضات و خیرات و انعام و اکرام همه جا نامش در زبان ها است و در همت و بخشش مانند جهش اسب، اموال را می بخشد و از خود دور می سازد. کیست که به چنین امامی چشم امید و شفاعت نداشته باشد؟! کیست که آرزوی مصاحبت، خدمت و ملازمت او را نداشته باشد؟! هر کس به این امید نباشد، سرمایه ی مفاخرت ندارد و راه سعادت بر او بسته است. او امامی است که هر قومی به ولایت او به میل و رغبت به خدمت، فضل [صفحه ۳۳۱] و دوستی ایشان اقرار دارند و دست رجا و امیدواری به بخشش های مادی و معنوی او همانند قلاده ای که به گردن نهاده و قلبا دل بدو بسته و امید غفران، رحمت و مغفرت او را دارد. همه ی اقوامی که او را به راهنمایی و پیشوایی و فضل و بزرگواری می شناسند اهل معانی و معالی هستند و آنان اهل عطایا و ایادی اند. و چون قیس، پسر قیس است - که از ارباب

حلم و کرم و ایادی عصر شاعر بود - برای تنزیل تشبیه او را به قیس تشبیه نموده و نام برده است. ای امام نهم! چه مقام بلندی داری؟ و چه پایه ی رفیعی که دست های جود و کرم کسی به ساحت تو نمی رسد. در بخشش و جوان مردی آب و گل تو آن چنان به کرم و عطا و انفاق عجیب شده که نظیر و شبیهی ندارد. روش تو همه درس علم و فضیلت، افعال و اعمال مطبوع و پسندیده و خصال و مکارم اخلاق است. عقول خردمندان، اعتراف دارند که تو بهترین سادات و نیکوترین بنده ی از بندگان پروردگاری. ای سرور! و ای مولای من! ای جاذبه ی دوستی و اولی به تصرف و ولی نعمت من! وجهه ی همت من تو هستی و ندا و صدای من به سوی توست. دوستی و نسبت محبت و ارادت و علاقه ی ما به تو ذخیره ی عملی برای آخرت است و گنج تمام ناشدنی خیرات و بریات است که روز بازگشت و معاد به ما باز خواهد گشت. زبان و قلم من در مدح و مجد و بزرگی شما صبح سعادت من در باب شما و عادت من در ارادت به شما است که رغبت و میل من به هوا و [صفحه ۳۳۲] دوستی و محبت شماست. خداوند این غریزه ی دوستی را برای من نگاه داشته و محافظت نماید و ولایت و دوستی شما عقیده و اعتقاد من است. هر قومی با هر کس رابطه ی دوستی ورزیده، من با تو ارادت می ورزم و رابطه ی دوستی و علاقه ام را محکم نموده ام، اگر چه شما سر رشته را محکم نداشته و

غضب کنید من در راه ارادتم حیران نخواهم ماند. چگونه از شما رو برگردانم و از دل و زبان وصف دیگری کنم؟ و حال آن که ذکر نام شما عطرافشان است و بقا و حیات من به امید دوستی شما پایدار است. از این جاست که حکما گفته اند: زبان مرد از خادمان دل اوست. من بدین مدیحه، زاد و توشه خود را پیش می فرستم تا در جهان آخرت اندوخته ای به دوستی تو داشته باشم که محبت شما خاندان عصمت و طهارت زاد و توشه جهان آخرت است و هر بنده را در آن جهان آخرت بی نیاز می سازد و جز شما طریق نجات و راه مستقیم و کفاف و عفاف که موجب نجات و رستگاری است نخواهد بود.

مسافرت امام جواد به خراسان

بیهقی در «تاریخ بیهق» می نویسد: محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام ملقب به «تقی» در طی سفری از دریا عبور کرد و از راه طبس – مسینا و طریق قومس – که راه غیر معمولی و غیر مسلوک بود – به طرف خراسان حرکت نمود. در این سفر، با عبور از بیهق و قریه ی ششتمه به زیارت پدرش رفت که این سفر [صفحه ۳۳۳] در سال ۲۰۲ تا سال ۲۰۳ هجری بود. [۳۷۰] . اگر روایت بیهقی درست باشد بایستی این مسافرت در زمان حیات امام رضا علیه السلام باشد، چرا که مسلم است که رحلت امام رضا علیه السلام پیش از ماه صفر سال ۲۰۴ هجری نبوده است و جریان ازدواج امام رضا علیه السلام با دختر مأمون – که او اصرار داشت دختری به امام رضا علیه السلام و دختر دیگری به امام جواد علیه السلام عقد

کنـد - صادق خواهـد بود و منافاتی هم نـدارد که چنین عقد و چنین سـفری رخ داده باشد فقط منبع تاریخی آن معلوم نیست. البته طبق این روایت، سـفر امام جواد علیه السـلام به سوی خراسان به سفر بغداد مقدم خواهد شد و حتی ظن قوی این است که این سـفر، از ملاقـات مـأمون با امام جواد علیه السـلام در مکه هم مقـدم بوده است و این سـفر بایستی غیر از سـفر باطنی و طی الارضی باشد که حضرتش برای تجهیز پدر بزرگوارش به طوس آمده است.

نظریه ی بیهقی

آن چه از خلال تاریخ به نظر می رسد این است که: امام جواد علیه السلام فرزند نه ساله امام رضا علیه السلام سفری به خراسان داشته؛ ولی وضع این سفر به طور کامل روشن نیست، زیرا دو - سه موضوع مهم تاریخی در پیش است که موجب تأمل و دقت نظر است. اکنون عین عبارت «تاریخ بیهقی» را نقل می کنیم تا نظریه ی خود را نیز ارائه دهیم. ابوالحسن علی بن زید بیهقی می نویسد: محمد بن موسی الرضا علیهماالسلام - که لقب او تقی بود - از راه طبس - مسینا [۳۷۱] . [صفحه ۳۳۴] از دریا [۳۷۲] عبور کرد - که در آن وقت راه قومس [۳۷۳] مسلوک نبوده و آن راه را در عهدی نزدیک مسلوک گردانیدند - به ناحیت بیهق آمد و در دیه ششتمه نزول کرد و از آن جا به زیارت پدر خویش علی بن موسی الرضا علیهماالسلام رفت - فی سنه اثنین و ثلاثین و مأتین (سال ۲۳۲) [۳۷۴] و در مسجد ششتمه نماز خوانده و اثر پای آن حضرت در سنگی که فعلا در

موزه است، باقی است. [۳۷۵] . خبر دیگری نیز از طبری نقل می کنیم تا مطلب روشن تر گردد. طبری، ابن سیرین و یعقوبی در حوادث سال ۲۰۲ هجری می نویسند: در این سال مأمون دختر خود ام حبیبه را به امام رضا علیه السلام و دختر دیگرش ام فضل را به امام جواد علیه السلام تزویج کرد. آن گاه خط سیر امام جواد علیه السلام را تعیین کرده می نویسد: آن حضرت از راه طبس مسینان دریا عبور کرد... از این دو خبر چنین مفهوم می شود که: امام جواد علیه السلام طی سفری به خراسان آمده، البته دلایل دیگری هم در این مورد روایات شده که عبارت است از: ۱ - اثر پای امام جواد علیه السلام در سنگی که اکنون در موزه آستان قدس است. ۲ - اثری که در مسجد بیهق بدان حضرت منسوب است. با این اخبار قریب به یقین است که امام جواد علیه السلام به سوی خراسان سفر کرده اند، ولی این مسافرت به دعوت مأمون بود، یا به میل خود آن حضرت و آیا در زمان حیات پدرش بوده که ول?عهد دولت عباسی بوده است یا به زیارت قبر پدر [صفحه ۳۳۵] بزرگوارش رفته، هنوز روشن نیست. مشهور این است نخستین کسی که به زیارت حضرت ثامن الائمه امام رضا علیه السلام به طوس آمد حضرت ابوجعفر محمد بن علی التقی الجواد ابن الرضا علیهماالسلام بود. البته این خبر دو طرف دارد، اگر صرف زیارت باشد بایستی حضرتش به مرو رفته باشد، ولی چون قید طوس دارد معلوم می شود که حضرتش به زیارت قبر پدر بزرگوارش رفته است. و اما طبق نقل بیهقی، خط سیر آن حضرت از مدینه از راه دریا

و طبس مسینان بوده که آن زمان راه قومس معمول نبوده است. و طبق خبر دیگری که مسلم است، امام جواد علیه السلام برای کفن و دفن پدر بزرگوارش به صورت رسمی از مدینه به طوس آمد و وارد مسجد بیهق سبزوار شد - که اکنون خرابه است و در بیرون دروازه قرار گرفته است - و اثر پای آن حضرت در آن مکان باقی و برقرار است. اما منظور از دریا سه احتمال است که یا باید دریای خلیج فارس باشد، یا دریاچه ساوه، یا دریای مسینان، که در کنار شهر دامغان کنونی بوده است و فعلا خشک شده و اثری از آن معلوم نیست. از طرف دیگر، امام رضا علیه السلام در مورد ولایت امام جواد علیه السلام فرمود: او مانند موسی بن عمران است که از دریا می گذرد. از سوی دیگر، تاریخی که بیهقی نوشته به تحقیق اشتباه و غلط است، زیرا به عقیده ی او شهادت امام جواد علیه السلام در سال ۲۲۵ هجری رخ داده و در سال ۲۳۲ - که بیهقی نوشته - اصلا امام جواد علیه السلام از دنیا رفته بود. اگر تاریخ شهادت امام جواد علیه السلام را سال ۲۲۰ هجری بدانیم طبق نقل بیهقی بایستی از رحلت امام نهم گذشته باشد که در این صورت به یقین کاتب تاریخ را که «اثنین و مأتین» سال ۲۰۲ بود به اشتباه ۲۳۲ نوشته است. البته از این دخالت های [صفحه ۳۳۶] ناروا در استنساخ کتب، یا در طبع و نشر آثار خطی بسیار رخ داده است. آن چه مسلم است اگر به خبر تاریخ طبری توجه کنیم و گفتار یعقوبی را ملاک قرار دهیم بایستی

مسافرت امام جواد علیه السلام در هفت سالگی آن هم درس سال ۲۰۲ هجری باشد، زیرا در همان شب، مأمون دختر بزرگ خود را به امام رضا علیه السلام داده و دختر کوچک خویش را به امام جواد علیه السلام عقد بسته است. در این صورت، ممکن است امام جواد علیه السلام دو سفر به خراسان آمده باشد. سفر اول هفت سال داشته که به مرو، پایتخت مأمون در خراسان رفته و سفر دوم برای تجهیز دفن پدر بزرگوارش به طوس رفته است. سفر اول به صورت رسمی بود که خود را در بیهق سبزوار و سایر شهرها معرفی نموده، ولی سفر دوم به طی الارض بوده است. گفتنی است که: ما این مطلب را در کتاب «زندگانی امام رضا علیه السلام» هم نگاشتیم. [۳۷۶] البته هنوز در اصل موضوع تردید داریم که اگر هم بگوییم: در سفر بغداد به ایران آمده آن هم درست نیست، چرا که امام جواد علیه السلام در آن سفر از راه جبل و کوفه به شام و مدینه رفته اند. در هر حال، آن چه مسلم است این که: امام جواد علیه السلام طی دو سفر رسمی به بغداد رفته اند که در مورد آن، طبق اخباری که در دست است، تردیدی نیست و سفری هم به خراسان داشته اند که به یقین برای تجهیز، کفن و دفن پدر بزرگوارش به طوس آمده اند. و اگر روایت بیهقی با توجه به اختلاف سال، درست باشد بایستی امام جواد علیه السلام در زمان حیات پدر بزرگوارش؛ عصر ولیعهدی به طور موقت سفری به خراسان آمده باشند، چرا که به نظر ما در این چهار سال، یا کمتر - که امام رضا علیه السلام

به خراسان آمده - بسیاری از علویان به مرو دعوت شدند و امکان دارد که امام [صفحه ۳۳۷] جواد علیه السلام هم با آن ها به زیارت پدر بزرگوارش آمده باشد.

مسافرت امام جواد به بغداد

در کتاب «زندگانی امام رضا علیه السلام» نوشتیم: که امام رضا علیه السلام به هنگام حرکت از مدینه به سوی خراسان خانواده و فرزنـدانش را به همراه خودشان نبردنـد، بـدون تردیـد امام جواد علیه السـلام در این سـفر در خراسان همراه پدر بزرگوارش نبود. و هنگامی که مأمون امام جواد علیه السلام را دعوت کرد و آن حضرت هم به خراسان آمد، پدرش از دنیا رفته بود. بنا به اعتقاد ما امام جواد علیه السـلام برای تجهیز پدر بزرگوارش به خراسان رسـید و بنا به نقل بیهقی - که اشتباه نموده - سال های بعد حضـرتش به خراسان رسید و مأمون آن حضرت را به بغداد دعوت نمود و امام جواد علیه السلام به دعوت مأمون از مدینه به بغداد مسافرت کرد. مسـعودی در «اثبات الوصـیه» می نویسد: لما توفی الرضا علیه السـلام وجه المأمون إلی ولده الجواد علیه السـلام فحملـه إلی بغـداد و أنزله بـالقرب من داره و أجمـع علی أن یزوجه ابنته ام الفضـل. [۳۷۷] . هنگـامی که امـام رضا علیه السلام رحلت کرد مأمون متوجه فرزند آن حضرت یعنی امام جواد علیه السلام شد و او را به بغداد دعوت کرد و در کنار کاخ ریاست خود منزلی برای آن حضـرت تهیه نمود و مجلسـی ترتیب داد که دخترش ام الفضل را به ازدواج آن حضرت در آورد. در این زمینه سـبط ابن جوزی می نویسـد: چون امام رضا علیه السـلام مسموم شد و درگذشت امام جواد علیه السلام نزد مأمون رفت و مأمون مقدم او را مبارک

دانست و به او اکرام و احترام بسیار کرد. [صفحه ۳۳۸] این مورخ می نویسد: اما در این که ام فضل را پیش از سفر بغداد به عقد او در آورد، یا در بغداد اختلاف است و این که آیا ازدواج ام فضل در زمان حیات امام هشتم بوده، یا پس از رحلت آن حضرت مورد بحث است. آن چه به نظر می رسد و ما در کتاب «زندگانی امام رضا علیه السلام» هم نوشته ایم این که: ظن قوی این است که ام فضل در زمان امام رضا علیه السلام به امام جواد علیه السلام عقد بسته شده، ولی عقد ولایتی [۳۷۸] و غیابی بوده است، چرا که آن حضرت در آن وقت هشت سال داشت و ام فضل نیز در همین حدود سن داشته است و امکان دارد عقد ازدواج در زمان امام رضا علیه السلام بوده و زفاف پس از رحلت امام هشتم رخ داده باشد. شیخ مفید رحمه الله در این مورد می نویسد: کان المأمون قد سعف بأبی جعفر علیه السلام لما رأی ممن فضله مع صغر سنه و بلوغه فی العلم و الحکمه و الأدب و کمال العقل ما لم یساو فیه أحد من مشایخ أهل الزمان فزوجه ابنته ام الفضل و حملها معه إلی المدینه و کان متوقرا علی إکرامه و تعظیمه و إجلال قدره. مأمون نسبت به ابی جعفر نهایت شفقت و مهربان را مبذول داشت به خصوص این که مشاهده کرد که او در صغر سن و کودکی در علم و حکمت، عقل و ادب و فضیلت و کمال به حد بلوغ رسیده به حدی که بزرگترین مشایخ علمی به پایه دانش و بینش او نمی رسند، با این مقام علمی، فریفته ی او

شـد و دخترش را به او داد و بـا احترام از بغـداد به مـدینه فرسـتاد و تجلیـل و تبجیل بسـیار نمود. در حاشـیه «تحف العقول» می نویسـد: امـام جواد علیه السـلام دو مسافرت به عراق کرد: [صـفحه ۳۳۹] یکی در سـال ۲۱۱ هجری که مـأمون از آن حضـرت دعوت به عمل آورده و آن حضـرت مـدتی میهمان بودنـد تا این که به مدینه برگشـتند. در این سـفر، دختر خود ام فضل را به امام جواد علیه السلام تزویج کرد و از حضرتش بسیار اکرام، تعظیم، تجلیل و تبجیل نمود. سفر دوم سال ۲۲۵ هجری به دعوت معتصم بود که در آن سال امام علیه السـلام را مسـموم نمودند. نگارنده گوید: در این عبارت دو اشـتباه رخ داده: یکی دعوت مأمون در سال ۲۱۵ هجری و تزویـج ام فضل است. دیگری، دعوت معتصم در سال ۲۲۰ هجری، زیرا اگر تزویج در سال ۲۱۱ باشـد، لازم است که هشت سال پس از رحلت امام رضا علیه السـلام و در سن هفده سالگی امام جواد علیه السـلام باشد. و در سال ۲۲۵ بایستی امام جواد علیه السـلام سـی سال داشـته باشد، زیرا به طور مسلم تولد آن حضرت در سال ۱۹۵ هجری بوده و در حالی که اکثر مورخان نوشته اند که شهادت آن حضرت در سال ۲۲۰ هجری بوده است.

مسافرت امام جواد از بغداد به مدینه

امام جواد علیه السلام پس از ازدواج و محبوبیت و تکریم و احترام آن گاه که موسم حج فرا رسید از مأمون اجازه خواست که برای ادای مناسک حج به سوی مکه حرکت نماید و از آن جا به مدینه، موطن و مولد خود برود. مأمون اجازه داد و این سـفر، سفر رسمی و مورد علاقه

و احترام خلیفه بود. مأمون دختر خودش ام فضل را حاضر نمود و در خدمت آن حضرت ندیمانی از زن و مرد ملازم حضور آن ها بودند. شیخ مفید رحمه الله می نویسد: هنگامی که امام جواد علیه السلام تصمیم گرفتند از بغداد به مدینه حرکت کنند، قافله [صفحه ۳۴۰] حج آن حضرت از راه دروازه کوفه بیرون رفت و گروه زیادی از مرد و زن به مشایعت پرداختند که این مشایعت تا دار المسیب انجام پذیرفت، به هنگام غروب به دار المسیب رسیدند، حضرت در آن مسجد وارد شد و فرمود که: آب حاضر کنند تا وضو بگیرد. آب آوردند حضرت وضو گرفت و نماز مغرب را خواند که در رکعت اول حمد و سوره «إذا جاء نصر الله» و در رکعت دوم حمد و سوره ی «قل هو الله أحد» را قرائت فرمود و قنوت خواند و رکوع نمود و رکعت سوم را با تسبیحات بجا آورد و تشهد و سلام گفت. پس از آن با مردم تحیت و تهنیت نموده و خداحافظی فرمود و تعقیبات نماز و نوافل را به جای آورد و سجده ی شکر نمود. در این مشایعت مردم تحف و هدایایی از شیرینی و حلوا آورده بودند که حضرت هم خودش میل کرد و هم به مشایعین تعارف و تقسیم و توزیع فرمود و از آن جا به طرف مدینه حرکت کرده و به مکه رفتند. [۳۷۹] . از این روایت معلوم می شود که این مسافرت از راه جبل انجام شده است که به آن جبل أجا و جبل حائل گویند، از کوه به شامات و مدینه رفته و از مدینه به مکه رفته اند. این

سفر یکی از سفرهای محقق امام جواد علیه السلام است که از بغداد به مکه رفته و به طور مسلم بین سنوات ۲۰۶ و ۲۰۷ هجری بود، زیرا مورخان می نویسند که: آن حضرت در سن یازده سالگی در بغداد بود و اگر در نه سالگی در مرو، یا بغداد عقد و عروسی هم باشد باز از سال ۲۰۳ هجری همین سنوات می باشد.

مسافرت دیگر امام جواد از مدینه به بغداد

تردیدی نیست که امام جواد علیه السلام دو سفر، از مدینه به بغداد داشته و مسلم [صفحه ۳۴۱] است که سفر دوم به دعوت معتصم عباسی و پس از درگذشت مأمون بوده است. مأمون در سال ۲۱۸ هجری در بدندون شهر طرطوس رم درگذشت و مردم با برادرش معتصم عباسی بیعت نمودند. چون معتصم بر اریکه ی خلافت استقرار یافت تنها از کسی که بیم داشت امام جواد علیه السلام بود که به دو جهت از او می ترسید: ۱ - چون آن حضرت از مبرزین علویان، عالم، حکیم، فاضل و دانشمند است و شخص اول خاندان بنی هاشم می باشد، امکان دارد که مردم دور او را بگیرند و به خلافت دعوتش نمایند. ۲ - جهت خویشاوندی که با مأمون داشته که دامادش است و نزدیکترین افراد به خلیفه وقت بوده و می تواند وارث تاج و تخت باشد، یا مدعی معتصم گردد و خلافت را از او بگیرد. از این رو، بیمناک شده او را به بغداد دعوت نمود. هنگامی که دعوت معتصم رسید امام جواد علیه السلام با ام فضل برای ادای حج به مکه رفتند و فرزند خود، علی بن محمد الهادی النقی علیهماالسلام را به همراه مادرش - که غیر ام فضل بود - در مدینه گذاشت

و بـا ام فضـل، دختـر خلیفه ی متـوفی به سـوی عراق حرکـت کرد. در این سـفر بود که امـام جواد علیه السـلام بـا آن که فرزند پسـرش کوچک و نابالغ بود در عین حال ودایع امامت را به آن حضرت سپرد، وصایای خود را نمود و او را به ولایت و امامت پس از خود به مردم مـدینه و خواص اصـحاب معرفی کرد و به سوی بغـداد حرکت نمود. همـان گونه که پیشتر یادآور شـدیم مأمون در روز پنـج شـنبه ۱۳ رجب سـال ۲۱۸ هجری در طرسـوس درگـذشت، در این موقـع از امـامت امـام جواد علیه السـلام شانزده سال گذشـته بود یعنی شانزده سال از شهادت حضرت رضا علیه السلام می گذشت. معتصم نخست در شعبان سال ۲۱۸ هجری از ابواسحاق محمد بن هارون [صفحه ۳۴۲] بیعت گرفت و پس از آن متوجه جعفر بن مأمون شد و می خواست با حیله این سه نفر رقیب (یعنی: امام جواد علیه السـلام، پسر هارون و پسر مأمون) را از پای در آورد تا خلافت او بی معارض بماند. از این رو، به انـواع حیله هـا متوسـل شـد: نخست آن که به آن هـا در کنـار کـاخ خود منزل داد، تـا زیر نظر خود باشـند و خروج نکننـد. چنـانچه مـأمون چنین کرد. دوم آن که پی بهـانه می گشت تا آن ها را مسـموم کنـد که سـر و صـدایی راه نیفتـد، زیرا قـدرت جنـگ نـداشت، اگر چه زمـان معتصم یک نژاد تازه ای به اسـلام وارد شدنـد و آن ترک ها بودنـد و معتصم خلافتش مرهون خـدمات ترک ها بود، زیرا از عرب و عجم رانده و مانده بود متوسل به ترک ها شد و آن ها از او حمایت کردند تا در میان

غوغای سیاست استقرار یافت و به حیله کار خود را شروع کرد. شیخ مفید رحمه الله می نویسد: تردیدی نیست که در ماه محرم سال ۲۲۰ هجری امام جواد علیه السلام وارد بغداد شد. بنابراین، خبر مسافرت امام جواد علیه السلام به مکه از شعبان سال ۲۱۸ هجری که مأمون درگذشت شروع شد که پس از آن به مدینه برگشت. سپس معتصم آن حضرت را دعوت نمود و به بغداد حرکت کرد و آخر ماه محرم سال ۲۲۰ هجری وارد بغداد شد که این جریان دو سال طول کشید و امام جواد علیه السلام در آخر ماه ذی قعده ی سال ۲۲۰ هجری مسموم شد و در بغداد شهید شد. بنابراین، معلوم می شود که معتصم در این مدت به هر عنوانی که بود دل پر درد ام فضل را (از این که همسرش زن دیگری انتخاب نموده و فرزندان پسری از جمله امام علی النقی علیه السلام از او متولد شده و از او فرزند نداشت) بدست آورد و او را به وعده و وعید آماده مسموم ساختن همسرش کرد تا در روز آخر ذی قعده سال ۲۲۰ هجری - که مورد اتفاق همه مورخین است - همسر خود را مسموم نموده که [صفحه ۳۴۳] در نتیجه حضرتش به شهادت رسید و پس از آن خودش کامی ندید و به فجیع ترین وضعی به مرضی مدهش و مخوف مبتلا شد تا به درک واصل گردید. این هم سفر دوم امام جواد علیه السلام به بغداد بوده که به سوی آرامگاه ابدی خود شتافته و منشأ تحولات تاریخی گشت که اکنون مزارش قبله ی اهل دل است و هر سال ملیون ها مردم مسلمان جهان برای زیارتش

می شتابند.

نامه های امام جواد

آنسان که از کتاب های اخبار به دست می آید، چندین نامه به خط امام جواد علیه السلام دیده شده که به اصحاب و انصار خود نوشته اند. برخی از آن ها، پاسخ نامه هایی است که سؤالی کرده اند و برخی دیگر موعظه، اندر و نصیحت هائی است که اصحاب از حضرتش خواسته اند و امام علیه السلام به آن ها پاسخ داده که آن نامه ها اگر چه کوتاه است، ولی رسا و معانی بلند و سرمشق سعادت و رستگاری است. از همین نامه ها می توان به آن پی برد که نویسنده ی عظیم الشان آن تا چه حدی بر معارف و معانی تسلط و به اصلاح حال و روحیات ابنای زمان و پرسشگران موضوع علاقه داشته که پاسخ مقتضی معجزه آمیزی داده است. از جمله نامه های آن حضرت نامه ای است که علامه ی مجلسی رحمه الله از «کافی» نقل می کند که صیدلانی گوید: در نخستین سال از خلافت معتصم با مردانی از اهل سجستان و بست در سفر مکه بودیم، در طواف کعبه حضور محترم امام جواد علیه السلام رسیدیم عرض کردم: مردی است که به ولایت و دوستی شما متکی و علاقه مند است، ولی اهل دیوان است و من هم باید خراج و مالیاتی به او بدهم اگر شما به او دست خطی مرقوم فرمایید که به من احسان کند موجب سپاس و تشکر است. امام جواد علیه السلام فرمود: او را نمی شناسم. عرض کردم: من او را می شناسم و مطمئن هستم که از شیعیان و دوستان شما و برادران ایمانی ما می باشد که مرقومه شما برای او مفید به حال من و موجب [صفحه ۳۴۴] افتخار او می شود. آن حضرت فرمود: کاغذ، قلم و دوات آوردند

آن گاه این نامه را به او نوشت:

متن نامه ی امام جواد به والی سجستان

بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد، فإن موصل کتابی هذا ذکر عنک مذهبا جمیلا و أن لک من عملک ما أحسنت فیه، فأحسن إلی إخوانک و اعلم أن الله عزوجل سائلک عن مثاقیل الذر والخردل. به نام خداوند بخشاینده مهربان این شخص که نامه مرا به تو می رساند از تو عقیده و فکر زیبا و پسندیده ای ذکر کرده است و این که اعمال تو مورد تحسین و خشنودی خاطر مردم است، پس تا می توانی نسبت به برادران دینی خودت نیکی کن و بدان که خداوند عالم - جل شأنه - در قیامت در مورد هر ذره و خردلی از کارهایت پرسش می کند. راوی گوید: وقتی به سجستان رسیدیم گزارش این نامه را به والی آن جا، حسین بن عبدالله نیشابوری داده بودند، او در دو فرسخی شهر به استقبال ما آمد. چون نامه حضرت را به او داد، آن را بوسید و به چشم خود کشید و گفت: حاجت تو چیست؟ گفتم: من بایستی مالیاتی به دیوان محاسبات شما بپردازم. گفت: آن را بخشیدم و تا من والی این شهر هستم خراج از تو مطالبه نمی کنم. آن گاه از وضع زندگی من پرسید، چون جریان کار خود را برای او گفتم به من مرحمت و محبت بیشتری کرد و نوشت که مادام العمر از مالیات معاف خواهی [صفحه ۳۴۵] بود. [۳۸۰] . و با این نامه مباهات و افتخار می کرد امام جواد علیه السلام از مکه به او مرقومه ای نوشته که اسناد مفاخرات تاریخی ضبط شده است. نامه ی دیگر، دستخط شریفی است که حضرتش به یکی

از شـیعیان مقیم طرطـوس مرقـوم فرمـوده و او را در روش پرورش عقلا‌نی و دینی تحریص و تشویـق نمـوده و دعـا فرموده که خداوند او را با آل محمد علیهم السلام محشور فرماید و جزای نیکو عنایت کند.

متن نامه ی امام جواد به علی بن مهزیار

بسم الله الرحمن الرحیم یا علی! أحسن الله جزاک و أسـکنک جنته و منعک من الخزی فی الدنیا و الآخره و حشرک الله معنا. یا علی! قد بلوتک و خیرتک فی النصـیحه و الطاعه و الخدمه و التوقیر و القیام بما یجب علیک، فلو قلت إنی لم أر مثلک لرجوت أن أکون صادقا، فجزاک الله جنات الفردوس نزلا، فما خفی علی مقامک و لا خـدمتک فی الحر و البرد فی اللیل و النهار فأسأل الله إذا جمع الخلائق للقیامه أن یحبوک برحمته تغتبط بها أنه سـمیع الدعاء. [۳۸۱] . به نام خداوند بخشاینده ی مهربان ای علی بن مهزیـار! خداونـد به تو جزای نیکو عنـایت فرمایـد و مسـکن تو را بهشت قرار دهـد و از خواری و رسوائی در دنیا و آخرت مصون دارد و حشر تو را با ما قرار دهد. ای علی، به راستی که تو را آموزدم و اختیار کردم برای نصیحت و طاعت و خدمت و بزرگ داشـتن و قیام کردن بره آنچه بر تو واجب [صـفحه ۳۴۶] است، و اگر بگویم که همانـنـد تو را در میان یارانم ندیـده ام امیـد است که راست گفته بـاشم خداونـد منزل کردن در بهشت برین را پـاداش تـو قرار دهـد، بر مـا مقـام تـو پنهـان نیست، و خدمت تو در سرما و گرما و شب و روز پوشیده نمی باشد، از خداوند تبارک و تعالی می خواهم هنگامی

که همگـان را برای قیـامت گرد آورد به تو عنـایتی کنـد که مورد غبطه ی دیگران واقع شود، و او شـنونده ی هر دعا و اجابت کننـده ی آن است. [۳۸۲] . همچنین دو نـامه ی دیگر از امام جواد علیه السـلام معروف است که حضـرتش به عبـدالخیر مرقوم فرموده انـد. اصل این دو نامه در «کافی» و «بحار» ضـبط شده و در کتاب «بهجت الأبرار» [۳۸۳] ترجمه نموده و مرحوم سحاب هم در «سـرور الفؤاد» ترجمه را نقل نموده، ولی چون ترجمه آن قابل اسـتفاده و هضم عموم نبود و در حین نوشتن هم به اصل آن دسترسـی نیافتم از نقل ترجمه ی آن خودداری کردم. مـدلول بیان امام، از مفاد آغاز مطلب - که یک سـطر آن در «سـفینه البحـار» آمـده و در باب مواعظ نیز آمـده - معلوم می شود که اطاعت از حق، تحکیم مبانی فرایض و عقایـد، اجرای عبادات و اطاعـات، و جلب توجه به فضایـل اخلاقی است که مرد مسـلمان بایـد بنیان عقیـده و ایمان خود را محکم و اسـتوار نموده و به اطـاعت رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و دوسـتی اولیـای او راهی را که به او نمـوده انـد برود و برای تهـذیب نفس و کمـال مطلوب به فضایل اخلاقی عمل نموده از آزار و اضرار و اذیت دیگران خود [صفحه ۳۴۷] داری نماید.

نامه ی حضرت عبدالعظیم به امام جواد و پاسخ آن حضرت

راونـدی در کتاب «خرایـج» می نویسـد: حضـرت عبـدالعظیم حسـنی نامه ای خـدمت امام جواد علیه السـلام نوشت و در مورد مهدی امت و قائم آل محمد علیهم السـلام پرسـش نمود. امام علیه السـلام در پاسخ او فرمود: المهدی الذی یجب أن ینتظر فی غیبته و یطاع فی ظهوره و هو الثالث من ولدی، و

أن الله یصلح أمره فی لیله، کما أصلح أمر کلیمه موسی علیه السلام حیث ذهب لیقتبس لأهله نارا، هو سمی رسول الله صلی الله علیه و آله و کنیه تطوی له الأرض و قیل و لم سمی القائم، لأنه یقوم بعد موت ذکره و ارتداد أکثر القائلین بامامته، و سمی المنتظر، لأن غیبته یطول أمدها فینتظر خروجه المخلصون، و ینکره المرتابون، و یهلک المستعجلون [۳۸۴] . مهدی علیه السلام کسی است که انتظار او در دوران غیبتش و اطاعت او در دوران ظهورش واجب است. او سومین فرزند از فرزندان من است و خداوند امر او را در ظرف یک شب اصلاح می کند همان طور که امر کلیم خود موسی بن عمران را اصلاح فرمود هنگامی که رفت برای اهل و عیالش آتشی فراهم کند. او هم نام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است زمین برای او به هم در می نوردد و او را قائم گویند برای آن که او پس از بین رفتن یادش در میان خلق و ارتداد عده ای زیاد از کسانی که قایل به امامت او بودند، قیام می کند و او را منتظر خوانند برای آن که غیبت او به طول [صفحه ۳۴۸] می انجامد پس مخلصین در حال انتظار مانده و شکاکین مرتد شده و شتابزدگان هلاک خواهند شد. این روایت از معجزات امام جواد علیه السلام است که پیش از تولد حضرت مهدی علیه السلام بیان فرموده است.

نجات اباصلت از زندان

اباصلت، عبدالسلام بن سلیمان بن ایوب بن میسره، مولی عبدالرحمان بن سمره قرشی از رجال نامی و روات حدیث و دربان امام رضا علیه السلام بوده که اکنون قبرش در دو فرسنگی

سر راه مشهد دارای قبه و بارگاهی است که مردم به زیارت او می روند. اباصلت برای طلب حدیث به بصره، کوفه، حجاز، یمن و بغداد مسافرت نمود و در نیشابور ساکن شد و چون امام رضا علیه السلام به خراسان آمدند خادم و دربان آن حضرت گردید. اباصلت به مشایخ حدیث و علما احترام بسیار می کرد و از آن ها حدیث فرا می گرفت و در آستان حضرت رضا علیه السلام احادیث بسیار روایت کرد او بود که می گفت: سگ دربان خاندان علوی بهتر از بنی امیه است، چون او شیعه متعصبی بود برخی از عامه او را طعن زده اند. اهل رجال می نویسند: اباصلت جز موالات و شدت ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام گناهی نداشت. هنگامی که امام رضا علیه السلام مسموم گردید، شهرت اخبار اباصلت معلوم شد و از آن جایی که اخبار مسمومیت امام هشتم را برملا و آشکار کرده بود، مأمون او را زندانی نمود، او به مدت یکسال در زندان بود و این دوران بر او سخت می گذشت تا این که دعا کرد و از خداوند خواست که به حق محمد و خاندان او علیهم السلام فرجی برساند، ناگهان شبی درب زندان باز شد و امام جواد علیه السلام وارد شد و فرمود: [صفحه ۳۴۹] یا أباصلت! ضاق صدرک، قم و أخرج. ثم ضرب بیده المبارک علی القیود ففکها و أخرجه من الحبس. آنگاه با دست مبارک خود اشاره فرمود که زنجیر از پای او برداشته شد و برخاست و از زندان خارج شد در حالی که زندانبان او را دید و هیچ سخنی نگفت. امام جواد علیه السلام فرمود: امضی فی ودائع الله، فإنک لا تصل إلیه و لا یصل

إليك أبدا. [۳۸۵] . اباصلت تا زنده بود دیگر به زحمت درباریان مبتلا نشد، تا این که از دنیا رفت و این از برکت وجود مقدس امام جواد علیه السلام بود. این معجزه را در اکثر کتاب های معاجز، احادیث و اخبار زمان امام جواد علیه السلام نقل نموده اند. نگارنده هم تمنا دارد که امام نهم علیه السلام منجی اباصلت هروی از زندان خلیفه عباسی شفاعت فرماید که: این خدمتگزار را هم از زندان تنگ دنیا به سلامت و خیر و عافیتی که در قرآن وعده فرمود: (لا خوف علیهم و لا هم یحزنون) نجات دهند و همان وعده که به علی بن مهزیار کتبا داد، به خدمتگزار ضعیف خود که به سبب نشر معارف دین و اخبار زندگی ائمه ی معصومین علیهم السلام از مزایای زندگی مادی محروم مانده عنایت فرماید. آمین یا رب العالمین.

امام جواد در نظر شافعی

کمال الدین محمد بن طلحه ی شافعی درباره ی امام جواد علیه السلام چنین می نویسد: هذا محمد الثانی رفیع القدر، عظیم الشأن، رفیع الذکر ما اتسعت له حلبات محالها، و لا امتدت له أوقات آجالها، بل قضت علیه الأقدار الإلهیه یقله بقائه فی الدنیا بحکمها و اسجالها فقل فی الدنیا مقامه عجل القدوم علیه لزیاره حمامه، فلم تطل بها مدته و لا امتدت فیها أیامه غیر [صفحه ۳۵۰] أن الله جل و علا خصه بمنقبه متألفه فی مطالع التعظیم بارقه أنوارها مرتفعه فی معارج التفضیل قیمه أقدارها بادیه لأبصار ذوی الباصر بنیه منارها هادیه العقول أهل المعرفه آیه آثارها. [۳۸۶] . امام محمد تقی ابن الرضا محمد ثانی [۳۸۷] است، او قدر و مرتبه ای بلند دارد، نامش در افواه عوام و خواص مشهور است. سعه ی صدر،

وسعت نظر، شیرینی کلام، جذابیت سخن رانی او، همه را جلب کرده است. اما متأسفانه مدت افاضاتش کم بود و سرنوشت چنین حکم می کرد که او در جوانی به روح کلیه الهی متصل گردد، نیروهای علم و فهم و دانش به قله مرتفع درایت و کیاست او نمی رسد، حکومت های علمی و قضاوت های اجتماعی او حکم قاطعی بود که بالاتر از آن نظریه امکان نداشت. مرغ بلند پرواز عقل و خرد به درجه ی رفیع دانش و بینش او نمی رسد. چه کوتاه بود زمان او؟! و چه بلند بود افادات او؟! او در همین مدت کوتاه مظهر قدرت علم و منقبت حق و مجمع فضیلت و کمال بود. سطوت و هیبت او به قدری بود که هر کس بدو می رسید ناخودآگاه سر تعظیم فرود می آورد و از اشعه ی انوار افاضات علمی او بهره مند می شد. او منبع دانش و بینش بود که هر تشنه کامی به او می رسید سیراب می شد و همچون منبع نوری بود که دل و دیده همه از او روشن می شد و عقل و ذهن بدو علم و معرفت می یافت.

امام جواد در کلام علامه اربلی

از علمای قرن هفتم، صاحب کتاب کشف الغمه فی معرفه الائمه است. علامه ی دانشمند اربلی در مورد شخصیت امام جواد علیه السلام چنین می نویسد: [صفحه ۳۵۱] سلام الله علیه الجواد فی کل أحواله، جواد فاق الناس بطهاره العنصر، و زکاء المیلاد، و أقرع قله العلاء، فما فاز به أحد و کاد مجده العالی، المراتب و مکانته الرفیعه تسموا علی الکواکب، و منصبه یشرف علی المناصب، فطوبی لمن سعی فی ولائه، و الویل لمن رغب فی خلافه، فمن له أب کأبیه أو جد کجده، فهو شریکهم

فی مجدهم، و هم شرکاؤه فی مجده، بدور طوالع جبال قوارع غیوث هوامع سیوف قواطع، بهم اتضحت سبل الهدی، و بهم سلم من سلم من الردی، و بحبهم ترجی النجاه و الفوز غدا، و هم أهل المعروف و أولو الندی. کل المدایح دون استحقاقهم، و کل مکارم الأخلاق مأخوذه من کرائم أخلاقهم، و کل صفات الخیر مخلوقه فی عنصر هم الشریف و أعراقهم، و الجنه فی وصالهم، و النار فی فراقهم، حبهم فریضه لازمه، و دولتهم باقیه دائمه و أسواق سود دهم قائمه، و تعوذ مجیبهم باسمه، و کفاهم شرفا أن جدهم محمد صلی الله علیه و آله و أباهم علی علیه السلام و أمهم فاطمه علیهماالسلام فمن یجاریهم فی الفخر؟! أو من یکافیهم (یسابقهم) فی علو القدر؟! و ما ترکوا غایه عز الأوقد انتهوا إلیها سابقین و لا مرتبه سودد إلا ارتقوها آمنین من اللاحقین. و هذا هو الحق، و بشرفهم شرف الأول و الآخر، و لو اطلعت فی مدح هذه الأنوار الإلهیه المودعه فی هیاکل البشریه لم آت بطائل، ماللتراب و رب الأرباب؟! أین الثری و الثریاء؟! و کیف یطیق حضر ما أعجزت عنه الأوایل و الأواخر؟! أنتم بنوا طه و ق الضحی و بنوا تبارک و الکتاب المحکم و بنواطه و المسلخ و الصفا و الرکن و البیت العتیق و الزمزم بکم النجاه من الجحیم و أنتم خیر البریه من سلاله آدم أنتم مصابیح الدجی لمن اهتدی و العروه الوثقی التی لم ینفصم [صفحه ۳۵۲] و إلیکم قصد الولی و أنتم أنصاره فی کل خطب مولم بکم یفوز عدا إذا ضرمت فی الحشر للعاصن نار جهنم من مثلکم فی العالمین و عندکم

علم الکتاب و علم ما لم یعلم جبرئیل خادمکم و خادم جدکم و لغیرکم فیما مضـی لم یخدم ابنی رسول الله إن أباکم من دوحه فیهـا النبوه ینتهی أخـاه من دون البریه أحمـد و اختصه بالأمر لولا یظلم [۳۸۸] . درود و تحیت بر امـام جـواد علیه السـلام در هر حـال، هر زمـان و هر مکـان. سـلام خـدا و درود رسول و دوسـتان بر او باد، امام جواد علیه السـلام برتر و بالاتر از همه ی مردم عصـرش بود، او در عنصـر وجودی پـاک و پاکیزه بود، ماهیت وجودش به ذکاء، شـعور، عقل، کیاست و رزانت آمیخته و مرغ بلنـد پرواز روحش بالاـترین قلـل مرتفع عـالم دانش و بینش را زیر بـال و پر گرفت، طیـاره ی فکرش بلنـدترین نقطه ی مقام و منصب را زیر نظر داشت و با مجـد و تعالی مراحل و مراتب تکامل را طی کرده بود، او را بـدین جهت نجوم زاهره و سـتاره ی درخشـان زمیـن گفتنـد، چرا کـه کـواکب عـالم بـه طفیـل او حرکـت می کرد و هر کس در دوسـتی از او پیروی او می کرد سعادتمنـد و کامیاب و فائز و رسـتگار می گردیـد. خوشا بر احوال دوسـتان و پیروانش که درجات ارتقا را طی کرده و وای بر بداندیشان و دشمنان او که در حضیض مذلت و خواری می افتادند. موافقین او به درجات جمال و کمال رسیدند و مخالفین او به درکات رسوایی و عذاب افتادند. کیست مانند او که پدری چون سـلطان السـلاطین حضـرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهماالسلام داشته باشد؟ و سلسله ی آبای گرامش به [صفحه ۳۵۳] رسول خدا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله برسد؟ او در مجد و

شرف و بزرگواری از جهت حسب و نسب در طالعی بوده که نظیر و شبیهی نداشت. او پرورش یافته ی شمشیر جهاد و شمشیر زبان در فصاحت و بلاغت و کمال و ادب بود. او همانند پدر و اجدادش قربانی راه هدایت و ارشاد شدند، و فداکاری آن ها موجب رشد و رقای مردم مسلمان گردید. به دوستی آن ها ابواب نجات و نجاح باز شد و درهای رستگاری گشوده گردید، به وجود آن ها نردبان اعتلاـ و ترقی نصب گردید و به محبت آنها ابواب بهشت افتتاح می شود. آن ها خاندان علم و معرفت و وسیله عرفان و حکمت هستند. هر کس درباره ی آنان هر چه مدح کند باز کمتر از استحقاق بزرگواری آن هاست و هر مکرمت و فضیلت دون مکارم و فضایل آن هاست. امام جواد علیه السلام از کرائم اخلاق جدش که مصداق (انک لعلی خلق عظیم) [۳۸۹] بود سرچشمه گرفت و کلیه ی صفات جمال و کمال در قلبش تمرکز و تجمع یافت. وجودش منبع خیر و فضیلت بود. عنصر شریفش رحمت و نعمت حق بود، بهشت در وصال دوستانش متبسم و دوزخ در وصال دشمنانش دهان گشوده است. محبت آن ها در خمیره ی آدمیان عجین و خمیر شده و دولت باقی آن ها ابدا و ازلاـ در وظیفه ی رهبری به توحید پایدار است. به دوستی آن ها بازار تجارت سودمند و به دشمنی آن ها کسب و کار زیان آمیز است. در بزرگواری او کافی است که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرش علی مرتضی علیه السلام و مادرش فاطمه ی زهرا علیهاالسلام بود و پدرانش یکی پس از [صفحه ۳۵۴] دیگری پرورش یافتگان مکتب نبوت و تربیت شدگان داماد

ولایت مطلقه ی الهیه بوده اند. در علو قدر و شرافت کسی جز ائمه ی معصومین علیهم السلام که خود از آن ها بود از سابقین و لاحقین به مرتبه ی او نمی رسد، و به دوستی آن ها ایمان به درجه ایقان رسید و حق الیقین، بلکه عین الیقین برای مردم حاصل گردید، وجود امام نهم، روش و پرورش او و تعلیمات عملی او بهترین سرمشق و موجب کمال یقین گردید. آن ها متصرف عالم و مردم عیال و جیره خوار آن ها می باشند و همه ی خلق نسبت به آن ها طریق بندگی از جهت پیشوایی پیش گرفته و به زعامت و امامت آن ها خدای عالم را عبادت و بندگی می نمایند. آثار و مآثر دین از آن ها به خلق افاضه شده و ذخر و شرف و فخر به افاضات آن ها حاصل گردیده. مدح آنها مدح حق و ذم آن ها، ذم حق است. آن ها مظهر انوار الهی هستند و هیاکل آن ها قالب انوار و فیوضات ربانی است. کجا می توان نور حق و عنصر شریفی را که قالب انوار الهی است وصف کرد؟ خاک کجا و روان پاک کجا؟ چگونه می توان لطایف الهی را با کثایف جسمانی انطباق داده، یا وصف نمود؟! ای امام نهم! شما از خاندان طه و آل محمد علیهم السلام هستید. اولاد کسی هستید که خیر و برکت کتاب و شریعت به خانه ی او نازل شد. به وجود شما و اجداد شما رکن و صفا، زمزم و خانه ی خدا و عرفات و منی برقرار شد. نجات و رهایی از آتش به وجود شماست، شما بهترین نیکویان از نسل آدم هستید. [صفحه ۳۵۵] شما چراغ فروزان ارشاد و هدایت می باشید، شما ریسمان محکم ارتباط حق

با خلق هستید. به وجود شما هر دوستی ختم می شود و به یاری شما خدا یاری می گردد و به نام شما هر خطبه آغاز و به احترام شما انجام می یابد. هر کس به هر سعادتی نایل شود به برکت وجود شماست، و هر ایمنی از آتش جهنم در پناه شماست. کیست نظیر شما در دو جهان که دارای علم کتاب و علوم غیب و مشهور به اذن الله باشد؟! ای امام جواد! تو از خاندانی هستی که جبرئیل خادم آن بیت است و جز بر جد بزرگوارت بر دیگری نازل نشد و احترامات آسمانی را ابلاغ نکرد. ای فرزند رسول خدا! تو از شاخه ی شجره ی طیبه ی نبوت و میوه ی شیرین درخت ولایت هستی و این منصبی است که خداوند به جدت امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص داده و او را اولی الامر معرفی فرمود و علم او را به ارث به شما افاضه نموده است. [۳۹۰] .

بخش دیگری از کلمات قصار و سخنان کوتاه امام جواد

کلمات اشخاص پاره ای از جان اشخاص است، زیرا همان طور که جسم توالد و تناسل دارد و فرزندان حاصل بدنی و جسمانی آدمی می باشند سخنان و کلمات منظوم و منثور افراد هم فرزندان روحانی و روانی انسانی هستند که از کلمات می توان اشخاص را شناخت. یک سؤال این جا پیش می آید که گاهی از افراد سخیف سخنان لطیف شنیده [صفحه ۳۵۶] می شود آیا این سخنان از خود آنان است یا از غیر؟ اگر از خودشان است چرا روش عملی خودشان برخلاف منطق صواب آن ها است؟ در این قسمت که باید به علم الاجتماع برگشت و علل و معلول سخن را بدست آورد و روابط آن شخص را با

افراد دیگر شناخت تا معلوم شود که سخنان از خود اوست و منطبق با فکر و روح اوست یا خیر. در حدیث است که حضرتش فرمود: انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال. این حدیث ما را از این جهت راحت می کند که به اصل سخن توجه کنید نه به گوینده و همین حقیقت نشان می دهد که گاهی سخن خوب از زبان بد تراوش کند، یا گوهری به منقار حیوانی افتد، یا جواهری در منجلاب افتد. سخن خوب هر جا باشد خوب است و گوهر اگر در خلاب افتد هنوز نفیس است و غبار اگر بر فلك نشنید هنوز کثیف است. اما رابطه ی گفتار با گوینده را هم می توان از عملش شناخت، اگر گوینده به آن چه می گوید عمل می کند آن سخن جان او و پاره ی تو اوست و اگر می گوید ولی به عمل نمی بندد، عاریتی است که برای زمان موقتی به او اعطا شده و یا به ودیعت از کلمات دیگران گرفته که خوب سخن بگوید یا سخن خوب بگوید. برخی از ادبا، گویندگان و وعاظ در ردیف کردن سخنان منظوم و منثور ید طولایی دارند و خوب سخن می گویند و گاهی سخن خوب هم می گویند اما آیا آن چه می گویند تراوش روح خودشان است، یا انعکاس الفاظ و معانی دیگران است در آن ها تجلی کرده و پرتوافکن شده است؟ واعظ شهر که پیوسته سخن گفت ز عشق نیست عاشق غرضش پشت هم اندازی بود و چه بسیار ادبا که در ادبیات و سخن ادیبانه مهارتی دارند، ولی از ادب بی بهره هستند، یا وعاظی که از وعظ خود جز متاع سخن

غرضی ندارند، یا درویشانی که از درویشی فقط پشمینه پوشی را می دانند. [صفحه ۳۵۷] نظر به همین حقایق بود که شاه ولایت فرمود: «به سخن نظر کنید نه به گوینده» یعنی اگر گوهری نفیس از دهن سگی باشد، ارزش آن گوهر محفوظ است، ولی اگر از مردی سخن زشت و ناپسند و ناملایم و نامناسب شنیدید بدانید یا روح او آلوده و کثیف شده، یا در اثر معاشرت انعکاس بدی یافته است؛ زیرا اساسا فطرت انسان، فطرت توحید و صحیح و سالم و مصون از نکبات است مگر آن که در اثنای تکامل نطفه و پرورش و معاشرت آلودگی پیدا کند، آن وقت است که امکان دارد مردی نجیب و شریف با آمیزش کثیف و رقیب بد، آلوده گردد و سخنانش زننده و مانند نیش عقرب باشد که مقتضای طبیعت اوست. این آدمی هم به مقتضای آمیزش و آلودگی عادات او شده، اگر روش پرورش او را عوض کنند و خط سیر او را برگردانند مسلما او هم به طرف کمال سوق خواهد نمود. از این جهت شما می بینید گاهی در مهد پرورش عصمت و عفت یک فرد زندگی می کند، یا خشن، بد زبان، تندخو و تندگو می گردد. حتما سر این بدی را در علل مخفی باید جستجو کرد که از کجا به حصن حصین عفت و عصمت او رخنه کرده است. یا به عکس، اگر در خاندان طبقات پست یک فرزندی را دیدید که دارای ادب اخلاق، ادب نفس و ادب درس است یقینا معلول آمیزش و دوستی دوستان و همنشینان او می باشد و این روش با اصلی که اسلام در تکامل نفسانی

آموخته مسلم است که معلول مخفی است و بدون علت نبوده است. چه بسیار خاندانهای علمی که یکی از آن ها در اثر مجالست با بدان به انحطاط اخلاقی کشیده و رو به فساد رفته اند و چه بسیار خانواده های پست و بی سواد بودند که یکی از آنها در اثر مجالست با همدرسان خوب با فضیلت رو به ترقی و تکامل نهاده و به مدینه ی فاضله رسیده اند. پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد [صفحه ۳۵۸] سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد آن چه مسلم است در علم الاجتماع بشری به حکم سلسله ی علیت و معلولیت ترقی و تنزل بدون جهت نیست و بشر در حال سیر کمالی وفقه ندارد، یا حالت صعود است، یا حالت نزول. اگر شرایط زمان و مکان برای ترقی و تعالی حاضر بود رو به کمال و فضیلت می رود و اگر شرایط آن فاقد بود رو به انحطاط و نزول اخلاقی می گذارد و در تمام این مراحل سخنان آدمی نماینده ی سیر تکاملی اوست و اگر اوراق زندگانی یک فردی در دست باشد کاملا می توان به تطورات فکری، تحولات اخلاقی و انقلابات روحی او از سخنانش پی برد. این مقدمه که یک سانحه فکری بود در حین نوشتن این سطور حاصل شد که برای روشنی افکار عرض کنم که کلام منظوم و منثور ائمه ی اطهار علیهم السلام از خود رسول خدا صلی الله علیه و آله تا قائم آل محمد علیه السلام همه پیرامون حق و حقیقت دور می زده و خود این تراوش سخن پیامبر است؟! چرا؟! برای آنکه در افراد سخنان انسان مولود افکار انقلابی اوست

که در هر دورانی یک حالتی دارد: فقر، غنی، صباوت، کهولت، قدرت، ضعف، جوانی و پیری، صحت مزاج، سقم و کسالت، قبض، بسط، شجاعت، جبن و غیره همه در آدمی تأثیر می کند و سخن انسان در آن حال نماینده همان حال است که به خوبی تحولات زندگی را می نمایاند، ولی در پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام در تمام حالاتی که در قبض و بسط، یا رفاه، آسایش، تبعید و محصوریت، در حال آزادی و بند و در حال گرفتاری و خلاصی همه ی سخنان آن ها بر محور حق و حقیقت دور می زد، و در راه عظمت، نصیحت و ارشاد و هدایت مردم است. به همین جهت سخنان آن ها بزرگ ترین معجزه در نظر دانشمندان و از دیده ی دانشگاه های جهان است اگر تشخیص دهند. اکنون به کلمات امام بیست و پنج ساله ی ما - که از سن نه سالگی سر حلقه ی [صفحه ۳۵۹] ولایت مطلقه ی الهیه دست او بود - بنگرید، ببینید به کجا ارتباط دارد، و چگونه سخنان او پاره ای از تن او، نشانه ی روح بلند پرواز او و میراث سخنان جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. نخست موعظه ی پیر می فروش این است که از معاشر ناجنس احتراز کنید ۱۰۰ - الثقه بالله تعالی ثمن لکل غال و سلم الی کل عال. اعتماد به خدا بهای هر چیز ارزشمند و گرانبها است و نردبانی برای رسیدن به مراتب والا است. شما اعتماد و حسن ظن به خدا داشته باشید ببینید چگونه در تمام مراحل کمالی توفیق نصیب شماست. شما حسن ظن به خدا پیدا کنید خواهید دید مشکل گشای حقیقی شماست و

نردبـان ترقی و تعالی شـماست. بکوشـید روابط خود را به خـدای خود حسـنه نماییـد و برکات و آثار آن را ملاحظه کنیـد. هر کس به خدای خود اعتماد داشته باشد به همه ی کمالات می رسد. ۱۰۱ – قال له علیه السلام رجل أوصنی. قال علیه السلام: و تقبل؟ قال: نعم. قال: توسد الصبر و اعتنق الفقر و ارفض الشهوات و خالف الهوی و أعلم أنک لن تخلو عن عین الله فانظر کیف یکون. [۳۹۱] . مردی از امام جواد علیه السـلام نصیحت و سفارشی خواست... فرمود: آیا می پذیری؟ عرض کرد: آری فرمود: صبر و شـکیبایی را پشـتوانه و تکیه گـاه خود قرار بـده و فقر را در آغوش بگیر، شـهوات و تمایلاـت را ترک کن و با هواهای نفسـانی مخـالفت نمـا و بـدان که هیچگـاه از نظر خـدا و دیـد او پنهـان نیستی، پس ببین چگونه عمل می کنی. [صـفحه ۳۶۰] بصورتی عمل کن که ذخیره ی معاد تو باشـد، نه آن چه نفس اماره گوید. ۱۰۲ – قال علیه السلام أوحی الله الی بعض الانبیاء: امـا زهـدک فی الـدنیا فتعجلـک الراحه و أما انقطاعک إلی فیعززک بی و لکن هل عادیت لی عـدوا او والیت لی ولیا. [۳۹۲] . خداونـد عالم به یکی از انبیای خود وحی نمود که: زهد تو موجب راحتی و ایمنی تو در دنیا می باشد، و بریدنت از دیگران و پیوسـتن تو به مـا سـبب عزت و تقرب تو می گردد. ولی آیا به خاطر من با دشـمن من دشـمنی کرده ای، یا دوست مرا دوسـت داشته ای. ۱۰۳ – قال داود بن قاسم: سألته عن الصمد. فقال علیه السلام: الذی لا سره له. قلت: فانهم یقولون: إنه الذی لا جوف

له، فقال علیه السلام: کل ذی جوف له سره. [۳۹۳] . داود بن قاسم گوید: از آن حضرت پرسیدم: صمد یعنی چه؟ فرمود: صمد یعنی آن چه که میان نداشته باشد. گفت: یابن رسول الله! می گویند: صمد یعنی آن چه جوف نداشته باشد. فرمود: هر چه که جوف داشته باشد و میان تهی باشد لازمه اش این است که میان داشته باشد. و ذات حق جل جلاله ترکیبی نیست تا مانند اجسام ابعاد داشته باشد، یا میان تهی باشد، یا درون و بیرون داشته باشد؛ بلکه ذات مقدسش نور است، نه چون نوری که قابل دیدن چشم های ما باشد. ۱۰۴ - قال علیه السلام: یا أباهاشم! عظمت برکات الله علینا فیه. قلت: نعم، یا مولای. فما أقول فی الیوم؟ فقال علیه السلام: قل فیه خیرا فإنه یصیبک و قلت: یامولای! افعل [صفحه ۳۶۱] هذا و لا اخالفه. قال علیه السلام: إذا ترشد و لا تری إلا خیرا. [۳۹۴] . فرمود: ای اباهاشم! برکات ذات حق جل و علا بر ما همچنان بزرگ و عظیم است. گفت: بلی ای سرور من! نسبت به روز چه می فرمایی؟ فرمود: هر چه آید بگو خیر است - زیرا سرنوشت تو به این روز است که بر تو اصابت کرده و در آن روز باید راضی به مقدرات باشی و مخالفت با نصیب و روزی خود نکنی، زیرا تو آن رشد و رقائی را که در این روز نصیب تو شده نمی بینی، مگر پس از آن و لذا باید واردات غیبی را همه خیر و نیکویی دانی، چه از منبع فیض جز خیر و نیکویی افاضه نمی شود، هیچ بدی و سویی آن جا راه ندارد،

همه افاضه خیر و برکات و نیکویی است. رضا به قسمت خود شود که خامه ی ازلی همین نصیب به پیشانی من و تو نوشت ۱۰۵ - لا تکن ولی الله فی العلانیه و عدوا له فی السر. [۳۹۵] . در ظاهر و آشکار دوست خدا مباشید و در پنهان دشمن خدا. یعنی ظاهر امر خدا خدا نکنید و در عمل برخلاف فرمان او رفتار نمایید. در نظر نگارنده بدترین صفات بشری دورنگی است، از مردم یک رنگ گرچه دشمن و بی دین باشد می توان اعتماد داشت، زیرا رنگ و هدف وضع خالی آن ها معلوم است، ولی آن کس که دو رنگ است نفاق دارد بازی گر است با هر کسی رنگ او می شود و با هیچ کس نیست و با همه هست، چنین کسی مورد اعتماد نیست و قابل معاشرت نمی باشد و جدش امیرمؤمنان علیه السلام مثل اعلای این حقیقت را چنین می فرماید: [صفحه ۳۶۲] «لا تسبن إبلیس فی العلانیه و أنت صدیقه فی السر». [۳۹۶] . شیطان را آشکارا دشنام مده در حالی که دوست و رفیق او در پنهانی هستی. نفس خود شما ابلیس لعین است وقتی که دو رنگ باشید. ۱۰۶ - من أطاع هواه أعطی عدوه مناه. [۳۹۷] . هر که اطاعت هوا و تمایلات نفس کند مانند آن است که دشمن خود را به آرزویش رسانیده است. ۱۰۷ - حدثنی أبی عن جدی عن آبائه علیهم السلام قال: قال أمیرالمؤمنین علیه السلام: لا یزال الناس بخیر ما تفاوتوا فإذا استووا أهلکوا. [۳۹۸] . پدرم از جدم، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: مردم همواره به خیر و خوبی زیست می کنند تا

مادامی که تفاوت فکری و سلیقه ای دارند و هنگامی که همه از این نظر یکسان گردیدند به هلاکت می رسند. (انتخاب شغل های مختلف به خاطر تفاوتهای فکری و سلیقه ای است و اگر همه یک شغل اختیار کنند زندگی مشکل بلکه غیر ممکن می گردد). در این درس علم الاجتماع می فرماید: تساوی خلق موجب هلاکت آن هاست و باید افراد، طبقات، قبایل و عشایر با هم اختلاف داشته باشند تا در اختلاف و نیاز اجتماعی به همدیگر تمکین و اطاعت کنند و با هم در امور اجتماعی تشریک مساعی بنمایند. اگر همه با هم مساوی باشند ارکان اجتماع متزلزل می گردد، چرا که همه مشاغل مختلفه و فنون شاقه را قبول نمی کنند و کار زندگی مختل می گردد. مثلا دلیل ندارد که نانوا و خباز در تابستان با آن گرمی، پشت تنور آتش کار کند، یا [صفحه ۳۶۳] قصاب با خون ریزی و کثافات سر کار داشته باشد، یا کوزه گر در کوره های آجر و گچ و ذغال سنگ بسر برد تا دیگران در بالش استراحت بگذرانند، ولی همین عدم تساوی موجب رضای فنون و مشاغل می گردد و همه با هم به الهام ربانی به شغل خود راضی هستند و ادامه می دهند و این در سایه ی عدم تساوی افراد اجتماع است. از این رو فرمود: لو تساوی الخلق لهلکوا جمیعا، اگر همه تساوی یافتند همه هلاک می شوند. زیرا اگر رکنی از ارکان اجتماع متزلزل شد تمام پایه های زندگی متزلزل می گردد. پروردگار عالم در نظام احسن آن چه خیر و صلاح و مصلحت فرد و اجتماع است برای آن ها پیش می آورد و بسیاری اوقات می شود که انسان از پیش آمدی تنفر دارد و

همان خیر و مصلحت اوست، یا از فقدان کار و چیزی تأسف دارد همان صلاح و ثواب اوست که: (عسی أن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی أن تحبوا شیئا و هو کره لکم) [۳۹۹] . پس از مدتی تشخیص می دهد که آنچه را تنفر داشته عین خیر و مصلحت او بود. همین دایره را نسبت به اجتماع، بزرگ کنید و فضولی بی جا و چون و چرای بی مورد درباره ی کارهای حق ننمایید که بسیار گفت و گو می شود: اگر چنین بود، یا چنان خوب بود، یا اگر فلان قنات بدان سوی بود، یا فلان درخت در فلان نقطه بود، یا فلان میوه در فلان منطقه خوب بود، این توهمات غلط فکر نارسای آدمی است. چه بسیار مشهود گردیده که این تمایلات اگر می بود چه مفاسدی به وجود می آورد. خداوند عالم هر میوه را در هر محیطی که آب و هوای آن برای مزاج مردم آن سرزمین متناسب بود آفریده است: لیموی فارس، خربزه اصفهان، هندوانه همدان، انگور قزوین، مرکبات شمال همه متناسب با مزاج آدمیان و تأثیر آب و [صفحه ۳۶۴] هوای آن منطقه با روحیه و نفوس مردم آن سامان است. همین حقیقت از نظر علم الاجتماع و روان شناسی حکم فرماست که طبع یکی را برای پشت آتش تنور خبازی قابل می سازد و طبع دیگری را با ریختن خون گوسفند، یا آشپزی، یا آهن گری و نجاری و غیره قابلیت ها می دهد و قبول آن را الهام می کند تا نظام احسن برقرار بماند. جل جلاله و عم نواله و عظم شأنه العزیز. ۱۰۸ - من شهد أمرا فکرهه کان کمن غاب عنه، و

من غاب عن أمر فرضیه کان کمن شهده. [۴۰۰] . هر کس از کاری ناخشنود باشد، اگر چه در آن مجلس حضور داشته باشد، مانند کسی است که در آن مجلس نباشد. و هر کس از کاری خشنود باشد گر چه در آن مجلس حضور نداشته باشد مانند کسی است که در آن مجلس حضور دارد. این نکته لطیفی از علم الاجتماع است که اگر کسی قمارباز و شراب خوار باشد در وصف یک مجلس قمار و شراب آرزوی حضور کند مانند کسی است که حاضر بوده و کسی که اهل نماز، مسجد و عبادت باشد و گرفتاری مانع شرکت و حضور او در مسجد باشد همان ثواب عبادت را خواهد داشت. می فرماید: حضور و غیاب تنها کافی نیست، ممکن است کسی به اجبار در مجلسی راه یابد که با روحیه ی او مخالف باشد از حضورش متنفر و ناراحت است، چنانچه از غیاب مطلوب خود متأسف و ناراضی است. بنابراین، تناسب روحیه با کار موجب ثواب یا عقاب می شود، چنانچه فرمودند: «نیت مؤمن بهتر از عمل اوست» یعنی مؤمنی که بخواهد کار خیری بکند یا از شری بگریزد و در قدرت فعلی او نباشد نیتش بهتر از عمل اوست. پس تنها حضور و غیاب سبب ثواب و عقاب نیست. بلکه تمایل ذاتی شرط است. [صفحه ۳۶۵] ۱۰۹ – تأخیر التوبه اغترار و طول التسویف حیره و الاعتلال علی الله هلکه و الإصرار علی الذنب أمن لمکر الله (و لا یأمن مکر الله إلا القوم الخاسرون) [۴۰۱] [۴۰۲] . عقب انداختن توبه فریب خوردن است و امروز و فردا کردن آن گمراهی و حیرت است و

دوری از خدا سبب هلاکت می شود و اصرار بر گناه موجب ایمنی از مکر و تدبیر حق در انتقام می گردد، و نباید آدمی ایمن از مکر خدا باشد، این کار موجب خسران و زیان است، در قرآن تصریح فرموده که «از مکر خدا ایمن نمی باشند مگر زیان کاران». ۱۱۰ – کانت مبایعه رسول الله صلی الله علیه و آله النساء أن یغمس یده فی إناء فیه ماء ثم یخرجها و تغمس النساء بأیدیهن فی ذلک الاناء بالإقرار و الإیمان بالله و التصدیق برسول علی ما اخذ علیهن. [۴۰۳] . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره ی حفظ زنان تأکید فرمود و برای بیعت گرفتن از زنان دست خود را در آب فرو برد، سپس بیرون آورد و فرمود: زنان دست در آن آب فرو برند که به منزله ی بیعت گرفتن از آنهاست، با اقرار و اعتراف و ایمان به خدا و رسول و تسلیم به آن چه پیامبر فرموده است. در این دستور هم زنان در امور اجتماع از لحاظ حقوق شرکت داد و در عین حال برای حفظ ناموس نفرموده مانند مردان دست به دست بدهند مصافحه یا معانقه نمایند. بلکه فرمود: دست در آبی زنند که رسول خدا دست در آن آب نهاده است [صفحه ۳۶۶]

تعلیمات عالیه اخلاقی امام جواد

در کتب مختلفه حدیث اخبار بسیاری از آن حضرت نقل کرده اند که از آن جمله در کتاب اعلام الدین این کلمات قصار را نسبت به امام جواد علیه السلام داده است: ۱۱۱ – الحوائج تطلب بالرجاء و هی تنزل بالقضاء و العافیه أحسن عطاء. [۴۰۴] . حوایج انسان به امید مطالبه می شود و در سایه ی امیدواری

انجام می گیرد و آن بـا قضای الهی و خواست او نازل می گردد و عافیت بهترین عطای الهی است. مراد این است که آدمی با امید و کار و کوشـش به آرزوهای مشروع خود می رسد و از خدا بخواهد تا مقاصدش برآورده شود، ولی در عین حال عافیت و دوری از آرزوها بهـترین هـدیه است. ۱۱۲ - الایـام تهتـک لـک الأمر عن الأسـرار الکامنه. [۴۰۵] . روزگـار پرده از اسـرار پوشـیده برایت بر می دارد. هر کاری در خفا هم باشـد روزی آشـکار می گردد. چیزی پنهان نخواهد ماند، حیله ها، تدبیرها و مکرهای خلفا و سـلاطین و بداندیشـی آن ها درباره ی نیکان بالأخره آشـکار گردید. روزگار مشت آن ها را باز کرد و اسرار آن ها را آشـکار ساخت. قرض است کرده های تو در نزد روزگار در هر کـدام روز که باشد ادا کند خوبی و بدی پنهان نمی ماند، سـری در عالم نخواهد بود، کارکنان نیروی معنوی و کارگردانان غیر قابل اشاره حسـیه جنایت ها و خیانت های سـری را مکتوم نخواهند گذاشت، همه را روزی آشـکار و برملاء خواهند ساخت و نظام اجتماع بر این است که حیله و مکر خلق تحت الشـعاع حیله و مکر حق گردد (مکروا و مکر الله و الله خیر [صـفحه ۳۶۷] الماکرین) [۴۰۶] ، دست بالای دست بسیاری است، (ید الله فوق أیدیهم) [۴۰۷] . خون های ناىحق و جنایت های نیمه شب، یا پنهانی و سـری همه آشکار شده ولو از حیوانی باشد به زبان خود جنایتکار اقرار و اعتراف می شود و همین سر مرموز نظام احسن عالم است تا خون های پاک نفوس بشری مصون و محفوظ بماند. این درس علم الاجتماع و بسیار قابل توجه

است که امـام نهم علیه السـلام دقـایق لطـایف آن را به مسـلمین آموخته و آن هـا را به نیکی و احتراز از بـدی رهبری فرمود تا بداننـد کار بـد، خیانت و جنایت هیـچ وقت پنهان نخواهـد مانـد، نکات حساس واقعه ی کربلا را در نظر بگیریـد ببینید چگونه خداوند جزئیات آن فاجعه عظمی را به اقرار و اعتراف دشـمن آشـکار ساخت. سـطح آموزش و پرورش امام جواد علیه السلام پیشوای جوان مـا، روی لطایف روحانی و علم الاجتماع است، امام جواد علیه السـلام روی تهـذیب نفوس دور می زنـد، او می کوشد در مدت ۱۸ - ۱۷ سـال پیشوایی خود مردم را به تکامـل اخلاـقی سوق دهـد و کرایم نفسانی را بیاموزد و از راه علم و دین و معرفت به توحید و افاضات پیامبر و ائمه ی معصومین علیهم السلام در مقام تهذیب نفس و مکارم اخلاق برآیند. ۱۱۳ - من عتب من غیر ارتیـاب أعتب من غیر اسـتعتاب. [۴۰۸] . هر کس که دیگری را بدون اسـتحقاق سـرزنش کند مورد سـرزنش قرار گیرد.

طواف به نیابت

در میـان مردم، افرادی هسـتند که حق شـناس و سـپاس گزارنـد. آن هـا برای پیشوایـان خود و راهنمایـان و رهبرانی که موجب هـدایت آن هـا شدنـد درود و تحیت می فرسـتند و حق تعلیم و تعلم را ادا می کننـد. [صـفحه ۳۶۸] این مردم هوشـیار و بیدار پیوسـته در مقـام به دست آوردن خشـنودی و رضایت خاطر اولیا می باشـند و از کلیه ی مواهبی که به آن ها ارزانی شـده و از همه ی نعمی که متنعم گردیده اند سپاس گزاری می کنند با آن که ندانند این نعمتها از چه راهی در دسترس آن ها قرار داده شده تا چه رسد به آن که منعم خود

را بشناسـند، ولی نعمت را دریافته باشـند. اگر گروه مردم، حق نشـناس و ناسپاس باشند افراد سپاس گزار هم پیدا می شوند که در همه ی اعصار بوده انـد. در میان اصـحاب ائمه علیهم السـلام نیز مردمانی بودنـد که روی مبانی دینی و عقاید پاک خود در حفـظ شـئون سـیادت موالیان خود به هر قیمتی که تمام می شـد مراقبت تام داشـتند و اگر توفیقی نداشـتند به صورت حضوری تقـدیر نماینـد در غیاب تقـدیس و تقـدیر می نمودند. یکی از طرق آن از طریق انجام نماز، روزه، حج، طواف و صدقاتی بوده که به نـام مقـدس موالی خود انجـام می دادنـد و عمل عبادتی را مزیـدا لشـکره به صورت نیابتی انجام می دادنـد. شـیخ کلینی رحمه الله از موسـی بن العاسم روایت می کنـد که گویـد: خدمت امام جواد علیه السـلام عرض کردم: من اراده کرده ام که از طرف شما و پدر بزرگوارت در مکه به نیابت طواف کنم، ولی بعضی گفته اند: برای اوصیای خدا طواف جایز نیست. حضرت فرمود: برو و طواف کن و به هر انـدازه توانستی عمل کن که جایز است. راوی گویـد: من به مکه مشـرف شدم، پس از اعمال واجب خـود هر شب برای یکی از اولیـای خـدا به نیـابت طـواف می کردم، سه سـال گـذشت خـدمت امـام جـواد علیه السـلام رسـیدم، عرض کردم: با اجازه ای که فرمودید به نیابت شـما و پدر بزرگوارتان طواف کنم، تا توانسـتم طواف کردم و هر شب مشـغول طـواف بودم یـک روز به نیـابت برای حضـرت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله، روز دیگر برای حضـرت فـاطمه زهرا علیهاالسلام، روز دیگر برای [صفحه ۳۶۹] حضرت علی مرتضی علیه السلام و همچنین تا از طرف شما هر شب

و روزی طوافی مخصوص به قصـد شـما می نمودم و من ولایت و دوستی آن ها را دین و ایمان خود می دانم، زیرا اگر آن ها نبودنـد من به چنین معـارفی دست نمی یـافتم، هر چه از علم و دین و معنویت دارم از پرتو تعلیمـات آن هاست. امام جواد علیه السـلام فرمود: اکنون دین تو اسـتوار و محکم گردیـد و بـدان که خداوند عبادت هیچ کس را قبول نمی کند مگر به دوستی و مودت آل محمـد علیهم السـلام. راوی خبر موسـی گویـد: به حضـرتش عرض کردم: برای مـادرت فاطمه ی زهرا علیهاالسـلام بسـیار طواف کردم. امام علیه السـلام فرمود: از این اعمال که تقدیر و تقدیس از مقام عصمت و طهارت است هر چه می توانی انجـام دهی افضـل اعمـال اسـت و از آن بهره ی جزیلی خـواهی یـافت. [۴۰۹] . این یـک نـوع تقـدیر و تشـکر است که به نـام احساسات دینی از پیشوایان و رهبران روحانی می شود که مردم از این عمل غافل هسـتند. زیرا این تقـدیر و تشـکر چنان اسـت که دریای مواج مغفرت ربانی به خروش آمده چند برابر آن را به خود عامل و شاکر باز می گرداند.

تعلیم طریق استخاره

سید بن طاووس رحمه الله به اسـناد خود از امام جواد علیه السـلام چنین روایت کرده است: هنگامی که مأمون، دختر خود را به امام جواد علیه السلام تزویج کرد، حضرتش به مأمون نوشت: هر زنی صداقی دارد که باید شوهرش از مال خودش به او بدهد و چون خداونـد اموال ما را در آخرت عنایت می فرماید و به شـما در دنیا مرحمت کرده [صـفحه ۳۷۰] است، من اکنون یک معانی رقیقه ای که به کار دنیا و آخرت بخورد به دختر تو به عنوان

مهریه می دهم و آن «الوسائل إلی المسائل» است – که به نام مناجات امام جواد علیه السلام هم نوشته اند –. این طرق استخاره ای است که به چند قسم از خدا طلب خیر نمایند، امام می فرماید: من از پدرم، او از پدرش موسی بن جعفر تا برسد به حضرت محمد مصطفی علیهم السلام این دعا به ما رسیده و من آن را به عنوان مهریه ی دختر خلیفه قرار می دهم. جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل به من گفت: این مفاتیح گنج های دنیا و آخرت است. هر کس با خود داشته و وسیله خود سازد به مطالب و مقاصد خود می رسد و آن وسیله ای است که با آن، درهای رغبات گشوده می شود و به وسیله ی آن حاجات برآورده می شود. آن گاه این نسخه مناجات نامه و استخاره را تعلیم فرموده است که: اللهم إن خیرتک فیما أستخیرک فیه تنیل الرغائب، و تجزل المواهب، و تغنم المطالب، و تطیب المکاسب، و تهدی إلی أجمل المذاهب، و تسوق إلی أحمد العواقب، و تقی مخوف النوائب. اللهم إنی أستخیرک فیما عزم رأیی علیه، و قادنی عقلی إلیه، فسهل اللهم منه ما توعر، و یسر منه ما تعسر، و اکفنی فیه المهم، و ادفع عنی کل ملم، و اجعل رب عواقبه غنما، و خوفه سلما و بعده قربا، و جدبه خصبا. و ارسل اللهم إجابتی، و انجح فیه طلبتی، و اقض حاجتی، و اقطع عوائقها و امنع بوائقها، و اعطنی اللهم لواء الظفر بالخیره فیما استخرتک، و وفور الغنم فیما دعوتک، و عوائد الافضال فیما رجوتک، و اقرنه اللهم رب بالنجاح، و خصه بالصلاح، و أرنی أسباب الخیره فیه

واضحه، و اعلام غنمها [صفحه ۳۷۱] لائحه، و اشدد خناق تعسیرها و انعش صریع تیسرها، و بین اللهم ملتبسها، و اطلق محتبسها و مکن اسها فیه، حتی تکون خیره مقبله بالغنم، مزیله للغرم، عاجله للنفع، باقیه الصنع، إنک ولی المزید، مبتدی بالجود. [۴۱۰] .

عاقبت اندیشی

امام جواد علیه السلام از جد بزرگوارش به اسناد پدر بزرگوارش روایت می کند که امیرمؤمنان علی علیه السلام به قیس بن سعد، آنگاه که از مصر بازگشته بود، فرمود: یا قیس! إن للمحن نهایات لابد أن تنتهی إلیها، فیجب علی العاقل أن ینام لها إلی أدبارها، فإن مکایدتها بالحیله عند إقبالها زیاده فیها. ای قیس! پیش آمدهای ناگوار مدتی دارد که به آخر و نهایت خواهد رسید پس واجب است مرد خردمند از برگشت آنها غافل نباشد و حیله ورزیدن در نجات یافتن این بلاها موجب زیادتی آنها می گردد. آری، انسان در این نشئه، محل ابتلای حوادث است، خوبی و بدی، حزن و شادی، فقر و غنی، وسعت و تنگدستی همه یک دوران دارد که بقا و دوامی بر آن نیست. مرد خردمند باید فکر آغاز و انجام، نتیجه ی حادثه و غایت امراض را بنماید. اگر مریض شد یقین کند موقتی خواهد بود و در پس هر گریه آخر خنده ای است. بنابراین، انسان باید از نظر نتیجه ی نهایی قضاوت کند و این حادثه را سبب تکامل خویش بداند.

رضای خدا

امام جواد علیه السلام از جدش امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده که حضرتش به اباذر فرمود: [صفحه ۳۷۲] إنما غضبت لله عزوجل فارج من غضبت له إن القوم خافوک علی دنیاهم و خفتهم علی دینک. و الله! لو کانت السماوات و الأرضون رتقا علی عبد ثم اتقی الله لجعل الله له منهما مخرجا لا یؤسنک إلا الحق و لا یوحشنک إلا الباطل. یا اباذر! همانا برای خداوند خشم و غضب کردی، پس گرامی بدار کسی را که به خاطر او غضب کردی بدون تردید این قوم بر دنیای

خود از تو ترسیدند و تو بر دینت از آنان ترسیدی. به خدا سوگند اگر آسمانها و زمین ها بر بنده ای بسته شود و او تقوای الهی پیشه کنـد و از خدا بترسد، خداوند از میان آن دو برای او راه خروجی فراهم سازد، جز حق تو را آرامش نبخشد و جز باطل تو را دچار وحشت و نگرانی نسازد. حضـرتش در سـخن دیگری فرمود: من اسـتفاد أخا فی الله فقـد اسـتفاد بیتا فی الجنه. [۴۱۱] . کسـی کـه در راه خـدا برادری بـه دست آورد در حقیقت خـانه ای در بهشت به دست آورده است. این اسـتفاده برادر دینی از جهاتی است: یکی امر به معروف و نهی از منکر است که انسان برادر دینی خود را هر لحظه به خیر تذکر دهد و از شـر و بدی بازش دارد. دیگر آنکه از او در راه خیر برای رضای خـدا اسـتفاده کند، یعنی کاری که می خواهد برای رضای خدا بنماید، او را هم شریک سازد، مثلا مسجدی بسازد، [صفحه ۳۷۳] دست افتاده ای را بگیرد، یتیمی را بنوازد، کتابی مفید طبع و نشر کند. سوم آنکه به اسـتظهار او قیام به واجب کنـد، یعنی او را در سـفر مکه برای حمایت خویش همراه ببرد، یا در امر واجب یاریش کنـد، یا در مسـتحبات یاریش نمایـد. در هر حال، اسـتفاده از برادر مؤمن در تمام شؤون زندگی میسـر است، خواه هدف اولی کمک به خود یا حمایت از او باشد. در هر صورت، هر دو از ثواب و پاداش اخروی بهره مند خواهند شد، از این رو حضرتش تضمین خانه ای در بهشت نمود تا بنیان برادری و اجتماع

اسلامی مشید و استوار باشد.

دعایی کوتاه از امام جواد

شیخ صدوق در «عیون الاخبار» به اسناد خودش دعاهای ائمه علیهم السلام را نقل کرده است. او این دعا را از امام جواد علیه السلام روایت کرده که: یا من لا ـ شبیه له و لا ـ مثال، أنت الله لا ـ اله إلا ـ أنت، و لا خالق إلا أنت تفنی المخلوقین، و تبقی أنت حلمک عمن عصاک و فی المغفره رضاک. [۴۱۲] . ای آنکه مشابه و همانندی برای او نیست تو خداوندی هستی که جز تو معبودی نیست و آفریننده ای جز تو نمی باشد، تو آفریدگان را از بین بردی و خودت ماندگار و پایداری. نسبت به گنه کاران بردبار و در آمرزش و مغفرت خوشنودی تو است.

درس اخلاق و فضیلت

مردی دید که امام جواد علیه السلام متاعی خریده است و با بی اعتنایی، خودش آن را حمل کرده و به خانه می برد. او از حضرتش خواست تا ایشان را در حمل بار کمک کند. [صفحه ۳۷۴] امام جواد علیه السلام فرمود: إن أنفسنا و أموالنا من مواهب الله الهنیئه، و عواریه المستودعه، یمتع بما متع منها فی سرور و غبطه، و یؤخذ ما أخذ منها فی أجر و حسنه، فمن غلب جزعه علی صبره حبط أجره، و نعوذ بالله من ذلک. [۴۱۳] . جان و مال ما از مواهب الهی است که به ما ارزانی داشته و این عاریه و مستعاری است برای مدتی که در دست ما می باشد تا از آن متاع، بهره مند گردیم و در سرور و غبطه از آن استفاده کنیم و به قدر نیاز از آن برخوردار شویم، تا اجر و حسنه ای را که در این بهره برداری به قصد رضایت خدا باشد به دست آوریم. پس اگر کسی

در نـاگواری هـا، جزع و فزع او بر صـبر و تحملش چیره شـد اجر و پـاداش او تبـاه می شود. و از این امر به خـدا پنـاه می بریم. آری، به خـدا پنـاه می بریم که دامن صـبر را از دست بـدهیم و کـار خود را به دیگری تحمیـل کنیم، هر کس کـار خودش را انجام و در تحمل آن بردباری و شکیبایی نماید خداوند اجر و حسنه ای در خور آن کار به او عنایت می کند. [صفحه ۳۷۷]

سبب تقرب امام جواد در نظر مأمون و مقدمه شهادت آن حضرت

سبب تقرب امام جواد در نظر مأمون

پیش از شـروع به موضوع پرسشی است که باید عنوان شود که: آیا مأمون در مرو، یا در بغداد با امام جواد علیه السلام آشنایی پیـدا کرد؟ یا در مکه و مدینه خدمت آن حضـرت رسـید؟ در این مورد بین مورخان و محدثان اختلاف نظر است و ما نظریات را نقل می کنیم تا ببینیم چگونه تجزیه و تحلیل می شود. علامه ی مجلسـی رحمه الله در روایتی نقل می کنـد: هنگامی که امام رضا علیه السلام در طوس مدفون شد و خبر امامت حضرت جواد علیه السلام - که به طور مسلم بین هفت، تا نه سال بیشتر سن نـداشت - به اطراف عالم رسـید، مردم ظاهربین که معرفت به خصال و ویژگی های امام نداشـتند به شک و تردیـد افتادنـد که امام، پس از علی بن موسی الرضا علیهماالسلام چه کسی خواهد بود؟ از این رو، عده ای در امامت حضرتش توقف نموده و از این جا پیش نرفتنـد. این اختلاف نظر موجب شد که مردم در ایام حج که کنگره بزرگ اجتماعی مسـلمانان است همه در مکه حاضر شوند و آن جا تحقیق کنند که امام کیست؟ و در مدینه نیز از اصحاب و تابعین بپرسند

که تکلیف آن ها روشن گردد. گروه زیادی از مسلمانان - که همیشه بیش از صد هزار نفر بودند - به سوی مکه حرکت کردند و درباره ی امام زمان و حجت عصر تحقیق نمودند. در این بین شیعه و خواص از مردم که از مقام امامت آگاهی داشتند امام [صفحه ۳۷۸] جواد علیه السلام را با صغر سن به عنوان امام معرفی نمودند و در مجالسی که در مکه و مدینه برگزار می شد از این جمعیت انبوه هر کس سؤالی داشت که به نظر خود مشکل و لاینحل بود، می پرسید و امام جواد علیه السلام همه را پاسخ می داد. از این رو نوشته اند که: در یک روز یا یک مجلس سی هزار مسأله از حضرتش پرسیدند و امام جواد علیه السلام همه را پاسخ داد در حالی که بیش از نه سال نداشت. نگارنده گوید: به طور مسلم سی هزار مسأله ای که از حضرتش پرسیدند در سالی بود که حضرت در مراسم آن سال حج شرکت کرده بودند یعنی در همان چند روزی که مردم در مکه بودند و بعد از آن به مدینه آمدند و آن جا نیز مسایل بی شماری پرسیدند و حضرت همه را جواب داد و مردم از این راه به مقام شامخ امامت او پی بردند و فهمیدند که امام و مقام ولایت ربطی به سن و کوچکی و بزرگی، چاقی و لاغری ندارد. خداوند هر کس را بخواهد به نمایندگی خود بفرستد ابواب علم و دانش غیبی را به روی او می گشاید و امام جواد علیه السلام در آن عصر، حجت خدا بر خلق و امام زمان و اولی به تصرف بوده و مردم

نیز مطمئن شدند و یقین پیدا کردند که امام نهم آن ها همین جوان کوچک نه ساله است که نور بزرگی و بزرگواری از جبینش ساطع است. در خلال این سفر حج، مأمون نیز از مرو به بغداد رفت و خبر ملاقات انبوه جمعیت با امام جواد علیه السلام در بغداد منتشر شد و به گوش مأمون هم رسید که فرزند علی ابن موسی علیهماالسلام در سن نه سالگی برازندگی شگفت آمیزی نشان داده و علم و کمال از لبان او می ریزد. مأمون نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشت و آن حضرت را به بغداد دعوت کرد. البته طبق این خبر معلوم نیست که سابقه ملاقاتی تا آن روز بین مأمون و امام جواد علیه السلام رخ داده باشد. نامه ی دعوت به مدینه رسید، امام جواد علیه السلام را با احترام به سوی بغداد حرکت [صفحه ۳۷۹] دادند. هنگامی که وارد بغداد شد (طبق روایت دیگری) گویا حضرت مستقیم به دربار نرفته بودند. مأمون عازم شکار بود، از خیابانی می گذشت که انبوه کودکان در آن جا به بازی جمع شده بودند، وقتی کودکان کوکبه ی حرکت مقام خلافت را شنیدند همه متفرق شدند، چون مأمون به آنجا رسید دید همه ی کودکان متفرق شدند، مگر کودکی نه ساله؛ گفت: ای کودک! چرا تو همانند دیگر کودکان فرار نکردی؟ گفت: برای آنکه من نه راه را تنگ کرده بودم که به رفتن و گریختن من، فراخ گردد، نه مرتکب جرمی شده ام که از مکافات آن بترسم و نه خلیفه را چنان می شناختم که کسی را بدون جرم، مکافات کند و عقوبت نماید. مأمون از شهامت، شجاعت، وقار و متانت او سخت

در شگفت شد و متوجه شد که آثار نبوغ و بزرگی از چهره ی این کودک هویداست. مأمون پرسید: نامت چیست؟! امام جواد علیه السلام فرمود: محمد. مأمون گفت: پسر کیستی؟ امام علیه السلام فرمود: پسر علی بن موسی الرضا علیهماالسلام. مأمون از ارتکاب جرم و جنایتی که نسبت به پدرش کرده بود شرمنده شد و درود بر روح آن حضرت فرستاد و راه خود را پیش گرفت و رفت – مثل آنکه فراموش کرده بود این آقازاده را به بغداد دعوت کرده است – او به شکار رفت و در راه، باز شکاری او یک ماهی زیردریایی را که حرکت و تلاطم دریاها در هوا پراکنده شده بود، گرفت و به نزد مأمون آورد. مأمون آن ماهی را در دست داشت به دربارش بازگشت، هنوز امام جواد علیه السلام در آن گذرگاه بود، وقتی مأمون به او رسید گفت: ای محمد! این چیست که من در دست دارم؟ امام جواد علیه السلام فرمود: خداوند دریاهایی دارد که ابرها در تلاطم و حرکت زمین [صفحه ۳۸۰] ماهی های زنده را به جو می افکند و باز شکاری خلفا و سلاطین آن را شکار می کند و فرزند زادگان پیامبر را بدان آزمایش و امتحان می نمایند! این یکی از آن ماهی های دریایی است که در فضا بوده و باز شکاری تو آن را شکار کرده است. مأمون سخت حیران شد و تعجب نمود و بدون تردید گفت: به حقیقت که تو فرزند امام رضا علیه السلام و سلاله ی نبوت هستی و از تو چنین بیانی عجیب نیست. آن گاه امام جواد علیه السلام را با خود به منزل برد و احترام نمود و تصمیم گرفت

که دخترش ام فضل را برای او عقد ببندد. این خبر در محافل بغداد شایع شد و بنی عباس بر این امر اعتراض کردند و پاسخ آن ها را علم، فضل و کمال امام جواد علیه السلام داد. نگارنده گوید: با توجه به این دو روایت، بایستی عقد و جشن عروسی در بغداد برگزار شده باشد، نه در مرو و آشنایی امام علیه السلام با مأمون هم در بغداد بود، نه در مکه و مدینه و نه مرو، آنسان که برخی از صاحب نظران تصور کرده اند. اکنون روایتی را که شیخ مفید رحمه الله نقل کرده متن و ترجمه ی آن برای شما می نگاریم: شیخ مفید رحمه الله با اسناد خود از ریان بن شبیب چنین روایت می کند: هنگامی که مأمون مصمم شد دختر خود ام فضل را به امام جواد علیه السلام تزویج کند بنی عباس سخت از این ازدواج ناراضی و غضبناک شدند، علت خشم آن ها این بود که می ترسیدند خلافت به بنی هاشم و علویان منتقل شود. همان طور که از آوردن علی بن موسی الرضا علیه السلام ناراضی و به خصوص انتصاب او به ولایت عهدی موجب خشم بنی عباس شده بود و در مرگ آن حضرت خوشحال شدند (!!!) در ازدواج دختر مأمون با امام جواد فرزند امام رضا علیهماالسلام نیز سخت خشمناک گردیدند. همه ی بنی عباس از بزرگ و کوچک به دربار خلافت مأمون رفتند و گفتند: [صفحه ۳۸۱] یا أميرالمؤمنين! إن تقيم على هذا الأمر الذى قد عزمت عليه من تزويج ابن الرضا فإما نخاف أن يخرج به عنا أمر قد ملكناه الله و ينزع منا عزا قد ألبسناه الله، فقد عرفت ما بيننا و بين هؤلاء القوم (آل على) قديما و

حدیثا و ما کان علیه الخلفاء الراشدون قبلک من تبعیدهم و التصغیر بهم، و قد کنا فی وهله من عملک مع الرضا ما عملت حتی کفانا الله المهم من ذلک، فالله! الله! أن تردنا إلی غم قد انحسر عنا و اصرف رأیک عن ابن الرضا و اعدل إلی من تراه من أهل بیتک یصلح لذلک دون غیرهم. حاصل سخن آن که بنی عباس گفتند: ای خلیفه! اگر اراده کرده ای که دخترت را به ابن الرضا علیه السلام تزویج کنی این مقام مسلم و عزت و شأنی که را خدا در لباس خلافت به ما عنایت فرموده تو از ما خلع می کنی و می دانی که بین ما و آل علی از دیرباز تا کنون رقابت بوده است و حتی خلفای راشدین هم آل علی را از مقام و منصب محروم نموده و از دربار خود دور می داشتند و می کوشیدند آن ها در نظر مردم کوچک نشان دهند تا بتوانند حکومت نمایند. ما در کاری که تو نسبت به علی بن موسی الرضا علیه السلام نمودی که بسیار کار خطیر و خوفناکی بود ناراحت بودیم، تا خداوند این امر مهم را از ما گردانید و او را پیش از تو از دنیا برد و اکنون تو را به خدا سوگند می دهیم! مبادا چنین وصلتی بین بنی عباس و علویان بنمایی که امارت، خلافت و حکومت از میان خاندان شما به علویان منتقل خواهد شد، و تقضا و تمنا داریم که در این رأی تجدید نظر نموده و از این تصمیم منصرف شوی که برای دختر شما مردانی دیگر شایسته و لایق هستند، دختر خود را به آن ها بده و با علویان وصلتی مکن،

شاید این خطر از خاندان بنی عباس دور گردد. [صفحه ۳۸۲] مأمون در پاسخ آن ها گفت: أما ما بینکم و بین آل أبی طالب، فأنتم السبب فیه و لو انصفتم القوم لکانوا أولی بکم، و أما ما کان یفعله من قبلی بهم فقد کان به قاطعا للرحم و أعوذ بالله من ذلک و الله! ما ندمت علی ما کان منی من استخلاف الرضا - علیه السلام - و لقد سألته أن یقوم بالأمر و أنزعه عن نفسی فمالی و کان أمر الله قدرا مقدورا. و أما أبوجعفر، محمد بن علی (فو الله! لاقبلت من واحد منکم فی أمره شیئا) قد اخترته لتبریزه علی کافه أهل الفضل فی العلم و الفضل مع صغر سنه، و الأعجوبه فیه بذلک و أنا أرجوا أن یظهر للناس ما قد عرفته منه فیعلموا أن الرأی ما رأیت فیه. اما بین ما و آل ابوطالب قرابت و نسبتی سببی است و اگر شما انصاف بدهید آن ها به مراتب بهتر از شما هستند و اما آن چه من قبلاـ درباره ی علی بن موسی الرضا - علیهماالسلام - نمودم، اگر چنین نمی کردم قاطع رحم بودم و نخواستم قطع رحم کنم و در آن کار پشیمانی ندارم و درباره ی محمد بن علی - علیه السلام - پشیمان نیستم و یک تصمیم به جایی بوده گرفته ام. و این که شما می گویید: امر خلافت و لباس حکومت - که عزت بنی عباس است - از تن شما و این خاندان بیرون می رود آن هم فکر غلطی است، زیرا هر کس و هر اجتماع مقدرات و سرنوشتی دارد که بدان می رسد. و در مورد ابوجعفر محمد بن علی، به خدا قسم!

وی در میـان تمـام بنی عبـاس مثـل وماننـدی نـدارد که من او را رها کنم و به جایش دیگری را انتخاب نمایم. [صـفحه ۳۸۳] انتخـاب من نسـبت به ابوجعفر برای آن است که او تبرز و برتری بر دیگران دارد. او اهل علم، فضل و کمال است در حالی که در سن کودکی است. شـما او را کودکی نبینیـد، بلکه اعجوبه ای در علم، فضـل و دانش است و من امیـدوارم برای مردم پیش آمـد خوبی شود و آن چه می کنم به خیر و صـلاح و مصـلحت مسـلمانان تمام شود و نمی دانم شـما در این نظریه چه تصـمیم گرفته ایـد. از عبـارت مـأمون چنین اسـتفاده می شـود که او دل پردردی از بنی عبـاس داشت و چون مـادرش ایرانی بود و بنی عبـاس هم به حمایت از برادرش امین برخاسـته و بر علیه او قیام کرده بودنـد و او امین را کشـته بود و می ترسـید که به عرب و بنی عباس نزدیک شود. و این که امام رضا علیه السـلام را آورد و به ولایت عهدی برگزید نه برای حقیقت ارجاع حق به جای خود بوده، بلکه برای مرعوب سـاختن بنی عباس بود و اکنون هم که دخترش را به ابن الرضا می دهـد باز می خواهـد نظریه ی بنی عبـاس را به دست آورد تـا ببینـد چه کسانی با او خواهنـد بود و آیا می توانـد به عرب و بنی عباس اطمینان پیـدا کنـد و به بغـداد برگردد، یا این وصـلت را در بغـداد حفظ کنـد و پایدار بدارد، یا نه؟! این سـیاست فکری مأمون بود که می خواست در این عمل نظریه ی مخالفان خود را به دست آورد، وقتی مأمون دوباره از بنی عباس نظریه خواست چنین گفتند: یا

امیرالمؤمنین! أتزوج ابنتک و قره عینک صبیا لم یتفقه فی دین الله و لا یعرف حلاله من حرامه، و لا فرضه من سنته، إن هذا الفتی و إن راقک منه هدیه فإنه صبی لا معرفه له و لا فقه - و لأبی جعفر إذ ذاک تسع سنین، أو سبع سنین - فلو صبرت له حتی یتأدب و یقرأ القرآن و یتفقه فی الدین، و یعرف الحلال من الحرام، ثم اصنع ما تراه بعد ذلک. ای خلیفه! آیا تو دخترت را که نور دیده و پاره جگر توست به کودکی [صفحه ۳۸۴] می دهی که هنوز فهم و شعوری در دین خدا ندارد، او معارف دین را از حلال و حرام نمی شناسد، او فرایض را نمی داند، سنت را از بدعت تشخیص نمی دهد، این جوان اگر چه در نظر تو بزرگ و راقی جلوه کرده، ولی صبی و کودک است، شناختی ندارد و هنوز مکتبی نرفته، درس نخوانده، فقهی نیاموخته است؛ زیرا او هفت - یا نه سال - دارد، پس بهتر است به او مهلتی دهی که در نزد معلمی و مؤدبی لایق بگذاری تا شایسته ی مقام خلافت و ادب شود، آن گاه به دامادی برگزینی. این نظریه برای آن بود که شاید حوادث روزگار مأمون را از این وصلت منصرف سازد تا مقام و منصب خیالی عباسیان برای آینده ی آن ها محفوظ بماند. مأمون به آن ها چنین پاسخ داد: و یحکم! إنی أعرف بهذا الفتی منکم و أنه لافقه منکم و أعلم بالله و رسله و سنته و أحکامه و اقراء لکتاب الله منکم، أعلم بمحکمه و متشابهه، و ناسخه و منسوخه، و ظاهره و باطنه،

و خـاصه و عـامه، و تنزيله و تـأويله منكم، إن هـذا من أهـل بيت علمهم من الله و مواده و الهـامه و لم يزل آبـاؤه أغنيـاء فى علم الـدين و الأدب عن الرعايـا الناقصه عن حـد الكمال، فإن شـئتم فامتحنوا أبا جعفر، فإن كان الأمر كما وصـفتم قبلت منكم و إن كـان الأمر على مـا وصـفت علمت أن الرجـل خلف منكم. واى بر شـما كه تـا چه حـد نسبت به ابن الرضا جاهل و بى معرفت هستيد؟! اين جوان را من خوب مى شـناسم. به خدا قسم! او از همه ى شـماها فقيه تر، داناتر و در توحيد و نبوت و سنت رسول الله صـلى الله عليه و آله و احكـام شـريعت و تلاوت قرآن و علوم آن از همه بهتر مى دانـد و مى شـناسد و به محكم و متشـابه، ناسخ و منسوخ و ظاهر و باطن آن [صفحه ۳۸۵] واقف است. خاص و عام، شأن نزول و تفسير قرآن را بهتر از شماها مى داند. او از اهل بيت نبوت است. او از خانـدان وحى و الهام است. او در منزلى تربيت شـده كه قرآن بدان نازل شده. پدران او از علم بى نياز بودنـد، بلكه علم و ادب هر كس از سرچشـمه ى علوم و دانش آن ها سرچشـمه مى گيرد. او به حد كمال رسـيده، اگر شما باور نداريد او را امتحان كنيد. اگر آن طور است كه شـما مى گوييد، من سخن شما را قبول مى كنم و حرف خود را پس مى گيرم و صـرف نظر مى كنـم. اگر ايـن طـور اسـت كـه مـن شـناخته ام، شـما قبـول كنيـد. همـه گفتنـد: قـد رضـينا لـك يا أميرالمؤمنين! و لأنفسنا بامتحانه فخل بيننا و بينه لننصب من يسأله

من یسأله بحضرتک عن شی ء من فقه الشریعه، فإن أصاب الجواب عنه لم یکن لنا اعتراض فی أمره و ظهر للخاصه و العامه سدید رأی أمیرالمؤمنین، و إن عجز من ذلک فقد کفینا الخطب فی معناه؟! بسیار خوب ما راضی هستیم به شرطی که به ما اجازه دهید مسایلی درباره ی فقه دین از او بپرسیم و این مجلس در حضور شما باشد. اگر جواب داد به اراده و تصمیم شما تسلیم هستیم و اگر عاجز ماند، ما از دختر شما خواستگاری و خطبه خواهیم نمود. مأمون گفت: بسیار خوب در اختیار شما هستم تا مسایل را طرح و تهیه کنید، او را حاضر کنیم تا پاسخ دهد، ببینم چه خواهد شد؟ بنی عباس از حضور مأمون بیرون رفتند و به حضور یحیی بن اکثم - که از مراجع و مفتیان بزرگ آن عصر بود - شتافتند و ضمن وعده ی بسیار از اموال و کالاهای نفیس به او گفتند: شما قاضی القضاه - وزیر دادگستری، یا رئیس محکمه قضایی - هستید، [صفحه ۳۸۶] بهتر است مسایل مشکلی را تهیه و طرح کنید که جواب آن را کسی نداند، تا از ابن الرضا بپرسیم. یحی بن اکثم، قاضی القضاه، خود را با مسایلی مشکل آماده کرد و گفت: بروید از خلیفه وقت بگیرید. وجوه و شخصیت های بنی عباس نزد مأمون برگشتند و گفتند: ما با مسایل خود حاضریم، شما وقت معین کنید و ابن الرضا را دعوت نمایید تا مسایل خود را بپرسیم. مأمون موافقت کرد، روزی را معین نمود تا همه در آن روز جمع شدند و یحیی بن اکثم با شاگردان مبرز خود - که فقهای اهل سنت

بودند - جمع شدند. مأمون دستور داد یک بالش و تشک مخصوصی برای امام جواد علیه السلام و تشک دیگری برای خود و برای قاضی القضاه آماده کردند. امام جواد علیه السلام تشریف فرما شد و نشست و خلیفه و قاضی القضاه هم طرفین حضرتش نشسته بودند و یحیی بن اکثم پرسشهای خود را طرح نمود. در این روز امام جواد علیه السلام بین هفت تا نه سال بیشتر نداشت. مردم درباری، رؤسای کشوری و لشکری و وجوه و شخصیت های بنی عباس همه حاضر و ناظر و شاهد این مجلس مهم رسمی و سلطنتی بودند. بنی عباس گفتند: یا امیرالمؤمنین! اگر اجازه دهی ما چند پرسش داریم که به وسیله ی قاضی القضاه از اباجعفر بپرسیم. مأمون گفت: یا اباجعفر اجازه می دهی مسائلی بپرسند؟ اباجعفر یعنی امام نه ساله فرمود: هر چه می خواهند بپرسند. قاضی القضاه به رسم ادب گفت: ای خلیفه! اجازه می فرمایید مسائلی را بپرسم؟ و از اباجعفر پاسخ آن را بخواهیم. مأمون گفت: ابوجعفر اجازه داد که از او سؤال کنید. [صفحه ۳۸۷] یحیی رو به امام جواد علیه السلام کرد و گفت: قربانت گردم آیا اجازه می فرمایی ما پرسشی را مطرح کنیم؟ امام جواد علیه السلام فرمود: هر چه می خواهید بپرسید. یحیی بن اکثم گفت: قربانت شوم! نظر شما درباره ی محرمی که در حال احرام صید کرده چیست؟ امام جواد علیه السلام فرمود: قتله فی حل أو حرم، عالما کان المحرم أم جاهلا، قتله عمدا أو خطأ، حرا کان المحرم أم عبدا، صغیرا کان أو کبیرا، مبتدئا بالقتل أم معیدا، من ذوات الطیر کان الصید أم من غیرها، من صغار الصید کان أم من کباره، مصرا علی ما فعل

أو نادما، فی اللیل کان قتله للصید أم نهارا، محرما کان بالعمره إذ قتله أو بالحج کان محرما. ای قاضی القضاه! آیا محرمی که شکار کرده در چه حال بود؟ (در هر حالتی حکمی دارد). آیا در محدوده ی حرم بوده یا خارج از محدوده ی حرم؟ آیا در کار خود عالم بود یا جاهل؟ یعنی می دانسته در حال احرام نباید صید کند یا نمی دانسته؟ آیا این صید را عمدا کشته یا به خطا و سهو؟ آیا کشنده آزاد بود یا غلام و زر خرید کسی بوده است؟ آیا صغیر بوده یا کبیر؟ آیا اولین صید او در حال احرام بوده، یا بارها در حال احرام صید کرده است؟ آیا صید از جنس طیور بوده، یا غیر از طیور - خزنده یا چرنده - بوده؟ [صفحه ۳۸۸] آیا پرنده کوچک بوده یا بزرگ؟ آیا اصرار در صید و قتل آن داشته یا اصراری نداشته و پشیمان گشته است؟ آیا قتل صید در شب رخ داده، یا در روز بوده است؟ آیا محرم در احرام عمره بوده یا در احرام حج؟ (هر یک از این شقوق حکمی دارد، اکنون بگو ببینم در چه حال بود تا نظر خود را درباره ی حکم آن بگویم؟) یحیی بن اکثم متحیر مانده و مدتی سر به زیر افکند که کدام یک از این شقوق را بگوید و یک ترس و رعب و سکوتی تمام اهل مجلس را فرا گرفت حتی خود مأمون ساکت و صامت ماند و در چهره ی قاضی و شاگردانش آثار عجز و انقطاع و تشویش و اضطراب نمایان شد و زبان قاضی به لکنت افتاد به گونه ای همه ی

اهل مجلس فهمیدنـد که قاضـی القضاه محکوم شـده است. مأمون دیـد مجلس بد صورتی به خود گرفته، نگاهی به امام جواد علیه السـلام کرد و خطـاب به بنی عباس گفت: سـپاس خـدای را که نظر من صایب بود و یک نعمت بزرگی نصـیب من شـد. دیدیـد آنچه من می گفتم صـحیح و راست بود؟ رأی من در این شخصـیت صائب بود و اکنون شـما در افکار و تحیر فرو رفته اید. هنگامی که مجلس رسمی به هم خورد و کسانی که باید بروند رفتند و آنهایی که باید بمانند ماندند، مجلس مخلا بالطبع گردید، خواص اهل علم و درباریان حضور داشتند مأمون رو به امام جواد علیه السلام کرد و گفت: قربانت شوم! اگر رأی شما تعلق می گیرد این شـقوق و اقسامی که برای محرم قاتل صـید بیان فرمودی احکام آن را هم از فقه اسلام برای ما بیان کنید که بدانیم و مطلع شویم و اسـتفاده نماییم. [صـفحه ۳۸۹] امـام جواد علیه السـلام فرمود: نعم، إن المحرم إذا قتل صـیدا فی الحل و کان الصید من ذوات الطیر و کان من کبارها، فعلیه شاه. فإن أصابه فی الحرم، فعلیه الجزاء مضاعفا. فإذا قتل فرخا فی الحل فعلیه حمـل قـد فطم من اللبن و إذا قتله فی الحرم فعلیه الحمـل و قیمه الفرخ. و إن کان من الوحش و کان حمار وحش، فعلیه بقره. و إن کان نعامه فعلیه بـدنه، فإن لم یقدر فإطعام ستین مسـکینا، فإن لم یقدر فلیصم ثمانی عشـره یوما. و إن کان بقره فإن لم یقدر فلیطعم ثلاثین مسکینا، فإن لم یقدر فلیصم تسعه أیام. و إن کان ظبیا فعلیه شاه، فإن لم یقدر فلیطعم عشره

مساکین، فإن لم یجد فلیصم ثلاثه ایام. فإن قتل شیئا من ذلک فی الحرم، فعلیه الجزاء مضاعفا هدیا بالغ الکعبه. و إذا أصاب المحرم ما یجب علیه الهدی فیه و کان إحرامه بالحج نحره بمنی حیث ینحر الناس. و إن کان إحرامه بالعمره نحره بمکه فی فناء الکعبه و یتصدق بمثل ثمنه حتی یکون مضاعفا. و کذلک إذا أصاب إرنبا او ثعلبا فعلیه شاه و یتصدق بمثل ثمن شاه. و إن قتل حماما من حمام الحرم فعلیه درهم یتصدق به و درهم یشتری به علفا لحمام الحرم. و فی الفرخ نصف درهم، و فی البضه ربع درهم، و کلما أتی به المحرم بجهاله أو خطأ فلا شی ء علیه إلا الصید، فإن علیه فیه الفداء بجهاله کان أم [صفحه ۳۹۰] یعلم بخطأ، کان أم بعمد و جزاء الصید علی العالم و الجاهل سواء و فی العمد له المأثم و هو موضوع عنه فی الخطأ. و علی السید فی عبده و الصغیر لاکفاره علیه. و هی علی الکبیر واجبه و النادم یسقط بندمه عنه عقاب الاخره. و المصر یجب علیه العقاب الآخره. و إن دل الصید و هو محرم و قتل الصید فعلیه فیه الفداء. و إن أصابه لیلا فی أوکارها خطأ فلا شی ء علیه إلا أن لم یتصید. فإن تصید بلیل فعلیه فی الفداء. بسیار خوب، مانعی ندارد می گویم تا مورد استفاده قرار گیرد. اگر محرم صیدی را بکشد و آن در محدوده ی حرم نبود و صید هم از طیور بزرگ باشد باید یک گوسفند قربانی کند. و اگر در محدوده ی حرم صید کرد باید دو گوسفند قربانی کند. اگر جوجه ی پرنده ای را بکشد و

در محدوده ی حرم نبوده باشد، باید یک گوسفند از شیر گرفته شده قربانی کند، و اگر در محدوده ی حرم بوده باید اضافه ی بر آن قیمت جوجه را هم بدهد. اگر صید، حیوان وحشی باشد مثلا الاغی وحشی را صید کرد، و کشت باید گاوی قربانی کند. اگر صید شتر مرغ بود، باید یک شتر قربانی کند و اگر قادر نبود شصت مسکین را طعام دهد و اگر به آن هم قادر نبود هجده روز، روزه بگیرد. اگر صید گاو بوده، باید گاوی را قربانی کند و اگر نتوانست سی نفر را اطعام نماید و اگر به این مقدار هم قادر نبود نه روز، روزه بگیرد. اگر صید آهویی بوده باید گوسفندی قربانی کند و اگر قدرت نداشت، [صفحه ۳۹۱] ده مسکین را غذا دهد و اگر نیافت سه روز، روزه بگیرد. (آنچه گفتیم برای کسی بود که قتل صید در غیر حرم نماید) ولی اگر کسی در حرم صید نمود با این شرایط که گفته شد باید دو برابر قربانی و هدی [۴۱۴] کند. اگر قاتل صید برای حج محرم بوده - یعنی احرام حج بسته بود - باید قربانی را در منی ذبح کند همان طور که سایرین قربانی می کنند. و اگر احرام عمره بوده، باید نحر و قربانی در مکه انجام گیرد و صدقه هم به اندازه ی قیمت آن بدهد. یعنی هم قربانی کند و هم صدقه بدهد تا مضاعف گردد. و اگر خرگوش یا روباهی را بکشد باز باید گوسفندی را قربانی کند و معادل قیمت گوسفند هم صدقه بدهد. و اگر کبوتر حرم را بکشد باید یک درهم صدقه بدهد

افزون بر این یک درهم نیز دانه برای کبوتران حرم بخرد. درباره ی جوجه، نصف درهم و درباره ی تخم پرنده ربع درهم و هر چه محرم از روی جهالت و نادانی، یا از روی خطا مرتکب شده باشد بر او قربانی نیست مگر به اندازه خود صید فدا دهد و در این حکم عالم و جاهل مساوی هستند، ولی اگر به عمد چنین کرد گناهی مرتکب شده و آن بخشیده شده. و در مورد صید جوجه، یا تخم پرنده بر بنده یا بر آقای بنده و بر صغیر و بر ولی صغیر کفاره نیست. این کفاره بر آدم بزرگ عاقل، بالغ، آزاد و عالم واجب است، ولی اگر پشیمان شد به ندامت، عقاب و کیفر آخرت از او ساقط می گردد. [صفحه ۳۹۲] و برای کسی که در صید اصرار و پافشاری دارد اگر چه کفاره هم بدهد عذاب آخرت باقی است. و اگر به صیدی راهنمایی کرد در حالی که محرم بود و صیدی کشته شد برای او کفاره باقی است که باید فدا و قربانی دهد. اگر این قتل در شب اتفاق افتاد، و حیوان در لانه اش بود و محرم به خطا صید و قتل نمود بر او کفاره نیست. و اگر در شب از روی قصد صید کرد و حیوانی را کشت بر او کفاره و فدا واجب است. مأمون گفت: آفرین! احسنت! ای اباجعفر! حق این است که این مسأله را بنویسی که مورد استفاده ی مردم قرار گیرد. آن گاه مأمون گفت: یا اباجعفر! میل داری شما هم از یحیی بن اکثم، قاضی القضاه، سؤال کنی و مسأله ای بپرسی، همان طور که

او مسأله ای پرسید؟ امام جواد علیه السلام رو به یحیی بن اکثم نمود و فرمود: اجازه می دهی من نیز از شما مسأله ای بپرسم؟ قاضی القضاه گفت: قربانت شوم! بفرمایید، اگر بتوانم پاسخ آن را می گویم وگرنه از محضر شما استفاده می کنم. امام جواد علیه السلام فرمود: أخبرنی عن رجل نظر إلی امرأه فی أول النهار فکان نظره إلیها حراما علیه، فلما ارتفع النهار حلت له، فلما زالت الشمس حرمت علیه، فلما کان وقت العصر حلت له، فلما غربت الشمس حرمت علیه، فلما دخل علیه وقت العشاء الآخره حلت له، فلما کان انتصاف اللیل حرمت علیه، فلما طلع الفجر حلت له، ما حال هذه المرأه؟ و بماذا حلت له و حرمت علیه؟ بگو بدانم چگونه است حال آن مردی که اول بامدادان نگاهش بر زنی [صفحه ۳۹۳] حرام است و چون آفتاب بالا آمد حلال می شود، چون ظهر شد حرام می گردد، چون عصر شد نظر او حلال است، چون آفتاب غروب کرد باز حرام می گردد، چون وقت نماز عشا آمد حلال می شود، چون نصف شب شد حرام می گردد، چون طلوع فجر شد حلال می باشد. حال این زن چگونه است و چرا حلال و حرام می گردد (و در گردش یک شبانه روز به چند صورت تغییر می کند)؟ یحیی بن اکثم گفت: به خدا قسم! من هیچ راهی برای فهمیدن و تصور چنین مسأله ای ندارم و نمی دانم، اگر ممکن است ما را مستفیض فرمایی و خودت اقسام و صور حلال و حرام آن را بیان فرمایی؟! امام جواد علیه السلام فرمود: هذه أمه لرجل من الناس نظر إلیها أجنبی فی أول النهار فکان نظره إلیها حراما علیه، فلما ارتفع النهار

ابتاعها عن مولاها فحلت له، فلما كان عند الظهر أعتقها فحرمت علیه، فلما کان وقت العصر تزوجها فحلت له، فلما کان وقت المغرب ظاهر منها، فحرمت علیه، فلما کان وقت العشاء الآخره کفر عن الظهار فحلت له، فلمان کان فی نصف اللیل طلقها واحده فحرمت علیه، فلما کان عند الفجر راجعها فحلت له. این کنیزی است از مردم که اجنبی به او در اول روز نگاه کرد و نگاه به او حرام است، چون روز بالا آمد او را از صاحبش خریداری می کند و بر او حلال می شود، چون ظهر شد آزادش می کند بر او حرام می گردد، چون عصر شد تزویجش می کند بر او حلال است، چون مغرب شد ظهار می کند [۴۱۵] بر او حرام می شود، وقت عشا کفاره ی ظهار می دهد و از [صفحه ۳۹۴] ظهار توبه می کند بر او حلال می گردد، به هنگام نصف شب او را طلاق می دهد بر او حرام می شود در فجر رجوع می کند بر او حلال می گردد. طبق نقل «تحف العقول» این چند مرتبه حلال و حرام شدن به هنگام صبح، قبل از ظهر، ظهر، عصر، مغرب، عشاء، نصف شب، دمیدن صبح، از لطایف دقیق مسایل فقهی است. مأمون رو به حضار - که وجوه و شخصیت های بنی عباس بودند - نمود و گفت: آیا در میان شما کسی هست که این مسأله را بداند، یا نظیر آن را بداند، یا این اندازه فکرش عمیق و دقیق باشد؟ همه از روی حقیقت گفتند: نه، از ما هیچ کس نمی داند، ولی تو بهتر می دانی (!!) مأمون گفت: وای بر شما! من نمی دانم، این ها اهل بیتی هستند که خداوند آن ها را به

علم و دانش و فضل و کمال اختصاص داده و کوچک و بزرگ در آن ها یکسان است. مگر نمی دانید وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرمؤمنـان علی بن ابی طـالب علیهماالسـلام را به اسـلام دعوت کرده ده سـاله بود و قبول نمود و اسـلام او قبول شد، و هیچ کس را - غیر از او - در این سن و سال دعوت نکرد؟ و همچنین پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله از حسن و حسـین علیهماالسـلام در شش هفت سالگی بیعت گرفت، در حالی که از هیچ کس در چنین سنی بیعت نگرفت. آیا این صفات کمال و جلال، جمال از مختصات این خاندان نیست؟ آن ها ذریه ای هستند که در قرآن فرمود: «بعضی را بر برخی ترجیح می دهد» و اول و آخر آن هـا از جهت علم و دانش یکساننـد. بزرگ و کوچک آن ها همه عالم بما کان، ما یکون و ما هو کائن تا روز قیامت می باشند. در کتاب «ارشاد» شیخ مفید رحمه الله پس از بیان این احتجاج و مناظره علمی آمده است: مأمون رو به حضار - به خصوص بنی عباس - نمود و گفت: آیا دیدید آن چه می گفتم و شما انکار می کردید همان طور بود که گفتم و محمد [صفحه ۳۹۵] ابن علی الرضا علیه السـلام پاسـخ دندان شـکن به همه داد که همه مرعوب و مجذوب شدند؟! آنگاه رو به امام جواد علیه السـلام نمود و گفت: آیا از دخترم خواسـتگاری می کنی؟ امام جواد علیه السـلام فرمود: نعم، یا امیرالمؤمنین. آنگاه مأمون عقد دختر خود ام فضل را به امام جواد علیه السلام بست و خطبه ای خواند به شرحی که نوشته ایم. [۴۱۶] . این

وصلت دو جنبه داشت: ۱ – جنبه ی سیاسی، برای تهدید و ارعاب بنی عباس که به طرفداری امین برخاسته بودند، مأمون می خواست با این عقد و ازدواج بگوید: اگر باز شما هواخواه برادران من باشید فوری خلافت را به بنی هاشم و علویان منتقل می کنم. ۲ – شایستگی مقام علم، فضل و کمال امام جواد علیه السلام بود که به دامادی برگزید!

دامادی خلیفه

یکی از سنن اجتماعی سلاطین و فرمان فرمایان همه ی کشورها در هر عصر این بود که برای دختران خود به خلاف سنن و رسوم معمول مردم عادی – که مردها به خواستگاری زن ها می رفتند – خلفا و سلاطین داماد و همسر دخترانشان را خود انتخاب می نمودند و این انتخاب به عنوان حکم و فرمان شاهان تکلیف قانونی داشت. یعنی تمرد از آن به ضرر و زیان داماد، یا خاندان او تمام می شد. علاوه بر این، چون اکثر مردم خود را به سلاطین، خلفا و فرمانفرمایان نزدیک می سازند و کوشش در نزدیکی و تقرب می نمایند، تا از عنوان ارتباط با دربار سلاطین و خلفای عصر وجهه ی ملی بدست آورند و در امور زندگی و شؤون حیاتی مجذوب گردند، یا مردم را مرعوب سازند و چه بسیار مردمی که در این راه بذل [صفحه ۳۹۶] سعی می نمودند و حتی شؤون محترم زندگی را هم زیر پا می گذاشتند و از هیچ کاری – اگر چه برخلاف عقل، عفت، فضل و کمال هم باشد – دریغ نمی دارند تا خود را به دربارها نزدیک نمایند و با این تقرب بر رقاب و گردن خلق سوار شده و اسب تازی کنند و بر عرض، ناموس و حقوق خلق حکومت و

فرمان روایی یابند. ما این حقیقت را در دوران زندگی در کتاب های بسیاری مطالعه نموده و از نزدیک دیده و مشاهده کرده ایم. سعدی گوید: تقرب به دربار سلاطین اگر چه تأمین نانی دارد، ولی خطر جانی هم دارد. نگارنده گوید: تأمین نانش به تشویش و اضطراب و خطر جانش در دنیا و آخرت حتمی است. از طرفی، در جامعه رسم نبوده و کسی را جرئت و شهامتی در کار نبوده که به خواستگاری دختران پادشاهان برود. از این رو، شخص خلیفه، پادشاه، یا رئیس جمهور - هر که باشد - خودش با آشنایی که با خانواده ها و اطرافیان و درباریان خود دارد، جوانی را به دامادی انتخاب می کند. البته پس از انتخاب، رد فرمان جایز نیست، مگر پس از مردن شاه، یا خلع او از آن مقام، چه بسیار دیده شده چنین دامادانی که پس از خلع مقام پدر زن دختران سلاطین را تحکم می کردند و روابط حسنه ی بین آن ها نبود، یا به علل و جهات دیگری که خودسری و خودمختاری و توقعات بی جای این گونه دختران سبب طلاق یا رهایی می شده است. به ندرت هم دیده شده که روابط اخلاقی، یا توافق اخلاقی - خواه خوب، یا بد - آماده بوده و زندگانی را در یک افق نزدیک به همان دستگاه ها به پایان برسانند. امام جواد علیه السلام در سن نه سالگی برازندگی خود را از جهات علم و کمال و فضل و ادب در مجالس رسمی مقام خلافت به ظهور رسانید، شیخ و شاب، پیر و جوان [صفحه ۳۹۷] کهل و برنا همه شناختند که این میوه، شجره ی نبوت و امامت است. ادب،

علم و سخاوت این جوان هاشمی علوی و مسائل سیاسی که قبلا مطرح شد موجب شد که مأمون دختر خود به نام ام فضل را به امام جواد علیه السلام نامزد کرد و آن حضرت را به دامادی برگزید. امام جواد علیه السلام به حکم ادب و اجبار نمی توانست این زن را رد کند از این رو، قبول کرد و مدتی کوتاه کنار کاخ سلطنتی خلافت در بغداد مورد توجه، اکرام و احترام بود تا آن حضرتش اجازه مراجعت به مدینه گرفت و مأمون به همراه ام فضل آن ها را به مدینه فرستاد، ولی این زندگانی زناشویی جز تلخکامی حاصل نداشت و به جنایتی خاتمه یافت.

تزویج ام فضل به امام جواد

در این واقعه تاریخی دو موضوع مورد بحث و توجه است: نخست آن که، سلاطین و خلفا برای دختران خود دامادی انتخاب می کنند که برازنده ی وصلت با خاندان سلطنتی، و در خور آمد و رفت و معاشرت با درباریان و مقام عالی خلافت باشد. دیگر آن که، اکثر این دامادها به صورت ظاهر مطیع، منقاد و فرمان بردار بوده اند، اگر چه در خارج عنوان دامادی شاه را دارند، ولی در حقیقت بنده، زیردست و زیر فرمان مقام عالی هستند. این دو موضوع از جهت روان شناسی و علم الاجتماع با توجه به علت و معلولیت و اسباب و موجبات قابل توجه است و بایستی این نکته ی اجتماعی تجزیه و تحلیل شود، به خصوص درباره ی دامادی امام جواد علیه السلام به مأمون، که بزرگترین خلیفه عباسی بود. نکته ی دیگر آن که، چرا اکثر دختران مقامات عالی با شوهر خود بدرفتاری می کنند و توقع دارند که شوهرشان فرمان بردار و زیردست آن ها باشند و یا مرتکب

[صفحه ۳۹۸] جنایت هایی می گردند که دیگران جرأت ارتکاب آن را ندارند. این هم موضوع روان شناسی قابل توجهی است که در علم الاجتماع یک فصلی دارد و مطالعه ی آن برای زندگانی اجتماعی سرمشقی لازم الرعایه است.

یک مسأله ی عجیب

در کتاب «تحف العقول» یک مسأله ی عجیبی را نقل می کند و می گوید: روزی مأمون، به یحیی بن اکثم گفت: آخر تو نیز یک مسأله طرح کن که بتوانی ابن الرضا را مقهور نمایی. یحیی این مسأله را طرح کرد و از آن جایی این مسأله مخصوص اهل علم است فهم آن را به ذوق خوانندگان فاضل وامی گذاریم. مسأله قریب بدین مضمون آمده است: یحیی بن اکثم پرسید: آیا مردی با زنی که با او زنا کرده می تواند ازدواج کند زوجیت و عقد او حلال است یا نه؟ امام جواد علیه السلام فرمود: یدعها حتی یستبرئها من نطفته و نطفه غیره، إذ لا یؤمن منها أن تکون قد أحدثت مع غیره حدثا، کما أحدثت معه، ثم یتزوج بها إذا أراد فإنما مثلها مثل نخله أکل رجل منها حراما ثم اشتراها فأکل منها حلالا. [۴۱۷] . آن زن را وامی گذارد تا استبراء کند، از نطفه ی خود و نطفه ی دیگران، زیرا ایمن نیست که با دیگری هم کار خلافی انجام نداده باشد همانطور که با وجود او انجام داده. چون مطمئن شد که نطفه زنا در او نیست با او تزویج کند مانعی ندارد. و استدلال فرمود که: مثل آن زن، مثل درخت خرمائی است که مردی [صفحه ۳۹۹] عابر از خرمای آن بدون اجازه می خورد و بر او حرام است، اما پس از آن، درخت را می خرد و از خرمای آن

بخورد برای او حلال است. یحیی بن اکثم در این مسأله مقهور و مات و مبهوت ماند. از طرح این مسأله پیدا است که در عصر این امام علیه السلام اصول مطالب حل شده بود و مباحث فقط روی فروع دور می زد، آن هم فروع احتمالی و بعید الوقوع. چه در زمان امام رضا علیه السلام - که ثامن الحجج می گفتند - بحث اصولی از نظر توحید و نبوت با مناظرات نمایندگان ادیان در حضور مأمون خاتمه یافته و مفروغ عنه بود، دیگر برای کسی از آن همه عقاید و افکاری - که در «زندگانی امام رضا علیه السلام» نوشتیم - باقی نمانده بود مگر به عناد و لجاج وگرنه، مسایل عقیدتی و اصول ایمان تجزیه و تحلیل شده بود.

مجلس عقد و جشن ازدواج امام جواد با دختر خلیفه

پس از مناظرات و گفت و گوهای بنی عباس با مأمون و کشمکش های فامیلی و خانوادگی از یک طرف، و ظهور و بروز نبوغ امام جواد علیه السلام در سن نه سالگی از طرف دیگر موجب شد که مأمون تصمیم خود را به اجرا بگذارد و دختر خود ام فضل را - که از زن ایرانی او بود - به امام جواد علیه السلام عقد بندد. این مجلس عقد و عروسی طبق شرحی که شیخ مفید رحمه الله و دیگران نقل کرده اند این گونه برگزار شد: بنابر اعتراضی که بنی عباس کردند و با احتجاج، قاضی القضاه محکوم و مقهور گردید مأمون بر آن ها فائق آمد و گفت: تشخیص من صائب بود و در همان مجلس پس از تسلیم بنی عباس رو به امام جواد علیه السلام کرد و گفت: آیا شما خطبه می خوانید؟ امام جواد علیه السلام فرمود: بلی. مأمون گفت: پس شروع کنید، قربانت

شوم! من از اعماق دلم راضیم که دختر [صفحه ۴۰۰] خود ام فضل را به شما تزویج کنم، اگر چه قوم من - بنی عباس - در این امر مخالف و بداندیش باشند.

متن خطبه عقد

امام جواد علیه السلام فرمود: الحمد أقرارا بنعمته، و لا ـ إله إلا ـ الله إخلاصا لوحدانیته، و صلی الله علی محمد سید بریته، و الأصفیاء من عترته. أما بعد، فقد کان من فضل الله علی الأنام أن أغناهم بالحلال عن الحرام، فقال سبحانه: (و أنکحوا الأیامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم إن یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم) [۴۱۸] . ثم إن محمد بن علی بن موسی یخطب أم الفضل بنت عبدالله المأمون و قد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و هو خمسمائه درهم جیادا فهل زوجته یا أمیرالمؤمنین! بها علی هذا الصداق المذکور؟ قال المأمون: نعم، قد زوجتک - یا أباجعفر! - ابنتی علی الصداق المذکور فهل قبلت النکاح؟ فقال ابوجعفر علیه السلام: قد قبلت ذلک و رضیت به. [۴۱۹] . حمد و ستایش خدا و اقرار و اعتراف به نعمت او است و لا اله الا الله کلمه ی توحید و اخلاص برای یکتائی او است. و درود خدا بر حضرت محمد که سرور همه ی موجودات است و بر برگزیدگان از عترت و خاندانش. اما بعد، از عنایت و فضل خداوند بر مردم جهان این است که آن ها را در سایه ی عقد زناشویی که حلال است از حرام بی نیاز فرموده و در [صفحه ۴۰۱] قرآن مجید فرموده است: «بی همسرانتان و غلامان کنیزان شایسته ی خود را همسر دهید، اگر

فقیر و تهیدستند، خدا از فضل خویش بی نیازشان می سازد، و خدا گستراننده ی دانا است». آنگاه فرمود: محمد بن علی بن موسی خواستگاری می کند ام فضل، دختر عبدالله مأمون را و صداق او را مانند صداق جده اش فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - که پانصد درهم بود قرار می دهد. آنگاه رو به خلیفه نمود و فرمود: آیا شما با این صداق او را تزویج می کنید؟ مأمون گفت: بلی، من به این صداق دخترم ام فضل را به عقد زناشویی به شما تزویج می کنم، آیا شما این نکاح را قبول دارید؟ امام جواد علیه السلام فرمود: آری، قبول دارم و بدین زناشویی راضیم. مسعودی در «اثبات الوصیه» عبارت دیگری آورده که با عبارت «تحف العقول» تفاوت دارد، ولی در متن عقد ازدواج هیچ گونه تفاوتی نیست، تنها تفاوتش در این است که: آیا این مراسم در مرو خراسان بوده یا در بغداد؟ و آیا پس از شهادت امام رضا علیه السلام بوده، یا پیش از آن و تشریفات این مجلس عقد چگونه برگزار شده است؟ در «تحف العقول» می نویسد: مأمون فرمان داد تا مجلس رسمی آراستند، مردم را از عامه و خاصه به چنین عقد امام جواد علیه السلام دعوت نمودند. اشراف و عمال دولتی از لشکری و کشوری حضور داشتند و هر یک بر حسب مراتب و طبقات خود حضور یافته و در جشن عقد دختر خلیفه شرکت نمودند. از طرفی، یک کشتی عطر و بوی خوش، انواع سکه ها و لباس های حریر حاضر کردند که هر کس وارد می شود قبلا خود را معطر، ملبس و مزین نمایند و وارد مجلس [صفحه ۴۰۲] شود. انواع و

اقسام خوردنی ها، میوه ها و جوایز گوناگون، هدیه های زیادی از سکه های طلا و نقره و اسناد املاک آماده شده بود که به هر کس در خور و قدر و منزلت و شخصیتش به یادگار جشن دختر خلیفه با امام جواد علیه السلام صله و جایزه دهند. هنگامی که مجلس آماده شد، امام جواد علیه السلام را آوردند و بر جایگاه مخصوصی که تهیه کرده بودند، نشاندند مردم دسته دسته با تحفه ها و هدیه ها شرفیاب می شدند و تهنیت و تبریک می گفتند. امام جواد علیه السلام به هر دسته، سه طبقه از سکه های نقره و ظروفی از مشک و زعفران و عطریات و فرمانی به نام اسناد مالکیت به عنوان هبه و بخشش اعطا می فرمود و اراضی موات و غیر موات را اقطاع می نمود. مردم می آمدند، خطبا، شعرا و گویندگان مدح و مناقب می خواندند و صله ها، هدیه ها و جوایز می گرفتند. مجلس به گونه ای آراسته شده بود که هر واردی با یک جایزه و سند مالکیت ملکی و ظرف عطری و ظرفی سکه و بسته ای لباس خارج می شد. نوشته اند: هر کس وارد این مجلس جشن می شد چون بیرون می رفت بی نیاز و توانگر شده بود. اگر کسی می خواست خارج شود باید اسناد مالکیت و برگه های دریافت جوایز دستش باشد وگرنه به او اجازه خروج نمی دادند. پس از برگزاری مجلس جشن، مأمون، خلیفه ی عباسی دستور داد آن چه باقی مانده بود صدقه بدهند و تمام مردم شهر را از صدقات جشن عقد امام جواد علیه السلام برخوردار نمودند. نگارنده گوید: مثل این که مأمون در نظر داشت همان گونه که برامکه جشن عقد جعفر برمکی را گرفتند، او نیز می خواست برتر، مهم تر و بالاتر از

آن جشن را برای [صفحه ۴۰۳] دخترش بگیرد. البته روی مبانی ظاهری نیز همین طور بود، زیرا قدرت مالی مأمون به حد کمال قدرت مالی خلفای عباسی رسیده بود و در پایان سال، با این همه بذل و بخشش ها بیش از ده میلیون دینار موجودی صندوق بیت المال مسلمانان، یا خزانه دارایی دولت عباسی بود. او می خواست هم چنین جشن عروسی برای دخترش بگیرد و هم به افتخار امام نهم علیه السلام که شخصیت آسمانی و نابغه دوران در سن نه سالگی بود - این جشن به این عظمت را برگزار نماید. نکته ی دیگری که به نظر نگارنده می رسد این که: سر بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی امام جواد علیه السلام که فرموده بود: «از این فرزند برکاتی به شیعه می رسد» این است که هم برکات مالی به دست این امام در جشن عقد داده شد و هم مردم خراسان، بغداد و کشور پهناور اسلامی امام جواد علیه السلام را در سن نه سالگی و به مقام علمی شناختند. بدون تردید اگر امام جواد علیه السلام این مسایل علمی را در مجالس خصوصی تدریس می فرمود آن اثر را نداشت که در مجلس رسمی خلافت به وجوه، شخصیت ها، اعیان و رجال دولتی تعلیم فرمود و مشکل ترین مسایل فقه اسلام را در این سن آموزش داد و مردم دنیا را متوجه خود ساخت. شیخ مورخان می نویسند: ثم أمر فنثر علی أبی جعفر رقاع، فیها ضیاع و طعم و عمالات. و این ها اضافه بر عطریات و سکه های جشن و لباس های حریر و اشیای نفیسی بود که در روز جشن به مردم هدیه می شد. شیخ مفید رحمه الله می نویسد: و

لم یزل المأمون مکرما لأبی جعفر علیه السلام، معظما لقدره مده حیاته یؤثره علی ولده و جماعه [صفحه ۴۰۴] أهل بیته. [۴۲۰] . مأمون تا زنده بود و از لظهار اکرام و تجلیل به مقام و منزلت امام جواد علیه السلام خودداری نمی کرد و او را بر خاندان خود ترجیح می داد.

جنایت دختر خلیفه

ما در کتاب «عاشورا چه روزی است؟» نوشتیم که: زن، زودتر از همه چیز، تحت تأثیر مقام، جاه و منصب، سپس مرعوب قدرت مال و عنوان قرار می گیرد و پس از این، مجذوب عشق، دوستی و وجاهت است. ام فضل، دختر مأمون مولود قدرت، سیاست، دانش و کیاست بود. او در خاندانی بزرگ شده بود که زنانی همچون عباسه و زبیده وجود داشت. او هم میل داشت که در سیاست کشور مورد شور و شریک جلسات آرای عمومی سیاسی باشد. اینک پدرش او را به پسری داده که از جهت جوانی، علم و دانش، فضیلت و کمال شبیه و نظیری نداشت، ولی ام فضل از نظر سن از امام جواد علیه السلام بزرگتر بود و می خواست به امام جواد علیه السلام تحکم و فرماندهی داشته باشد. روح ضعیف این زن گمان می کرد که امام جواد علیه السلام همانند سایر دامادان سلاطین و خلفا است و می توان او را زیر فرمان گرفت. از این جهت، ام فضل نتوانست با امام جواد علیه السلام توافق اخلاقی حاصل کند. او زن پرمدعا، خودخواه، خود مختار، لجوج و متکی به مقام خلافت پدرش بود و با خود می گفت: اگر از شوهرم به پدرم شکایت نمایم او را تنبیه می کند. از طرفی امام جواد علیه السلام در مدینه کنیزی گرفت و ام فضل به پدرش مأمون شکایت کرد. و

قد روی: الناس أن أم الفضل کتب إلی أبیها من المدینه تشکو أباجعفر علیه السلام [صفحه ۴۰۵] و تقول له: إنه یتسری علی و یعیرنی. فکتب الیها مأمون: یا بنیه! إنا لم نزوجک أباجعفر لتحرم علیه حلالا فلا تعادیه کرما ذکرت بعدها. گفته اند: شکایتی ام فضل به پدرش نوشت این بود که: اباجعفر زنی گرفته و مرا ترک نموده است. مأمون پاسخ داد: من تو را به اباجعفر تزویج نکردم تا حلالی را حرام کنی، تو دشمنی مکن و خصومت منما که او مرد کریمی است، با تو به مهربانی رفتار خواهد کرد. [۴۲۱] . منظور مأمون به دخترش این بود که: تو می گویی من امام جواد علیه السلام را از یک حکم شرعی - که حق اوست - باز دارم و تأکید کرد که تو، باید سازش کنی و از او اطاعت نمایی، او عالم، حکیم، فاضل و امام است. مأمون، دختر خود را به اطاعت و صبر و شکیبایی امر کرد و چون ام فضل از راه پدر مأیوس شد، دست به جنایت های زنانه و جاهلانه داخلی زد، تا آن که امام علیه السلام را به وضع تأثرآوری مسموم کرد و دل دوستانش را جریحه دار نمود.

امام جواد و رفتار دختر مأمون

رفتار زنان عقیم با شوهران خود در بیشتر موارد روی یأس، حرمان و ناامیدی است. این رفتار پست هم مولود سستی ایمان و اندیشه و افکار ناپسند است. وقتی ایمان کامل نباشد قهرا افکاری مسموم تولید می شود. از نظر روان شناسی و علم الاجتماع یکی از علل و اسباب پدیده ی بد، محرومیت های اجتماعی است، اعم از آن که این محرومیت ها واقعا روی مقدرات بوده یا روی افکار و اوهام باشد. [صفحه

۴۰۶] در هر حال، محرومیت است و محرومیت موجب انحراف فکر می گردد. فقر در درجه ی اول محرومیت قرار گرفته که آدمی را از راه تقوی و صلاح خارج می کند، مگر دلهای بیدار و هوشیار و مردمان نیرومند و قویم الایمان که قرآن هم حاکی این معنی است: (إن النفس لأماره بالسوء إلا ما رحم ربی) و رحمت پروردگار در سایه ی عنایت و توجه به کمال است که اگر خود انسان مراقبت داشته باشد از چنگال نفس اماره رهایی یافته و به کمال مطلوب خود خواهد رسید. از سوی دیگر، شیطان نیز آن گاه که در انحراف خود تیرش به سنگ می خورد عرض می کند: (لاغوینهم أجمعین - إلا عبادك منهم المخلصین) [۴۲۲] که مستثنی به اخلاص از چنگ شیطان و نفس اماره رهایی می یابد. در هر حال، یکی از محرومیت های اجتماعی، عقیم ماندن زن، یا مرد است که البته این امر در زنان بیشتر مؤثر است و سبب انحراف و سوء قصد و اعمال زشت می گردد، به خصوص زنی که قدرت مالی و اتکای مقامی هم داشته باشد. ام فضل، دختر خلیفه ای است که از او به امپراطور اسلام تعبیر شده. یعنی در قدرت مالی و مقام و سطوت عالی ترین درجه را دارد. اما پدرش آن قدر نسبت به ابن الرضا، شوهر ام فضل ابراز علاقه دارد که هیچ وقعی به سخنان سعایت آمیز دخترش نمی گذارد و ام فضل از این جهت هم محرومیت شگفت انگیزی کشید و منتظر فرصت بود تا پدرش از دنیا رفت، عمال سیاست که از مقام و منصب حضرت اباجعفر ثانی محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام بیمناک بودند آن حضرت را با ام فضل

دعوت کردنـد که تفقـد و صـله رحم و دیداری تازه نمایند. این مسافرت به عراق - که در سال ۲۲۴ رخ داد - وضع امـام علیه السـلام را در نظر بنی عبـاس دگرگون ساخت. یعنی ام فضل سـعایت های متراکم خود را که در گلویش [صـفحه ۴۰۷] عقده بسته بود نزد اقوام و اقاربش بیرون ریخت و آن ها هم با سابقه ی عظمت مقامی که ابن الرضا داشت با قدرت علمی و فضیلت اخلاقی و ترس از این که مبادا در این اختلافات داخلی علویان سرحلقه سیاست را از دست بنی عباس بربایند به خود ام فضل متوسـل شـده و خودش را واسـطه جنـایت فجیعی قرار دادنـد. ام فضـل به وسـیله ی عمویش معتصم، دسـتخوش تمایلات قرار گرفت. محرومیت از فرزنـددار شـدن - که قریب پـانزده سـال از زنـاشویی بـا ابن الرضا صاحب فرزنـدی نشـده بود - و نیروی تحکم و خودفروشـی بر شوهر و دیگران و در عین حـال، حقـارت و محرومیت، بی وقع مانـدن درخواست هـا و تقاضاها که به سخنان او وقعی نمی نهنـد؛ اینک خود را یافت و به کام دل رسـید و در این آرزو بود که او هم هماننـد زبیده یا عباسـیه بشود، ولی نهاد بـدش مانع این بزرگی او شد. او دل بدسرشت خود را تسـلیم دشـمنان شوهر کرد و آن ها با وعده ی شوهر بهتری و مقـام و سـریر لایقتری به او وعـده دادنـد تا دست نحس خود را به خونی بیالایـد که فرار از آن غیر ممکن بود. ام فضل که در نهاد زن بودن ضعیف و سخیف بود، این عمل را پذیرفت و مرتکب جنایتی عظیم شد.

چگونه امام جواد مسموم شد؟

در این که امام جواد علیه السلام مسموم شدند هیچ اختلافی در

میـان مورخان نیست همه ی مورخان از سـنی و شـیعه اتفاق نظر دارنـد که امام جواد علیه السـلام به اشاره ی معتصم عباسـی و سعایت جعفر، پسـر مأمون به دست ام فضل، دختر مأمون عباسـی مسموم شد ولی درباره ی آن سم در انگور، یا غذا، یا شربت اترج بوده، بین مورخـان اختلاـف نظر است. آنچه از مضـمون اخبار اسـتفاده می شود این است که: بایستی هر سه مورد به نظر موافق تلقی شـود، زیرا دشــمن برای از بیـن بردن حریـف بـه انـواع وسایـل متوسـل [صـفحه ۴۰۸] شـده، چنـانچه پـدر و جد بزرگوارش، همچنین پـدران و اجـداد آن ها را دشـمنان مخالف سرسـختشان چنـدین بار مسـموم نموده انـد، نهایت این که در انواع سم، یا چگونگی آن و تأثیر سم اختلاف بوده است. افزون بر این چنـدین بار شـده که امام صادق، امام محمـد باقر و امام موسـی کاظم علیهم السـلام پس از مسـمومیت سـر قبر جـدشان می رفتند و طلب بهبودی می کردند و خداوند در اثر توجهات رسول خدا صـلی الله علیه و آله سم را بی اثر می گذاشت و بهبودی می یافتند. البته پیشاپیش امام جواد علیه السـلام سرنوشـت خود را بیان فرموده بود که در این سن به سم زن خود کشـته خواهـد شده. از این رو، دیگر برای بهبودی در قبال دعا و توسـل مورد نـداشت و خود امام علیه السـلام می دانست که بایـد از این جهان رخت بربندد و نمی تواند بیش از بیست و پنج سال در این دنیا باقی بماند. در هر حال، بنابر آنچه نوشته اند از امام جواد علیه السلام برای نخستین بار در حین ورود به بغداد در خیمه ی بیرون شهر در حال استقبال با شربت اترج مسمومی پذیرایی کردند. آن

شربت اثر فوری نداشت، ولی متعاقب آن، مهمانی وزیر معتصم بود که غذای مسموم، امام جواد علیه السلام را منقلب نمود به طوری که عرق بر جبینش نشست و همان درسی که پدرش به مأمون داد؛ همان درس را به معتصم و درباریان داد و از مجلس بیرون رفت و فرمود: بهتر است که در مجلس و منزل تو به حال مسمومیت از دنیا نروم. همان گونه که امام رضا علیه السلام آن گاه که پس از مسمومیت برخاست برود مأمون پرسید: یابن عم! به کجا می روی؟ فرمود: آن جا که مرا فرستادی و بهتر است در منزل تو نباشم. سومین باری که امام جواد علیه السلام را مسموم کردند، هنگامی بود که انگور رازقی مسمومی را که معتصم به وسیله ی ام فضل به اصرار به آن حضرت خورانید. آن زن بد [صفحه ۴۰۹] نفس لئیم دستور داده بود که همه آب های حوض، کوزه و حتی دلو و طناب چاه را از دسترسی حضرتش برداشته بودند تا آبی پیدا نشود که اثر سم را خنثی و بی اثر سازد. از این رو، امام جواد علیه السلام بدین سم مسموم شد و درون آن حضرت که از سموم سابق تأثیر دیده بود به یکجا و ناگهان از کار ایستاد و حضرتش در آن حال عطش و انقلاب و التهاب درونی در حق زنش و دشمنانش نفرین کرد و آن ها به شرحی که دیدیم در مدت کوتاهی به امراض بی درمانی گرفتار شدند تا جان سپردند. ظلم و ستم در هر حال بد است و بدتر آن که نسبت به یک مقام و شخصیت بزرگ پاک نهادی باشد. آن هم زنی به

دست خود شوهر بزرگواری همچون امام جواد علیه السلام را در سنین جوانی و برومندی نهال عمر، مسموم سازد. خدایش لعنت کند و آن ها را به عذاب دامنه داری معذب سازد.

کوشش مأمون برای همرنگ ساختن امام جواد با خودش

ابن شهر آشوب از محمد بن ریان - که پدرش از اصحاب امام رضا علیه السلام و خودش از اصحاب امام جواد علیه السلام بود - روایت کرده و می گوید: مأمون بسیار کوشش نمود که امام جواد علیه السلام - که جوان بود - همرنگ خود سازد و او را به دنیا میل دهد و مجذوب مادیات کند. او هر حیله ای بکار می برد در امام جواد علیه السلام مؤثر نمی شد، تا آن که دختر خود را به صورت شرعی به آن حضرت داد و در ایام زفاف، انواع ملعبه و عیش و نوش فراهم ساخت و موجبات تفریح و خوشی، یا فسق و فجور را فراهم نمود. از جمله دستور داد که در آن شب صد کنیز زیبا با لباس های ملون و مفرح که هر یک جامی در دست داشتند و جواهراتی در آن بود به استقبال امام جواد جوان علیه السلام بروند و قهرا باید طبیعت جوانی مایل به این شهوات - که غریزه ی طبیعی آدمی در آن سن است - باشد، ولی امام جواد علیه السلام به هیچ یک التفاتی نکرد، نگاهش [صفحه ۴۱۰] روی زمین بود تا به حجله ی عروس رفت. کنیزکان به دستور مأمون در اطراف او به رقص و شادی پای کوبان و دست زنان می گشتند و امام جواد علیه السلام به هیچ یک نظر و توجهی نداشت. مأمون، مخارق مغنی را طلبید او - به اصطلاح امروز - بزرگترین باز?گر عصر بود که هم صدای

خوبی داشت و هم چنگ و رباب خوب می نواخت و ریش بلندی هم داشت که تقلید و بازی گیری می کرد. مأمون به او گفت: میل دارم توجه ابوجعفر را به این همه موجبات شادی جلب کنی تا ببیند چندین صد نفر اطراف او چه می کنند؟ شاید به دنیای مادی میل نماید (!!). مخارق گفت: کار من همین است، اجازه بده در مقابل او بنشینم و توجه او را جلب کنم. مخارق آمد: در مقابل امام جواد علیه السلام نشست و شروع به خواندن، نواختن، مسخرگی و ملعبگی نمود. هر چه به شدت به مطربی پرداخت اثری در امام جواد علیه السلام نکرد تا خسته شد، آن گاه حضرت یک جمله ی کوتاهی به او فرمود: اتق الله یا ذالعثنون! ای ریش دراز! از خدا بترس. مخارق چنان بر خود لرزید که دیگر تا زنده بود، رباب را بدست نگرفت، آواز نخواند و مطربی نکرد. [۴۲۳] .

سعایت ام عیسی، دختر مأمون و معجزه ی امام جواد

زندگانی اجتماعی یک شبکه ی به هم پیوسته ای است که مطالب آن نیز به هم ارتباط دارد و غیر قابل تجزیه است و چه بسا هر موضوعی علت برای موضوع [صفحه ۴۱۱] دیگر است، یا به علت هر پیش آمدی را در کار دیگری می توان جستجو کرد و با توجه به سلسله علل و معلول، هیچ امری بدون علت نیست، جز آن که بشر عالم و آگاه به علل نمی باشد و بسیاری از علل وقایع برای آدمی مخفی و پنهان است. در این روایتی که هم اینک می خواهیم بنویسیم، نکات و دقایق تاریخی نهفته است که هر یک از آن، معلول عللی است و برخی از معلول ها چند علت دارد که با

توجه به حقـایق امر می توان رموز و اسـرار تاریـخ را هم دریـافت. سـید بن طاووس رحمه الله - که از بزرگان متتبعین در علوم اسـلامی است - در کتـاب «مهـج الـدعوات» برای شأن نزول حرز امام جواد علیه السـلام و آثار مترتبه برای آن روایتی نقل می کند که جالب و جاذب است. وی می نویسد: ابونصـر همدانی، از حکیمه، دختر امام جواد علیه السلام چنین نقل می کند: پس از وفات امام جواد علیه السـلام نزد ام عیسـی دختر، مأمون رفتم - که زن آن حضـرت بود - تا او را تعزیت بگویم [۴۲۴] دیدم در مصیبت امام علیه السلام جزع می کند و می خواست گریه کند که من برای تسلای او و انصراف از جزع و گریه از فضایل، کرم، حسن خلق، شـرف و بزرگواری آن حضـرت - که موهبت الهی بود - سـخن به میان آوردم و از عزت و کرامت او سخن گفتم. ام عیسی گفت: بزرگواری او بالاتر از این ها است که شما می گویی: من اکنون تو را از یک امر عجیبی آگاه می سازم که از همه ی این حکایـات بالاـتر و مهمـتر است؟ گفتم: آن چیست؟ ام عیسـی گفت: من همیشه جهت امـام غیرت [۴۲۵] می کردم و مراقب بودم اگر [صـفحه ۴۱۲] سـخنانی سـخت می شـنیدیم به پدر خود می گفتم و او را علیه امام تحریک و سعایت می کردم، پدرم نیز همواره به من می گفت: تحمل کن، صبر کن که او فرزند پیامبر است و صـله از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می باشد. روزی نشسته بودم، دختری از درب خانه آمد و به من سلام کرد. گفتم: تو کیستی؟ گفت: از فرزندان عمار یاسر و زن امام جواد علیه السلام همسر

تو می باشم. این سخن چندان به من سخت آمد و غیرت مرا فرا گرفت که خواستم به صحرا روم و یا جلای وطن کرده و از آن آواره شوم، و شیطان مرا بر آن داشت که نزدیک بود آن دختر را بزنم و بیازارم، ولی قهر خود را فرو بردم و خلعتی به او دادم تا از منزل بیرون رفت آن گاه نزد پدرم رفتم. [۴۲۶] . پدرم در حال مستی بود، من هم آن چه دل تنگم داشت برای او گفتم، او لایعقل بود، غلام سیاهی داشت، او را صدا کرد و گفت: شمشیر مرا بیاور، شمشیرش را آورد و به دستش گرفت و سوار بر مرکب شد و رفت، گفت: و الله! من می روم و او را می کشم. من چون این سخن از پدرم شنیدم سخت پشیمان شدم، گفتم: کاش به او چیزی نمی گفتم. آن گاه کلمه ترجیع بر زبان جاری ساخته (انا لله و إنا الیه راجعون) خواندم و گفتم: چه به سر خود آوردم و شوهر خود را به کشتن دادم، من به سر و صورت می زدم و پشت سر پدرم می رفتم. پدرم به خانه ی امام جواد علیه السلام رسید وارد خانه شد و او را با حالت مستی با شمشیر زد و پاره پاره کرد و برگشت، من هم با کمال پریشانی و اضطرار از آن حال برگشتم و تا صبح به خواب نرفتم که این چه کاری بود کردم؟ و چه سخنی بود که با [صفحه ۴۱۳] پدرم گفتم، آن هم در حال مستی که چیزی نمی فهمید چه عملی کرد، فردا چه خواهد شد؟ صبح شد، نزد پدر رفتم،

گفتم: این چه کاری بود دیشب کردی؟ تازه به هوش آمده بود، متوجه شد و گفت: چه کردم؟ گفتم: پسر امام رضا را کشتی و قطعه قطعه کردی. گفت: راست می گویی؟! آن گاه سخت پریشان شد و ساعتی بی هوش گردید به هوش آمد گفت چه کاری کردم، سپس غلام را صدا کرد و گفت: فوری برو خبری از محمد تقی ابن الرضا برایم بیاور. یاسر خادم دوید، شتابان به سوی منزل امام جواد علیه السلام رفت، مأمون به سر و صورتش می زد، به جهت کاری که در حال مستی کرده بود. و می گفت: تا قیامت رسوا شدم و هلاک گردیدم. یاسر خادم با حال پریشان، منزل امام رفت، دید خبری از سر و صدا نیست، وارد منزل شد، دید امام بر سر سجاده نشسته نماز می خواند و بعد مسواک می نماید. یاسر گوید: سلام کردم، عرضه داشتم حال شما چطور است؟ فرمود: بد نیست. من به بهانه آن که بدن او را ببینم آیا در اثر شمشیرهایی که مأمون بر پیکر او زده زخمی هست، یا نه، عرض کردم: یابن رسول الله! دلم می خواهد این پیراهن خود را برای تیمن و تبرک به من دهی تا در آن نماز بخوانم. چون امام جواد علیه السلام پیراهنش را در آورد و به من بخشید. من به بدنش نگاه کردم، دیدم مانند عاج سفیدی است که زردی فریبنده ی به آن آمیخته باشد، و هیچ اثری از زخم و جراحت و حتی برآمدگی و ضرب و زجری نبود. من هم خداحافظی [صفحه ۴۱۴] کردم، فوری نزد مأمون برگشتم، گزارش سلامتی امام جواد علیه السلام را دادم. مأمون خیلی خوشحال شد و گفت:

این معجزه ی بزرگی از امام جواد علیه السلام است و گفت: من یادم هست که شمشیر را گرفتم و سوار شدم و به خانه ی او رفتم، ولی کشتن او را یاد ندارم، نمی دانم چه شد؟! خدا این دخترم لعنت کند که مرا به چنین حالی واداشت. آن گاه گفت: به ام عیسی بگو: اگر یک بار دیگر از محمد بن علی، ابن الرضا شکایت نمایی، یا بی اجازه از خانه او بیرون آیی از تو انتقام می کشم. مأمون از یک طرف دخترش را تهدید کرد که دیگر در حق شوهرش سعایت نکند. از طرف دیگر، بیست هزار دینار به یاسر خادم داد و گفت: این مبلغ و آن اسب را - که «شهری» نام داشت و دیشب سوار شده بود - خدمت ابن الرضا ببر و سلام مرا به او برسان و بگو: سوار شود و به تمام هاشمیان امر کن که برای سلام و عرض تهنیت بدان حضرت وارد شوند و بر او سلام و درود بفرستند. یاسر خادم گوید: اسب را با بیست هزار دینار برای امام جواد علیه السلام بردم. آن حضرت سوار شد همه ی هاشمیان بغداد را خبر کردم که به حضور امام ابن الرضا آیند و سلام و درود فرستند. امام جواد علیه السلام لحظه ای تفکر آنگاه تبسم کرد و فرمود: آیا بین ما و مأمون چنین عهدی بوده که با شمشیر برهنه بر من حمله کند؟ آیا نمی داند نگهبان و حافظ من دیگری است و یاری دهنده ام، بین من و او مانع است؟ من عرض کردم: یابن رسول الله! از این سخن درگذر و او را عتاب مکن که دیشب سخت مست بوده که چیزی نمی فهمیده. مست بوده

اگر غلط کرده که فراوان کنند مستانا و با این پیش آمد نذر کرده که دیگر شراب نخورد و مست نشود که شراب از پلیدی های شیطان است. [صفحه ۴۱۵] آن گاه یاسر تقاضا کرد که: چون به حضور مأمون تشریف بردی، ابدا به روی خود نیاور و از این مقوله سخن مگوی. حضرت فرمود: همین قصد را داشتم که به روی خود نیاورم و در ورطه ی فراموشی بگذارم. امام جواد علیه السلام به نزد مأمون رفت، مأمون از حضرتش استقبال کرد و او را در آغوش گرفت و بوسید، ترحیب و تهنیت گفت و اجازه نداد کسی وارد شود، با هم دو نفری مذاکراتی کردند. چون مجلس خصوصی پایان یافت امام جواد علیه السلام فرمود: من تو را نصیحتی می کنم بشنو و عمل کن! آنگاه فرمود: ای مأمون! به تو نصیحتی می کنم که صلاح تو و کشورت آن است که هرگز به هنگام شب تنها از خانه بیرون مرو که من از این خلق بر تو بیمناکم و نزد من دعایی است که اگر آن را به تو دهم، تو خود در حصن حصین آن دعا قرار می گیری و اگر آن را بخوانی و با خود داشته باشی از تمام بدی ها و بلاها و مکروهات مصون خواهی ماند و همان دعا بود که دیشب مرا از شر تو نگاهداشت. اگر با لشکرهای روم و ترک رو به رو شوی همه تو را محاصره کنند و آن دعا نزد تو باشد، از آن ها آسیبی به تو نخواهد رسید، بلکه اگر تمام اهل زمین به دشمنی با تو قیام کنند و تو در پناه آن دعا باشی به

تو آسیبی نخواهد نرسید و خداوند در سایه ی آن دعا تو را حفظ می فرماید. آن گاه حضرت فرمود: میل داری از آن دعا نسخه ای به تو دهم و برای تو بفرستم که از همه شرور ایمن باشی؟ مأمون گفت: بلی، یابن الرضا! آن دعا را به خط خود مرقوم فرما و به من عنایت کن. چون صبح شد امام جواد علیه السلام یاسر را احضار کرد و نسخه ای از حرز جواد علیه السلام که به خط خود نوشته بود به او داد، تا نزد مأمون ببرد و فرمود: ای یاسر! به مأمون [صفحه ۴۱۶] بگو لوله ای از نقره ی پاک بسازد ای دعا را و در آن قرار دهد و چون بخواهد آن حرز را بر بازو ببندد چهار رکعت نماز بخواند، در هر رکعت یک مرتبه حمد و آیهالکرسی، و «شهد الله» و سوره ی «و الشمس» سوره ی «و اللیل» و سوره ی توحید، هر کدام را هفت مرتبه بخواند و چون از نماز فارغ شود آن را بر بازوی راست خود ببندد، تا به حول و قوه ی خدا در موارد سختی و تنگی سالم بماند و از هرچه می ترسد و حذر می کند مصون خواهد ماند و لازم است که در وقت بستن به بازو قمر در عقرب نباشد. [۴۲۷] .

حرز امام جواد

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین، یا نور یا برهان یا مبین و یا منیر،یا رب اکفنی الشرور و آفات الدهور و أسألك النجاه یوم ینفخ فی الصور. [۴۲۸] . همان گونه که پیشتر گفته شد: ائمه ی معصومین علیهم السلام نمایندگان الهی در روی زمین هستند و همه ی آن ها از اسماء الحسنی آگاه بوده و

اسم اعظم را می دانستند و اعجاز آن ها روی مبانی تصرف و اجازه از استفاده ی اسم اعظم بوده است. از این رو، هر کدام به یک نامی متوسل شده و مصادیق اسمای حسنی را به مردم تعلیم کرده اند. بنابراین، بیشتر دعاهای آن ها از خود پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام تا حضرت سجاد و حضرت عسکری علیهم السلام ادعیه تعلیمی بوده است و گرنه آن ها معصوم بوده و گناهی - نه صغیر و نه کبیر - مرتکب نشده بودند. اما منطق آن ها دعا، استغفار، اذعان و اقرار به لغزش ها بود که از زبان مردم برای حق تعالی می گفتند تا مردم یاد بگیرند و هر نامی اثری خاص دارد که در حفظ و حراست از آفات و عاهات و بلیات، یا دفع هم و غم و یا برآوردن حاجات مفید است. روایت شده: مأمون در جنگ های روم در هر پیش آمدی آن حرز را به بازویش [صفحه ۴۱۷] می بست و تا در بازویش بود، همه جا مظفر و فاتح برمی گشت. علامه طباطبایی رحمه الله درباره ی آن حرز گفته است: و جاء فی الفضه مان کان وعاء لمثل تعویذ و حرز و دعا فقد أتی فیه صحیح من خبر عاضده حرز الجاد المشتهر (المعتبر) از مشهورترین حرزهای ائمه ی دین، حرز امام جواد علیه السلام است که مردم عصر آن حضرت تا امروز همه با طلا، زعفران، مشک و عنبر روی پوست آهوی می نویسند و آن را در لوله سیم خالص حفظ کرده با خود نگاه می دارند و از آفات و بلیات و شرور انس و جن مصون می مانند. این حرز مصونیت از حوادث و سوانح انقلابی را

تضـمین می کند، ولی باید این نکته را این جا گوشزد نمایم که با اثر وضعی حرز – که مانند آتش – یا آب اثر وضعی دارد – مع ذلک بایـد عقیـده و ایمان به مبدا، معاد، نبوت و ولایت داشت تا از آن اسـتفاده ی کامل نمود، چرا که در قرآن و احادیث مکرر در مکرر در تـأثیر این دعاهـا، حرزهـا، اذکـار و سـایر اعمال می فرمایـد: «شـرط قبولی و تأثر کامل برای مؤمنین و متقین است» که: (إن الله یتقبل من المتقین) [۴۲۹] همچنین صدقات، زکات، احسان، اکرام، صلات، جوایز، ادعیه و اذکار نیز به شرط تقوی قبول می شود. البته این بیان دلیل بر عـدم تأثر، یا سـلب اثر وضـعی نیست، بلکه از آن جایی که اثبات شـی، نفی ماعدی نمی کند، اثر وضـعی را خواهد داشت، ولی منظور حقیقی تأمین نمی گردد. بنابراین، توسل به سقاخانه، یا نذر سید و امام زاده و سـایر امور شبیه به آن وقتی اثر کافی می گـذارد که عقیـده و ایمان به اصل موضوع داشـته باشـد و گرنه اثری نـدارد. در هر حال، عقیده به حرز، ادعیه و اذکار برای خردمندان همه ی ادیان غیر قابل انکار [صـفحه ۴۱۸] است و تأثیر آن وقتی است که این عوامل را وسیله ی قرب به حق بشناسند، تا از مصونیت آن بهره مند گردند.

شهادت امام جواد

سیـد مرتضـی رحمه الله در «عیون المعجزات» از امام رضا علیه السـلام روایت کرده که حضـرتش درباره ی شـهادت امام جواد علیه السـلام فرمود: یقتل غصـبا فیبکی له و علیه أهل السـماء و یغضب الله علی عدوه و ظالمه، فلا یلبث إلا یسیرا حتی یعجل الله به إلی عذابه الالیم و عقابه الشدید. [۴۳۰] .

فرزنـدم را به قهر و غلبه می کشـند و اهـل آسـمان هـا بر او گریه می کننـد و خداونـد بر دشـمن و ظلم کننـده به او غضب می فرماید، پس نمی ماند در دنیا مگر اندکی تا به سـرعت او را به سوی عذاب دردناک و عقوبت شدیدش روانه سازد. اسـماعیل بن مهران روایت می کنـد و می گویـد: هنگامی که امام جواد علیه السـلام از مـدینه خارج شـد و به طرف بغـداد رفت، عرض کردم: قربـانت شوم! من دربـاره ی شـما نگرانم، زیرا بنی عبـاس به شـما نظر خوشـی ندارنـد، بلکه از مقـام و منصب شـما می ترسـند. امام جواد علیه السـلام به من نگاهی کرد و لبخنـدی زد و فرمود: لیس حیث ظننت فی هـذه السـنه. [۴۳۱] . آنگونه که گمـان کرده ای امسـال و در این سـفر تحقق پیـدا نمی کنـد. مفهوم مخـالف این بیان چنین است که حس تو درست تشـخیص داده، ولی این نظریه در این سـفر صورت پیدا نمی کند، سفر دیگری مرا دعوت می کنند که در آن سفر، دشمنی خود را ظاهر خواهند ساخت. [صفحه ۴۱۹] مدتی گذشت امام جواد علیه السـلام از سفر بغداد به سلامتی و احترام بسیار به مدینه بازگشت تا خبر درگـذشت مأمون به مدینه رسـید و معتصم دعوتی از امام جواد علیه السـلام نمود. من عرض کردم: جعلت فداک، أنت خار فإلی من الأمر بعـدک. قربانت شوم! شـما اکنون از مدینه به بغداد می روید تکلیف ما چیست و امر ولایت را به چه کسـی می سـپارید. فبکی حتی اخضلت لحیته، ثم التفت إلی فقال: عند هذه یخاف علی، الأمر بعدی إلی ابنی علی. [۴۳۲] . امام جواد علیه السلام گریست و محاسن شریفش از اشک دیده اش تر شد و فرمود: در

این سـفر است که امر خطیری رخ می دهـد و امر امـامت پس از من به فرزنـدم علی علیه السـلام سـپرده می شود. راونـدی می نویسـد: شبی که امام جواد علیه السـلام فردای آن روز مسـموم شـد، فرمود: امشب آخر عمر من است و خداوند برای ما دنیا را دار عیش قرار نداده. آنگاه از حضرتش می پرسند: پس از شما، ولی امر کیست؟ فرمود: فرزندم علی النقی الهادی.

دعوت به بغداد

ابن شـهر اشوب می نویسد: هنگامی که مردم با معتصم عباسـی بیعت کردند معتصم احوالی از محمد بن علی ابن الرضا پرسید. گفتند: در مدینه با ام فضل بسـر می برد. [صفحه ۴۲۰] معتصم نامه ای به محمـد بن عبدالملک الزیات والی مدینه نوشت که: محمد تقی را با ام فضل از جانب ما دعوت کن و با احترام به بغداد بفرست. ابن الزیات نامه را به پسـر یقطین داد و او را مأمور این خـدمت کرد که وسایـل حرکت امـام جـواد علیه السـلام و ام فضـل را به بغـداد فراهم نمودنـد و بـا آرامش و آسـایش آن حضـرت را به سوی بغـداد بردنـد و به هنگام ورود آن ها، نهایت احترام به عمل آمـد و اسـتقبال شایانی کردنـد. مردم عراق با تحـف و هـدایای فراوان به اسـتقبال رفتنـد که امـام نهم، دامـاد خلیفه بزرگ عباسـی و دخـتر خلیفه وارد شـهری می شونـد که پـایتخت پـدر او بوده و هم اکنون برادرش خلافـت دارد. پـذیرایی شایانی به عمل آمـد، شـربت اترج فراوان آوردنـد، خیمه ی مخصوصـی زدنـد و برف و یخ در آن شـربت ریخته، گفتند: خلیفه این شـربت را برای خنک نمودن دل مسافر تازه وارد هدیه فرستاده است. ابن شهراشوب می نویسد: در همان شربت سم ریخته بودند و امام جواد علیه السلام مهمان

مـدنی را به سم عراقی مسـموم نمودند. صورت ظاهر این دعوت بسـیار مجلل و پذیرایی به ظاهر، شایان توجه بود، ولی همانند مار خوش خط و خال از سم و زهر اندیشه های بد مصون نبوده و این سفر در سال ۲۲۰ هجری رخ داده است.

توطئه مسمومیت

فکر و اندیشه سوء معتصم، پسـر هارون و جعفر، پسر مأمون در محور محو و مسمومیت داماد علوی خود دور می زد و به سابقه سعایت هایی که ام فضل نموده بود و مأمون بـدان وقعی ننهاده بود و برای برادرش نوشـته اینک عمو و برادر هر دو از موقعیت اسـتفاده کردند و در مسـموم ساختن این جوان بزرگ علوی شـرکت کردند. مسـعودی در «اثبات الوصیه» می نویسد: [صفحه ۴۲۱] لمـا انصـرف أبوجعفر علیه السـلام إلی العراق لم یزل المعتصم و جعفر بن المـأمون یـدبران و یعملان الحیله فی قتله، فقال جعفر لا ـخته ام الفضـل، و کـانت لامه و أبیه فی ذلک لأنه وقف فی انحرافها عنه و شـده غیرتها علیه لتفضـیله ام أبی الحسن ابنه علیهـا مع شـده محبتها له و لأنها لم ترزق منه ولـدا فأجابته إلی ذلک. هنگامی که امام جواد علیه السـلام به سوی عراق حرکت کرد،معتصـم و جعفر در حیلـه ی مسـموم سـاختن او بودنـد که این جنـایت را مخفیـانه عمـل کننـد و می دانسـتند ام فضـل دل پردردی از شوهرش دارد و علت انحراف او هم این است که اباجعفر، مادر ابی الحسن علی را بر ام فضل ترجیـح داده و برتری و رجحان می دهـد و از ام فضل هم خداوند اولادی نصـیب آن حضـرت نکرد. شاید به همین جهت سـیاهی درون این زن بود که لیاقت مادری نداشته است و لذا او را در خفا

و پنهانی آماده ی این جنایت کردند و در آن هوای گرم شربت اترجی مسموم آوردند و گفتند: خلیفه برای شما فرستاده و تأکید نمودند که باید از این شربت بنوشید.

سم در چه چیزی بود؟

در این که معتصم، برادر مأمون و جعفر، پسر مأمون به وسیله ی ام فضل، دختر مأمون مرتکب جنایت قتل و مسمومیت امام جواد علیه السلام شدند در بین مورخان هیچ گونه اختلاف نظری نیست، فقط اختلاف در این است که آیا سم در چه چیزی بوده است؟ مسعودی -که به زمان امام جواد علیه السلام قریب العهد است - می نویسد: سم در شربت اترج بوده است. سید مرتضی رحمه الله می نویسد: سم در انگور رازقی بود که معتصم به دست خود به امام جواد علیه السلام می داد و او را مجبور به تناول و خوردن انگور مسموم می کرد. [صفحه ۴۲۲] یا انگوری که مسموم بوده و به ام فضل خبر داده بود به وسیله ای برای امام جواد علیه السلام فرستاده است و او این انگور را به اصرار به شوهرش می داد چون امام جواد علیه السلام از آن تناول کرد ام فضل متأثر و گریان شد، چنانچه در حالات زنان چنین است که بی طاقت، کم حوصله، بی صبر و بی تحمل هستند حضرت فرمود: ما بكاءك! و الله لیضربنك الله بفقر لا ینجبر، و بلاء لا ینستر. چرا گریه می کنی؟ به خدا سوگند که در اثر این عمل خداوند تو را به مرض و بیچارگی مبتلا کند که راه مداوا و چاره ای نداشته باشی و به بلایی گرفتار سازد که آشکار گردد و پوشیده نماند. فماتت بعله فی اغمض المواضع من جوارحها صارت ناسورا فأنفقت مالها و جمیع ما ملكته علی تلك العله حتی احتاجت

إلی الاسترفاد. [۴۳۳] . پس به دردی در پست ترین جا از اعضاء وجودش مبتلا شد، جراحتی که به آن ناسور گفته می شود، پس همه ی مال و دارایی خود را در راه بهبود بخشیدن به آن مصرف کرد تا آنکه احتیاج به کمک و یاری دیگران پیدا کرد و سودی به او نبخشید و با آن مرض از دنیا رفت.

سزای قاتلان امام جواد

ابن شهراشوب نقل می کند که: ام فضل از همان ساعت مبتلا به مرضی در رحم خود شد و به دردی گرفتار شد که دوایی نداشت و آن جذام موضعی بود که اطبای عراق و دکترهای دربار عباسی از معالجه ی آن عاجز ماندند و همچنان می سوخت و می ساخت تا مرد. اما جعفر بن مأمون در همان روزها در چاهی سقوط کرد و در اثر آن، مبتلا به جنون شد و تا آخر حالت اضطراب، تشویش، جنون و دیوانگی را داشت. [صفحه ۴۲۳] عبدالعزیز بن اخضر جنابذی می نویسد: ام فضل و جعفر بن مأمون در یک کاخ سلطنتی با هم محشور بودند و همیشه در حال ناراحتی و دشنام و شماتت با هم می زیستند، تا مردند.

سزای معتصم

عیاشی در تفسیر خود از زرقان، رفیق احمد بن ابی داوود قاضی معتصم روایت می کند و می گوید: یک روز ابی داوود از نزد معتصم برگشت، دیدم سخت در غم و همی فرورفته و ناراحت است، گفتم: به تو چه شده است؟ گفت: از نزد معتصم می آیم. دیدم او سخت ناراحت است و در غمی عمیق فرورفته و هر لحظه این کلمه را به زبان می آورد: مرا با محمد بن علی چکار بود؟ گفت: بیست سال است من در فشار ضجر و دلتنگی سختی فرو رفته ام و هر دم مقابل چشم من می آید و مرا به آتش تهدید می کند و نهیب می نماید. و این حالت دلتنگی و ناراحتی درونی نتیجه ی جنایت قتل پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

علت دیگری برای مسموم ساختن امام جواد

یکی دیگر از علل و اسباب مسمومیت امام جواد علیه السلام سعایت علمای سوء عصر عباسی بود که وجهه ی همت آن ها فقط حفظ مقام ریاست روحانی، قاضی القضاتی و تقرب درباری بود. این سطور تاریخ درس عبرت برای درباریان دانشمند است که به یک سخن کوتاه ممکن است شریک و ضامن خونی شده باشند. همین حقیقت بود که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: العالم بلا عمل کالشجر بلا ثمر و معه ألف خطر. دانشمندی که به علم خود عمل نکند همانند درخت بی ثمری است که [صفحه ۴۲۴] افزون بر آن صدها خطر هم دارد. علم به انسان تقوی، ایمان، اطمینان، ایقان به مبدأ و معاد می آموزد. آدمی را وارسته و متوکل به خدا می کند. اگر عمل در آدمی اثر نکند آن دانش ارزش ندارد عالم بی تقوا، دنیا

طلب و ریاست خواه مخاطرات اجتماعی فراوانی دارد. سیاستمداران جهان به دست همین علمای بی تقوا در نفوس اعمال نفوذ کرده اند، به نام دین، به دست مشعلداران دین، بی دینی ها کرده و پرده ی عفت و عصمت را دریده اند. به نام روحانیت، عظمت روحانیت را خورد کرده و ارکان دیانت را متزلزل ساخته اند. اگر به گفتار کسانی که به ساحت قدس مقام واقعی روحانیت جسارت می نمایند گوش فرا دهید خواهید دید که در اثر جنایت های روحانی نماها، از دین برگشته اند و به این طبقه بدبین شده اند. علمای درباری که رضای خلق را بر رضای خدا رجحان داده و برای تقرب به دربار پادشاهی، خلیفه، امیر و وزیر همه چیز می گفتند، اگر چه برخلاف منطق صواب یا علیه احکام آسمانی باشد به افراد دنیاپرست احسنت و آفرین گفته و کلام و دستور آنها را وحی منزل دانستند و موجب انحراف افراد و قبایل شده خلق را از دین منحرف ساخته اند. شکی نیست که علمای متقی و پرهیزکار پیرامون درباریان نرفته و نخواهند رفت، تاریخ را ورق بزنید! علمای متقی و دانشمندان بزرگ، بزرگتر از آن بودند که قدم به سوی رجال دنیا بردارند، بلکه آن هایی که بوی خون از شمشیرشان می آمد ناچار زانوی خود را در محضر علمای بزرگ به زمین زده و عرض ادب می کردند. آن قدر احادیث در مذمت علمای سوء دنیادار که به سوی زمامداران سیاسی دنیا می روند در دست است که حد و حصر ندارد. در حدیثی حضرتش فرمود: [صفحه ۴۲۵] بدترین علما کسی است که به دربار پادشاهی برود و بهترین پادشاهان کسی است که به آستان دانشمندی قدم گذارد. شکی نیست که باید

ارتباط علما و دانشمندان با زمامداران سیاسی و رجال لشکر و کشوری برای حسن انتظام اجتماعی برقرار باشد، ولی عالم دنیادار که برای منافع شخصی قیام کند، یک جو ارزش ندارد و در این دنیا در دلها جا نمی گیرد و در آخرت هم به عذاب ابدی گرفتار می گردد که احادیث و اخبار بسیاری در این زمینه وارد شده است. یکی از مصادیق این علمای سوء ابن داوود، قاضی معتصم عباسی بود که برای حفظ مقام سیاست ریاست خویش حاضر نبود حکمی از احکام قرآن تعلیم شود تا حدود و قانونی طبق قوانین قرآن اجرا گردد و این سخیف ترین نظریه عالم دنیادار خودپسند و خودفروش است. عیاشی در تفسیر [۴۳۴] خود از زرقان، رفیق احمد بن داوود، قاضی القضات عصر معتصم عباسی روایت می کند: روزی ابن ابی داود نزد معتصم برگشت، سخت ناراحت بود، گفتم: آیا حادثه ای رخ داده؟ با کمال خشونت و خشم گفت: من هذا الاسود أبی جعفر محمد بن علی بن موسی؟! از دست این سیاه أبی جعفر محمد بن علی بن موسی روزگارم سیاه شده (!!!) ب?ست سال است برای خود در دربار خلفا مقام و محبوبیتی پیدا کرده ام یکباره این پسر سیاه آبروی بیست ساله ی مرا به باد داد. گفتم: قضیه چگونه بوده است؟ گفت: در محضر خلیفه نشسته بودم، دزدی را آوردند که سرقت کرده بود. من حکمی دادم خلیفه از محمد بن علی پرسید، او که پسر جوانی است گفت: قاضی [صفحه ۴۲۶] غلط می گوید و حکم بر بریدن دست دزد چنان نیست که او می گوید، بلکه چنین است که من می گویم. خلیفه دلیل خواست، او از قرآن، سنت و حدیث دلیل

آورد و خلیفه هم دستور داد چنانچه او گفته حکم الهی را اجرا کردند و این واقعه بر من بسیار گران آمد و بر آن شدم که خلیفه را از این سیاست نابجا متنبه سازم. ابن ابی داود خودش گفته که: من سه روز در مورد هم و غمی که این پسر جوان به سر من آورد فکر کردم، تا این که روزی خلیفه را در خلوت نصیحت کردم و گفتم: من پرورده ی این خاندانم و اگر شما را نصیحتی نکنم ناسپاسی کرده ام و حکم آدم ناسپاس آتش جهنم است و من از آتش می ترسم. خلیفه گفت: سخنت را بگو. گفتم: این حکمی که شما کردید، یعنی علمای امت را جمع کردید و مسأله فقهی را طرح نمودید و پس از حکم و فتوای موضوع، از یک جوانی نظریه خواستید فتوای او را اجرا کردید موجب شده مردم از بنی عباس و علمای اطراف او منصرف و منحرف شده و به علویان رو بیاورند و اندک اندک توجه عموم را از مقام خلافت انصراف نمایند و موجب روی کار آمدن علویان گردد و ارکان خلافت متزلزل شود. ابن ابی داوود ادامه داد: این که خلیفه بزرگان علمای لشکری و کشوری را جمع نماید و به گفتار آن ها وقعی ننهد، یا علمای درباری - که ریزه خوار احسان مقام خلافت هستند - حاضر کند و فتوای آن ها را بگیرد و خلافش عمل کند موجب انصراف و انحراف افکار عمومی از آن می گردد و بداندیشی و خصومت به وجود می آورد. آن قدر سعایت کرد و آن اندازه معتصم را از این جریان ترسانید که رنگش تغییر کرد و گفت: اکنون

چاره چیست؟ گفت: باید خود خلیفه چاره ای نماید؟! [صفحه ۴۲۷] روز چهارم معتصم یکی از وزرا را احضار کرد و گفت: ابوجعفر را خانه ات دعوت کن و اگر نپذیرفت بگو: دعوت خصوصی برای صرف نهار است و جز شما کسی نخواهد بود، او را مطمئن ساز به طوری که راضی شود و حاضر گردد و چون وعده داد من هم بدون خبر با فلان وزیر فلان وزیر خواهیم آمد و در نهار او سمی بریز و او را مسموم کن. آن وزیر که نام او را در تاریخ ننوشته اند، مجلسی تشکیل داد و امام جواد علیه السلام را دعوت کرد و چون سر سفره نشستند و امام جواد علیه السلام لقمه ای برداشت و حس کرد مسموم است برخاست بیرون رفت. میزبان جلو آمد که نگذارد خارج شود، فرمود: خروجی من دارک خیر لک، فلم یزل یومه ذلک و لیلته فی قلق حتی قبض. به مصلحت توست که من منزل تو نباشم، پس وی روز و شب در اضطراب بود و به خود می پیچید تا از دنیا رحلت فرمود. خطیب در «تاریخ بغداد» می نویسد: و رکب هارون بن أبی اسحاق فصلی علیه عند منزله فی رحبه أسوار بن میمون ناحیه قنطره الردان ثم حمل و دفن فی مقابر قریش. هارون که بعد الواثق بالله خلیفه شد پسر معتصم است که کنیه اش ابواسحاق بود، او دستور داد امام را سوار بر مرکب نمودند و در منزل خودش رحبه در ناحیه ی قنطره بردند و بعد از فوت در مقابر قریش دفن نمودند.

شهادت امام حضرت جواد

اشاره

پیشتر گفته شد که عمر امام جواد علیه السلام مانند گل کوتاه، ولی رنگ و بویش برای همیشه

باقی و مورد احترام و علاقه مسلمانان است. از چهارده معصوم علیهم السلام بعد از حضرت زهرا علیهاالسلام امام جواد علیه السلام کوتاه ترین عمر را داشتند. [صفحه ۴۲۸] سنین دوران عمر آن حضرت از سال ۱۹۵ تا ۲۲۰ هجری قریب بیست و پنج سال بود که هفده سال دوره ی امامتش می شد که از هشت سالگی تا بیست و پنج سالگی است و بنا به صحیح ترین نقل، تاریخ رحلت امام جواد علیه السلام روز آخر ماه ذی القعده سال ۲۲۰ هجری می باشد. [۴۳۵] . مسعودی در «اثبات الوصیه» شهادت آن حضرت را ۶ ذی الحجه همان سال نوشته است. بنابراین، بیست و پنج سال و دو ماه و یازده روز سن امام نهم علیه السلام است. هفده سال و نه ماه تصرف در امور داشت و مکرر خودش می فرمود: الفرج بعد المأمون بثلاثین شهرا که خبر از مرگ خود می داد. و بنابر روایت مورخان معتصم عباسی آن حضرت را مسموم کرد که: و سم المعتصم علی بن محمد الجواد و دفن فی مقابر قریش. [۴۳۶] . این رحلت در سفر امام جواد علیه السلام از مدینه به بغداد - که تنها مسافرت آن بزرگوار حساب می شود - به وقوع پیوست که معتصم از آن حضرت دعوت کرد و امام جواد علیه السلام در روز ۲۸ محرم سال ۲۲۰ هجری وارد بغداد شد و معتصم که عموی ام فضل بود با جعفر پسر مأمون بر قتل آن حضرت همدست شدند. [۴۳۷] . در اجرای این نیت شوم، با این اندیشه که مبادا روزی خلافت از بنی عباس به علویان منتقل شود شروع به تلقین ام فضل نموده و او را تحریک کردند که تو دختر

برادر خلیفه هستی و احترامت از هر جهت لازم است و شوهر تو محمد بن علی الجواد مادر علی هادی فرزند خود را بر تو مزیت می دهد. آن ها چنان سعایت کردند تا بر حسب سیره زنان ام فضل از سعایت آن ها تهییج شد و در باطن از شوهرش منحرف گردید. از طرفی جعفر، برادر ام فضل را [صفحه ۴۲۹] هم بدبین نمودند و بر مسموم کردن امام نهم علیه السلام راضی ساختند. این سه جانی، سمی را در انگور رازقی تزریق کرده و به خانه ی ام فضل فرستادند. او هم ظرف انگور را در برابر شوهر جوان خود گذاشت و از خوبی و حلاوت آن مانند پدرش - که برای پدر شوهرش تعریف می کرد - توصیف نمود و امام جواد علیه السلام را به تناول آن ترغیب و اصرار کرد. وقتی امام جواد علیه السلام مقداری از انگور را تناول فرمود، آثار سم را در جگر، احشاء و امعاء خود احساس کرده و موجب تعب و رنج شدید شد. ام فضل با دیدن آن حال پشیمان و گریان شد، ولی به دست خود کاری کرده بود که پشیمانی سودی نداشت. امام جواد علیه السلام فرمود: چرا گریه می کنی؟ اکنون که مرا کشتی گریه ی تو سودی ندارد و بدان به جرم همین جنایتی که کردی چنان به تنگ دستی و فقر مبتلا شوی که هر چند برای فرار از آن کوشش کنی به جایی نرسی و به دردی مبتلا شوی که علاج نداشته باشد. در «جلاءالعیون» می نویسد: معتصم به وسیله ی عبدالملک، امام جواد علیه السلام را با ام فضل دعوت کرد و با کمال تجلیل و احترام از مدینه تا بغداد آمدند و در بغداد هم

بسیار پذیرایی شایانی از آن حضرت کرد و هدایا و تحف فراوانی برای او می فرستاد و به مهمانی های مجللی دعوت می کرد. روزی شربت ترش و شیرین را که پیشتر مسموم کرده بود با برف، خدمتش فرستاد و سر شیشه را مهر کرد به غلام خود داد و گفت: آن حضرت را به این بهانه که اگر میل نکنی برف آب می شود و طعم آن زایل گردد، راضی کن. غلام هم آمد و گفت: خلیفه از شربتی که برای او آوردند سهم شما را فرستاد و گفت: تا برف آن آب نشده، تناول کنید. امام جواد علیه السلام آن شربت را نوشید و مسموم شد. [صفحه ۴۳۰] عیاشی می گوید: معتصم به یکی از منشیان خود گفت: تو امام را به منزل خودت دعوت کن و برای آن حضرت طعام مسموم فرستاد. امام جواد علیه السلام پس از صرف غذا برخاست تا از خانه بیرون برود. صاحب خانه اصرار به ماندن کرد. حضرت فرمود: بهتر است که من زودتر از خانه ی تو بیرون روم. آن بزرگوار پس از فاصله کوتاهی رحلت کرد و ام فضل بنا بر دعای آن حضرت به دردی مبتلا شد که علاج نداشت که در اندرون رحم او زخم سختی پدیدار گردید، او تمام هستی خود را صرف کرد و بهبودی نیافت و سرانجام با فقر و مسکنت - با آن که برادر زاده ی خلیفه بود - از دنیا رفت و برادرش، جعفر نیز شبی در حال مستی در کوچه ای به چاه افتاد و مرد. برخی نوشته اند: ام فضل دستمال را به زهر آغشته کرد و در حین مباشرت استعمال کرد تا حضرتش مسموم و شهید

شـد. در هر حال، تاریخ جهان، آئینه از نیک و بد و عبرت آیندگان است. همان گونه که پیشتر بیان شد امام جواد علیه السـلام در مدینه بود تا این که مأمون از جهان درگذشت و معتصم به تخت خلافت نشسـت و امام جواد علیه السلام را اول محرم سال ۲۲۰ هجری به بغداد دعوت کرد و یازده ماه آن حضـرت در بغداد بود تا این که مسـموم شد. ابن جوزی می نویسد: امام جواد علیه السـلام در پنجم ذی الحجه وفـات یـافت. در میان همه ی ائمه ی هـدی سـلام الله علیهم عمر امام جواد علیه السـلام کوتاه ترین سنین ولایت بوده که در سن بیست و پنج سالگی از این جهان پر آشوب مسموما درگذشت.

امام جواد دومین امامی که به دست زن خود مسموم گردید

اشاره

قسـمت اعظم زنـدگی بشـر روی مسأله زن و زنـدگی دور می زند. زن نیمی از اوقات حیات انسانی را مشـغول می نماید. حتی پیامبران هم با آن که معصوم و [صـفحه ۴۳۱] مصون از خطایا بوده و بما وراءهم علم داشـتند از این جنس لطیف و شـرور آن مصونیت نداشـتند. آنان از طرفی مأمور تصـفیه اخلاق و تهـذیب مکارم و سـجایای نفسانی خلق بودنـد و از جانب دیگر مأمور آمیزش بـا زن، توالـد و تناسـل و تربیـت و تکـثیر نفـوس بودنـد. از سـوی دیگر، زن مجمـع الجزایر صـفات زشت و زیبـاست و اکثریت روی نـابخردی و جهـالت مغلوب زشتی هـا و تمایلات نفسانی می گردنـد و حتی مکارم و فضایل را با علم به عظمت آن، زیرپا می گذارنـد و مقهور غریزه می گردند. از این رو دیده ایم که در جامعه ی انسانی، تأثیر زن در مرد بیش از تأثیر هر چیز بوده است. اثر وضعی زن در مرد اثر بعد چهارم

است که هر لحظه و هر آن در معاشرت تحت تأثیر قرار می گیرد، چرا که زندگی زن و مرد به هم آغشته و آمیخته است. هیچ یک نمی توانند بدون معاونت و شراکت دیگری زندگی کنند. اگر زنی یا مردی تنها در گوشه ای عزلت گرفت به طور یقین هم آغوش امراض درونی و بیرونی می گردد. زن و مرد، مانند کشتی و کشتیبان باید با مساعی مشترک، کشتی زندگی را به ساحل نجات برسانند و اگر هر کدام در وظیفه ی خود کوتاهی نمایند بدون شک هر دو با خطر مرگ مواجه می گردند. مرد در زندگی نمی تواند بدون زن زیست نماید و همچنین زن نمی تواند بدون مرد ادامه ی حیات بدهد، با آن که می بینیم اگر چند مرد و زنی در یکجا بودند زنان به حکم جاذبه ی جنسی گرد هم جمع شده اسرار زندگی زناشویی را برای یکدیگر می گویند. این بیان اسرار جهت آن است که بعضی مسایل زندگی را مرد جز به مرد و زن جز به زن نمی تواند بیان کند. از این رو، در آمیزش اجتماعی، مرد تحت جاذبه ی جنسی خود و زن، تحت جذابیت جنس خود قرار می گیرد. اما این هر دو اثبات شی ء و نفی ما عدا نمی کند. [صفحه ۴۳۲] در مورد غریزه ی جنسی اگر صد زن در یک خانه زندگی کنند امر زندگی آن ها بدون مرد مختل است. افزون بر این که تمایلات درونی و غریزه ی جنسی آن ها معیوب است. همچنین اگر صد مرد در یک جا تمرکز گیرند باز همین حال را دارند و مفاسدی میان آن ها ایجاد می شود که منجر به گشایش ابواب افتضاح و رسوایی گردد. نظری به سربازخانه ها کنید

تا معایب تجمع مردان بی زن را ببینید و نگاهی به جماعات جوان کشته های جنگ جهانی نمایید ببینید چه معایب و مفاسدی از آن ها ظهور و بروز کرده است. در همین جنگ اخیر که از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ شمسی رخ داد چندین هزار دختر بی شوهر و زنان بی مرد را در لهستان و سایر کشورهای اروپا مانند اسرا دور جهان گردانیدند و به این کشور هم آوردند، بیماری های تیفوس و وبا و بسیاری از بیمارهای ناعلاج با آن ها حرکت می کرد. علاوه بر این، امراض تناسلی آن ها که مانند طوفان آن ها را به سوی مرگ سوق می داد که هر جا با یکی دو نفر آن ها اثر خود را گذاشت. به نظر نگارنده زن، بزرگترین معجون آفرینش است که از جهت اشتراک زندگی بزرگترین وسیله ی آزمایش روانی مرد و سبب نجات و هلاکت مرد می باشد. زن خوب، در این دنیا بهشت عدن است و زن بد جهنم ملتهب است که مانند سوهان روح آدمی را جریحه دار می نماید. زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشا به یکی از اتوبوسهای تهران سوار شده بودم که منظره ای مرا سخت به شگفتی آورد، دیدم دو زن پیر و سالخورده ی فرتوت که موی سرشان سرخ و سفید بود و در پا جوراب نداشتند و بی حجاب بودند با لوازمی که تهیه کرده بودند و در دست داشتند نشسته و تسبیح گلی سیاه با بند نخی در دست می گردانیدند و صلوات می فرستادند. [صفحه ۴۳۳] من از این عمل اینها تعجب کردم و این عمل را حمل بر عدم تربیت دینی خانوادگی و بی خردی اولیای منزل و سرپرست آن ها دانستم. یقینا آن

دو زن که نسبتا موقر، خانه دار و کدبانو هم به نظر می رسیدند از مادران افسران، امیرزادگان و وزیرزادگان بودند که با دین آشنایی نداشتند و نمی دانستند حجاب واجب است و بایستی سم و ساق و سرین و سینه و سر زن پوشیده باشد، ولی به گوش خود شنیده بودند که صلوات بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ثواب دارد، شاید این صلوات را به جای نماز می گفتند و چه بسا دیده شده که با این بی حجابی و سینما و تئاتر رفتن و عریانی و شرکت در انواع مجالس فجیع و برنامه خوشگذرانی و دریا رفتن و غیره، گاهی در خانه چادر نماز هم به سر کرده نماز می خوانند، یا در عوض نماز سفره ی فاطمه صغری علیهاالسلام می گسترند. این ها بی خبری از تربیت دینی است. وقتی بزرگ خانواده به امور دینی بی علاقه باشد، رئیس فامیل بی سواد و بی دین تربیت شده باشد، کم کم تا پیری بدین جا می کشد. چه بسیار دیده ام که افسران سالخورده متقاعد و بازنشسته آخر عمری - پس از یک عمر خیانت و شهوترانی - مسلمان شده و سر به یکی از دراویش سپرده و به ذکری قانع گشته و بازگشت و توبه نموده اند. اینها را جز فقدان رهبر عاقل و تربیت دینی چیز دیگر نمی توان گفت. انحرافی که از آغاز قرن چهارده شمسی برای ملت ایران از نظر دین رخ داده، دره ی عمیق بین آن ها و دین فاصله شد. تربیت صرفا روی برنامه استعماری و استثماری غرب رفت، حتی خوراک، پوشاک، مسکن و زبان و همه چیز اسلام حتی علوم و دانش و روش مهذب پرورش که دنیا آن را ستوده بود،

فراموش گردیده و آن وقت غربی ها برای ما از سوفیست های یونان تاریخ تصوف نوشتند و آن، دین بازنشستگان اداره ی لشکری و کشوری این سرزمین شد. آن ها دین را پشت سر گذاشته و دنیا را پیش رو نهادند، مثل این که برای [صفحه ۴۳۴] همیشه نیازی به دین نیست و حتی از کلیسا و کنیسه غربی ها را هم تقلید نکردند. فقط تقلید روی مظاهر شهوات و ظواهر زندگی رفت تا بدین جا کشیده است. باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است به زودی می بینیم که مستشرقی بیاید و کتب فقه دانشگاه را تدریس کند و زبان و ادبیات عرب و عجم را به ملت کهنسال ایران بیاموزد. ملل غربی دانش خود را روی تفکر، تعقل، هوش و ذکاوت میراث اسلام - که علوم و معارف و کتابخانه های اسلام بود - بردند و آن را سرمایه ی ترقی و تمدن خود قرار دادند و به اعتراف بزرگان خودشان از این میراث حداکثر استفاده را نمودند. سینما، هواپیما سازی، شکستن اتم، تعمیم طب، رایگانی طبابت و تحقیق در موارد علوم طبیعی و اختراع رادیو، رادار و تلویزیون؛ همه برای رشد عقلی و ترقی و تکامل ملی آن ها بود که به حق به عالی ترین درجات تکامل زندگی مادی رسیدند. اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله در این عصر بود به طور یقین آن ها را از این پیشرفت سریع و شکستن اتم و ساختن موشک فضاپیما نه تنها منع نمی کرد، بلکه تشویق و ترغیب هم می فرمود؛ چرا که راه خداشناسی همین است. ولی گروهی جاه طلب از این همه اختراع سوء استفاده نموده با یک

بمب آتش افزا یک شهر بزرگ دویست و پنجاه هزار نفری را فدای شهوت قدرت خود نمودند و هنگامی که این وسایل را به ایران یا کشورهای استعماری آوردند آن بخش مفید آن متروک شد، یا به صورت بدی جلوه نمود و اخلاق فاضله ی اسلامی و ایمانی ملت مسلمان تشیع را سلب نمود و اخلاق فحشا پروران غرب را جایگزین آن کرد و در نتیجه آن قدر مردم را از نظر معیشت و اخلاق به مضیقه انداختند که یکباره فریفته ی تمدن غرب شده و به کلی راه و روش گذشته ی خود را هم فراموش کردند. و یا للعجب! که در هر سال بیش از ده هزار - بلکه شاید صد هزار - نفر به اروپا و آمریکا مسافرت می کنند بیشتر آن ها دکتر، لیسانس و توانگرند؛ ولی چون [صفحه ۴۳۵] برمی گردند همان صفات ملت مستعمره را دارند و آلت دست یا مزدور استعمار می باشند. بارزترین دلیل آن این است که: با این همه مسافرت طبقه ی اول اشراف و اعلام هنوز کوچکترین تأثیری در اخلاق این ملت روی نداده و حداقل همانند ملت غرب هم دارای صفات خوب نشده اند. آن ها رذایل اخلاقی را که از غربی ها گرفته اند به طور معمول بکار می برند و در استفاده از دستگاه های رشد عقلی هم جز فساد و شهوات از چیز دیگری تبعیت نمی کنند. در غرب و آمریکا رادیو و تلویزیون به منظور تدریس آداب و شئون ملی و فنون علمی و طبیعی و تدریس تجارب و مشاهدات فیزیکی و شیمی و اسرار طب و بهداشت یا به تعلیمات ادب و آداب زندگی و راستی و درستی و صفا و صمیمیت

است. ولی در کشور ما فقط و فقط قصه های رقاصان و قماربازان ایتالیایی و چپاولگران و دزدان و داستان های بافتگی پلیسی و جنایی و جنگی و فساد و فتنه است که جز فشار بر اعصاب نتیجه ی دیگری ندارد. در این زمینه شاعر با احساس چه خوب گفته که وسایل ترقی دیگران در این کشور مفسده انگیز معرفی می شود و البته نمی توانم از آن بگذرم، تا نسل آینده بدانند که اگر در عصر ما انحطاط اخلاقی رخ داده و به جهت رهبری مزدوران بوده که می خواستند ما را با سیل تمدن غرب به کمال مطلوب آن ها برسانند، روش خود را از دست دادیم و روش خوب دیگران را هم فرانگرفتیم، بلکه بدی های اخلاقی و عادات زشت عوام ما با کردار زشت عوام آنها برنامه ترقی ما شده است!

وسائل ترقی دیگران موجب انحطاط ما گردید

به حیرتم که چه رمزی ست مرز ایران که هر چه وارد آن شد ز شکل برگردد به دیده ی دگران نکوترین وضعی است به ملک ما که رسد وضع آن دگر گردد [صفحه ۴۳۶] اگر پسنده ی دهر است چون رسد بر ما به ناپسندترین وجه جلوه گر گردد و گر فرشته ی حسن آید از بهشت برین نهشته پای در این مملکت دیوتر گردد و گر اله ی زیبایی است و آیت لطف چو پیش ما رسد از غول زشت تر گردد از آن بود به دگر شهرها گرامافون که از ترانه ی آن غم ز دل به در گردد چو درد سر دهد اندیشه های روح گداز ز صوت دلکش آن رفع درد سر گردد ولی به کشور ما جای نغمه ی نی و چنگ ز صفحه ی سر خرگوش چرخ کر گردد

به جای آن که نمایـد دل گرفته علاج دل از سـماع سـماعش گرفته تر گردد تئاتر در همه جا بهر آن شود برپای که از مشاهده اش روح بهره ور گردد جهانیـان را باشـد بـه خیر راهنمـای بـه سـوی کعبه مقصـود راهـبر گردد بـدان صـفت که ز یـک سـطر دیوخوی شـریر بشـر دگر نشود مایل به شـر گردد کسی که بی خبر از راه و رسم مردمی است ز حال مردم بیچاره با خبر گردد دهند پرده ای از روزگار پرده گیان که پند گوش جوانان پرده در گردد سـیاهکاری دزدان عفت و ناموس به چشم خلق هویدا و جلوه گر گردد ز نفع و ضـر صـفات حمیـده مـذموم که مایه ی خطر و موجب خطر گردد نتایج هنر و عیب جهل و بی هنری که نونهالان را مـایه عبر گردد خلاصه حاصل این فن به روزگار آن است که خوی زشت ز طبع بشـر به در گردد کننـد در ره آن بذل جان و مال از آنک بشـر به سایه ی آن تربیت مگر گردد ولی دریغ که از جهل ما در این کشور تئاتر موجب گمراهی و عور گردد چنـانکه طبع خبیث از نظـاره ی آن وضع به جـای کسب فضایـل خبیث تر گردد کسانکه وقف نماینـد صـرف آن شـک نیست که مالشـان تبه و عمرشـان هـدر گردد خلاـصه بهر تماشاچیان مشاهـده اش به جای حسن اثر موجب ضـرر گردد امیدوار چنانم که سـر این گفتار به قلب مردم هشـیار کارگر گردد به نزد عقل پسـند است شـعر من لیکن پسند مردم کوته نظر اگر گردد [صفحه ۴۳۷] بزرگترین مصیبت برای یک مرد این است که زن او در خانه اش نامحرم، بداندیش و خاین

باشـد و منافق گردد که به صورت ظاهر کشتی زنـدگی مشترک را حرکت دهند، ولی با کمال بی میلی و بی رغبتی به عنف و بی علاقگی مضافا به آن که دشـمن شوهر گردد و در کـار او خیانت کنـد. خیانت زن درباره ی شوهر چنـدین صورت دارد، یـک خیـانت متنکر و نـابخردانه است که وظیفه خود را نسـبت به شوهر نمی دانـد، یـا در خانه ی پـدر نیاموخته، یا در مدرسـه فرانگرفته و در خـانه ی شوهر هم پابنـد شـهوات دوره ی جوانی - چنـانچه افتـد و دانی - بوده. از این رو به جهت غفلت و بی خبری به شوهر خیانت می کنـد و امانت دار مال و ناموس و اسـرار شوهرش نیست. باری، فقـدان تربیت دینی، یا پیوسـتگی دو فامیل غیر متجانس موجب این بـدبختی ها می شود. یا این که عقد همسـری، روی عدم تمایل و به اجبار بسـته، همانند دختران اکثر سـلاطین و دامادهای آن ها که تا زنـده بوده اند همسـری آن ها برقرار بود و به محض سـقوط، یا مرگ آن ها عقد فسـخ شده و طلاق و جدایی واقع می شده. یا آنکه جنس زن با جنس مرد از نظر هسته اولیه و تربیت خانوادگی و آموزش و پرورش دینی توافق و انطباق نداشـته و با هم به حس بداندیشـی می نگریسـتند و از هم دوری می جسـته اند. این قسـمت اخیر که عدم تطابق روحی و عقیـدتی بوده حتی بین پیامبران هم رخ داده است. زن حضـرت لوط با عقیـده ی پاک همسـرش مخالف بود و مواجه بـا عـذاب قوم لوط شـد. و زن فرعون، مخالف با عقیـده ی شـرک شوهرش بود و به حضـرت موسـی علیه السـلام ایمان آورد و نجات یافت. از این نمونه های تاریخی در سطور زندگی

زنان مسلمان به ویژه جهان بشریت [صفحه ۴۳۸] به طور عموم بی شمار خوانده و مشاهده کرده ایم به خصوص که اخیرا مد شده جوانان مسلمان ایرانی، زن مسیحی غربی بگیرند و دختران مسلمان نمای ایرانی به جوان غربی مسیحی شوهر کنند. مصیبت این است که مردی بزرگوار و با تربیت دینی که باید خودش رهبر و راهنمای عموم خلق در ارشاد و هدایت برای تتمیم مکارم اخلاق باشد با زنی خاین و نابخرد مواجه و روبه رو گردد که تمایلات نفسانی زنان بیشتر مقهور غریزه می باشد و موجب انحراف آن ها می شود. ما در کتاب «عاشورا چه روزی است؟» گفتیم که: زن در درجه ی اول اسیر جاه و مقام می گردد و در درجه ی دوم گرفتار حسن وجاهت می شود. همه ی زنان میل دارند که شاید بتوانند ملکه وجاهت دنیا گردند. حب شهوت در زن بیشتر است. از این رو، عنان زن را به دست عقلای قوم داده اند و سبب خلع حق طلاق از زن همین است که مردان خردمند، زن را به میل خود وامگذارند. شما ملاحظه کنید! یک زن خوش سیمای هر جایی که به اصطلاح امروز هنرمند لقب داد با آزادی خود مرتکب چه جنایاتی می شود، وای که اگر او در دربار حکومت و سلطنتی راه یابد و مقامی داشته باشد که فساد کارش چندین هزار برابر است. نهایت آن که اگر تاریخ درباریان سلاطین جهان را با نهایت دقت ورق بزنید و ننگ و بی عفتی آن ها را بخوانید که دود از سر آدم خردمند برمی خیزد. در اسلام هم این افتضاح و رسوایی در دربار خلفای اموی بسیار بود. خلفای بنی عباس تظاهر در فساد نداشتند اگر متوکل

دوازده - یا هیجده هزار - زن به نام کنیز خریداری نموده و در دربار خود نگاهداشته صورت ظاهر آن مالکیت بوده است. یا اگر هارون چندین صد کنیز رومی و شامی داشته که صورت ظاهری برای آن درست کرده بود، ولی خلفای اموی به جنایت و بی اعتنایی به دین و سنت و شریعت فحشا پرور بودند و سقوط سلطنت آن ها محکوم همین روش ناپسند آن ها گردید. [صفحه ۴۳۹] در بین ائمه ی دین ما دو امام بودند که با زن نابکار خود مواجه شدند و آن ها سوهان روح شوهرشان بودند. اول امام حسن مجتبی علیه السلام بود که با زنی به نام جعده، بنت اشعث روبه رو گردید و آن زن نابخرد خاین در جان شوهرش خیانت کرد. و طمع به ملکه شدن در دربار معاویه پیدا کرد و مبلغی زر و سیم و وعده ی زناشویی با پسر خلیفه او را به جنایت و خیانت بزرگی واداشت، به شرحی که در کتاب «زندگانی سبط اکبر علیه السلام» نوشته ام. دوم امام ابوجعفر محمد بن علی التقی ملقب به جوادالائمه علیه السلام بود که به حکم سیاست مجبور به قبول زنی شد که در خاندان خلافت عباسی در غوغای دو دستگی عربیت و عجمیت نشو و نما یافته است و با شقاق و نفاق داخلی، بزرگ شده بود و نتوانست با بزرگترین جوان عالم و جواد، متقی عصر خود که امام و هادی و رهبر قوم بود، زندگی نماید. تا پدر این زن بود مهار او را داشت و به سخنان و توقعات زنانه و بی جا و بوالهوسی او وقعی نمی گذاشت، ولی چون عمویش به خلافت رسید، او را به

طمع مقام و منصب و مال و جاه فریفت و به جنایت بزرگی واداشت که مرتکب شهادت شوهر خود شد، آن هم به وضع فجیع و دلخراش که دل هر شنونده را بی اختیار می سوزاند.

تاریخ شهادت امام جواد

در این که شهادت و مسمومیت امام جواد علیه السلام به دست دختر مأمون و به اشاره ی معتصم بوده، هیچ گونه اختلافی بین مورخان نیست. فقط اختلاف در ماه و روز شهادت آن حضرت است که آن هم به علل کتمان مسمومیت اختلاف یافته پس این اصل مورد اتفاق است که در سال ۲۲۰ هجری امام محمد تقی، جوادالائمه علیه السلام به سم ام فضل، زن خویش مسموم شده و در سن ۲۵ سالگی درگذشت. [صفحه ۴۴۰] اکنون منابع تاریخ شهادت را می نگاریم که خوانندگان برای بسط معلومات خویش مراجعه نمایند: ۱ - اعتقادات، شیخ صدوق. ۲ - مناقب، ابن شهراشوب: ج ۲ ص ۴۳۵. ۳ - اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۹۰. ۴ - دلایل الامامه، محمد بن جریر طبری: ص ۲۰۹. ۵ - عیون المعجزات: حسین بن عبدالوهاب: ص ۱۱۸. ۶ - انوار النعمانیه، سید جزایری: ص ۱۲۷. ۷ - معالم الزلفی، سیدهاشم بحرانی: ص ۹۹. ۸ - مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی: باب ۳۹ ص ۵۳۷. ۹ - وفیات الأعیان: ابن خلکان. ۱۰ - تذکره الخواص، ابن جوزی: ص ۲۰۲. ۱۱ - کشف الغمه، اربلی: ص ۲۸۸. ۱۲ - دلایل الحمیری. ۱۳ - نجوم الزاهره: ابن تغربردی: ج ۲ ص ۲۳۱. ۱۴ - کفعمی در جدول. ۱۵ - شارح میمیه ابی فراس در جدول. ۱۶ - ایقاد، سید محمد شاه عبدالعظیمی، به نقل از وفات الامام الجواد علیه السلام علامه ی مقرم: ص ۷۲. ۱۷ - مطالب

السئول: محمد بن طلحه شافعی: ۸۷. ۱۸ - بحارالأنوار، علامه مجلسی: ج ۷ ص ۳۳۲. [صفحه ۴۴۱]

مدح و مرثیه

آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی غروی رحمه الله «متوفای ۱۳۶۱ «چکامه ی مفصلی در مدح و منقبت و مرثیت حضرت جواد علیه السلام گفته اند که برخی، چند بیت از آن را استخراج نموده اند، ولی از بس اشعار آن مرحوم عرفانی و جذاب است ما دریغ داشتیم که از آن چیزی حذف کنیم. از این رو، همه را نقل نمودیم تا علاقه مندان از آن استفاده نمایند: سبحان من جاد علی الذوات بمقتضی الأسماء و الصفات فقد تجلی باسمه الجواد فی مصدر الخیرات و الأیادی فی عنصر النبوه الختمیه بصوره الولایه العلیه حقیقه الأمانه المعروضه رقیقه الدیانه المفروضه صحیفه المکارم الجمیله لطیفه المعارف الجلیله سر النبی خاتم النبوه فی العلم و الحکمه و المروه و مهجه المخصوص بالاخوه فی الحکم و الآباء و الفتوه سلیل یاسین و سبط طاها فقد تعالی شرفا و جاها سلاله الخلیل فی وفائه و صفوه الصفی فی صفائه ساحل جوده هو الجودی به نجی ربنا نجی بل هو بالکلیم تاج رأسه فی بطشه و فی شدید بأسه بل هو روح الروح فی ابن مریم و هو من الکلام ام الکلم و حشمه الله رهین نعمته فی ملکه و علمه و حکمته و لا تری فی الأنبیاء مکرمه إلا و فیه کل معنی الکلمه و وجهه مصباح نور النور طلعته منصه الظهور و نور وجهه کنور الباری یذهب بالالباب و الأبصاری غرته بارقه الکمال شارقه الجلال و الجمال [صفحه ۴۴۲] و عینه فی عالم التکوین إنسان عین الحق و الیقین و قلب عرش ملیک المعرفه بل

عرش من لا إسم له و لا صفه و صدره خزانه الغيوب فی سره مسره القلوب لسانه شریعه الأحکام لا بل لسان الوحی و الإلهام لسانه ینطق لا عن الهوی فإنه من الشدید فی القوی یمثل النبی فی منطقه فإن هذه النور من مشرقه کأنه أرید ذاک المنطق هذا کتابنا علیکم ینطق کلامه ام جوامع الکلم و منه سر الکل فی الکل علم کلامه هو الکتاب الناطق آیاته الغر هی الحقائق حقیقه السبع المثانی ذاته و الکلمات کلها آیاته سر علی فی علو المنزله فهو إذا نقطه باء البسمله وجوده مصباح أنوار الهدی وجوده مفتاح أبواب الندی دلیل أهل الأرض و السماء بل سره معلم الأسماء هو الجواد لا إلی نهایه وجوده غایه کل غایه هو الجواد بالوجود الساری وجوده مظهر جود الباری هو الجواد المحض لا لغایه فإنه المبدء و النهایه و کل ما فی الکون فیض جوده و الجود کالذاتی فی وجوده و من بدیع جوده الابداع فإنه فی أمره مطاع فالمبدعات فی معالی هممه و الکائنات نبذه من کرمه و جنه النعیم من نعمائه و کیف و الجواد من أسمائه هو الجواد بالعلم و الحکم بل کل ما فی الکون بسطر القلم له ید المعروف بالمعارف فإنها قره عین العارف بل یده البیضاء تعالت عن صفه إذ هی بیضاء سماء المعرفه [صفحه ۴۴۳] و هی ید الجواد بالإفاضه اکرم بهذه الید الفیاضه و باب أبواب المراد بابه و الحرز من کل البلا حجابه کهف الوری و غوث کل ملتجی فی الضیق و الشده باب الفرج و کعبه البیت لکل ناسک و قبله الضراح للملائکث معتکف للتالیات ذکرا مختلف المدبرات أمرا و

هو مـدار الفلك الـدوار و مركز الثابت و السـيار و الحجب السـبعه ستر بابه و الحضـرات الخمس فى قبابه و العرش كرسـى بباب داره و مسـتوى الرحمه فى جواره و كيف و باب الجود للجواد و اسم الجواد مبدء الايجاد و كم لأرباب العقول المرسـله باب من الخير و بـاب الجود له كـل المعـالى فى أئمه الورى هو الجواد أولا ـ و آخرا و كلهم أسـماء حسـنى البارى و الجود مبـدء الوجود السـارى و كلهم جواهر الكنز الخفى و اسم الجواد مبـدء التعرف و كل اسم مبـدء العنايه و اسم الجواد مبـدء و غايه من جاد ساد فله السـياده فى ملكوت الغيب و الشـهاده و المكرمـات كلها فى الجود اكرم به من خلق محمود عين الرضا لا بـد منها فيه فهو إذا سر الرضا أبيه بل هو كالكاظم فى مراتبه فإن كظم الغيظ جود صاحبه يمثل الصادق فيما وعـدا إذ صادق الوعـد جواد أبـدا يمثل الباقر فى المكارم فإن نشر العلم جود العالم يمثل السجاد فى فضائله فإن بذل الجهد جود باذله و ليس كالشهيد من جواد بالنفس و الأموال و الأولاد و كمن كعمه الزكى المجتبى فإنه الكريم فى آل العبا [صـفحه ۴۴۴] بل حمله من جوده العظيم فلا أحق منه بالتكريم هو الجواد صـفوه الأجواد و نخبه الوجود و الايجاد يمثل المبدء جودا جوده و المثل الأعلى له وجوده كل مبادى الجود و الايجاد و لا تنتهى إلا إلى الجواد كان ماء الحيوان من جوده حياه كل ممكن وجوده و ليس فى الأيدى يد الأيادى على الورى إلا يد الجواد و لا يد المعروف إلا يده فهو لكل مصدر مورده هو الجواد لا

جواد غیره لا خیر فی الوجوده إلا خیره و جاد بالتکوین و التشریع بمقتضی مقامه المنیع حتی إذا لم تبق منه باقیه جاد بالنفس النفوس الراقیه جاد بنفسه سمیما ضامیا نال من الجود مقاما سامیا از مرحوم کمپانی، رثا در مصیبت امام جواد علیه السلام و العروه الوثقی التی لا تنفصم تقطعت ظلما بسم المعتصم قضی شهیدا و هو فی شبابه دس إلیه السم فی شرابه أفطر عن صیامه بالسم فانفطرت منه سماء العلم و انشقت السماء بالبکاء علی عماد الأرض و السماء و انطمست نجومها حیث خبا بدر المعالی شرفا و منصبا و انتشرت کواکب السعود علی نظام عالم الوجود و کادت الأرض له تمید بأهلها إذ فقد العمید قضی بعید الدار عن بلاده و عن عیاله و عن أولاده تبکی علی غربته الأملاک تنوع فی صریرها الأفلاک تبکیه حزنا أعین النجوم تلعن قاتلیه بالرجوم [صفحه ۴۴۵] و ناحت العقول و الأرواح بل ناحت الأطفال و الأشباح صبت علیه أدمع المعالی هدت له أطوادها العوال بکت لربانیها العلوم ناحت علی حافظها الرسوم قضی شهیدا و بکاء الجود کأنه بنفسه یجود یبکی علی مصابه محرابه کأنه أصابه مصابه تبکی اللیالی البیض بالضراعه سودا إلی یوم قیام الساعه تعسا و بؤسا لا بنه المأمون من غدرها لحقدها المکنون فإنها سر أبیها الغادر مشتقه من أسوء المصادر قد نال منها من اعاظم المحن ما لیس ینسی ذکره مدی الزمن فکم سعت إلی أبیها الخائن به لما فیها من الضغائن حتی إذ تم لها الشقاء أنت بما اسود به الفضاء سمته غیله بأمر المعتصم و الحقد داء هی یعمی و یصم ویل لها مما جنت یداها و فی

شقاها تبعت أباها بل هی أشقی منه إذ ما عرفت حق وليها و لا به وفت و لا تحننت علی شبابه و لا تعطفت علی اغترابه تبت يداها و يدا أبيها مصيبه جل العزاء فيها. [۴۳۸] . اينک به اسامی کسانی که در رثاء و منقبت امام جواد عليه السلام قصيده سروده اند، اشاره می نماييم: ۱ - مرحوم علامه شيخ ميرزا محمد علی اردوبادی غروی رحمهالله عليه که مطلع قصيده اش اين است: بأی ثناء اقتفی بحکم الذکر بمدح نبيک المصطفين أولی الأمر أبا جعفر أبکيت شرعه أحمد و غادرت طرف الدين أدمعه تجری [صفحه ۴۴۶] ۲ - علامه شيخ قاسم محی الدين، که مطلع قصيده اش اين است: بکيت علی رسم درسن منازله و ناحت لفط الوجد فيه بلاـ بله و قصيده ی ديگری دارد که گفته: إذا رمت الشفاعه فی المعاد فلذ بحمی محمد الجواد و أبکی خير مقتول صريع بکته الأرض مع سبع شداد ۳ - علامه شيخ محمد طاهر آل فقيه الطائفه شيخ رضی رضی الله عنه در قصيده ی رضاک و کل ما أبغی رضاک فما شئت افعلی و دعی جفاک ۴ - علامه شيخ محمدرضا المظفر، عميد جمعيت منتدی النشر در قصيده ای گويد: حی قلبا تذيبه الحسرات إنما الموت فی التصابی حياه بالإمام الجواد منکم تمسکت و حسبی من قدسه النفحات ۵ - علامه حاجی محسن مظفر: باب المراد و لا کصدرک إذ تؤم فی حاجه رحب إليه الجم ضم و بحسب آمال تزم لغايه إن الجواد محط آمال تزم ۶ - استاد محقق خطيب شيخ محمد علی يعقوبی: نيل الأمانی و بلوغ المراد بين ظبی البيض و سمر الصعاد حجته العظمی علی خلقه

و العروه الوثقی لکل العباد خطیب استاد شیخ احمد وائلی: وحی فیها جوادا من أنامله سحابه الفضل و الأنعام و کفاء یابن البتول و حسبی من مآثرها بأنها فی مجاله المجد زهراء ۸ - الطبیب النطاس استاد شیخ محمد خلیلی: فیا آل بیت المصطفی جل رزؤکم جعلت لها صدق الولاء مدارا ۹ - خطیب استاد شیخ محمد جواد قسام: [صفحه ۴۴۷] بکم آل بیت الله یستدفع الضر و فی فضلکم قد صرح الوحی و الذکر و إن انس لا أنسی «الجواد محمدا» «أبا جعفر» من فیض أنمله بحر معاجزه کالنجم لاحت منیره فلیس لها نکر و لیس لها حصر گفتنی است که در مراثی و مدایح امام جواد علیه السلام در زبان عربی بیشتر سخن منظوم سروده شده، تا در زبان فارسی و با کمال تأسف گویندگان و سرایندگان زبان فارسی در این رشته کوتاهی نموده اند. امید است که جبران نمایند تا مأجور و مثاب گردند. [صفحه ۴۵۱]

همسران، فرزندان و مدفن و زیارت امام جواد

زنان امام جواد

اشاره

در این که امام جواد علیه السلام داماد مأمون، خلیفه ی عباسی بود هیچ تردیدی نیست. همچنین در این که این زن اولاد نیاورده و عقیم بوده است هیچ شکی نیست. بنابراین، بدون تردید فرزندان امام جواد علیه السلام از زن دیگری بود که از دودمان عمار یاسر، یا ابوذر غفاری بوده است. ولی در این مطلب که آیا مادر آن ها به صورت عقد دایمی بوده، یا منقطعه و یا ام ولد و کنیز در بین مورخان اختلاف نظر است. اکثر مورخان نوشته اند: امام جواد علیه السلام جز ام فضل زن دیگری نداشته است. از این اتفاق قول چنین استنباط می شود که زن دیگر امام علیه السلام به صورت زن دایمی و

عقدی نبوده است. در روایت دیگری هم نقل شده: امام جواد علیه السلام زن دیگری داشته است. این روایت را سید بن طاووس رحمه الله در «مهج الدعوات» نقل نموده که: همسر آن حضرت از احفاد عمار یاسر بوده، که بنا به نقل از ابونصر همدانی، که او هم از حکیمه خاتون دختر امام علیه السلام نقل کرده: مادر فرزندان امام جواد علیه السلام زن دایمی از خاندان عمار یاسر، یا ابوذر غفاری بوده است. در نتیجه، از کتب انساب چنین استنباط می شود که: امام جواد علیه السلام دو زن دایمی و چند کنیز زر خرید در اختیار داشته، ولی فرزندان حضرت از یک زن که «سمانه» و «ام ولد» نامیده می شد، به وجود آمده اند، که زنی فاضله، عفیفه، مرضعه، متقیه، با کمال و فضیلت، شوهر دوست و متدینه بوده است. [صفحه ۴۵۲] از نحوه ی تربیت فرزندان – به خصوص – دختران چنین معلوم می شود که زن با کفایت و بانوی عاقله، مربیه، متدینه و علاقه مند به تربیت فرزند بوده است.

فرزندان امام جواد

اشاره

سید نسابه، ضامن بن شدقم حسین مدنی در کتاب «تحفه الازهار فی نسب ابناء الائمه الاطهار علیهم السلام» می نویسد: امام جواد علیه السلام چهار پسر داشت به نام های: ۱ – امام ابوالحسن، علی النقی علیه السلام؛ ۲ – ابواحمد، موسی مبرقع؛ ۳ – ابواحمد، حسین؛ ۴ – ابوموسی، عمران؛ و چهار دختر داشت به نام های: ۱ – فاطمه؛ ۲ – خدیجه؛ ۳ – ام کلثوم؛ ۴ – حکیمه. مادر این هشت فرزند ام ولدی به نام «سمانه» بود و از ام فضل، دختر مأمون فرزندی نیاورد و اعقاب آن حضرت منحصر از دو پسر: امام علی النقی علیه السلام و ابواحمد، موسی مبرقع است.

امام ابوالحسن علی النقی

اشاره

نخستین فرزند امام جواد علیه السلام است، که شرح حال آن حضرت را به طور مفصل نگاشته ایم و متعاقب این مجلد به نظر خوانندگان گرامی می رسد. [صفحه ۴۵۳]

موسی مبرقع

اشاره

در تاریخ قم می نویسد: بنا به نقل شیخ مفید رحمه الله، موسی مبرقع جد سادات رضویه، در سال ۲۵۶ هجری وارد قم شد که سلسله ی سادات رضوی از نسل او هستند. و چون به صورتش نقاب و برقع می انداخت، او را موسی مبرقع نامیدند. هنگامی که این امام زاده ی بزرگوار وارد قم شد، بزرگان عرب از اهل قم او را از قم بیرون نمودند و مزاحم او شدند. او هم به کاشان رفت و در کاشان، احمد بن عبدالعزیز بن دلف عجلی حاکم آن شهر به او اکرام نمود و خلعت های بسیار و مرکب های ممتاز به وی بخشید و دستور داد هر سال از صندوق بیت المال مسلمانان هزار مثقال طلا با یک اسب مسرج به او بدهند. در این حال، رؤسای عرب مقیم قم از رفتار خود نادم و پشیمان شدند و به طرف کاشان شتافتند و از او عذر خواستند و با کمال اعزاز

و احترام او را به قم آوردند.

فرزندان موسی مبرقع

موسی مبرقع در قم مقام و منزلتی یافت، مزرعه ها ایجاد نمود، قریه ها بنا کرد تا خواهرانش زینب، ام محمد و میمونه، سه دختر امام جواد علیه السلام بر او وارد شدند و پس از آنها بریهه، دختر موسی هم به قم آمد و همه ی آن ها در قم بودند. تا وفات نموده و در کنار قبر عمه ی خود مدفون شدند. قبه ی حضرت معصومه علیهاالسلام را زینب، دختر امام جواد علیه السلام بنا نمود. موسی مبرقع در سال ۲۹۶ هجری آخر اردیبهشت مطابق ۲۲ ماه ربیع الثانی در قم از دنیا رفت و امیر قم، عباس بن عمرو غنوی بر او نماز گذارد و به خاک سپرده

شد، قبر او اکنون دارای قبه و بارگاه و مزار عمومی مردم است. محله موسویان قم بقعه و بارگاه امام زاده موسی مبرقع شهرت دارد و مورد استقبال مردم کشور است. [صفحه ۴۵۴] بقعه ی بزرگ چهل اختران که شاه طهماسب صفوی در سال ۹۵۳ هجری بر آن گنبد و بارگاه ساخت، مدفن چهل نفر از فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام و نواده ها و نبیره ها و امام زاده ها از دختر و پسر می باشد و بسیاری از علویان نیز در آن جا مدفون شدند. [۴۳۹] .

نگاهی به زندگانی موسی مبرقع، برادر امام هادی

شیخ مفید رحمه الله می نویسد: امام جواد علیه السلام پس از خود، امام علی هادی علیه السلام، موسی، فاطمه و امامه را خلف خود گذاشت. یعنی دو پسر و دو دختر از امام جواد علیه السلام باقی مانده اند که فاطمه با حکیمه اشتباه شده، یا دو اسم داشته، فاطمه و حکیمه. در کتاب «بحر الانساب» فرزندان امام جواد علیه السلام را هادی، ابوطالب، زید، ابوجعفر موسی مبرقع، حکیمه، خدیجه و ام کلثوم نوشته است، که یقینا در اسامی دختران هم تشابه اسم و لقب و کنیه او را به اشتباه انداخته است. آنچه مسلم بوده این که هادی علیه السلام، موسی مبرقع، فاطمه،حکیمه - یا امامه - فرزندان امام جواد علیه السلام بوده اند. امام موسی مبرقع مادرش ام ولد بوده که در قم شب چهارشنبه ۲۲ ربیع الاخر سال ۲۹۶ هجری درگذشت و در خانه خود که تاکنون معروف است، مدفون شد. در «عمده الطالب» می نویسد: موسی مبرقع همان فرزند ام ولدی است که در قم در مقبره ی معروف دفن شده و رضویون اکثرا از اولاد او هستند، چرا که اکثر آن ها از اعقاب احمد بن موسی مبرقع

می باشند. در «عیون المعجزات» از سید مرتضی علم الهدی رحمه الله روایت شده که: [صفحه ۴۵۵] حمیری از احمد بن محمد از اباجعفر علیه السلام نقل کرده: هنگامی که امام جواد علیه السلام خواست به سوی عراق سفر کند، اباالحسن الثالث امام هادی علیه السلام با موسی مبرقع نشسته بودند. امام جواد علیه السلام به فرزندانش فرمود: از عراق چه دوست دارید برای شما هدیه بیاورم؟ امام هادی علیه السلام گفت: یک شمشیر عراقی. و چون به موسی فرمود: تو چه می خواهی؟ گفت: اسب سواری. امام جواد علیه السلام فرمود: این فرزند، ابوالحسن به من شباهت دارد و او، موسی به مادرش. در تاریخ قم می نویسد: نخستین کسی که از سادات رضوی وارد قم شد، اباجعفر موسی بن محمد بن الرضا علیهم السلام بود که در سال ۲۵۶ هجری که برقع بر صورتش انداخته بود تا او را نشناسند وارد قم شد و از آن جا به کاشان رفت و مورد تجلیل فراوان قرار گرفت و احمد بن عبدالعزیز بن دلف العجلی مقدم او را محترم شمرد و اسب و خانه و زندگی او را مهیا نمود و هر سال هزار مثقال طلای مسکوک برای او مقرری معین نمود. پس از آن وارد قم شد و در آن جا مورد احترام قرار گرفت و هدایایی برای او آوردند که از آن جمله بیست هزار درهم بود و با آن وجه مزرعه ای خرید، آن گاه خواهران او زینب، ام محمد و میمون دختران امام جواد علیه السلام وارد قم شدند و در آن جا بودند تا این که از دنیا رفتند و در کنار قبر فاطمه، بنت موسی بن جعفر علیهم السلام دفن شدند. موسی مبرقع

در قم بود تا این که در شب چهارشنبه ۲۲ ربیع الاخر سال ۲۹۶ هجری در خانه ی خود شهید گردید. این مقبره پیش از این به خانه ی محمد بن حسن بن ابی خالد اشعری معروف بود و نخستین کسـی که در آن دفن شد موسی مبرقع بود. [صفحه ۴۵۶] پس از او دخترش، میمونه در مقبره بابلاـن در جوار فـاطمه، بنت موسـی بن جعفر علیهم السـلام مـدفون گردیـد و آن جا قبه و بارگاهی ساخت. موسـی مبرقع چنـد فرزنـد داشت که از آن جمله: احمد است که از افاضل علمای قم بوده و مورد تقدس ابن عمیـد - وزیر معروف که خاندان او اهل علم و سیادت و فضیلت بوده اند - بود و محمد بن احمد بن موسـی مبرقع از مشاهیر خاندان مبرقع است که در تاریخ ۳۱۵ هجری در گذشـته است. سـید نعمت الله جزایری رحمه الله می نویسد: نخستین کسی که به قم آمد ابوجعفر، محمد بن موسـی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام بوده است. [۴۴۰] . بنابراین، خود موسی به قم نیامـده، بلکه پسـرش محمـد بن موسـی بوده که به قم آمـده است که در سـال ۲۵۶ هجری بـا خواهرانش به قم آمدنـد و وفاتش در سال ۲۹۶ هجری بوده است.

شمایل و قیافه موسی مبرقع

همان گونه که گفتیم دومین فرزند امام جواد علیه السـلام موسـی مبرقع است. او دارای شـمایل زیبا و صورت جمیل و جالب و جـاذبی بود که هر کس را به نظر می فریفت و به همین جهت که جمال مشـعشع و ملاحت و صـباحت منظر او، موجب ازدحام مردم نگردد در معابر، کوچه ها و خیابان ها برقعی بر روی خود می کشید تا زن

و مرد از تحریکات منظره ی او ناراحتی نیابند و بدین جهت او را مبرقع (یعنی برقع و نقاب بر روی افکنده) می خواندند و اولاد و احفاد او را نیز مبرقع خواندند و از زیبایی و طراوت صورت و قیافه جذاب و ملیح او که به فرزندانش نیز ارث رسیده بود آن ها هم برقع بر روی خود می افکندند و خاندان مبرقع به سیادت، فضیلت، صباحت و [صفحه ۴۵۷] کمال شهرتی به سزا داشتند که تاریخ مؤید این گفتار است. موسی مبرقع، جد اعلای سادات رضوی، تقوی، برقعی و مبرقعی در سرتاسر کشورهای اسلامی در عرب و عجم شهرتی به سزا دارند و سلسله نسب همه ی این سادات به وسیله ی موسی مبرقع و امام جواد علیه السلام به امام رضا علیه السلام می رسد. علمای نسابه می نویسند: نسل امام رضا علیه السلام جز از امام جواد علیه السلام و موسی مبرقع نبوده است. به ظن قوی، تولد موسی مبرقع در حدود سال ۲۱۴ هجری یعنی در سن ۱۹ تا ۲۰ سالگی امام جواد علیه السلام بوده که در حین رحلت پدرش ۵ یا ۶ سال داشته است. چنانچه امام علی النقی علیه السلام برادر بزرگتر او ۷، یا ۸ ساله بوده است. چرا که به صورت تقریبی ازدواج امام علیه السلام با ام فضل در سال ۲۰۵ هجری بوده که حضرتش در حدود سال ۲۱۰ هجری هنگامی که از ام فضل از نظر اولاد مأیوس شده، زن دیگری اختیار کرده و تولد امام هادی علیه السلام در سال ۲۱۲ هجری بوده است. از مندرجات و مواد وصیت نامه امام جواد علیه السلام نیز معلوم می شود که نخستین فرزندانش امام علی النقی علیه السلام می باشد که وصی خود قرار داد و

در آن موقع موسی مبرقع به حد بلوغ و رشد نرسیده بود که علی را به سبب تربیت ربوبی بر نفس خود و برادرش موسی و خواهرانش قیم قرار داده و در ظاهر امر هم عبدالله بن مشاور را قیم صغار خود قرار داد تا خلیفه، اموال و صدقات آن حضرت را ضایع، تلف و تصرف نکند. قیمومیت عبدالله بن مشاور نه برای آنکه کفایتی در فرزند ارشد او نبوده و نقصی در امام هادی علیه السلام باشد، بلکه چون متوکل همه ی اموال و صدقات علویان را غصب کرد حضرت می دانست و برای تقیه و حفظ اموال و منافع سادات علوی و رضوی در صورت ظاهر سمت قیمومیت را به نام عبدالله بن مشاور مرقوم فرمود، تا به حکم محجوریت نابالغ بودن علی علیه السلام و موسی و خواهرانشان، اموال و صدقات [صفحه ۴۵۸] به دست خلفا و غاصبان نیفتد و در قیومیت و سرپرستی عبدالله بن مشاور - که مورد اعتماد امام جواد علیه السلام بوده - باشد و بعد به صاحبانش مسترد نماید. در این جا نکاتی مورد توجه قرار می گیرد: نخست آن که، امام علیه السلام نخواسته اموال را صرفا از نظر عدالت و امانت به دیگری بسپارد. نظر امام، شخصیت و قدرت حفظ مال بوده تا اموال از دستبرد متعدیان مصون بماند و پس از بلوغ به صاحبانش مسترد گردد که در بخشی به طور مستقل موسی مبرقع صیانت و تولیت داشته باشد و بخش دیگری را هم زیر نظر مخصوص امام علی هادی علیه السلام گذاشت، آن هم روی مصالحی بوده که مورد تعدی خلفای جور و ستم قرار نگیرد. دوم آن که: امام

علیه السلام به آینده علم داشت که خودش از مدینه مهاجرت اجباری خواهد نمود ولی پسرش موسی مبرقع در مدینه خواهد ماند و لذا در تاریخ زندگی موسی هم دیدیم تا سن سی سالگی در مدینه بود و بعد به قم هجرت کرد و در این مدت مفاد وصیت نامه پدر را به طور کامل عمل کرد و موقوفات و صدقات را به اهلش رسانید.

مهاجرت موسی مبرقع به ایران

در سال ۲۴۴ هجری موسی مبرقع به دعوت متوکل از مدینه به بغداد و از آن جا به سامرا مسافرت نمود، تا سال ۲۴۷ هجری که متوکل مرد، موسی در سامرا بود، ولی پس از مرگ او به طرف ایران حرکت کرد و به قم آمد از آن جا به کاشان رفت و باز به قم مراجعت نمود. برخی از مورخان، مهاجرت موسی مبرقع را به قم به طور کلی انکار نموده و او را تا آخر عمر مقیم کوفه دانسته اند و گفته اند: فرزندان او به قم هجرت کرده اند. چون موسی در یک تحول سیاسی مورد غضب خلفای عباسی قرار گرفته، نسبت به او تهمت و افترا هم زده اند و علامه ی مجلسی رحمه الله در «تحفه الزائر» در ضمن [صفحه ۴۵۹] حالات علی بن جعفر عریضی او را مجهول الحال دانسته است. ولی با تحقیق در تاریخ و علم رجال معلوم می شود که این بدبینی ها مورد نداشته و او مرد متقی و با فضیلتی بوده است.

ابواحمد حسین

آنچه در کتاب های رجال همانند «رجال مامقانی»، «انساب الطالبیه»، «عمده الطالب» و غیره تفحص نمودیم شرح حالی برای ابواحمد حسین بدست نیاوردیم. احتمال داده می شود که اگر این روایت صحیح باشد: که امام جواد علیه السلام دارای چنین پسری هم بوده در کودکی از دنیا رفته باشد، زیرا هیچ مطلبی نفیا و اثباتا درباره ی او دیده نشده است.

ابوموسی عمران

درباره ی ابوموسی، عمران هم چیزی بدست نیامده و نویسندگان کتاب های رجالی و انساب نیز در این موضوع چیزی ننوشته اند. از کتاب «الاصابه» و کتاب رجال و غیره نیز چیزی مفهوم نشد.

حکیمه

حکیمه خاتون، دختر امام جواد علیه السلام که بین خواهران و زنان خاندان معاصر خود بافضیلت و با تقوی و دارای منقبت و جلالت گردید. این زن مجلله، چهار امام را درک نمود و برای آنان خدمت کرد. اول: پدرش امام جواد علیه السلام، که در سن جوانی به شهادت رسید. دوم: برادرش حضرت هادی علیه السلام که او نیز در سن جوانی به شهادت رسید. سوم: حضرت عسکری علیه السلام برادر زاده خود، آن حضرت نیز در سن جوانی به شهادت رسید. چهارم: آخرین وصی و امام، حجه بن الحسن العسکری امام زمان علیه السلام فرزند [صفحه ۴۶۰] نرجس خاتون که حکیمه خاتون قابله ی آن حضرت بود. حضرت هادی علیه السلام نرجس خاتون را - که از خاندان رهبانان رومی بود و به کنیزی و اسارت رسیده بود - خرید و او را برای فراگرفتن معالم دین و احکام شریعت به حکیمه خاتون سپرد تا آداب و تربیت مکتب اسلام را به او بیاموزد. حکیمه خاتون، در نظر پدر، برادر و برادرزاده و امام عصر علیه السلام مکرم، محترم و مورد اعتماد و وثوق بود به حدی که به سفارت آن

حضـرت مفتخر گردید و عرایض مردم را به امام زمان علیه السـلام می رسانید و توقیعات شـریفه ی ولی عصر علیه السلام - را که از ناحیه ی مقدسه صادر می شد - به مردم ابلاغ می فرمود. این حکیمه خاتون، غیر از حکیمه خاتون، دختر حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام است، که او

نیز قابله ی امام جواد علیه السلام بود. بنا به نقل علامه بحرالعلوم، حکیمه خاتون نخستین کسی است که این مولود آسمانی را بوسید، و حفظ نمود و پرورش داد و به نزد پدرش امام حسن عسکری علیه السلام برد و باز به نرجس خاتون علیهاالسلام مادرش برگردانید. حکیمه خاتون، در میان زنان سادات علویه و بنات هاشمیه از جهت فضیلت، منقبت، عبادت، تقوی و پارسایی و علم و دانش ممتاز بود. او مخزن اسرار امامت گردید و سرافراز به وثوق و اعتماد به امامان بود. علمای اعلام اسلام زیارت او را در قبال زیارت ائمه ی سامرا علیهماالسلام مستحب مؤکد دانسته اند، مزارش ملاصق ضریح عسکریین علیهماالسلام - که هم اکنون در یک ضریح بزرگی که هنرمندان و اخیار اصفهان تقدیم نموده اند - قرار دارد. حکیمه خاتون بانوی مکرمه، مجلله، متقی، عالمه و تربیت شده ی مکتب ولایت بود. در تاریخ سامرا در ضمن بیان قبور مدفونین در سامرا می نویسد: حکیمه خاتون، دختر امام جواد علیه السلام متوفای سال ۲۷۴ هجری، عالمه، فاضله، جلیله، واسطه بین امام و مردم بود و به نقل همه ی مورخان قبر او در قبه ی [صفحه ۴۶۱] عسکریین علیهماالسلام است و علامه مجلسی رحمه الله با آن که قبر او را در قبه ی عسکریین علیهماالسلام نقل نموده، ولی زیارت نامه او را نقل نکرده است، با آن که این بانوی مجلله در فضل و علم، دانش و کمال، جلالت قدر و نبالت شأن از افراد بزرگ زنان اهل بیت علیهم السلام است. [۴۴۱] . علاوه بر این که او محل و مودع امانات و اسرار امامت بود و این خود بزرگواری و جلالت شأن او را نشان می دهد.

افزون بر آن که او در حین تولد امام زمان علیه السلام وصی حضرت عسکری علیه السلام شاهد، حاضر و ناظر بوده است. باز اضافه می شود که: او سفیر کبیر امام به سوی نواب اربعه بوده. در «کمال الدین» از احمد بن ابراهیم نقل شده که گوید: من در سال ۲۶۲ هجری خدمت حکیمه خاتون، دختر حضرت ابوجعفر محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام، رسیدم و هر چه می خواستم از پشت پرده از آن حضرت می پرسیدم و او جواب می داد و واسطه حجه بن الحسن العسکری علیهماالسلام بود که تمام امور مربوط به شیعه را انجام می داد. جایگاه و مقام حضرت حکیمه خاتون علیهماالسلام مانند جایگاه و مقام حضرت زینب خاتون علیهاالسلام بود که در حین بیماری امام زین العابدین علیه السلام واسطه ی امامت و حافظ اسرار و ودایع امانات پیامبران و اوصیا بود که در ظاهر واسطه بود و باطن علوم را از امام می گرفته و به مردم می آموخت. محدث بحرانی رحمه الله در «مدینه المعاجز» روایت می کند که: طبری، محمد بن قاسم علوی گوید: با چند تن خدمت حکیمه خاتون علیهاالسلام شرفیاب شدیم، فرمود: هر چه می خواهید سؤال کنید و از میلاد ولی عصر علیه السلام بپرسید. آن گاه جریان تولد حضرت حجت علیه السلام را از نرجس خاتون علیهاالسلام شرح داده و [صفحه ۴۶۲] گفت: من شخصا حاضر، ناظر و مربی او بودم. حکیمه خاتون علیهاالسلام اخبار، آیات و احادیثی را نقل می کند و تفسیر آیاتی را بیان می نماید که نشانه ی قدرت علمی و روح ایمان و ولایت کلیه او است. حکیمه خاتون، دختر امام جواد علیه السلام از زنان با وقار، دانشمند و پرهیزگار اهل بیت

علیهم السلام است که به منتهای مقام فضیلت و کمال رسید که مقام مامایی و للگی و سفارت امام زمان علیه السلام را یافت و صاحب اسرار و رموز زندگانی ائمه ی معصومین علیهم السلام گردید.

زندگانی زناشویی حکیمه خاتون

حکیمه خاتون علیهاالسلام، دختر امام جواد علیه السلام با ابوعلی - الحسن المحدث بن ابی الحسن علی المرعش بن عبیدالله بن أبی الحسن محمد الأکبر بن ابی محمد الحسن المحدث ابن الحسین الأصغر بن الامام السجاد علیه السلام - شوهر نمود. بدین ترتیب همسر دختر امام جواد علیه السلام ششمین فرزند پس امام زین العابدین علیه السلام بود که در تولد همبال عبدالله بن حسین، زید و حمزه بود و دارای پسر و دختری از او گردیده است. در نسخه خطی کتاب «عمده الطالب» که در کتابخانه ی آیهالله نسابه آقای سید شهاب الدین مرعشی قمی نجفی موجود است - به خط علامه میر محمد قاسم حسینی سبزواری، که از علمای عصر صفویه بوده، می نویسد: حکیمه، بنت محمد بن علی الرضا علیهماالسلام با ابوعلی حسن محدث شوهر نمود آن گاه نسبت او را تا حضرت سجاد علیه السلام به شرح بالا نقل می نماید و قصه ی میلاد حضرت قائم علیه السلام را بیان می کند. [۴۴۲] . حکیمه خاتون، بزرگ خاندان اهل بیت علیهم السلام بود و خواهران او و فرزندان خویشان و اقوام و اقربا همه در خدمت حضرت او و به عرض ادب و احترام بهره مند [صفحه ۴۶۳] می شدند و از فقه و ادب و تربیت و تعلیم دینی برخوردار می شدند.

وصیت امام جواد

احمد بن ابی خالد، غلام امام جواد علیه السلام روایت می کند که: در خدمت آن حضرت بودم که مرا بر انشای وصیت خود شاهد و گواه گرفتند و من شهادت خود را هم در وصیت نامه ی آن بزرگوار به خط خود نوشتم. در آن وصیت نامه آمده است: وصی شرعی خود گردانید ابوجعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن

ابی طالب علیهم السلام، فرزند خود علی الهادی را بر نفس خودش و خواهرانش، و امر فرزند خود موسی را پس از بلوغ با خودش قرار داد و عبدالله بن مشاور را بر ترکه ی خود از قبیل: مزارع، املاک، اموال، مصارف آن ها قیم قرار داد و هادی را بر تمامی املاک و موالی و بندگان خود و هر چه را که مالک بود سرپرست ساخت و تا زمانی که وصی مزبور به سن بلوغ نرسیده سرپرست در قیمومیت به وظیفه ی خود عمل نماید و پس از بلوغ وصی، کلیه ما ترک را بدو برگرداند، تا خود او در امور خود و برادر خود موسی و خواهران و جمیع ما ترک به طور مستقل رسیدگی نماید و پس از بلوغ موسی، امور مربوط او را به خودش بازگرداند تا با همان شرایطی که قید شده در املاکی بر او و خواهرانش وقف گردیده، رسیدگی کند. به تاریخ یکشنبه، سوم ذی الحجه سال ۲۲۰ هجری. در این وصیت نامه جهات تقیه و سیاست وقت به طور کامل رعایت شده که مورد مشاجره واقع نشود. [صفحه ۴۶۴]

کاظمین و مقابر قریش

در کتاب «زندگانی امام موسی الکاظم علیه السلام» شرحی راجع به مقابر قریش نوشتیم و در تاریخ جغرافیایی کاظمین شمه ای نقل کردیم. اکنون برای مزید اطلاعات خوانندگان مطالبی اضافه می شود: به اتفاق مورخین مقابر قریش متضمن جسد دو امام است که امروز آرامگاه آن ها مطاف میلیون ها بشر می باشد و جاذبه ی عمومی ارواح صافیه بشر است. مقابر کاظمین علیهماالسلام مهبط و فرودگاه دل های روشن دوستان و شیعیان و محبین آل محمد علیهم السلام است. هر کس در این بارگاه سر تواضع فرود آورد، دل روشن تری

پیدا کرد به اسرار و رموز دانش و بینش راه یافت. این قبه و بارگاه، کانون عشق و دین، محبت و ولایت و ادب و اخلاق است. آن جاست که آرزوها و حوایج شرعی به رغبت برآورده می شود. این جا باب حاجات است که هر کس بر در باب الحوائج عرض ادب کند حاجتش برآورده خواهد شد. کتاب «دار السلام» حاجی نوری رحمه الله مشحون از حکایات متوسلین به باب الحوائج موسی بن جعفر و امام محمد تقی جوادالائمه علیهم السلام می باشد. این قبه و بارگاه، کعبه ی آمال مردم و مطاف عمومی اهالی پایتخت عراق است. کسانی که از نزدیک این بارگاه با شکوه را مشاهده کرده اند می دانند که در هر شب جمعه و هر شب عید - به خصوص در آغاز سال شمسی - مردم برای حضور در آن آستان مقدس چه غوغایی برپا می کنند که برای تیمن و تبرک، زن و مرد خود را بدانجا می رسانند و میلیون ها نفر از اطراف پایتخت کشور عراق در شب ها و روزهای عید نوروز سر به آستان مقدس امامین کاظمین و جوادین علیهماالسلام فرود می آورند. این نمونه ی علاقه، ارادت، محبت، عشق و عاطفه ی آن هاست و انعکاس توجهات و عنایات ارواح مقدس ائمه علیهم السلام که آنا فآنا به مردم افاضه می شود و لحظه ای [صفحه ۴۶۵] از دوستان خود غافل نیستند. افاضات و عنایات، الطاف و توجهات سرورانه ی آن ها حضور و غیاب و مرگ و حیات ندارد. آن بزرگواران پیوسته مذکورین و شیعیان خود را متذکرند و از شیعیان خود حمایت و معاونت معنوی می فرمایند. این بارگاه محبت بنیان، ادوار مختلفی به خود دیده است و انقلابات بی شماری مشاهده نموده

که در مجاری تاریخ ثبت و ضبط است. در حدود سال ۴۴۳ هجری حادثه ای از حوادث، موجب تخریب مشهد جوادین علیهماالسلام و آتش زدن آن شد که این حادثه در اثر اختلاف و عصبیت جاهلانه عربیت مردم کم خرد و بی دانش موجب شد، که یک دسته دل خسته و ستمدیده نیز بارگاه خلفای سامرا را که، قصر محکم و عالی ولی از بنیان ستم کاری متوکل عباسی بوده در سامرا خراب کردند، سنی های سامرا نیز به حکم قصاص و انتقام مشهد جوادین علیهماالسلام را در کاظمین آتش زدند و بارگاه مقدس را خراب نمودند و بین اهل کوخ و آنان جنگی در گرفت که جریان آن را در تاریخ سامرا نگاشته اند. [۴۴۳] . در سال ۴۴۵ هجری هاشمیان به این واقعه خاتمه داده و صلح و اصلاح دادند، ولی باز در سال ۴۸۲ هجری بین اهل کوخ بغداد و سنی های سامرا جنگی در گرفت، باز تلفاتی داده شده، چنانچه جزری در حوادث سال ۴۸۲ هجری نوشته است. [۴۴۴] . امروزه وقتی به این صفحات تاریخ، توجه می شود مضحک و خنده آور است که واقعا بر سر چه مسایل ناچیز و بی اهمیتی خون هایی می ریختند و بی وزنی و بی خردی خود را نشان می دادند. تا این که کم کم حقیقت آل محمد علیهم السلام نمودار شد و بحمدالله از این عصبیت ها کاسته شد. و اگر تحریکات سیاسی و اعمال نقشه های استعماری که اکثر از آیین زشت [صفحه ۴۶۶] مسیحیان در ممالک اسلامی نفوذ یافته برای آن که از طفیل مسلمانان خوراک، پوشاک و شئون اجتماعی خود را تأمین کنند، در این مردم رخنه نموده و به دست مزدوران بی خبر و بی خرد، مقام

و منصبی می دهند و هستی آن ها را به یغما می برند. اگر نگاهی به موزه های بریطانیای کبیر و پاریس و سایر ممالک غربی و اروپایی و آمریکایی و یک توجهی به وضع صادرات و واردات ممالک اروپایی شود، به طور کامل این حقیقت مشهود است که چگونه ملت را در فقر و فلاکت و احتیاج و مشکلات روز نگاه می دارند تا بتوانند بهترین مواد خوراکی را برای خود ببرند و بهترین مواد و اثاثیه بهادار و قیمتی را – که جنبه ی تاریخی، علمی و اقتصادی دارد – به یغما برند. این روش استعماری را ملل مسیحی که قرن هاست پیش گرفته و مسلمانان را در نفاق و اختلاف به منطوق «فرق تسد» نگاه داشته اند و استفاده می نمایند. ما همه ی خوانندگان را دعوت می کنیم که در عصبیت جاهلانه ی عربیت، تحمل و بردباری نشان دهند و به اتفاق و اتحاد بگرایند و متفق شوند و دست استعمار و استثمار را کوتاه کنند، بکوشند و به دین و آستان قرآن و عترت – که مورد اتفاق است – دست بزنند و بدانند که آن چه موجب رشد و رقاء و علاء و اعتلای مسلمان است علوم عالیه و تعلیمات اسلامی است که به وسیله باب مدینه علم و خاندان او علیهم السلام به دنیای بشریت عرضه شده و کتب و فرهنگ و مؤلفات شیعه امامیه بهترین شاهد گفتار است. این همت و نیرویی که صرف دفاع با مبارزه داخلی اسلامی به تحریک اجنبی می شود این نیروها را متحدا صرف دفاع از حق و حقیقت یکتاپرستی در مقابل تثلیث و ثنویت نمایند. دارالتقریب مصر به همت مردان دانشمند روشن ضمیر تا حدودی

وسایل این کار و مقدمات آن را فراهم نمودند، تا به جایی رسید که - بحمدالله تعالی - کتاب فقه [صفحه ۴۶۷] امامیه از بودجه ی اوقات مصر چاپ شد و مذهب تشیع به صورت رسمی جزء مذاهب قابل تقلید بین اهل سنت اعلام شد و مقدمه ای که بر تفسیر «مجمع البیان» طبرسی نوشته شد، تا حدی روزنه های امیدی باز کرد که شاید از راه علم و دانش به کمال اتفاق و اتحاد برسند و شرور دشمن را از سر خود کوتاه نمایند. امیدوار چنانم که روزی برسد سیاست استعماری ملل مسیحی به سوی خودشان برگردد و شرور آن ها صد چندان به طرف خودشان منعکس گردد و خداوند ملت اسلام را از آفات و عاهات مصون دارد.

تاریخ منظوم کاظمین

أحمد من اولی به النبوه رفع البیوت أنه متلوه و أسأل المیهن السلاما أن یسبغ الصلاه و السلاما علی محمد نبی الرحمه و خیر مرسل الخیر أمه و اله الهداه للخلیقه و شارعی المجاز و الحقیقه و بعد ناقبس السنا فی المشهد لطور موسی و حرا محمد ثم مضی الدهر علی اناس و ملک الأمر بنو العباس فنزلوا الأنبار ثم الکوفه فی صفه من نهرها معروفه ثم أبوجعفر رام النقله من الفرات لصفات دجله نامتاذ بغداد له نوبخت و طاب منها للملوک التخت فی سنه الخمس و الأربعینا و مائه فأرخوا «أعینا» [۴۴۵] . حتی قضی الامام موسی الکاظم و حلتا و احتلها الأعاظم لدی الثلاث و الثمانین سنه و المائه الماضیه المقترنه ثم قضی محمد الجواد فانتظم الأحقاد و الأجداد [صفحه ۴۶۸] و أزهر المشهد فی بدرین و ذاک فی العشرین و المائتین [۴۴۶] .

فسـميت «مشـهد باب التين» و فيه عن لفظ القبور الستغنى و «المشهد الغربى» من بغداد كما تراه أعين الأشهاد و مشهد الكاظم لو بالتثنيه و غلت بالكاظمين المسميه و الطول «لد كذ» أمن و العرض لدک فى أحدث الارصاد و لا أقل شک و الجو صاف قدزها بالافق و امتاز فيه بالهواء الطلق و الماء جار عنده فى وجله و الروض قد صف به تجله و تربه ما عسى إن أصفا مضجع فلذتى فؤاد المصـطفى ترب تود أنجم السـماء لو ابدلت فيه عن الحصاء ترب تمنى منه عين الشـمس لو جعلوا فيها محل الرمس ترب يوازى العرش فى إشـراقه لضمه القائم عند ساقه لضمه قره عين أحمد و فلذتى فؤاده و الكبد لضمه من الوصى البهجه و من وديعه النبى المهجه لصـمه الكاظم و الجواد أعلام دين الله و الأوتاد زر الإمامين الذين استشـهدا إن رمت أن قد خل باب الهدى و اقصد هما فى كل خطب مارج تجـدهما بابين للحوائـج و لـذ بظل منهما و اخلـد فإنما هما أمان البلـد فقد روى ابن قولويه ذاكرا إن الرضـا خص بهـذا الزائرا و قد روى بأن من قد زارا كمن يزور أحمد المختارا و مثل من يزور خير الرسل محمدا و خير الأوصـياء على و كالذى زار الحسـين فضـلا و كرر الأخيار فيها نقلا و ذكر الشـيخان بالتقريب ذلک فى «الكافى» و فى «التهذيب» [صـفحه ۴۶۹] فزرهما لا تترک الزياره و كن من السـرايه السـياره و سـر قلب فاطمه الزهراء بزوره ابنيها على الزوراء و ارض عنک المصـطفى و المرتضى و احظ من الله تعالى بالرضا فإنما حبهما للعتره لا يستطيع الكاشحون ستره

پاداش زيارت امام كاظم و امام جواد

براى فضيلت

زیـارت امـام جـواد علیه السـلام اخبـار متـواتری هست که از آن جمله از حضـرت رسـول صـلی الله علیه و آله روایت شـده که حضـرتش فرمـود: هر کس امـام جـواد علیـه السـلام را زیـارت کنـد، ماننـد کسـی است که پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السـلام را زیارت کرده و بهشت از برای او واجب می شود و همان فضـلی که برای زیارت حضـرت موسـی بن جعفر علیهماالسلام هست درباره ی زائر امام جواد علیه السلام نیز است. در فضیلت زیارت کاظمین علیهماالسلام اخبار متواتری نقل شـده که: زیارت امام کاظم و امام جواد علیهماالسـلام در ثواب، ماننـد زیارت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می باشد و شکی نیست که زیارت فرزنـد - آن هم فرزنـدی که وارث علوم و مکارم اخلاق رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بوده - مانند زیـارت خـود پیـامبر صـلی الله علیـه و آلـه می باشـد. در «مفاتیـح» محـدث قمی نقـل شـده: هر کس امـامین همـامین کـاظمین علیهماالسـلام را زیارت کنـد، ماننـد کسـی است که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و وصـی او علی مرتضـی را زیارت کرده باشـد. در روایت دیگری سـید بن طاووس رحمه الله نقل نموده که: هر کس این دو امام را زیارت کنـد، مانند زائر امام حسـین علیه السـلام می باشـد. در روایت دیگری وارد شـده: هر کس این دو امام را از روی معرفت زیارت کنـد، بهشت بر او واجب [صفحه ۴۷۰] می شود. و سـبب وجوب بهشت هم این است که: هر کس معرفت به امـامت این دو امام داشـته باشـد به اصول و فروع دین معتقد و مؤمن است و بر چنین کسی بهشت واجب

است. شیخ جلیل محمد بن شهراشوب از خطیب، صاحب «تاریخ بغداد» نقل کرده که: خطیب از علی بن خلال نقل نموده که گوید: هیچ امر مهمی برای من روی نداد مگر آن که در ساحت مقدس حضرت موسی ابن جعفر علیهماالسلام رفتم، کنار قبرش ایستادم و عرایض و مشکلات خود را به عرض او رساندم و خداوند به برکت و عنایت این باب الحوائج کار مرا آسان فرمود. خطیب حکایاتی بسیار از خوارق عادات و معجزات و عنایات حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر علیهماالسلام نقل نموده است. شیخ صدوق، از ابراهیم بن عقبه روایت کرده که طی نامه ای از امام علی النقی علیه السلام سؤال می نماید: آیا زیارت قبر سیدالشهدا علیه السلام ثوابش بیشتر است، یا زیارت این دو بزرگوار در کاظمین؟ حضرت هادی علیه السلام مرقوم می فرماید: ثواب زیارت سیدالشهداء علیه السلام مقدم است و زیارت این دو بزرگوار هم جامعتر و ثوابش بیشتر است. بیان امام هادی علیه السلام هم روشن است، البته هیچ زیارتی به ثواب زیارت سید الشهداء علیه السلام نمی رسد، ولی زیارت امام موسی بن جعفر و امام جواد علیهماالسلام از این جهت بزرگتر است که دو امام مفترض الطاعه هستند. از طرفی، و سیدالشهداء علیه السلام را همه زیارت می کنند اما این دو امام را خواص مردم و شیعه ی امامیه زیارت می نمایند. [صفحه ۴۷۱] بنابراین، زیارت امام کاظم و امام جواد علیهماالسلام مخصوص خواص مؤمنان است و به دو جهت ثواب زیارت بزرگتر می شود: یکی ایمان زائر، معتقد به دوازده امام می باشد. دیگر آن که آن دو بزرگوار هر یک در زیارت اثر وضعی دارند و باب الحوائج می باشند و ضامن انجاح حوایج شیعیان

جد خود گردیده اند.

چگونگی زیارت امام جواد

قبر مطهر حضرت جوادالائمه علیه السلام امام جوان ما، در جوار قبر جدش حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر علیهماالسلام قرار گرفته است. و اگر چه در قرون گذشته دو روضه و دو بارگاه و دو حرم بوده و از دو درب ورودی وارد می شدند، ولی از صد سال قبل که فواصل را برداشتند، هر دو مرقد منور در یک قبه قرار دارد و از یک مدخل بزرگ وار می شوند و راه روهای سابق، رواق و مسجد شده است. زیارت ورودی و سلام و تحیت دو قسم است: یک قسمت زیارت مشترک و یک قسمت زیارت مخصوصی و در ثواب زیارت هم که از ائمه ی هدی علیهم السلام مأثور است برای زائر ثواب مشترکی دارد که هم اکنون ما هر دو زیارت را نقل می کنیم و امیدواریم خوانندگان در مظان استجابت دعا نویسنده را هم به دعای خیر یاد فرمایند. ان شاء الله تعالی.

زیارت مشترک امامین کاظمین

شیخ مفید رحمه الله برای این دو بزرگوار زیارت مشترکی بدین صورت روایت نموده است: پس از غسل، اخلاص، حضور قلب، تواضع، ادب و اذن دخول پشت به قبله رو به قبر آن ها نموده، عرض می کنی: السلام علیکما یا ولی الله، السلام علیکما یا یا حجتی الله، السلام علیکما یا [صفحه ۴۷۲] نوری الله فی ظلمات الأرض، أشهد انکما قد بلغتما عن الله ما حملکما و حفظتهما ما استودعتما و حللتما حلال الله، و حرمتما حرام الله، و أقمتما حدود الله، و تلوتما کتاب الله، و صبرتما علی الأذی فی جنب الله، محتسبین حتی أتیکما الیقین، أبرء إلی الله من أعدائکما و أتقرب إلی الله بولایتکما، أتیتکما زائرا عارفا بحقکما، موالیا لأولیائکما، معادیا

لأعدائکما، مستبصرا بالهدی الذی أنتما علیه، عارفا بضلاله من خالفکما، فاشفعا لی عند ربکما، فإن لکما عندالله جاها عظیما، و مقاما محمودا. آن گاه تربت آن دو امام را ببوس و به جانب سر مقدس آن ها برو و بگو: السلام علیکما یا حجتی الله فی أرضه و سمائه عبدکما ولیکما زائرکما متقربا إلی الله بزیارتکما. اللهم اجعل لی لسان صدق فی أولیائک المصطفین و حبب إلی مشاهدهم و اجعلنی معهم فی الدنیا و الآخره یا أرحم الراحمین. آن گاه برای هر دو امام دو رکعت نماز زیارت بگزار. [۴۴۷] .

زیارت مخصوص امام جواد

زیارت مخصوص امام جواد علیه السلام به شرحی که سید بن طاووس رحمه الله در مزار و شیخ صدوق و ابن شهراشوب نقل نموده اند، چنین است: پس از زیارت قبر مقدس حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام - که در روضه ی مجزا است - به طرف قبر حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن موسی الرضا جوادالائمه علیهم السلام می روی و پشت سر آن حضرت قرار می گیری رو به قبله و چنین عرض می کنی: السلام علیک یا ولی الله، السلام علیک یا حجه الله، السلام علیک یا نور الله [صفحه ۴۷۳] فی ظلمات الأرض، السلام علیک یا بن رسول الله السلام علیک و علی آبائک السلام علیک و علی ابنائک اسلام علیک و علی اولیائک، اشهد أنک قد أقمت الصلاه، و آتیت الزکاه و أمرت بالمعروف، و نهیت عن المنکر، و تلوت الکتاب حق تلاوته، و جاهدت فی الله حق جهاده، و صبرت علی الأذی فی جنب الله حتی أتاک الیقین، اتیتک زائرا عارفا بحقک موالیا لاولیائک معادیا لاعدائک ابرأ إلی الله و إلیک من اعدائک مستبصرا بالهدی الذی انت

علیه، عارفا بضـلاله من خالفک، فاشـفع لی عند ربک. [۴۴۸] . آن گاه ضـریح و تربت آن حضـرت را می بوسـی و دو رکعت نماز زیارت می خوانی و در سـجده می گویی: ارحم من اساء و اقترف و اسـتکان و اعترف. پس جانب راست صورت را روی خاک می گذاری و می گویی: إن کنت بئس العبد فأنت نعم الرب. سـپس جانب چپ را روی خاک می گذاری و می گویی: عظم الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عند یا کریم. و در سـجده نیز صد بار «شـکرا شـکرا» بگو و هر چه خواهی طلب کن. البته در کتب ادعیه مانند «مصـباح»، «اقبال» «مزار بحار» و غیره زیارات دیگری هم نقل نموده اند که علاقه مندان بدانها مراجعه کننـد و در روضه متبرکه نیز کتب ادعیه و زیـارت نـامه هـایی هسـتند که خداونـد علاقه منـدان را موفق بـدارد و نگارنـده را [صفحه ۴۷۴] هم از این فیض محروم ندارد. آن چه مسلم است زیارت حضرت ابی جعفر امام جواد علیه السلام امام جوان ما اثر وضـعی دارد، چه عمرش چون گل کوتاه بود و مآثرش بلد و توسلش مؤثر. امید است خداوند به برکات وجودش ما را مستفید بدارد و سعادتمند گرداند.

حرز مفصل امام جواد

حرز، یا تعوذی که امام جواد علیه السـلام برای حفظ فرزندش امام علی النقی الهادی علیه السلام نوشت و فرمود که این دعا را به دست او ببندند. شـیخ طوسـی در «مصـباح المتهجد» نقل می کند که: برای من جماعتی از آن جمله ابی المفضل از ابواحمد عبدالله بن حسین بن ابراهیم العلوی، از پدرش از عبدالعظیم ابن عبدالله حسنی رضی الله عنه روایت کرده اند که: اباجعفر محمد بن علی علیهماالسلام این تعویذ را برای فرزندش -

أبی الحسن که کـودک و در گهـواره بود نوشت – و هر روز به آن تعویـذ می یـافت. و این حرز و تعویـذ چنین است: بسم الله الرحمـن الرحیـم و لاـ حـول و لاـ قـوه إلاـ بـالله العلی العظیـم. اللهم رب الملاـئکه و الروح و النـبین و المرسـلین، و قـاهر من فی السـماوات و الأرضـین، و خالق کل شی ء و مالکه، کف عنی بأس أعدائنا و من أرادنا بسوء من الجن و الانس، و أعم أبصارهم و قلوبهم، و اجعـل بیننـا و بینهم حجابا و حرسا و مـدفعا إنک ربنا، و لا حول و لا قوه إلا بالله، علیه توکلنا و إلیه أنبنا و هو العزیز الحکیم. ربنا و عافنا من کل سوء، و من شـر کل دابه أنت آخذ بناصـیتها و من شـر ما سـکن فی اللیل و النهار، و من کل سوء و من شـر کل ذی شر، رب العالمین، و اله المرسلین، صل علی محمد و آل أجمعین، و خص محمدا و آله بأتم ذلک و لا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم. [صفحه ۴۷۵] بسم الله و بـالله أو من و بالله أعوذ و بالله اعتصم و بالله أسـتجیر و بعزه الله و منعته امتنع من شـیاطین الانس و الجن و من رجلهم و خیلهم و رکضـهم و عطفهم و کیدهم و شـرهم و شـر ما یأتون به تحت اللیل و تحت النهار من البعد و القرب، و من شر الغائب و الحاضر و الشاهد و الزائر أحیاءا و أمواتا و أعمی و بصیرا و من شر العامه و الخاصه، و من شر نفسی و وسوستها، و من شر الدیاهش

و الحس و اللمس و اللبس و من عين الجن و الإنس و بالإسم الذی اهتز به عرش بلقيس. و أعيذ دينی و نفسی و جميع ما تحوط عنايتی من شر كل صوره و خيال أو بياض أو سواد أو تمثال أو معاهد أو غير معاهد ممن سكن الهواء و السحاب و الظلمات و النور و الظل و الحرور و البر و البحور و السهل و الوعور و الخراب و العمران و الاكام و آلاجام و المغائض و الكنائس و النواويس و الفلوات و الجبانات من المصادرين ممن يبدو بالليل، و ينشر بالنهار و بالعشی و الابكار و الغدو و الآصال، و المربئين و الأسامره و الأفاتره و الفراعنه و الأبالسه و من جنودهم و أزواجهم و عشائرهم و قبائلهم، و من همزهم و لمزهم و نفثهم و وقاعهم و أخذهم و سحرهم و ضربهم و عينهم و لمحهم و احتيالهم و أخلافهم و من شر كل ذی شر من السحره و الغيلان و ام الصبيان و ما ولدوا و ما وردوا و من شر كل ذی شر داخل و خارج و عارض و متعرض و ساكن و متحرك و ضربان عرق و صداق شقيقه و ام ملدم و الحمی و المثلثه و الربع و الغب و النافضه و الصالبه و الداخله و الخارجه و من شر كل دابه أنت آخذ بناصيتها إنک علی صراط المستقيم. الله صل علی محمد و آل محمد و سلم كثيرا. [۴۴۹] . چون راوی اين حرز حضرت عبدالعظيم حسنی عليه السلام است و امام جواد عليه السلام برای [صفحه ۴۷۶] مصونيت فرزندش امام هادی عليه السلام نگاشت، ما نيز برای تيمن

و تبرک نقل کردیم، شاید مورد استفاده علاقه مندان گردد و نگارنده را از دعای خیر فراموش نکنند. [۴۵۰] .

امام جواد از نظر تاریخ

در این جا لازم است برای جلب توجه مبتدیان دبیرستان ها و غیره که درباره ی تاریخ مشکوک هستند و گمان می کنند که تاریخ دین نیز مانند تاریخ سیاسی است، یک مقدمه کوتاهی بیاورم تا مطلب روشن گردد. در ضمن تدریس منطق و فلسفه و بیان فلسفه ی تاریخ، دانشجویی پرسید: آیا تاریخ ائمه، و ادیان نیز مانند تاریخ سیاسی در این تزلزل و تشتت است، و ما باید بدان، به نظر تردید بنگریم، یا نه؟! مفاد درسی که برای آن ها گفته شد جهت ثبت تاریخ می نویسم که خوانندگان بین حقیقت و مجاز فرق بگذارند و بدانند که چهره ی زیبای حقیقت هیچ وقت مخفی و مستور نخواهد ماند و اگر چند صباحی ناپیدا باشد باز پرتو خود را نشان خواهد داد. اخیرا حکما و مورخان - که برای تاریخ فصلی باز کرده اند، و روش علوم تاریخی را برای شناختن جوامع نگاشته اند - می گویند: تاریخ عبارت است از مطالعه و تفحص در گذشته ی جوامع بشری. تاریخ از حوادث خصوصی و اتفاقی بحث می کند و این حوادث عینا تکرار نمی شود، زیرا شرایط زمان و مکان قابل برگشت نیست. تاریخ تقسیم شده به تاریخ: سیاسی، حقوقی، دیپلماسی، نظامی، اقتصادی، ادبی دینی، تاریخ آراء و عقاید، تاریخ آداب و عادات و رسوم و ادبیات منظوم و منثور و هنرهای زیبا و صنایع ظریفه و فنون مستظرفه. [صفحه ۴۷۷] و چون این همه به صورت علوم تاریخی شناخته شده، تاریخ را علم خاصی شناخته اند و برای آن فلسفه ی تاریخی قایل شده اند. در

گذشته، تاریخ فقط در مورد نقل وقایع گذشته بود و بیشتر جنبه ی ادبی و هنری داشت، بلکه سرگذشت سلاطین و رجال سیاسی را می نوشتند و حتی اصل موضوع را مورد بررسی قرار نمی دادند، بلکه رجال سیاسی را موضوع بحث قرار داده و به تأثیر آن ها در امور اشاره می نمودند. امروزه روابط تاریخ را با مناسباتی که نسبت به وقایع داشته، مورد بررسی قرار می دهند و به کشف علل و عوامل وقوع حوادث می پردازند. برای کشف علل و اسباب اتفاقات تاریخی از گواهی مردان و شهادت اسناد و مدارک و کتیبه ها و سبک ساختمان های باقی مانده، یا حفریات زیرزمین مسکونی ملل قدیمه، یا خطوط و فرمان های سلاطین و احکام صادره ی مقامات عالیه عصری استفاده می شود. اما چون استفاده از همه این وسایل برای یک نفر غیر ممکن است، باید به حکم استقراء و کاوش از نتیجه ی زحمات و مطالعات دیگران استفاده کرده و در تاریخ قضاوت نمود. فلاسفه ی امروز می گویند: همان طور که علمای طبیعی به وسیله ی مشاهده، تجربه و قیاس گیاهان، یا جانوران، یا عناصر و مواد و موالید را می شناسند و طبقه بندی می کنند و روی خواص و آثار آن ها قضاوت و حکم می نمایند؛ مورخان نیز باید به حکم مشاهد، تجربه و استقراء روابط و مناسبات وقایع و حوادث را با یکدیگر از جهت کم و کیف سنجیده و تحقیق نموده و روی آن حکم نمایند و این فلسفه برای تاریخ یک فرضیه و تئوری است که تاکنون در خارج مصداق نیافته، بلکه یک مفهوم کلی است. از این رو، هرگز نمی توان همه ی جوامع بشری را بدین شرایط شناخت، مگر [صفحه ۴۷۸] برای یک

شعبه و رشته ی مخصوصی. ولی تاریخ دین، آن رشته ی مخصوصی است که چون مقید به عقاید و ایمان و اندیشه و افکار اولیه ی بشر است و به حکم استقراء از آغاز آفرینش تاکنون نسبت به این رشته با تمام شرایط و توجه به زمان و مکان و نسبت روابط و مناسبات اتفاقیه آن را در هر عصر و با هر شرایطی و با هر شخصی بوده، ضبط و تحقیق نموده اند. روش تحقیق در شناخت یک پادشاه، یا یک واقعه ی تاریخی همانند مشروطیت بر هیچ کس وجوب و لزومی ندارد که درباره ی آن تحقیق کند، ولی درباره ی دین و ادیان و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یا نبوت عامه مثل شناخت حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام از وظایف اولیه هر بشری است، چرا که دین از ضروریات و نیازهای اولیه آدمی است و زیستن بشر بدون دین محال و یا مشکل ساز است. با این مقدمه باید اعتراف کرد که شناخت یک امام و زعیم دینی، یا یک دین و شرایط آن، قابل قیاس با شناخت یک پادشاه و یا یک انقلاب سیاسی نیست، زیرا ما در عمر خویش دیده ایم که هیچ وقت قلم آزاد نبوده است و حقایق تاریخی را نگذاشته اند بنویسند و آنچه در اعصار گذشته نسبت به تاریخ سیاسی و سوق الجیشی نوشته اند بر حسب میل کارگردانان عصر بوده. و به حکم اجبار و قدرتی که داشته اند که امروز هم همان شرایط موجود است. از طرفی، تاریخ های دیگری هم معمول نبوده است، از این رو متأسفانه در گذشته نسبت به همین تاریخ سیاسی حقایق مکتوم بوده و همه ی رشته های مختلفی که در

تاریخ بوده است، آن هم نوشته نشده است. بنابراین، چگونه می توان روش تحقیقی تاریخی را به کار گماشت. اما نسبت به یک امام و پیشوای دینی که مورد استقبال و توجه اکثریت قریب به اتفاق مردم عصر بوده، نه تنها حقایق مکتوم نمانده است، بلکه به قلم و زبان بداندیشان هم حقایقی که به حکم استقراء و تواتر گفته و روایت شده و مناقب و [صفحه ۴۷۹] فضایل ائمه ی دین را - کما هو حقه - نگاشته شده و نقل گشته است. افزون بر آن نه تنها زور و قدرت سر نیزه نبوده، بلکه عقل و استدلال حکومت داشته است. تاریخ زندگانی امام جواد علیه السلام نیز از همین نمونه های تاریخی است که عقلاـ و خردمندان دانش پژوه و معارف پرور در هر عصری تحقیق نموده و دست به دست داده تا امروز به ما رسیده است. علم و دانش امام جواد علیه السلام در سن هفت و هشت سالگی مشهور و مورد اتفاق همه مسلمانان است و تاریخ زندگانی علمی و کمالی آن حضرت را نمی توان انکار نمود، چرا که او میوه ی درخت ولایت مطلقه ی امیرالمؤمنین علیه السلام و نتیجه ی باب مدینه ی علم است که به وحی و الهام به او رسیده است.

خلاصه و نتیجه کتاب

اشاره

حاصل زندگانی بیست و پنج ساله امام جواد علیه السلام به ما حساس ترین درس علم، فضیلت و کمال را می آموزد که ناگزیر بایستی با مقدمه ای این نکته لطیف را به عرض خوانندگان عزیز برسانم. انسان در نشئه ی زندگی طبیعی هر چه می بیند معلول علت ظاهری و باطنی است، خواه علت را بشناسیم یا علت را نشناسیم. حوادث و آلام زندگی و سوانح و انقلابات را

بایـد معلول علل و عواملی دانست که قابل اشاره حسـیه، یا غیر قابل اشاره ی حسـیه است. آن چه که مشـهود و محسوس اسـت این که در این زندگی مادی فردی و اجتماعی یک نیروی غیر محسوس حکم فرماست که بیشتر وقت ها امور را برخلاف سـیر طبیعی نشـان می دهـد و یـا حوادث را خلاـف جریان آب برمی گردانـد. این خرق عادت، یا سـیر در جهت مخالف طبیعت، یا شنـاوری بر خلاـف مجـاری آب، همه نمونه ی قـدرت خـارج تصورات انسان است که در زوایای زنـدگی [صـفحه ۴۸۰] می باشـد و آئینه ی حیات یک سلسـله اموری را مشاهـده می کند که درست برعکس سـیر طبیعی است و اگر بخواهند نظیر آن را بیابند، یا به وجود آورند هر قدر نیروها و توانایی ها را به هم وصل نمایند و شدت و عدت و مدت دهند قادر به ایجاد یک امر کوچکی که خلاف طبیعت باشـد نیسـتند و این مشاهـدات و تجارب نشان می دهد که نیروی فعاله ی عالم بسـیار شدید القوی است و چه بهتر که این معنی را در ضـمن مثلی بیـاوریم تـا مطلب روشن تر گردد. سـنت طبیعت بر این است که بشـر از پـدر و مادری به وجود آیـد، ولی به حکم نقل و تاریخ و حس و شـهود میلیون ها بشـر دیده شده که زنی بدون شوهر و زمان حمل و مـدت بارداری فرزنـد آورده است. این خرق عادت و این اعجاز در طبیعت موجب شد که بشـر خردمند این نیروهای طبیعی را از قدرت دیگری دانسته و بدان متکی گردیده که هر فرزندی کمتر از سه کیلو داشت، یا کمتر از شش ماه در شکم مادر بماند تکامل او

درست نیست و بقا و دوام نمی آورد، یا آن که تا به کمال نیروی طبیعی نرسد نمی تواند سخن بگوید. ولی حضرت عیسی علیه السلام بدون اقامه تکاملی در شکم مادر، بدون پدر و بدون وزن و حجم طبیعی به دنیا آمد و سخن گفت و خط سیر بشر را منعکس نموده و میلیون ها بشر پیرو او گردیدند. یا در خواص اجسام دیده می شود که هر عنصری خاصیتی دارد غیر قابل انفکاک و تجزیه. مثلا آتش در اثر وضعی خود می سوزاند و نمی توان آتش را بدون روشنی و حرارت تصور نمود و عقلا هم محال و ممتنع می دانند که آتش بدون حرارت و یا نور باشد. ولی ما به حکم تواتر اخبار تاریخی دیدیم که یک مرد آسمانی در میان آتش رفت و آتش بر او سبز و گلستان شد، یعنی اثر وضعی آتش برداشته و مرتفع گردید و خاصیت سوزاندن از او سلب شد و حضرت ابراهیم خلیل به نص قرآن مجید که او [صفحه ۴۸۱] را به حکم خداپرستی و توحید در آتش نمرود افکندند بدان شرحی که در تاریخ انبیا نوشته ایم خطاب شد: (یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم) «ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش» و او در انبوه آتش به سلامت جان به در برد. یا خداوند در آب رطوبت و سیالیت قرار داده که هر کس در آن افتد غرق شود و یا نتواند در جایگاه و مقری قرار گیرد؛ ولی حضرت موسی کلیم الله با ضربه یک عصا توانست آب را بشکافد و دریا را خشک کند و به سلامت از تعقیب دشمن جان به سلامت

برد، و یا با عصا - که جز چوبی نبود - هفتاد تن وسایل سحره را محو و نابود نموده و خط سیر بنی اسرائیل را عوض کرد. یا به عنوان مثال در شکم ماهی، نیروی هاضمه و سیر در اعماق دریا و ظلمات، درون ماهی زندگی و بقا غیر قابل تصور است، ولی با یک ایمان و عقیده و یقین و جزم و حزمی شخص حضرت یونس علیه السلام رفت و خود را به جرم تمرد، یا انعطاف به دریا انداخت و درون ماهی قرار گرفت و در دریاها سیر کرد و یا به قول عرفا و به مصداق سخن رسول الله صلی الله علیه و آله به معراج خویش پرداخت و بعد هم در کنار دریا بیرون آمد و بدن نرم او در سایه ی برگ پهن کدو مصونیت یافت، تا برپا خواست و به وظیفه ی خویش قیام نمود. این گونه خرق عادات طبیعی، یا خلاف سنن عادی برای بشر اعجاب آمیز و شگفت انگیز است. خداوند برای آنکه بندگان خود را بدین حقایق آشنا سازد و به نیروی شدید القوای غیر قابل اشاره ی حسیه جهان وجود مقر و معترف نماید در هر عصری یک سری از اسرار نهانی عالم را بدین صورت ها به مردم جهان نموده است تا بدانند. فوق تدبیر خلایق آری هست تقدیر خدای ذوالمنن [صفحه ۴۸۲] عقلا گویند: از روی قاعده امکان ندارد که کودک تازه متولد سخن بگوید، ولی عیسی بن مریم علیه السلام در روز تولدش که همه مردم آن عصر انگشت حیرت به دندان گرفته بودند با کمال فصاحت و بلاغت قابل فهم عموم گفت: (إنی عبدالله آتانی الکتاب) من

بنده و رسول خدا هستم که به من کتاب آسمانی نازل شده تا شما را هدایت کنم. و یا آنکه سر بریده سخن بگوید که هزاران نفر ببینـد و بر خود بلرزند که چگونه سـری که از بدن جدا شده بتواند سـخن بگوید و جز این نیست که نیروی قوای غیر مرئی زبان او را به حرکت آورده تا آیات قرآن و سوره ی کهف - یعنی مرموزترین اسـرار آفرینش را برای به شـگفت آوردن مردم و فاش کردن سـری - بیان نمایـد. این سلسـله مطالب که خرق عادت است نشان می دهـد که قـدرت فوق العاده، در این نشـئه عـالم طبع حکومت دارد که شـناخت آن به تمـام جهـات غیر قابل امکان است و آن قوه درک می شود ولی محسوس نیست و انکـار آن هـم غیر معقـول است. زنـدگانی کوتـاه امـام جـواد علیه السـلام نماینـده ی این حقیقت غیرقابـل انکـار است که آن حضـرت دوران کودکی و خردسالی دارای آن مـدارج و مراتب علمی و قـدرت و نیروی معنوی بود و با منبع چشـمه سار علوم لم یزلی ارتبـاط و پیوسـتگی داشت. امـام جواد علیه السـلام از سازمان شـبکه علمی انبیا و اولیا -که از سرچشـمه ی علوم الهی وحی و الهام می گرفتنـد - دانش آموخته و در مکتب ربوبی پرورش یافته و به اسـرار و رموز عالم آفرینش از خردسالی واقف و مطلع گردیـده است. چرا که حضـرتش در سن هفت و هشت سـالگی بود که ودایع امامت به او سپرده شـد و در نه سالگی و ده سالگی بود که با شیخ الفقها و المجتهدین یحیی بن اکثم به مناظره ی علمی پرداخت و با خردمندان و دانشمندان عباسی

بحث علمی کرد و همه را مجاب و مقهور نمود و قدرت و نیروی علمی خود را نشان داد و بارها خلیفه ی [صفحه ۴۸۳] عباسی، پدر زن خود را به اسرار و رموز عالم غیب - که معجزه علمی او بود - واقف ساخت و مأمون که شخصا دانشمندترین خلفای بنی عباس است به عظمت روحی و علو مقام و درجه کمال آن حضرت اقرار نمود، در حالی که آن بزرگوار هنوز سنین عمرش به یقین از دوازده سال نگذشته بود، امتحانات علمی و فضیلتی و اخلاقی خود را داد و همه رجال کشوری و لشکری دربار خلافت، او را میوه درخت نبوت و حاصل تربیت خاندان امامت شناختند. امام جواد علیه السلام آئینه سر تا پانمای پدرش حضرت علی بن موسی الرضا علیهماالسلام بود و به این جهت جسما و جانا به ابن الرضا تعبیر و تعریف شده. همه او را فرزند برومند ارجمند امام هشتم می شناختند و خودش هم صفات بارز امامت را در مراحل مختلفی که پیش آمد به مردم نشان داد. معجزات، خوارق عادات و قدرت علمی و توانایی شگفت انگیزی که در اطوار مختلف از خود نشان داد امامت او را ثابت کرد. امام جواد علیه السلام در فضایل نفسانی، علم تقوی، زهد، پرهیزکاری، جود و بخشش، صفح و گذشت، علو طبع و مناعت و عزت نفس همانند پدر و اجداد معصومینش می زیست. آن حضرت آئینه کمال و فضیلت و جامع جمیع صفات امامت بود و در حقیقت، امام مظلوم و محروم از زندگانی و آزادی حیات گردید، زیرا از ده تا بیست و پنج سالگی با زنی محشور بود که سوهان روح

و جنس مخالف و عذاب الیم بود و او را به مصیبت بزرگی مبتلا ساخت. آن حضرت در مدت هفده سال امامتش که از سن هشت سالگی آغاز شد، [صفحه ۴۸۴] رهبری مسلمانان را به عهده داشت و در تمام شئون زندگی اجتماعی با کمال قدرت و توانائی عملا رهبر علم و فضیلت و کمال و ریاست مردم و مجری احکام شریعت بود. بدون تردید امام جواد علیه السلام در هیچ مکتبی درس نخوانده و در مسند هیچ معلمی ننشته بود، بلکه فقط از مکتب امامت و سیادت رضوی علم و دانش فرا گرفت و متوجه شدیم که در مدت کوتاه عمر خود، در همه علوم وقوف و مهارت داشت. در گیاه و نبات شناسی، جانور و حیوان شناسی، در علم النفس و انسان شناسی، در دین و مکارم اخلاق، در سیاست و رهبری اجتماع در عصر خود نظیر نداشت. آن چه را که انبیای سلف هر یک به تنهایی داشتند آن حضرت جامع همه ی معجزات انبیا بود و برای اثبات امامت خود، در موقع ضرورت چنان اعجاز می کرد تا منصب امامت خود را به همه ی معاصرین ابلاغ نماید. امام علیه السلام در مقام علمی با آن که جوان بود، دقیق ترین مسایل و معظل ترین فروع فقه را حل و هضم نموده و به مردم آموخت و حقیقت دانش و بینش را عملا به مسلمانان نشان داد. آن جا که باید دوستان خود را از زندان نجات داده، آن جا که باید توجه مردم را به خدا از راه دعا جلب نموده و آن جا که باید ابراز علم و قدرت کند دریغ نداشت است. اینک داستان

رهایی اباصلت را که پیشتر اشاره کردیم، بار دیگر می آوریم.

زندان رفتن اباصلت و نجات او

اباصلت هروی، از رجال نامدار خراسان و از اصحاب امام رضا علیه السلام و سیاستمداران دولت مأمونی بود. اباصلت با آن که از رجال کشوری و ارکان دولت مأمون بود، از خواص اصحاب و درباریان امام هشتم و دربان آن حضرت به شمار می رفت. وی در میان [صفحه ۴۸۵] مردم نفوذی داشت و همه اعیان و اشراف او را می شناختند و برای او احترامی قایل بودند. امام رضا علیه السلام به هنگام مسمومیت، اباصلت را احضار کرد و فرمود: من به زودی از این سم مهلکی که به من خورانیده اند از دنیا خواهم رفت و مأمون می خواهد قبر مرا پشت قبر پدرش هارون قرار دهد و خدا نمی خواهد. از این رو جدیت می کند که قبر هارون قبله ی قبر من قرار گیرد، ولی هر چه کلنگ بزنند ذره ای از خاک آن جا کنده نخواهد شد، تو دستور بده در این نقطه که می گویم قبر مرا طرف قبله قبر هارون، بکنند، چون حفر کنند قبری نمایان خواهد شد که ذوالقرنین برای من کنده است و آن جا آب پدیدار می شود و چندین ماهی پیدا می شود، ماهی بزرگی همه آن ماهی ها را خواهد خورد، تو این دعایی را که من به تو تعلیم می کنم بخوان، آب فرو می رود و زمین قبر خشک می شود و ماهی محو می گردد، مرا در همان قبر دفن کن. اباصلت می گوید: طبق دستور امام رضا علیه السلام عمل کردم، مأمون از این عمل سخت نگران و مغموم شد، روز بعد مرا احضار کرد و گفت: آن دعایی که ابوالحسن به تو تعلیم داد برای من

بگو. من هر چه فکر کردم دعا از نظرم محو شده بود، گفتم: فراموش کرده ام. مأمون اصرار کرد، و من هم به راستی یادم رفته بود، مأمون خشمناک شد و گفت: اباصلت را به زندان ببرید! اباصلت گوید: من با خود گفتم: به سبب دوستی با رجال لشکری و کشوری از آن ها می خواهم که مرا از زندان بیرون خواهند آورد، به زندان رفتم، کم کم یکسال طول کشید و نگران شدم و به هر کس متوسل شدم نتیجه نداد، تا یک شب خواب دیدم که هاتفی گفت: چرا به ابن الرضا محمد بن علی التقی الجواد علیهماالسلام متوسل [صفحه ۴۸۶] نمی شوی تا تو را نجات دهد. از خواب بیدار شدم، و فوری متوسل به امام جواد علیه السلام شدم، ناگهان دیدم جوانی از درب زندان وارد شد و فرمود: اباصلت برخیز بیرون برو، کسی تو را نخواهد دید. من برخاستم، با او از زندان خارج شدم و هیچ کس مرا ندید و من از طوس به هرات رفتم و آن جا بودم تا مأمون مرد و من آزاد گردیدم. این معجزه ای بود که امام جواد علیه السلام اباصلت را از زندان نجات دادند. نگارنده گوید: تعلیم این گونه ادعیه و اذکار برای انجام منظور خاصی است و همان نیروی خارق العاده که حافظه را تقویت می کند از حافظه هم محو می کند، تا مبادا مورد سوء استفاده قرار گیرد و دعای تعلیمی به اباصلت به همین منظور بود و چون مأمون از جهت علم و دانش امام را می شناخت و می دانست او مخزن علوم و اسرار الهی است، می خواست از تعلیمات آسمانی آن حضرت علیه السلام برای کارهای دنیای

استفاده کند از این رو، خداوند از حافظه ی اباصلت محو کرد تا به مأمون نیاموزد! با این مقدمه دیدیم در زندگانی کوتاه امام نهم علیه السلام آن اصلی که مورد توجه همه ی انبیا و اولیا بود، از آن حضرت ظهور و بروز یافته است و آن اقرار و اعتراف به یک قدرت خارق العاده ای از عالم ایجاد است که پیوسته در ادوار مختلف عالم آفرینش هر زمانی که بشر انحراف پیدا می کرد و به اقتضای زمان و مکان و شرایط محیط قدرت ربوبی را در عالم ظاهر می ساخت، تا بشر در پیشگاه تعلیمات آسمانی سر تواضع خم نماید. وجود مقدس حضرت جوادالائمه علیه السلام و شخصیت علمی و اخلاقی آن حضرت نماینده ی این حقیقت بود که قدرت را در مراحل حیاتی خود نشان می داد و عقول خردمندان در ساحت کبریائیش حیران و تسلیم اراده خلاقیت او می گردیدند. نگارنده در این نوشتار کوشید که بتواند این حقیقت را روشن سازد و یک [صفحه ۴۸۷] وسیله ای از توسل و تمسک به آستانه ی امام جواد علیه السلام را به دست خوانندگان دهد که ذخیره عقبات زندگی این نشئه گردد و امید است به قدر استطاعت و شرایط موجود این وظیفه و منظور مقدس را انجام داده باشد و مورد قبول و استقبال همه قرار گیرد و به پاداش آن، نگارنده را از دعای خیر فراموش نکنند.

مناجات یا عرض ادب و تشکر

اللهم إنی أطعتک فی أحب الأشیاء إلیک و هو التوحید و لم أعصک فی أبغض الأشیاء إلیک و هو الکفر. [۴۵۱] . خداوندا تو را در محبوب ترین چیزها در پیشگاه تو اطاعت کردم و آن توحید و یکتاپرستی است و در منفورترین چیزها

در پیشگاهت تو را معصیت نکرده و آن کفر است. از دست و زبان که برآید کز عهده ی شکرش بدر آید اگر در همه عمر و در تمام ساعات بیداری موفق به سپاس و ستایش تو باشم باز از عهده ی شکر کوچکترین نعمت های تو برنمی آیم چه جای آن که در فشار ناملایمات قرار گرفته و از سپاسگزاری تو غافل گردم. پروردگارا! در عهد شباب اسیر تمایلات بودم و پیوسته مصونیت خود را از پیشگاه تو مسألت می نمودم، تا آن روزی که توفیق زیارت خانه ی خود را به این بنده دادی و دامن کبریایی پرده کعبه را گرفته از ساحت قدس ربوبی تو جز این نخواستم که هر چه خیر و صلاح و سعادت بنده است، عنایت فرمایی. بارالها! آن روز نمی دانستم چنانچه امروز هم نمی دانم آیا علم، مال، مقام، منصب و غیره موجب رستگاری آخرت است یا نه؟ [صفحه ۴۸۸] اما می دانم که بندگی و اطاعت امر، موجب سعادت است. پروردگارا! تو بهتر می دانی که از مال دنیا هیچ نخواستم جز آن که کفایت کار خویش را به تو واگذاشتم و از تو خیر و مصلحت را خواستم که به من آموختی بگویم: «افوض أمری إلی الله إن الله بصیر بالعباد» [۴۵۲] . الهی! بنده ی تو نادان و عاجز از اصلاح کار خویش است و ناتوان نسبت به مصالح زندگانی خود و عاجز از جلب منفعت و دفع ضرر است آیا علم، مال، مقام، منصب، زن، فرزند و غیره وجود و فقدان کدام یک در پیشگاه تو موجب سعادت و رستگاری خواهد شد؟ (سبحانک لا علم لنا إلا ما علمتنا إنک أنت العلم الحکیم)

[۴۵۳] . بارالها! به سبب تحیر خود از ساحت کبریایی تو درخواست نمودم هر چه خیر و صلاح و مصلحت است برای این بنده ی خود پیش آوری و از هر چه موجب شقاوت است بازداری. پروردگارا! چگونه شکر این نعمت گزارم که در خواست بنده ی ضعیف خود را پذیرفتی و به فرمان (أدعونی استجب لکم) [۴۵۴] دعای نمودام و مستجاب کردی و ابواب نعمت و رحمت به سویم گشودی و از نقمت بلیتم رهاندی؟! خداوندا! تو بودی که بنده خود را به بارگاهت دعوت نمودی و در سفر مکه گوشت بدن او را آب کردی و گوشت بهتری رویاندی و بهبودی دادی و در آخر سفر جز تو یار و غمگسار و پرستاری نداشتم. الها! از آن تاریخ که توفیق دامنه داری عنایت فرمودی تا با علاقه مندی به کسب علم و کمال بپردازم تو الهام فرمودی که به هر نقطه و هر شهر و کشوری وارد می شوم از خدمت علما، کتابخانه ها و معمرین اهل فضل و دانش آن جا بهره مند گردم و به [صفحه ۴۸۹] مطالعه و تتبع و تحقیق در اخبار آل محمد علیهم السلام پرداخته و به نوشتن شرح حال پیامبر و اولیا و اوصیای آن ها الهام و رهبری فرمودی. خداوندا! فراموش نمی کنم که رؤیای صادقه به آیات قرآن مرا به کاری که امروز نتیجه آن را بر خود می بینم، هدایت فرمودی و در خواب جمال باهر النور احمدی نخست وزیر دولت ابد مدت خود را به من نشان دادی و خاندان عصمت و طهارت او را به من معرفی کردی و روش این کار را از یکی از شاگردان مکتب ولایت که

شهیـد راه آزادی دین شـده بود هدایت فرمودی و از تردید و تزلزل فکری نجات بخشـیدی؟ [۴۵۵] . [صفحه ۴۹۰] بارالها! در اثر آن توفیق دامنه دار بود که اکنون بیش از بیست سال است که شب و روز، زمسـتان و تابسـتان در سـرما و گرما، در حضر و سفر شـایق تحقیق و تتبع علوم اسـلامی و احـادیث آل محمـد علیهم السـلام گردیـده ام. در طول بیست سال از ۱۳۶۱ تا ۱۳۸۱ قمری که از سـفر مکه مراجعت نموده ام خود نمی دانستم چه کنم؟ [صفحه ۴۹۱] در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آن چه اسـتاد ازل گفت بگو می گویم از ۱۳۲۲ تا ۱۳۳۲ شمسـی به مدت ده سال از رادیو تهران به صورت مجانی سـخنرانی نمودم و صـدها مقاله اخلاقی، علمی و تاریخی دینی در جرایـد کشور و قریب صـد جلـد تألیف که هر مجلـد قریب پانصـد صـفحه می باشد و بیش از چهل مجلد آن چاپ شده محصول توفیق ربانی و هدایت و ارشاد عالم غیبی است. پروردگارا! تو بهتر می دانی که در این مدت از درون و بیرون خانه چه مشقت ها و سختی ها در بحرانی ترین دوره انحطاط اخلاقی عصر متحمل شدم و با مواجه شـدن جنگ جهانی دوم (۱۳۲۴ – ۱۳۱۸ شمسـی) مشـکلات مهاجرت، خانه به دوشی، ناملایمات، حوادث کمرشکن با عفـت نفس و منـاعت طبـع و علاقه به مطـالعه و تحقیـق و تتبـع و تحریر در تمـام ساعـات بیـداری و شـکیبایی و صـبر در قبـال محرومیت هـا تـا امروز همه از فضل تو بوده است. آن میوه ای که از پی آن بنشانـدمش نهال امروز در مقابل خود بینمش عیان بارالها! تو بودی که بنده ی خود را

به این خـدمت بزرگ راهنمـایی فرمودی و توفیق دادی تـا بیست سـال تمـام بتوانم بیش از پنجاه جلـد کتاب بنویسم و به چاپ رسانـده و تصـحیح و غلطگیری کرده و تجدیـد چـاپ نمـایم. خداونـدا! تـو می دانی در این کـاری که و تنهـا بـودم، جز زن و فرزنـدانم که گـاهی بـا همه ی مشـکلات دوران تحصـیل خود و اداره امور زنـدگی مرا یاری می کردنـد، کسـی را نداشـتم تا کمک تحریری، یا فکری، یا مالی به من بنمایـد! این هم فضل و عنایت تو بود که فکری چون ساعت خودکار به بنـده ی خود دادی تـا در همه گرفتـاری های داخلی و با فقـدان همه وسایل خارجی به هـدف مقـدس خود - که تألیف و طبع و نشـر بود - بـپردازم. تـو در حـافظه و حواس بـاطنی من چنـان قـدرت و نیرو و نظم و ترتیب بـدیعی دادی که مشـکل ترین مقالاـت علمی، فلسـفی و اجتماعی را در همان اتاق پرغوغای [صفحه ۴۹۲] بچگانه می نگاشـتم. کی می توان شکر این همه نعمت بزرگ را نمود در حالی که می بینم بسیاری از بزرگان قدرت، فرصت و توفیق نوشتن نامه چند سطری را ندارند؟ اکثریت علمای معاصر را دیدم که قلم را برای همیشه بوسیده و کنار گذاشته اند و چه بسیاری از علمای بزرگ و مصنفین کتاب های عال?قدر را می شناسم که داری سیصد تألیف بوده انـد، ولی نتوانسـته اند حتی یک جلد از کتاب های خود را در حیات خود طبع نشـر دهند. ولی الطـاف خفیه و عنایات جلیه تو این بنـده ی بی مقـدار را به پاس احترام خانـدان رسولت به انوار افاضات و الهامات ربوبی بزرگ نموده و توفیق تألیف، تدوین، طبع و نشر این همه

آثار را دادی! و الله هـذا من فضل ربی. پروردگارا! تو را از صـمیم قلب سپاس، سـتایش، تمجیـد، تسبیـح و تشـکر می نمایم و پاداش این خـدمات را - که افاضه ی توفیق از جانب تو می باشـد - تقاضای آزادی از نقمات و بلیات اخروی را دارم. تو خود به پیامبرت فرمود: بگو: (قل لا اسئلکم علیه أجرا) [۴۵۶] پاداش از مردم نخواستم جز ادامه ی تفضل و عنایت تو در آخرت که آزادی از آتش جهنم باشـد. «یا مبتدا بالنعم قبل اسـتحقاقها» بارالها! بیش از آنچه این بنده، مسـتحق بود عنایت فرمودی و از هر گونه الطاف خفیه دریغ نداشته ای. آری! مبدء فیض جز افاضه ی فیض کاری ندارد و از منبع خیر، شری حادث نمی گردد. هر چه هست خیر، فیض، لطف و محبت است. یکی از آثـار این افـاضه، تشویق و تقـدیر دل هـای روشن ضـمیر برادران مسـلمانان است که بـا هزاران نـامه، تقریظ، تقـدیر و ترغیب بنـده را مورد مودت و عنایت قرار [صـفحه ۴۹۳] داده اند و اسـتقبال شایانی نموده انـد به طوری که هر یک از این مجلـدات چنـدین بار تجدید طبع شده است. بارالها! هر چه داده ای لطف و عنایت بود، هر چه کردی عین صواب و مصـلحت بود. بنـده ات به هیـچ یـک از اسـرار آگـاه نیست. تو بودی که مرا هشت فرزنـد عنـایت فرمودی و روی مصـلحت یکی از آن هـا را بردی. پروردگـارا! تو می دانی که در فقـدان مقـام، منصب، جاه و مال چنانچه بین صفوف معاصـر معمول بود حتی در گرفتن فرزند و اولاد و مال صبر و بردباری کردم و آن توفیق را هم تو عنایت فرمودی، آن قوت قلب و نیروی

ایمان افاضه اشراقیه الطاف خفیه ی تو بود.

پاورقی

[۱] سوره فصلت: ۵۴.

[۲] سوره تین: ۴.

[۳] سوره مؤمنون: ۱۴.

[۴] سوره بقره: ۳۰.

[۵] بحارالانوار: ج ۲ ص ۳۲.

[۶] حکمت بوعلی، ج ۲، از تألیفات آقای علامه ی حایری مازندرانی.

[۷] سوره جاثیه: ۱۳.

[۸] سوره انسان: ۳۰.

[۹] سوره توحید: ۱ - ۴. [

[۱۰] سوره ذاریات: ۵۶.

[۱۱] سوره نجم: ۳ - ۴.

[۱۲] سوره فصلت: ۶.

[۱۳] سوره جمعه: ۲.

[۱۴] سوره آل عمران: ۱۶۴.

[۱۵] سوره بقره: ۲۵۵.

[۱۶] بحارالانوار: ج ۳ ص ۲۲۴.

[۱۷] بحارالانوار ج ۱۸ ص ۲۷۸.

[۱۸] سوره مریم: ۳۰.

[۱۹] ابن عیاش تولد حضرتش را در دهم ماه رجب ذکر می نماید؛ ولی مرحوم کلینی و شیخین (مفید و طوسی) قدس سرهم و ابن خشاب نوزدهم ماه رمضان ذکر می نمایند.

[۲۰] محمد بن سنان گوید: توفی لخمس لیال خلون من ذی حجه، محمد بن سعد روز ششم را ذکر می کند، ولی هر دو متفقند که رحلت حضرتش روز سه شنبه اتفاق افتاده پس معلوم می شود که در اول ماه اختلاف بوده یعنی اول ذی حجه سال ۲۲۰ هجری قمری را محمد بن سعد روز پنج شنبه و محمد بن سعد روز جمعه گرفته است. ولی محمد مختار پاشا در کتاب «التوفیقات الالهامیه فی مقاربه التواریخ بالسنین لافریکیه و القبیطه» اول ماه ذی حجه سال ۲۲۰ هجری را روز جمعه دانسته است. (ص ۱۱۰، الطبعه الاولی سنه ۱۳۱۱) پس چنین استنباط می شود که شب جمعه ۲۹ ذی القعده به حضرت زهر داده اند و سه شنبه رحلت فرموده اند. غ. ح. ع.

[۲۱] سبیکه به معنای بخشنده از طلا و نقره است.

[۲۲] نوبه از شهرهای حبشه آن روز بوده است.

[۲۳] اثبات الوصیه: ص ۱۷۸.

[۲۴] برای دست یابی به شرح حال و زندگانی امام

جواد علیه السلام به این کتابها مراجعه شود: بحارالانوار ج ۵۰، مرآت العقول، شرح اصول کافی: ج ۱ ص ۴۱۲، اصول کافی در باب النص علی الرضا علیه السلام؛ و در باب النص علی الجواد علیه السلام، اعلام الوری طبرسی: ص ۲۰۰، عیون المعجزات: ص ۱۰۸ چاپ نجف، اثبات الوصیه مسعودی: ص ۱۸۲، وفات الامام الجواد علیه السلام علامه ی مقرم، اعیان الشیعه سید محسن امین عاملی ج ۴ ص ۶۲۴، کفایه الاثر خزاز قمی: ص ۳۰۶ و ۳۱۶، کشف الغمه: ص ۲۸۵، دلائل الامامه طبری: ص ۲۰۱، مدینه المعاجز ص ۵۱۶ و....

[۲۵] اعلام الوری طبرسی: ص ۲۰۰، اصول کافی باب النص علی الجواد علیه السلام با شرح مرآت العقول.

[۲۶] عیون المعجزات: ص ۱۰۸.

[۲۷] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۸۵.

[۲۸] سوره آل عمران: ۱۸.

[۲۹] بحارالانوار: ج ۴۹ ص ۵۲.

[۳۰] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۱۵.

[۳۱] سوره بقره: ۳۱.

[۳۲] سوره شعرا: ۹۰.

[۳۳] سوره حجرات: ۱۳.

[۳۴] سوره مریم: ۶۳.

[۳۵] اعیان الشیعه: ج ۴ جزء ۳ ص ۲۱۷.

[۳۶] مصباح المتهجد: ۸۰۴.

[۳۷] به پاورقی صفحه ۳۷ مراجعه شود.

[۳۸] سوره علق: ۷.

[۳۹] سوره مریم: ۳۱.

[۴۰] بحارالانوار ج ۵۰ ص ۱۵.

[۴۱] سوره ی روم: ۲۵ – ۲۲.

[۴۲] سوره طه، ۱۲.

[۴۳] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۲۵۳.

[۴۴] اعیان الشیعه: ج ۴، جزو ۳ ص ۲۱۹.

[۴۵] سوره احقاف آیه ۳۵.

[۴۶] وفاه الامام الجواد: علامه مقرم: ص ۱۲.

[۴۷] دلائل الامه؛ محمد بن جریر طبری: ص ۲۰۱ (چاپ نجف)، مدینه المعاجز: ص ۵۱۶، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۴۳۱ در قصه افک عایشه، به نقل از وفات الامام جواد علیه السلام: ص ۱۴.

[۴۸] تفسیر علی بن ابراهیم قمی: ص ۴۵۳، بحارالانوار ج ۲ ص ۹۹ با اختصار.

[۴۹] تفسیر علی بن ابراهیم قمی: ص

.۶۴۰

[۵۰] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۲ ص ۴۵۷.

[۵۱] صحیح بخاری: ج ۳ ص ۳۳.

[۵۲] تفسیر خازن: ج ۳ ص ۴۶.

[۵۳] حاشیه ی تفسیر طبری: ج ۳ ص ۱۷.

[۵۴] بحارالانوار ج ۵۰ ص ۸ با اختصار در متن.

[۵۵] بحارالانوار: ج ۱۱ ص ۹۸.

[۵۶] عیون اخبار ج ۲ ص ۸.

[۵۷] اصول کافی فی باب مولد النبی صلی الله علیه و آله مرآت العقول، ج ۱ ص ۳۵۶. بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۶.

[۵۸] بصائر الدرجات: ۴۳۸.

[۵۹] بصائر الدرجات، ۴۴۰.

[۶۰] عیون الاخبار: ص ۲۰۰.

[۶۱] دیوان یعقوبی: ۸۳.

[۶۲] رجال کشی: ص ۳۴۲ به نقل از وفات الامام الجواد ۷: ص ۶.

[۶۳] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۲۱.

[۶۴] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۲۱.

[۶۵] بحارالانوار: ج ۴۷ ص ۱۵.

[۶۶] النمراس فی أحوال بنی العباس: ص ۹۶.

[۶۷] بحارالانوار، ج ۱۵ ص ۱۱۷.

[۶۸] بصائر الدرجات: ۱۳۸.

[۶۹] کمال الدین: ج ۲ ص ۳۶۲.

[۷۰] بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۴۶۶.

[۷۱] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۲۱.

[۷۲] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۲۰.

[۷۳] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۲۲.

[۷۴] المناقب: ج ۴ ص ۳۸۲، اعیان الشیعه: ص ۲۲۸ ج ۴.

[۷۵] سوره ی مائده: آیه ی ۳۸.

[۷۶] بحارالانوار ج ۷۶ ص ۱۹۰.

[۷۷] برای آگاهی از شرح حال خلفای عباسی مخصوصا معتصم به کتب اخبار الدول، حیات الحیوان، کامل ابن اثیر، فرات، راغب اصفهانی: ص ۳۳۸ ج ۵، و تاج الحافظ: ص ۱۵۳ مراجعه شود.

[۷۸] شرح حال ائمه اربعه را در رجال اسلامی به طور مفصل نگاشته ایم و اگر می خواستیم در این اوراق شرح حال صحابه، و تابعین و اشخاص مؤثر اسلام را بیاوریم اوراق آن از چند هزار صفحه هم می گذشت و در «رجال اسلام» شرح حال هزاران نفر را جمع

کرده ایم.

[۷۹] تفسیر منهج الصادقین حاشیه قرآن. ص ۶۱، تفسیر کشاف: ج ۱ ص ۶۳۲.

[۸۰] نامه دانشوران: ج ۱ ص ۳۶۶، امالی سید مرتضی، دیوان شریف مرتضی. برای آگاهی از اخبار سارق از نظر قصاص، دیات، مقدار قطع ید و غیره به کتب کافی، تهذیب، استبصار، کتاب من لا یحضره الفقیه و به کتب اربعه اخیره: وافی، بحار، وسایل، مستدرک، در باب قصاص و دیات و به تفاسیر در آیه ی (السارق و السارقه) و آیه ی (ان المساجد لله) مراجعه شود، و قواعد الاسلام، ج ۳ ص ۳۰۹ - ۳۰۴، مرآه العقول: ج ۲ ص ۱۷۵، کشف الغمه: ص ۲۸۴، احتجاج طبرسی: ص ۲۵۴، بحارالانوار: ج ۱۲ ص ۹۲، تفسیر صافی: ص ۱۳۸ ذیل آیه ی السارق و ص ۴۹۰ ذیل آیه (ان المساجد لله) تفسیر کشاف: ج ۱ ص ۱۹۶.

[۸۱] سوره ی نازعات: آیات ۳۵ - ۲۸.

[۸۲] رساله اربعه ایام میرداماد.

[۸۳] سوره انبیاء: آیات ۳۴ - ۳۱.

[۸۴] کتبی که روی مقاله ی فوق مطالعه شده عبارتند از: تفسیر کشاف: ج ۱۴ ص ۶۹۶، تفسیر صافی: ص ۴۶۰ فارسی، هیئت ص ۶، نهج البلاغه ی شرح ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۲۷، هیئت فلاماریون: ص ۲۱۱ مفاتیح محدث قمی، رساله اربعه ایام میرداماد، تقریرات استاد بزرگوار ادیب بجنوردی و غیره.

[۸۵] روضه الصفا: ج ۳.

[۸۶] مرآت العقول: ج ۴ ص ۱۷۸.

[۸۷] اثبات الوصیه مسعودی ص ۱۸۲.

[۸۸] مشروح جریان سئوال از امام جواد علیه السلام و پاسخ ایشان در بخش ششم آمده است.

[۸۹] ارشاد مفید: ص ۲۸۳، بحارالانوار ج ۵۰ ص ۷۶.

[۹۰] کشف الغمه ج ۴ ص ۱۸۸ - ۱۸۷، بحارالانوار ج ۵۰، ص ۹۲، ارشاد مفید: ص ۲۵۹، حبیب السیر: ج ۱ ص

۳۰۴، تذکره ی ابن جوزی: ص ۲۰۲، مطالب السئول شافعی: ص ۸۸.

[۹۱] ارشاد مفید ص ۱۹۵.

[۹۲] احتجاج طبرسی ص ۲۳۴.

[۹۳] بحار: ج ۵۰ ص ۷۶، احتجاج طبرسی: ص ۲۴۳، تاریخ یعقوبی: ص ۱۸۳ ج ۳.

[۹۴] معجونی از چند رقم عطر، که مخصوص مجالس رسمی خلفاء و سلاطین اسلامی بوده است.

[۹۵] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۲۱، ارشاد ص ۲۹۷، کافی ج ۱ ص ۳۲۳.

[۹۶] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۲۰.

[۹۷] اثبات الوصیه مسعودی، به نقل از اعیان الشیعه ص ۲۲۴. و رواه فی «عیون المعجزات» مثله و زاد «و من أکثر خلقه».

[۹۸] حضرت می خواهند امکان اتصال به علم الهی را با رفع محال بودن آن در ذهن مخاطب تثبیت فرمایند. غ.ع.

[۹۹] ارشاد: ج ۲ ص ۲۹۲. [

[۱۰۰] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۸۴.

[۱۰۱] ارشاد مفید: به نقل اعیان الشیعه ج ۴ ص ۲۲۴.

[۱۰۲] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۲۳.

[۱۰۳] رجال کشی: ۵۶۹.

[۱۰۴] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۴۹.

[۱۰۵] خرائج: ج ۲ ص ۶۷۱.

[۱۰۶] دلائل الامامه، ۲۱۰.

[۱۰۷] دلائل الامامه طبری ص ۲۱۱.

[۱۰۸] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۵۷.

[۱۰۹] کشف الغمه: ج ۲ ص ۳۶۳.

[۱۱۰] سروده مرحوم ابوالقاسم سحاب، ص ۱۲۴.

[۱۱۱] سوره بقره: آیه ۲۵۵.

[۱۱۲] سوره نجم: آیه ۴۹.

[۱۱۳] سوره سجده: ۶.

[۱۱۴] معانی الاخبار: ص ۱۴۶ ح ۱، عنه البحار: ۴ / ۸۰ ح ۳ و تفسیر برهان: ج ۴ ص ۳۸۸ ح ۱.

[۱۱۵] بحارالانوار: ج ۴ ص ۹۷.

[۱۱۶] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۶۴.

[۱۱۷] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۶۴.

[۱۱۸] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۵۶.

[۱۱۹] سوره انسان: آیه ۳۰.

[۱۲۰] سوره شوری: آیه ۱۸.

[۱۲۱] بحارالانوار ج ۵۳ ص ۱.

[۱۲۲] اصول کافی: ج ۳۶۲ ۵.

[۱۲۳] سوره قدر: آیه ۴.

[۱۲۴] بحارالانوار:

ج ۴۸ ص ۲۴۲.

[۱۲۵] سوره جن: آیه ۲۷، ۲۶.

[۱۲۶] سوره هود: آیه ۴۹.

[۱۲۷] تفسیر قمی: ج ۲ ص ۳۹۰.

[۱۲۸] کافی: ج ۱ ص ۲۵۶.

[۱۲۹] مرات العقول: ص ۱۸۶.

[۱۳۰] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۶۰.

[۱۳۱] عیون اخبار: ج ۲ ص ۳۲.

[۱۳۲] سوره جن: ۲۷.

[۱۳۳] خرائج: ج ۱ ص ۳۴۳، به نقل از الالهام فی علم الامام علامه شیخ محمد علی حائری سنقری: ص ۱۳.

[۱۳۴] سوره لقمان: ۳۴.

[۱۳۵] سوره جن: ۲۶.

[۱۳۶] سوره قدر: ۴.

[۱۳۷] سوره دخان: آیه ۴.

[۱۳۸] تفسیر برهان: ص ۱۲۳۸.

[۱۳۹] معانی الاخبار: ۹۵.

[۱۴۰] سوره نمل: آیه ۱۶.

[۱۴۱] بصائر الدرجات: ۳۴۱.

[۱۴۲] سوره ی بقره: ۱۴۳.

[۱۴۳] سوره زمر: آیه ۶۹.

[۱۴۴] سوره ی هود: آیه ۱۸.

[۱۴۵] سوره آل عمران: ۴۹.

[۱۴۶] سوره یوسف: ۳۷.

[۱۴۷] تفسیر علی بن ابراهیم ص ۲۱۲ تفسیر مفتاح الجنان و کتاب مصباح الانوار به نقل الالهام فی علم الامام: ص ۱۵.

[۱۴۸] بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۱۱۶.

[۱۴۹] سوره آل عمران: ۷.

[۱۵۰] اصول کافی: ج ۲ ص ۳۱۲.

[۱۵۱] سوره نمل: ۲۰.

[۱۵۲] سوره رعد: ۳۱.

[۱۵۳] سوره نمل: ۷۵.

[۱۵۴] سوره هود: ۱۲۳.

[۱۵۵] سوره انعام: ۵۹.

[۱۵۶] سوره اعراف: ۱۸۸.

[۱۵۷] سوره احقاف: ۹.

[۱۵۸] سوره انعام: ۵۰.

[۱۵۹] بحارالانوار: ج ۲۰ ص ۲۴۹.

[۱۶۰] بحارالانوار: ج ۶، ص ۶۳۶.

[۱۶۱] غایه المرام و ترجمه ی آن کفایه الخصام در باب حدیث نور، و کتاب امیرالمؤمنین تألیف نگارنده.

[۱۶۲] منیه المرید: ۱۶۷.

[۱۶۳] سوره احزاب: ۳۲.

[۱۶۴] سوره توبه: ۱۰۵.

[۱۶۵] بحارالانوار: ج ۸۱ ص ۵۴.

[۱۶۶] بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۳۸۵.

[۱۶۷] تر بضم تاء: ریسمانی است که به وسیله ی آن بنا را اندازه گیری می کنند، و منظور از «قلیب» چاه آب است.

[۱۶۸] بحارالانوار: ۲۵ / ۳۶۶ ح ۸.

[۱۶۹] بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۳۶۷. ح ۹.

[۱۷۰] بحارالانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۶ ح ۷۳.

[۱۷۱] سوره ی

سبا: ۲۸.

[۱۷۲] بحارالانوار: ج ۱۸ ص ۱۸۹ ح ۲۰.

[۱۷۳] بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۳۷۵.

[۱۷۴] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۱۰۰.

[۱۷۵] بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۳۳۹.

[۱۷۶] مراد از دهر، طویل ترین و بزرگترین زمان تاریخی است که پس از قرن استعمال شده است.

[۱۷۷] الغیبه شیخ طوسی: ص ۲۴۶ به نقل از الهام فی علم الامام: ص ۲۹.

[۱۷۸] سوره انسان: ۳۰.

[۱۷۹] سوره توبه: ۱۰۵.

[۱۸۰] بحارالانوار ج ۷۱ ص ۹۳.

[۱۸۱] بحارالانوار: ج ۴۶ ص ۲۵۵.

[۱۸۲] مناقب: ج ۴ ص ۲۵۰.

[۱۸۳] تفسیر مفتاح الجنان برغانی: ج ۵ ص ۳۸، تاویل الایات: ص ۴۷۹.

[۱۸۴] اختصاص: ۳۰۹، بحارالانوار: ص ۱۳۶ من البصائر.

[۱۸۵] سوره لقمان: ۳۴.

[۱۸۶] فرج المهموم: ۲۲۳.

[۱۸۷] بحارالانوار: ج ۴۳ ص ۳۲۸.

[۱۸۸] سه فرسخ مانده به کربلا.

[۱۸۹] بحارالانوار: ج ۴۳ ص ۳۲۹.

[۱۹۰] بصائر الدرجات: ۳۴۳.

[۱۹۱] مفضل بن عمر از شاگردان مبرز، متقی با فضیلت و دانشمند حضرت صادق علیه السلام است که در جلد اول زندگانی امام صادق علیه السلام حدیث مفضل را به طور مفصل نگاشته ایم.

[۱۹۲] منتهی المقال: ص ۱۰۹، اختصاص: ۲۱۶، بحارالانوار: ج ۴۷ ص ۳۹۵.

[۱۹۳] بصائر الدرجات: ۱۷۰.

[۱۹۴] بصائر الدرجات: ۱۷۶، بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۱۲۲.

[۱۹۵] اختصاص: ۲۸۶، بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۵۸.

[۱۹۶] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۴۳.

[۱۹۷] بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۱۸.

[۱۹۸] امالی طوسی: ۴۰۷.

[۱۹۹] بصائر الدرجات: ۲۳۲.

[۲۰۰] بصائر الدرجات: ۳۱۵.

[۲۰۱] بصائر الدرجات: ۲۳۴.

[۲۰۲] سوره حج: ۵۲.

[۲۰۳] بصائر الدرجات: ۳۷۲.

[۲۰۴] بصائر الدرجات: ۴۳۵.

[۲۰۵] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۸۸.

[۲۰۶] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۵۳.

[۲۰۷] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۵۴، به نقل از الالهام فی علم الامام: ص ۴۰.

[۲۰۸] بحارالانوار: ج ۸۶ ص ۳۱۴.

[۲۰۹] بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۳۸.

[۲۱۰] ابامحمد کنیه دوم ابوبصیر است.

[۲۱۱] ذراع از انگشت تا

آرنج را گویند.

[۲۱۲] صراط مستقیم: ج ۱ ص ۱۶۸.

[۲۱۳] بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۲۹.

[۲۱۴] بحارالانوار: ج ۴۴ ص ۱۸۶.

[۲۱۵] خرائج: ص ۴۳۶ ح ۱۴.

[۲۱۶] سوره قدر: ۵ - ۱.

[۲۱۷] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۵۱.

[۲۱۸] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۴۹.

[۲۱۹] سوره حجر: ۹۴.

[۲۲۰] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۴۲.

[۲۲۱] بصائر الدرجات: ۹۳، بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۳۵۶.

[۲۲۲] بصائر الدرجات: ۱۲۵.

[۲۲۳] غیبه نعمانی: ۳۳.

[۲۲۴] غیبه نعمانی: ۳۴.

[۲۲۵] غیبه نعمانی: ۳۳.

[۲۲۶] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۳ نظیر آن.

[۲۲۷] غیبه نعمانی: ۳۴.

[۲۲۸] سوره بقره: ۱۳۷.

[۲۲۹] اصول کافی: ج ۲ ص ۳۷۱.

[۲۳۰] بحارالانوار: ج ۵۳ ص ۵۹.

[۲۳۱] تفسیر فرات: ۵۸۹.

[۲۳۲] سوره نمل: ۴۰.

[۲۳۳] سوره رعد: ۴۳.

[۲۳۴] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۵۷.

[۲۳۵] سوره بقره: ۱۹۵.

[۲۳۶] کامل الزیارت: ۷۳.

[۲۳۷] بحارالانوار: ج ۴۵ ص ۹۶.

[۲۳۸] بحارالانوار: ج ۴۱ ص ۲.

[۲۳۹] بحارالانوار: ج ۲۷ ص ۲۱۶.

[۲۴۰] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۶۳.

[۲۴۱] بحارالانوار: ج ۵ ص ۱۱۸.

[۲۴۲] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۱۰۸، به نقل از مشارق الانوار.

[۲۴۳] منیه المرید: ۱۶۷، مصباح الشریعه: ۱۶.

[۲۴۴] اعیان الشیعه: ج ۴ ص ۲۴۲، به نقل از معالم العتره الطاهره.

[۲۴۵] بحارالانوار: ج ۷۲ ص ۱۰۰.

[۲۴۶] اعیان الشیعه: ج ۳ (ق ۴) ص ۲۴۶.

[۲۴۷] بحارالانوار: ج ۴۳ ص ۲۰.

[۲۴۸] معالم العتره به نقل از اعیان الشیعه ص ۲۴۲ ج ۴، کشف الغمه: ج ۲ ص ۳۴۶.

[۲۴۹] کشف الغمه: ج ۲ ص ۳۴۶، بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۷۹.

[۲۵۰] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۷۹.

[۲۵۱] اصول کافی: ج ۲ ص ۳۳۳.

[۲۵۲] کشف الغمه: ج ۲ ص ۳۴۸، بحارالانوار: ج ۷۲ ص ۳۲۰.

[۲۵۳] بحارالانوار: ج ۱ ص ۱۶۰.

[۲۵۴] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۳.

[۲۵۵] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۳.

[۲۵۶] بحارالانوار: ج ۷۵

ص ۸۳. زبده المعارف: مرحوم حاجی علی اکبر اصفهانی اژه ی: ۶۰۰.

[۲۵۷] کشف الغمه: ج ۲ ص ۳۴۹.

[۲۵۸] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۱.

[۲۵۹] کشف الغمه: ج ۲ ص ۳۴۹.

[۲۶۰] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۶.

[۲۶۱] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۱.

[۲۶۲] سوره شوری: ۲۳.

[۲۶۳] اصول کافی: ج ۶ ص ۴۳۴.

[۲۶۴] المحاسن: ج ۲ ص ۶۰۳، بحارالانوار: ج ۸۸ ص ۲۵۴.

[۲۶۵] تحف العقول: ۴۵۷.

[۲۶۶] اعلام الدین: ۳۰۹، بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

[۲۶۷] اعلام الدین: ۳۰۹، بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

[۲۶۸] اعلام الدین: ۳۰۹، بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

[۲۶۹] اعلام الدین: ۳۰۹، بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۳ و ۳۶۴.

[۲۷۰] همان.

[۲۷۱] همان.

[۲۷۲] همان.

[۲۷۳] همان.

[۲۷۴] اعلام الدین: ۳۰۹، بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۳ و ۳۶۴.

[۲۷۵] اعلام الدین: ۳۰۹، بحارالانوار: ح ۵۷ ص ۳۶۵.

[۲۷۶] همان.

[۲۷۷] همان.

[۲۷۸] همان.

[۲۷۹] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۴.

[۲۸۰] اعلام الدین: ۳۰۹، بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۵.

[۲۸۱] اعلام: ص ۳۰۹، بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۵، ۳۶۴.

[۲۸۲] همان.

[۲۸۳] اعلام: ص ۳۰۹، بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۵، ۳۶۴.

[۲۸۴] همان.

[۲۸۵] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۵.

[۲۸۶] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۵.

[۲۸۷] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

[۲۸۸] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

[۲۸۹] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۷۹.

[۲۹۰] همان.

[۲۹۱] همان.

[۲۹۲] همان.

[۲۹۳] همان.

[۲۹۴] همان.

[۲۹۵] همان.

[۲۹۶] کشف الغمه: ج ۳۲ ص ۳۴۷.

[۲۹۷] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۰ تا ۸۲.

[۲۹۸] همان.

[۲۹۹] همان.

[۳۰۰] همان.

[۳۰۱] همان.

[۳۰۲] همان.

[۳۰۳] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۷۹ و ۸۹.

[۳۰۴] همان.

[۳۰۵] همان.

[۳۰۶] همان.

[۳۰۷] همان.

[۳۰۸] همان.

[۳۰۹] همان.

[۳۱۰] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۰ - ۷۹.

[۳۱۱] همان.

[۳۱۲] همان.

[۳۱۳] همان.

[۳۱۴] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۰، ۷۹.

[۳۱۵] همان.

[۳۱۶] همان.

[۳۱۷] همان.

[۳۱۸] همان.

[۳۱۹] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۲.

[۳۲۰] همان.

[۳۲۱] همان.

[۳۲۲] همان.

[۳۲۳] همان.

[۳۲۴] بحارالانوار: ج

۸۲، ۱.

[۳۲۵] همان.

[۳۲۶] همان.

[۳۲۷] همان.

[۳۲۸] همان.

[۳۲۹] سوره زخرف: ۶۷.

[۳۳۰] بحارالانوار: ج ۸۲، ۱.

[۳۳۱] بحارالانوار: ج ۸۲، ۱.

[۳۳۲] بحارالانوار: ج ۸۲، ۱.

[۳۳۳] بحارالانوار: ج ۸۲، ۱.

[۳۳۴] بحارالانوار: ج ۸۳، ۸۲، ۱.

[۳۳۵] بحارالانوار: ج ۸۳، ۱.

[۳۳۶] بحارالانوار: ج ۸۳، ۱.

[۳۳۷] بحارالانوار: ج ۸۳، ۱.

[۳۳۸] بحارالانوار: ج ۸۳، ۱.

[۳۳۹] بحارالانوار: ج ۸۳، ۱.

[۳۴۰] بحارالانوار: ج ۸۳، ۱.

[۳۴۱] بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۸۳.

[۳۴۲] همان.

[۳۴۳] همان.

[۳۴۴] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۷۹، ۷۸. تا این جا از کتاب نور الابصار شبلنجی ص ۱۴۸ به نقل از وفات الامام الجواد علامه مقرم: ص ۴۳ نقل شد.

[۳۴۵] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۰، ۷۹.

[۳۴۶] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۰، ۷۹.

[۳۴۷] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۰، ۷۹.

[۳۴۸] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۰، ۷۹.

[۳۴۹] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۰، ۷۹.

[۳۵۰] بحارالانوار ج ۷۵ ص ۸۰.

[۳۵۱] همان.

[۳۵۲] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۱، ۸۰.

[۳۵۳] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۱، ۸۰.

[۳۵۴] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۱، ۸۰.

[۳۵۵] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۱، ۸۰.

[۳۵۶] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۱. تا این جا از کشف الغمه ص ۲۸۴ نقل شده است.

[۳۵۷] همان.

[۳۵۸] همان.

[۳۵۹] سوره ق: ۱۶.

[۳۶۰] سوره احزاب: ۷.

[۳۶۱] سوره حج: ۷۵.

[۳۶۲] سوره انفال: ۳۳.

[۳۶۳] احتجاج طبرسی: ج ۲ ص ۴۴۶، بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۸۶.

[۳۶۴] دلائل الامامه: ۲۱۲، بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۵۹.

[۳۶۵] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۵۸.

[۳۶۶] سوره ی انعام: ۳۲.

[۳۶۷] الغواد جمع الغادیه: السحابه تشأ غدوه.

[۳۶۸] الهواد جمع الهاد: العنق.

[۳۶۹] الوهاد جمع الوهده: المنخفض من الارض.

[۳۷۰] این سفر را اعیان الشیعه از تاریخ بیهق نقل کرده و ما عینا عبارت بیهقی را آوردیم، گفتنی است که صاحب اعیان الشیعه این خبر را با اختلاف تاریخ نقل کرده است.

[۳۷۱] در

تاریخ بیهقی، معجم البلدان و مراصد می نویسد: طبس، دو طبس بوده، یکی طبس مسینان، دیگر طبس گیلکی - که اکنون در خراسان است - و بنا به ضبط بلاذری مسینان است.

[۳۷۲] شاید منظور رود هیرمند باشد.

[۳۷۳] قومس استرآباد بود به خراسان نمی رفتند فارسی آن کمش است.

[۳۷۴] تاریخ بیهق: ص ۴۶.

[۳۷۵] تاریخ بیهق: ص ۴۷ به نقل از تاریخ نیشابور تألیف: ابوعبدالله حافظ.

[۳۷۶] تاریخ زندگانی امام رضا علیه السلام: ص ۶۱۲.

[۳۷۷] اثبات الوصیه مسعودی به نقل از اعیان الشیعه: ج ۴ ص ۲۲۹.

[۳۷۸] به ولایت پدری دخترش را به امام جواد علیه السلام تزویج کرد.

[۳۷۹] ارشاد مفید به نقل از اعیان الشیعه: ج ۴ ص ۲۴۰.

[۳۸۰] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۸۶.

[۳۸۱] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۱۰۵.

[۳۸۲] این علی بن مهزیار مرد پاک طینت، مؤمن، فقیه، مرشد و هادی مردم عصر خود بود و نسبت به آل محمد علیهم السلام علاقه ی وافری داشت. از اصحابی بوده که در طرطوس می زیسته و همه سال به مکه می رفت و وجوهات خود را به حضور حضرتش می فرستاد و اجازه می گرفت وی چندین طواف به نیابت همه ی ائمه علیهم السلام انجام می داد.

[۳۸۳] بهجت الأبرار: ص ۹۹، سرور الفؤاد: ص ۱۶۷ به نقل از کافی در باب مواعظ و بحارالانوار در باب مواعظ ائمه و در سفینه البحار ص ۶۲۱ در کلمه سعد الخیر دو سطر از نامه را نوشته است.

[۳۸۴] خرایج: ج ۳ ص ۱۱۷۱ به نقل از وفات الجواد علیه السلام: ص ۵۹.

[۳۸۵] عیون اخبار الرضا علیه السلام ص ۳۵۴، روضه الواعظین: ص ۱۹۸، کشف الغمه: ص ۲۷۸، تاریخ بغداد: ج ۱۱ ص ۴۶، تهذیب: ج ۶ ص ۳۱۹، به نقل از وفات الامام الجواد علیه السلام

علامه مقرم: ص ۲۹.

[۳۸۶] مطالب السؤل، کمال الدین محمد بن طلحه شافعی از علمای تسنن قرن هشتم است. (ضمیمه ی تذکره ی ابن جوزی).

[۳۸۷] در روایات، نام محمد نخست به امام محمد باقر علیه السلام، و محمد دوم به امام جواد علیه السلام اطلاق می گردد.

[۳۸۸] کشف الغمه به نقل از زبده المعارف: ص ۵۹۱.

[۳۸۹] سوره قلم: ۴.

[۳۹۰] ترجمه به صورت آزاد و قریب به مضمون صورت پذیرفته است «مولف».

[۳۹۱] تحف العقول: ص ۴۵۵، بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۵۸.

[۳۹۲] همان.

[۳۹۳] تحف العقول: ص ۴۵۵، بحارالانوار ج ۷۵ ص ۳۵۸.

[۳۹۴] تحف العقول: ص ۴۵۶.

[۳۹۵] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۵.

[۳۹۶] شرح نهج البلاغه: ج ۲۰ ص ۳۲۹.

[۳۹۷] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۳.

[۳۹۸] امالی صدوق: ۴۴۶، بحارالانوار: ج ۷۴ ص ۳۸۵.

[۳۹۹] سوره بقره: ۲۱۶.

[۴۰۰] تحف العقول: ۴۵۶.

[۴۰۱] سوره ی اعراف: ۹۹.

[۴۰۲] تحف العقول: ۴۵۷، ۴۵۶.

[۴۰۳] تحف العقول ص ۴۵۷.

[۴۰۴] اعلام الدین: ۳۰۹، بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۵.

[۴۰۵] اعیان الشیعه به نقل کتاب اعلام الدین: ۳۱۰، بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۵.

[۴۰۶] سوره آل عمران: ۵۴.

[۴۰۷] سوره فتح: ۱۰.

[۴۰۸] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۳.

[۴۰۹] اصول کافی: ج ۴ ص ۳۱۶.

[۴۱۰] مستدرک الوسائل: ج ۶، ص ۲۳۸، مفاتیح الجنان: ص ۴۴۸، منتهی الآمال: ۲۳۳، جنات الخلود: ۳۵.

[۴۱۱] تاریخ بغداد، معالم العتره الطاهر، به نقل از اعیان الشیعه: ج ۳ ص ۲۴۲ ق ۴، بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۷۸.

[۴۱۲] عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۶۱، به نقل از اعیان الشیعه ج ۴ ص ۲۴۵.

[۴۱۳] تحف العقول: ۴۵۶، به نقل از اعیان الشیعه ج ۳ ص ۲۴۶.

[۴۱۴] هدی: قربانی است که به مکه می فرستند.

[۴۱۵] ظهار عملی است که به رسم عربیت می گوید: پشت تو مانند پشت مادر من

است و آن کنایه از آن است که از این به بعد بر من حرام می گردی.

[۴۱۶] ارشاد: ص ۲۸۱ تا ۲۸۷، تحف العقول: ۴۵۱.

[۴۱۷] تحف العقول: ص ۴۵۴ به نقل از اعیان الشیعه: ج ۳ ص ۱۳۶.

[۴۱۸] سوره ی نور: ۳۲.

[۴۱۹] ارشاد: ج ۲ ص ۲۸۳.

[۴۲۰] ارشاد ج ۲ ص ۲۸۷.

[۴۲۱] مناقب: ج ۴ ص ۳۸۲.

[۴۲۲] سوره ی زمر: آیه ی ۸۴.

[۴۲۳] مناقب: ج ۴ ص ۳۹۶.

[۴۲۴] معلوم می شود دختر مأمون علاوه بر ام الفضل، ام عیسی هم نامیده می شود کنیه های مختلف داشت.

[۴۲۵] این کلمه در این جا به معنی جاسوسی، حمیت و عصبیت است که زن مراقب شوهرش می شود تا توجه به زن دیگری نداشته باشد.

[۴۲۶] از این عبارت معلوم می شود که ام عیسی زن با سیاستی هم بوده و این واقعه در بغداد رخ داده است.

[۴۲۷] مهج الدعوات: ۳۶.

[۴۲۸] مهج الدعوات: ۴۲.

[۴۲۹] سوره مائده: ۱۲۷.

[۴۳۰] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۱۵.

[۴۳۱] ارشاد ج ۲ ص ۲۹۸.

[۴۳۲] ارشاد: ج ۲ ص ۲۹۸، بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۱۱۸.

[۴۳۳] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۱۶.

[۴۳۴] تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۳۱۹.

[۴۳۵] رجوع شود به: اعلام الوری: ارشاد مفید، دروس مناقب ابن شهراشوب.

[۴۳۶] رجوع شود به: مصباح کفعمی، بحار: ج ۵۰، احتجاج ص ۴۵.

[۴۳۷] کامل ابن اثیر: ج ۵ ص ۲۳۷، حوادث سال ۲۲۰.

[۴۳۸] نقل از وفاه الامام الجواد علیه السلام علامه مقرم: ص ۴۸.

[۴۳۹] رجوع شود به تاریخ قم، منتهی الامال محدث قمی، ارشاد مفید، رجال مامقانی و غیره.

[۴۴۰] زهر الربیع: ۲۰۷.

[۴۴۱] تاریخ سامرا: ج ۱ ص ۲۱۶، ج ۳ ص ۳۰۳.

[۴۴۲] به نقل از تاریخ سامرای علامه محلاتی ج ۳ ص ۳۰۳.

[۴۴۳] تاریخ سامرا علامه مورخ، شیخ ذبیح الله محلاتی: ج ۷ ص ۶.

[۴۴۴] تاریخ جرزی:

ص ۶۰ حوادث ۴۸۲ به نقل از تاریخ سامرا: ج ۲ ص ۸.

[۴۴۵] که مطابق با سال ۱۴۲ هجری است.

[۴۴۶] که مطابق با سال ۲۲۰ هجری است.

[۴۴۷] بحارالانوار: ج ۹۹ ص ۱۳، مفاتیح الجنان.

[۴۴۸] مزار: ۱۹۳، مفاتیح الجنان.

[۴۴۹] مصباح المتهجد: ۴۹۹، به نقل از تاریخ سامرا ج ۳ ص ۲۹۱.

[۴۵۰] بایستی حرز را در لوله نقره خالص پیچید و به بازو بست.

[۴۵۱] مصباح کفعمی: ۲۹۱.

[۴۵۲] سوره غافر: ۴۴.

[۴۵۳] سوره بقره: ۳۲.

[۴۵۴] سوره غافر: ۶۰.

[۴۵۵] در روز محرم سال ۱۳۲۵ قمری در منزل مسکونی اصفهان در احمدآباد که اکنون شصت سال است به نام حسینیه ی مجالس تذکار و تجدید مجد و عظمت و مصیبت او تشکیل می شود و در کتابخانه ای که میراث جد با فضیلت من، مرحوم عمادالواعظین اصفهانی است، پس از نماز ظهر خواب رفته بودم. در خواب شنیدم کسی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را احضار فرمودند. ناگهان بر خود لرزیدم، دیدم پیرمردی محاسن سفید گفت: زود اجابت کن رسول خدا صلی الله علیه و آله را. او از پیش و من از پشت سر رفتم، از دریچه ای که شبیه به زیرزمین بود، به یک باغ و بوستان بسیار مصفا راه داشت، مرا هدایت کرد و در وسط باغ دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله دستار را بالا زده و تسبیحی به دست دارد و فرمود: ما را فراموش مکن و دست از خدمت ما برمدار. چنان رعب و مهابت آن حضرت مرا گرفته بود که جز زبان اطاعت و تسلیم نداشتم، آنگاه به من یک گلابی عنایت فرمودند که در آن فصل گلابی نبود و چنان لذت

بردم که قابل وصف نیست. چون خواستم برگردم مؤکدا فرمود: از خدمت ما دست مکش و مشغول باش و به آن پیرمرد اشاره فرمود که این پیرمرد را هم فراموش مکن. با عرض درود و تحیت برگشتم، از آن پیرمرد که مرا مشایعت نمود پرسیدم: این بزرگوار که بود؟ گفت: حضرت رسول خدا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله. گفتم: نام شما چیست؟ گفت: ابوذر غفاری. لحظه ای بعد باز در خواب دیدم که در مجلس دامنه دار، جمعیتی انبوه است، به من تکلیف کردند که به منبر برو. من بالای منبر رفتم جمعیت به قدر مد بصر بود و آن خواب اول در نظرم آمد و درود و تحیت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادم و از خواب بیدار شدم. دو ساعت بعدازظهر بود که از خواب بیدار گشته و متحیر بر حال خود بودم که حدیث «من رآنی فقد رآنی» به نظرم تجلی نمود و دانستم خوابی است که محتاج به تعبیر نیست. آن چه دیده ام حقیقی بود تا عصر آن روز سخت متوجه عالم رویای خود گشتم و سیر روحانی داشتم، شب پس از نماز از قرآن مجید درباره ی آن چه در شک و تردید بودم استخاره ای نمودم این آیه آمد: (فإن کنت فی شک مما أنزلنا إلیک فاسئل الذین یقرؤون الکتاب من قبلک لقد جائک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین) سوره ی یونس: ۹۴. شگفتی و تعجب از استخاره بیشتر بود، زیرا به هدفی که در نظر داشتم مرا مأمور و موظف نمود و از شک و تردید بیرون آورد. یک هفته در این اندیشه بودم که

کـار خود را چگونه و از کجا شـروع کنم، تا درست شب سه شـنبه ۲۸ محرم ۱۳۵۳ در اثر پریشـانی خاطر با انـدوهی فراوان به خواب رفتم، ناگهان دیـدم دو کودک با عمامه سبز به اتاق من - که کتاب خانه ی کوچکی بود - وارد شدند و روی صـندلی نشسـته روضه ای خواندنـد که غم و انـدوه به صورت اشک از دیـدگان من فروریخت و لحظه ای بعد شـنیدم می گویند: ببین حضـرت ابی عبدالله علیه السـلام به تو چه می فرمایند؟ در این وقت خود را پشت یک شبکه ای دیدم که صلات و مهابت امام مرا سـر به زیر افکنـده بود، حضـرتش فرمود: از شـیعیان ما عذرخواهی کن بگو: به زودی راه زیارت ما باز می شود و تو هم از قصد خویش خودداری مکن و کار خود را تعقیب بنما و از خدمت ما کوتاهی مکن. اتفاقا در همان ایام به فاصله کوتاهی پس از سالهـا قطع روابـط و ممنوع بودن مسافرت ایرانیان به عراق، اعلان عمومی داده شـد و نگارنـده هم مـدتی بعـد توفیق زیارت حاصل نمود و در مراجعت این فعالیت مطبوعاتی، تألیف تدوین، طبع و نشـر آغاز شد، تا این جا رسیده که - بحمدالله تعالی - اکنون بسـیار مشـعوف از این توفیق آسـمانی هسـتم. امیـد است خداونـد عالم خلوص نیت عنایت فرمایـد، تا مورد قبول گردد، آمین یا رب العالمین.

[۴۵۶] سوره شوری: ۳۲.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹